



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# مخزن العرفان

۲

در تفسیر قرآن

بنظم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد ۳
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	[جلد سوم]
۱۰	اشاره
۱۱	سوره آل عمران
۱۱	اشاره
۱۱	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۷]
۱۱	اشاره
۱۱	[ترجمه آیات]
۱۲	(توضیح آیات)
۳۳	[سوره آل عمران (۳): آیات ۸ تا ۱۴]
۳۳	اشاره
۳۳	[ترجمه]
۳۴	(توضیح آیات)
۴۰	[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۲۲]
۴۰	اشاره
۴۰	[ترجمه]
۴۱	(توضیح آیات)
۴۸	[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۳۰]
۴۸	اشاره
۴۹	[ترجمه]
۴۹	(توضیح آیات)

- ۵۶ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۴۱] .....  
 ۵۶ ..... اشاره .....  
 ۵۷ ..... [ترجمه] .....  
 ۵۸ ..... (توضیح آیات) .....  
 ۶۵ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱] .....  
 ۶۵ ..... اشاره .....  
 ۶۶ ..... [ترجمه] .....  
 ۶۶ ..... (توضیح آیات) .....  
 ۶۶ ..... اشاره .....  
 ۶۹ ..... [در توجیه «کن فیکون»] .....  
 ۷۲ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۶۳] .....  
 ۷۲ ..... اشاره .....  
 ۷۲ ..... [ترجمه] .....  
 ۷۳ ..... (توضیح آیات) .....  
 ۷۳ ..... اشاره .....  
 ۷۶ ..... [او قوله «رافَعَكَ إِلَيَّ» فيه قولان] .....  
 ۸۱ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۳] .....  
 ۸۱ ..... اشاره .....  
 ۸۱ ..... [ترجمه] .....  
 ۸۲ ..... (توضیح آیات) .....  
 ۹۰ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۷۴ تا ۷۹] .....  
 ۹۰ ..... اشاره .....  
 ۹۱ ..... [ترجمه] .....  
 ۹۱ ..... (توضیح آیات) .....

- ۹۷ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۸۰ تا ۸۹]
- ۹۷ ..... اشاره
- ۹۷ ..... [ترجمه]
- ۹۸ ..... (توضیح آیات)
- ۱۰۳ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۵]
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۳ ..... [ترجمه]
- ۱۰۴ ..... (توضیح آیات)
- ۱۰۸ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]
- ۱۰۸ ..... اشاره
- ۱۰۸ ..... [ترجمه]
- ۱۰۹ ..... (توضیح آیات)
- ۱۱۹ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]
- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۲۰ ..... [ترجمه]
- ۱۲۰ ..... (توضیح آیات)
- ۱۲۸ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰]
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۹ ..... [ترجمه]
- ۱۲۹ ..... (توضیح آیات)
- ۱۳۴ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹]
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۴ ..... [ترجمه]
- ۱۳۵ ..... (توضیح آیات)

- ۱۴۴ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۹] .....  
 اشاره ..... ۱۴۴ .....  
 [ترجمه] ..... ۱۴۵ .....  
 (توضیح آیات) ..... ۱۴۵ .....  
 ۱۵۳ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۰ تا ۱۴۸] .....  
 اشاره ..... ۱۵۳ .....  
 [ترجمه] ..... ۱۵۳ .....  
 (توضیح آیات) ..... ۱۵۴ .....  
 ۱۶۴ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۴] .....  
 اشاره ..... ۱۶۴ .....  
 [ترجمه] ..... ۱۶۴ .....  
 (توضیح آیات) ..... ۱۶۵ .....  
 ۱۷۰ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۵ تا ۱۶۱] .....  
 اشاره ..... ۱۷۰ .....  
 [ترجمه] ..... ۱۷۰ .....  
 (توضیح آیات) ..... ۱۷۱ .....  
 ۱۷۷ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۸] .....  
 اشاره ..... ۱۷۷ .....  
 [ترجمه] ..... ۱۷۷ .....  
 (توضیح آیات) ..... ۱۷۸ .....  
 ۱۸۲ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۸] .....  
 اشاره ..... ۱۸۲ .....  
 [ترجمه] ..... ۱۸۳ .....  
 (توضیح آیات) ..... ۱۸۳ .....



۱۹۰ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۹ تا ۱۸۴]

۱۹۰ ..... اشاره

۱۹۰ ..... [ترجمه]

۱۹۱ ..... (توضیح آیات)

۱۹۵ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۲]

۱۹۵ ..... اشاره

۱۹۵ ..... [ترجمه]

۱۹۶ ..... (توضیح آیات)

۲۰۲ ..... [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۳ تا ۲۰۰]

۲۰۲ ..... اشاره

۲۰۳ ..... [ترجمه]

۲۰۴ ..... (توضیح آیات)

۲۰۹ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد ۳

## مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور: مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر: اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۴-۲؛ ج. ۱ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۵-۹؛ ج. ۲ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۶-۶؛ ج. ۳ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۷-۳؛ ج. ۴ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۸-۰؛ ج. ۵ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۹-۷؛ ج. ۶ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۰-۳؛ ج. ۷ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۱-۰؛ ج. ۸ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۲-۷؛ ج. ۹ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۳-۴؛ ج. ۱۰ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۴-۱؛ ج. ۱۱ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۵-۸؛ ج. ۱۲ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۶-۵؛ ج. ۱۳ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۷-۲؛ ج. ۱۴ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۸-۹؛ ج. ۱۵ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۹-۶:

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان "تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن" توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات: ج. ۱. الفاتحه، جزء اول بقره. - ج. ۲. سوره بقره. - ج. ۳. از اول سوره آل عمران تا آخر. - ج. ۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر. - ج. ۵. الانعام - الاعراف - الانفال. - ج. ۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف. - ج. ۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار. - ج. ۸. از سوره کهف الی سوره حج. - ج. ۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص. - ج. ۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر. - ج. ۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری. - ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه. - ج. ۱۳. سوره الرحمن. - ج. ۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات. - ج. ۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر: تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیوبندی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد سوم]

اشاره

از اول سوره آل عمران تا آخر بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کوچکترین ذره از ذراری بتول علیها سلام و امه من اماء الله تعالی

## سوره آل عمران

## اشاره

مدنیة کلها و هی مأتا آیه

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۷]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴)  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)  
 هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷)

صفحه : ۳

سوره آل عمران سوره آل عمران مدنی است و عدد آیات آن دویست و کلماتش چهار صد و چهل و هشت است و چهارده هزار و پانصد و بیست حرف است.

و از ابن عباس روایت شده که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند خدا فرشتگان بر او صلوات فرستند تا وقتی که آفتاب فرو میرود.

و نیز زرین جیش از ابی بن کعب روایت کرده که رسول گفت هر که سوره آل عمران را بخواند بهر آیتی از آن او را امانی بدهند بر پل دوزخ.

و عبد الله مسعود روایت کرده که هر که سوره آل عمران را بخواند او توانگر است راوی خبر گوید از رسول [ص] که او گفت البقره و آل عمران را بیاموزید آنها دو ستاره تابانند و فردای قیامت بصورت دو فرشته بیایند و خواننده‌شان را شفاعت کنند و بهشت ببرند.

و در روایت دیگر هر کس سوره البقره و آل عمران را در شب جمعه بخواند فردای قیامت او را دو پر بدهند که بر صراط مثل طیور بپرد.

## [ترجمه آیات]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

جهان را خدائی نیست جز آنکسی که زنده و پاینده است [۲]

بتدریج بسوی تو کتاب یعنی (قرآن) را بحق و درستی فرستاد که دلیل راستی کتب آسمانی است که پیش از آن بوده و پیش از آن

تورات و انجیل را نازل کرد

که راه نماینده باشد برای مردم و فرو فرستاد فرقان را (جدا کننده حق و باطل) [۳] همانا برای کسانی که بآیات خدا کافر شدند عذاب سخت آماده شده و خدا غالب و صاحب انتقام است [۴] و چیزی بر خدا نه در زمین و نه در آسمان پنهان نیست

صفحه : ۴

[۵]

خدا آنکسی است که «يُصَوِّرُكُمْ» شما را در رحمها صورت بندی میکند و مینگارد هر طوری که بخواهد و آفریننده جز او نیست او غالب و درستکار است [۶]

خدا آنکسی است که بر تو قرآن را فرستاد که بعضی از آنست آیات محکم و استوار که ثابت و محکم (و بی اشتباه و بی احتمال) که آنها ام کتاب است یعنی اصل کتاب است و آیات دیگر که محتمل و مشتبه است (یعنی ذو احتمالین است) و آنهائیکه در دلهایشان میل از حق است بیاطل آنان پیرو متشابهات قرآن میگردند آیاتی را میجویند که مشابه است برای جستن فتنه و عدول از ظاهر آن و معنی متشابهات را جز خدا کسی نمیداند و آنهائیکه در دانش متمکن گردیده و در آنها علم رسوخ کرده میگویند ما ایمان آوردیم بقرآن تمام (آیات) از نزد پروردگار ما است و ما گرویدیم و باین دانش پی نبردند مگر صاحبان عقل.

صفحه : ۵

### (توضیح آیات)

الم الله لا- إله إلا هو الحى القيوم «الم» از متشابهات قرآن بشمار میرود و متشابهات آیاتی است که در باره آن فرموده «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» و سکوت در آن اولی است لکن بعضی از مفسرین از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفته الف اشاره به الله و لام اشاره بجبرئیل و میم اشاره بمحمد صلی الله علیه و آله است و گفته که اینکه تفسیر دلالت کند که مبدء قرآن از خدا است که الف مبدء مخارج حروف است و مبدء لام که اوسط مخارج است بر جبرئیل دلالت دارد و مخرج میم که منتهای مخارج است دلالت دارد بر مصطفی که منتهای قرآن است.

و نیز گفته‌اند الف اشاره باحدیت است و لام اشاره بلطف و میم بملک و معنی چنین میشود «الاحد اللطيف الملك» و غیر اینها از مفسرین توجیحات دیگری کرده‌اند لکن چون آیه از متشابهات است سکوت در آن اولی است راجع باین آیه در (آیه الكرسي) بیان مختصری شده که الله اسم است برای ذات مقدس یا صفت است و اینکه آیا از چه لغتی گرفته شده و مبدء اشتقاق آن چیست لکن با اختلاف آراء اتفاقی بین دانشمندان است که (الله) یا بوضع ثانوی علم است و دلالت دارد بر ذات واجب الوجود که جامع تمام کمالات و سر چشمه تمام فیوضات و منزّه و مبراء از تمام نواقص ممکنات است.

از بعضی از مفسرین نقل کرده که در معنی الله و اشتقاق آن گفته (هو الذى يحق له العبادة و الذى يؤل الاشياء اليه) الله آن خداوندی است که عبادت کردن و گردن نهادن ویرا سزا است- و باز گشت هر چیز و هر کار با علم او و با حکم او است.

لا إله إلا هو پس از اسم ذات در مقام معرفی و اوصاف مسمی برمیآید که و لو اینکه

صفحه : ۶

آن ذات بی زوال باعتبار آثار و مبدئیت ظاهر و ظاهرتر از ظاهر است زیرا که آن هویت که از لفظ «هو» استفاده میشود اشاره بهویت بسیطه است که بخود ظاهر و ظاهر کننده ممکنات است زیرا که موجود ممکن باعتبار ذاتش فاقد وجود و در موجودیت محتاج بآنکسی است که حقیقت وجود و هستی ذاتی او است و کسیکه موجودات را باین لحاظ نگرست اول علت او را نگرسته است اینست که نزد عاقل دانشمند هر چه بیند باو خدا را بیند. سید عارفین مولای متقیان و آن موحد حقیقی علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر آنچه نقل میکنند فرموده:

«ندیدم چیزی را مگر اینکه پیش از او و بعد از او و با او خدا را دیدم- باختلاف روایات» «إِلَّا هُوَ» یعنی اله و معبودی نیست مگر او اشاره به اینکه که آن هویت که مسمی به «الله» است ذات یگانه‌ایست که در مرتبه معبودیت و مألوهیت کفوی و شریکی و انبازی در مقابل او نیست (و به لاء نفی جنس) بکلی معبودیت غیر را نفی مینماید و معبودیت و عبودیت را منحصر مینماید بهمان ذات و هویتی که کامل مطلق و ما فوق هر کمال و بهائی است که ممکن نیست بشر بتواند تصور کند یا بشود بکنه بذهن بشر خطور نماید زیرا که او سبحانه محیط است و علم بهر چیزی بدون احاطه بآن ممکن نیست و هرگز محیط محاط نخواهد گردید اینکه است که شناسائی خداوند تعالی بکنه و حقیقت برای ممکن محال است مگر بقدر دلالت آثار آنهم باز از قبل خود او است بقول شاعر:

آن خداوندی که هستی ذات اوست جمله اشیاء مصحف آیات اوست

اینکه است که گفته‌اند خدا را بخدا بشناسید یعنی تا او خود را بدل بنده نشناساند و شواهد قوی در دل وی ثبت نکند. بنده بمعرفت او راه نبرد اینکه است که از رسول نقل میکنند که گفته

«و الله لو لا الله ما اهتدینا، و لا تصدقنا و لا صلینا»

و مؤید اینکه حدیث قوله تعالی است حکایت از اهل بهشت «و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله» [کشف الاسرار]

صفحه ۷

لا- إِلَهَ إِلَّا هُوَ اشاره بتوحید ذات مجرد از ماسوی است خلاصه اینکه کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اشاره دارد بتوحید ذات مجردا از ما سوی حتی در مرتبه توحید حقیقی صفات و اسماء او را نیز راهی نیست.

از علی علیه السلام روایت شده که در قسمتی از خطبه شریفش فرموده

«اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و شهادة كل موصوف انه غير الصفة»

الخ» ۱) آری شاید اشاره بهمین مطلب دارد که در آیه اینجا و در آیه الكرسي و در موارد دیگر مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ذات متعال اول خود را بلفظ «هو» که دلالت بر هویت مطلقه دارد، معرفی نموده و سپس بصفات حقیقیه خود را ستایش مینماید که آن هویت مطلقه را بآن صفات حقیقیه و اسماء سرمدیه بخوانیم و دست حاجت بدرگاه آن بی‌نیاز مطلق برآوریم، که اگر قدیم تعالی خود را از قبل صفات بما شناسانیده بود ما راهی بسوی شناسائی او نداشتیم و طریق التجاء باو را نمیدانستیم، و متحیر میمانیم که او را بچه لفظی و کلمه‌ئی که در خور وصف جلال آن ذات متعال است ستایش نمائیم و او را بخوانیم و بچه صفاتی او را ستایش نمائیم و چون ما چنین جرأتی نداریم که پیش خود و بعقل ناقص خود نامی برای شناسائی مبدئمان وضع کنیم اینکه است که گفته‌اند اسماء الله توقیفی است پس ماها بایستی در ستایش مبدئمان اختصار نمائیم بر آن اسمائی که

(۱) اول دین (یعنی اصل و حقیقت دین) شناسائی خدا است، و کمال شناسائی او باور کردن و گرویدن باوست و تصدیق تام توحید و یگانه دانستن او است و کمال توحید خالص نمودن عمل است برای او و کمال اخلاص خالی نمودن او است از صفات (یعنی باید او بدون صفات که معرف ذات باشد شناخته شود) بدلیل اینکه هر صفتی غیر از موصوف است، مثل اینکه میگوئیم خدا آنکسی است که متصف بچنین صفاتی است، و هر موصوفی غیر از صفت است، و دوئیت بهر معنایی فرض شود منافی با وحدانیت او است.

صفحه : ۸

از طرف خودش بتوسط رسولش بما اذن داده.

الحیُّ الْقَیُّومُ دو صفتی است از اوصاف ذاتیه آن هویت مطلقه الهیه و اشاره دارد بصفات جمال و جلال و عظمت کبریائی خداوندی مثل: علم، قدرت، حکمت، اراده مشیت، ذو الجلال و تمام صفات منظوی در «حی» است زیرا که «حی» موجود زنده، فعال و دراک را گویند و ذات احدیت بذات خود دراک و فعال است و ادراک هر مدرکی منظوی و ناشی از ادراک او است زیرا که او مدرک ذات خود و مدرک آثار خود است و هیچ موجودی ذاتا و صفتا از تحت اختیار او خارج نیست، اینکه است که ادراک هر مدرکی و فعل هر فاعلی ناشی از قدرت آنفرد متعال است «قیوم» است که قائم بذات خود است و قوام هستی تمام ممکنات و موجودات از مجردات و مادیات و موجودات علوی و سفلی باو است و همه را بزبور وجود خود آراسته و هر کمال و بهائی که در هر موجودی دیده میشود بازگشت آن بقیومیت او است، و رحمت رحمانی او است که بر ممکنات پرتو افکنده و همه را از نیستی بهستی آورده زیرا که ممکن در مرتبه ذاتش فاقد هر کمال و فضیلتی است که از خود هیچ ندارد. گفته‌اند ممکن فی ذاته «لیس» است، و واجب متعال «ایس» است زیرا که لیسیت ذاتی ممکن است، قوله تعالی أن به «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» آیه اشاره بهمان فقر ذاتی و لیسیت وجودی ممکن است.

خلاصه در ممکن هر صفتی و فضیلتی یافت شود و منسوب بوی گردد عرض و خارج از ذات وی است، و بعکس در واجب هر صفتی و کمالی که نسبت بآن ذات مقدس داده شود عین ذات و عین حقیقت آن فرد متعال و عین هویت مطلقه او خواهد بود. باعتباراتی میتوان گفت «الحیُّ الْقَیُّومُ» اسم اعظم الهی است چنانچه بسیاری از مفسرین چنین اظهار نموده‌اند بدلیل اینکه همان طوری که گفته شد حیات

صفحه : ۹

منشأ علم، قدرت و باقی اوصاف کمال است، و «قیوم» اشاره بآن حقیقتی است که قائم بذات خود و قوام تمامی موجودات بقیومیت او است، هر جا کمالی و بهائی یافت شود جز نمایندگی و مظهر آن فرد ازلی چیز دیگری نخواهد بود اینکه است که چون «الحیُّ الْقَیُّومُ» صفتی است که جمیع اسماء الحسنی منظوی در آنست از بزرگترین اسماء الله بشمار میرود، و در آیه الکرسی در جلد دوم اینکه تفسیر راجع باین اسم شریف تا اندازه‌ئی تذکر داده شد رجوع بآن جا شود.

ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفته مهمترین و بزرگترین اسماء الله در سه سوره قرآن است در سوره بقره، آل عمران، طه. عمر بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم که هیچ اسمی نیست که در اینکه سه سوره مثل هم باشد مگر «الحیُّ الْقَیُّومُ» در سوره بقره «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» در آل عمران «الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» در سوره طه «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ فَرَقَ اسْمُ بَيْنِ انزَالِ وَ تَنْزِيلِ. تنزیل فرود آمدن تدریجی است. انزال فرود آمدن دفعی است مثل قوله تعالی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» در سوره القدر. قوله تعالی حکایه از کفار که گفتند «لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» گفتند چرا قرآن مثل تورات یک دفعه فرود نیامده. و نیز تنزیل را برای مبالغه و کثرت آرند یعنی قرآن مدتی در موقع حاجت آیه

آیه فرود آمده تا اینکه فرا گرفتن آن آسان‌تر و پاینده‌تر باشد. در جای دیگر «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» در جای دیگر «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» در اینکه آیه ارشاد بر اینکه است که اینک کتاب (قرآن) که بر تو فرود آمده حق است، حق را مقابل باطل آرند هر چیز محقق و ثابتی را حق نامند خدای متعال را از اینکه جهت حق گویند که عین حقیقت و حقیقه حقایق است و حق است مقابل باطل «جاء الحقُّ وَزَهَقَ الباطلُ» باطل را در او راهی نیست و قرآن

صفحه : ۱۰

چون از طرف حق فرود آمده حق است یعنی آن امر ثابت پا بر جا است و باطل را بسرادق عظمت آن راهی نیست «لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ قرآن تصدیق کننده آنچه‌ی است که پیش از او است و یا موافق باقی کتب آسمانی است.

بعضی از مفسرین گفته مقصود از «بَيْنَ يَدَيْهِ» کتاب تورات و انجیل است چنانچه خدای متعال در سوره مائده ابتداء از فرستادن تورات و بعد از آن از فرستادن انجیل سخن بمیان آورده. [پایان] آیه خبر میدهد و ارشاد بر اینکه است که قرآن بحق و از طرف حق تعالی فرود آمده و تصدیق کننده آنچه‌ی است که بین دو دست او است، شاید مقصود از «یدیه» دو دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و مراد از دو دست او همان کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل باشد یعنی قرآن تصدیق میکند آنچه در آنها است و تصدیق رسول بحقایق آنها منافات ندارد با آن آیاتیکه صریحا خبر میدهد به اینکه که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند آنجا که فرموده «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» تا فرموده «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» «۱» مائده آیه ۱۳.

و همچنین در باره نصاری و در تحریف انجیل فرموده «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» «۲» مائده آیه ۱۴، زیرا مقصود کلمه تورات و انجیل است که فعلا بدست یهود و نصاری است نه تمامی آیات آن.

(۱) حقیقه خدا از بنی اسرائیل میثاق گرفت- و ما قرار دادیم قلبهای آنها را سخت که کلمات را از جای خود تحریف کردند و بهره‌ئی که باید از آن ببرند فراموش کردند [.....]

(۲) و بعضی از آنهائی که گفتند ما نصرانی میباشیم از آنها میثاق گرفته بودیم پس آن بهره‌ئی که باید از ذکر ببرند فراموش کردند.

صفحه : ۱۱

وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ تورات و انجیل را عطف داده به «نَزَّلَ عَلَيْكَ» در اول آیه یعنی همین طوری که قرآن را بر تو فرود آوردیم، پیش از تو تورات و انجیل را نازل گردانیدیم هُدًى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ اشاره به اینکه که تمام کتب آسمانی: قرآن، تورات، انجیل هر یک بجای خود برای هدایت بشر و راه‌نمایی و ارشاد است.

از کتاب صحاح لغت نقل میکنند که در لغت فرقان گفته «فرقان» چیزی را گویند که بین حق و باطل جدائی اندازد و فاروق باشد. وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ از علی بن ابراهیم از صالح بن السدی از جعفر بن بشیر از سعد اسکاف روایت شده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده سوره‌های بزرگ قرآن بجای تورات بمن عطاء شده، و سوره‌های مئین بجای انجیل (گفته‌اند «سوره‌های مئین» هر یک صد آیه است).

طبرسی (ره) در مجمع البیان گفته سوره‌های سبع طوال: البقرة، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال است که با توبه یک سوره بشمار میرود- تا آنجا که گفته: المئین آنها سوره‌هائی هستند که صد آیه میباشند و اول آنها سوره بنی اسرائیل و آخر آنها

سوره المؤمنون است.

در اصول کافی از علی بن ابراهیم از پدرش و او از ابن سنان روایت کرده که گفت: از ابا عبد الله سؤال کردم از قرآن و فرقان که آیا اینکه هر دو یکی میباشند یا دواند، گفت قرآن تمام کتاب است و فرقان محکمت است که واجب است بآن عمل شود. و نیز از صحیفه سجادیه است که در دعای ختم قرآن گفته «قرآنا و فرقانا» که بآن جدا کرده‌ئی بین حلال خود و حرام خود را. خلاصه چنانچه مفسرین گفته‌اند قرآن بمعنی جمع است یعنی تمام آیات

صفحه : ۱۲

قرآن و فرقان مصدر است مثل سبحان و غفران، و مقصود اسم فاعل است که برای تأکید و مبالغه بصیغه مصدر آمده یعنی جدا کننده بین حق و باطل.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ خداوند در بسیاری از آیات خبر میدهد که بکیفر کفر کافرین و شرک آنها عذاب شدید مهیا گردانیده- و در اینکه آیه باضافه خود را به «عزیز» که بغالب و قاهر ترجمه شده، و دیگر به «ذو انتقام» تهدید نموده مشعر بر اینکه عذاب از روی انتقام است.

[سؤال] انتقام در جایی گفته میشود که تشفی آورد یا در جایی که ظالم دست از ظلم یا اعمال بدی که کرده بردارد، و نیز تهدید دیگران باشد و خدای ربّ عارفان منزّه از آنست که بنده ضعیف خود را از روی تشفی عذاب کند زیرا که ساحت قدس او بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان کدورتی در او پدید آید و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نیز دیگر در قیامت که موقع پاداش اعمال است، جای عمل نیست که غرض باز داشتن عاصی و کافر یا دیگران از کفر یا عمل بد باشد، پس نتیجه عذاب آنهم از روی انتقام چیست.

[پاسخ] عذاب شدیدی که بکافر وعده داده اولاً منحصر بقیامت نیست اینکه عذابی است که بکیفر کفر در دنیا نیز اثر واقعی آن بر کافر و عاصی میرسد اگر چه نمیفهمند و ثانیاً نه برای تشفی است و نه برای انتقام است- بلکه چون در اثر گناه و بکیفر کفر که کافر و عاصی بر خلاف وظیفه عبودیت و اطاعت امر مولی عمل نموده و خدای تعالی برای جلوگیری از اعمال بد نهی فرموده و عاصی را تهدید بعذاب کرده و وعده خدا حق است و البته آنچه وعده داده خواهد رسید- و چون عذابی که در قیامت بکافر و عاصی میرسد بنظر سطحی و استعمالات عرفی شبیه باننتقام است

صفحه : ۱۳

شاید باین اعتبار استعاره و مجازاً آنرا انتقام نامیده و گر نه ذات احدی بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان و اطاعت و معصیت یک فرد ضعیف رنج در دستگاه کبریائی پدید آورد و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نکته دیگری که بنظر میرسد اینکه است که آیه عذاب شدید را نسبت بکافر مقید باختر ننموده بلکه ممکن است گفته شود چون منشأ کفر و عمل خلاف از درون و باطن کافر و عاصی بروز مینماید و حقیقت انسان قلب و باطن او است معلوم میشود که چنین کسی خود را از رحمت حق تعالی انداخته وقتی نور رحمت باو نرسید، مورد غضب میگردد و آدمی را چه عقوبتی از آن بالاتر و چه عذابی است از آن سخت تر که مورد لطف و رحمت پروردگارش واقع نگردد و آثار اینکه عذاب هم در همین عالم پدیدار است زیرا دلی که لطیفه الهی است و قلبیکه آنرا «عرش الرحمن» نامیده در اثر کفر و نفس پرستی با خزف یکسان گردیده و اصلاً از نور معرفت در آن چیزی نمودار نیست. و تمتعات دنیوی که بآن دل خوش کرده اگر خوب بنگری خواهی دید که با اینکه هر قدر انسان در طلب آن پافشاری کند و خود را بزحمت اندازد نفس او را ارضاء نمیکند، زیرا که روح جاودانی وی در طلب چیز



دیگری است اشتباها گمان کرده که خواهش روح در فراهم آوردن مال و جاه یا چیز دیگری است، اگر انسان قدری بخود آید و گوش فرا دارد ناله روح را می‌شنود که در زنجیر قوای حیوانی دست و پای او را بسته و نمیگذارد قدمی بالا رود، پس میتوان گفت چه عذابی است پس از عذاب جسمانی که بکیفر گناه بگنجهکار خواهد رسید از عذاب روحانی و دوری از رحمت اله که مبدء و مرجع است بالاتر با اینکه غایت و فائده وجود انسانی ادراک قرب برحمت او است و در بیان آن گفته (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى) سوره نجم آیه ۳۱.

یعنی تا بد کاران را باعمال ناشایسته پاداش دهد و نیکوکاران را پاداش نیکو دهد

صفحه : ۱۴

آیا اینکه عذاب شدید که حقیقتش در آخرت بروز و ظهور مینماید و نکبتش در دنیا است چیز دیگری است، ولی متأسفانه خبر نداریم و عذاب دنیوی را در فقدان مال و جاه و عناوین دیگر می‌پنداریم و هر وقت فاقد یکی از اینها شدیم شاید گمان کنیم بغضب خدا گرفتار شده‌ایم.

خلاصه عذاب که بکافرین وعده داده شده و خود را «ذو انتقام» نامیده اینکه نیست که بنظر سطحی گمان میشود که خدای رءوف بعذاب بنده گنجهکار تشفی مینماید خدا منزله از اینکه است که تحت تأثیر واقع گردد عذاب گنجهکار مجازات است نه تشفی. در مجمع البیان از کلبی و محمد بن اسحاق و ربیع بن انس نقل کرده که اینان گفته‌اند اوائل سوره آل عمران تا حدود هشتاد و چند آیه در باره وفد نجران یعنی رسولانی که از طرف نصارای نجران بمدینه آمده بودند نازل شده و آنان شصت نفر سواره بودند که چهارده نفر آنها از اشراف نجران محسوب میشدند و سه نفر از اینکه چهارده نفر کسانی بودند که مرجع اصلی کارهایشان قرار گرفته: یکی عاقب که نامش عبدالمسیح و سمت امیری قوم را داشت و صاحب مشورت آنان محسوب بوده بطوری که از رأیش تخطی نمیکردند.

دیگری سید که اسمش أبهم و معتمد اصلی و پناهگاه و فریاد رس آنان شمرده میشد و همچنین صاحب رحل یعنی رخت و اسباب و وسائل سفری آنان بوده.

سومی ابو حارثه بن علقمه که اسقف و پیشوای بزرگ دینی آنها بشمار میرفت و در بین نصاری بقدری مقام داشت که ملوک و پادشاهان روم بخاطر علم و دانشش ثروت هنگفتی باو داده، کلیسای متعددی بنام او ساخته بودند او تمام کتب دینی آنها را حفظ داشت.

اینکه عده شصت نفری با لباسهای فاخر مخصوصی وارد مدینه شدند و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله وارد گردیدند و آن وقتی بود که پیغمبر [ص] نماز عصرش را با مسلمانان انجام داده بود. اینکه رسولان بقدری ظاهر شوکت آمیزی داشتند

صفحه : ۱۵

جامه‌های دیبا و حله‌های قیمتی پوشیده بودند که بعضی از اصحاب که در آن موقع آنها را دیده بود گفت ما رسولانی بزبانی آنان ندیده بودیم هنگامیکه وارد مسجد شدند وقت نماز مذهبییشان رسید بعبادت خود ناقوس زدند و بنماز ایستادند. اصحاب رسول خواستند ممانعت کنند نگذارند نماز بخوانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بآنها کاری نداشته باشید، مشغول نماز شدند و مشرق را قبله خود قرار دادند و نمازشان را خواندند، پس از نماز سید و عاقب متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله شده آغاز سخن کردند، حضرت بآن دو نفر فرمود اسلام اختیار کنید و در پیشگاه الهی تسلیم شوید آن دو اظهار داشتند که ما پیش از تو اسلام اختیار کرده و مسلمان شده‌ایم (کنایه از اینکه دین ما که دین نصرانی است، همانا اینکه دین واقعی است) حضرت فرمود شما

چگونه مسلمانید و کارهایتان خود شاهد عدم تسلیم بحضرت ربوبی است - زیرا اولاً برای خدا فرزند قائل شده و عیسی را پسر خدا میدانید - دیگر اینکه عبادت صلیب را نموده و گوشت خنزیر میخورید با اینکه تمام اینها مخالف با ادعای شما است. سخن رسول الله صلی الله علیه و آله که به اینکه جا رسید همگی آنان در مقام اعتراض برآمدند گفتند اگر عیسی پسر خدا نیست پدرش که بوده، حضرت فرمود آیا شما قبول دارید که هر پسری باید پدر خود شباهت داشته باشد، گفتند آری فرمود آیا اینکه طور نیست که خدای حی است و نمی‌میرد و عیسی علیه السلام میمیرد گفتند بلی پس پیغمبر [ص] فرمود آیا نمیدانید که قوام هر چیزی بخدای ما است و حفظ روزی موجودات با او است گفتند بلی همین طور است - فرمود آیا عیسی از اینکه اوصاف چیزی داشته عرضه داشتند نه - فرمود آیا میدانید هیچ چیز از موجودات آسمان و زمین بر خدا مخفی و پوشیده نیست و خداوند بر همه آنها عالم و دانا است گفتند میدانیم - فرمود آیا عیسی میدانست چیزی مگر آنچه خدا باو یاد داده گفتند نه - گفت آیا میدانید که خدای ما همان است که عیسی را در شکم مادرش صورتگری کرده آن طور که خواست و آن خدائست که نه میخورد

صفحه : ۱۶

و نه میآشامد و نه حدث از او صادر میشود، گفتند همین طور است - فرمود آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند اطفال دیگر در شکم حمل کرده و بعد چون مادرهای دیگر او را زائیده و عیسی پس از ولادت تغذی کرده و خوردن و آشامیدن داشته و از او حدث دفع میشد گفتند آری فرمود پس چگونه او پسر خدا است با اینکه هیچگونه شباهتی پدرش ندارد - سخن که به اینکه جا رسید همگی ساکت شدند نتوانستند جوابی بگویند. خداوند متعال باین جهت ابتدای سوره آل عمران را تا حدود هشتاد و چند آیه در باره آنان نازل فرمود.

[پایان بیان طبرسی - بنقل تفسیر المیزان] إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ اشاره است بعموم قدرت و نفوذ تدبیر و علم ازلی پروردگار، و خداوند چگونگی علم خود را بپسر خدا نشان میکند که بدانند که آنچه در آسمانها است از کرات و ستارگان و سیارات و موجودات سماوی از ماه و خورشید و کهکشانها و موجودات از روحانین و ملائکه و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات همه و همه موجودات بزی و بحری در علم حضوری ازلی و ابدی قیوم متعال ازلا و ابداً حاضر است و او تعالی محیط بهمه آنها است «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ» سوره سبأ آیه ۳.

و باید دانست که علم حق تعالی محیط بر موجودات و عین ذات مقدس او است صفت زائد بر ذات نیست علمش بموجودات ازلی و از قبل علم او است بذات خود که عالم بخود و آثار و افعال خود و فیاضیت و سعه فیض مقدس و رحمت و اسعه رحمانی او است، پیش از موجودات و پس از آنها و با آنها تماماً ذاتاً و صفاتاً و افعلاً - همه نزد او حاضر است زیرا که بنا بر تحقیق و باعتراف دانشمندان علم حق تعالی حضوری است نه حصولی چنانچه بعضی گمان کرده‌اند.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ ذَاتِ مَتَعَالٍ فِي الْإِنْسَانِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

صفحه : ۱۷

اثر پی بمؤثر بردن است و بالاتر از همه تصویر، صورت انسانی است هر طوری که مشیتش اقتضاء نموده انگاشته سفید، سیاه، خوش اندام، زشت قیافه. در ظلمات ثلاث: ظلمت شکم، ظلمت رحم، ظلمت مشیمه (یعنی بیچه دان) صورت انسانی را با آن طراوت و زیبایی بقدرت کامله و علم سرمدی خود مینگارد و پس از اتمام آن بقول حکماء از عقل فعال و بلسان اخبار بتوسط ملک اعظم روح انسانی را در خور استعداد جنین بوی افاضه میکند و نظر بشرافت آنروح که از منبع فیاض مطلق افاضه شده روح انسانی را نسبت بخود میدهد و خود را به «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» میستاید با اینکه در باره خلقت بزرگ عالم از ملائکه و روحانین و آفرینش زمین

و آسمانها و عالم ملک و ملکوت بخود نبالیده و خلقت چیزی از بزرگترین مخلوقات از عقل اول و روح اعظم گرفته تا آخرین مرتبه نفوس و ارواح هیچ روحی را بخود نسبت نداده و روح انسانی را منسوب بخود نموده و به «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» آنرا معزز و محترم گردانیده.

لا-إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الهی و آفریننده‌ئی نیست مگر آنهویتی و حقیقتی که غائب از انظار و غالب و مستولی بر موجودات و حکیم درستکار که بقدرت کامله خود از روی حکمت و نظام آفرینش در رحما تصویر میکند هر گونه صورتی که مشیت ازلی و فیض سرمدی او بر وفق صلاح جامعه در عالم قضاء مقرر گردیده «لا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَ لا تَدْبِيرَ لِحُكْمِهِ» هر چیزی را بجای خود قرار داده.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ آن خدای عزیز حکیم آنکسی است که قرآن و فرقان را بر تو نازل گردانید و در آن آیاتی است که بعضی از آن آیات محکم است و بعضی متشابه شاید مقصود از محکمت قرآن آن آیاتی است که دست تصرف از تفسیر و تأویل و حمل کردن بر غیر معنی ظاهر در آن کوتاه است بقدری ظاهر و بین است و چنان محکم و ثابت و استوار است که بهیچ وجه نمیتوان در آن تصرف

صفحه : ۱۸

نمود و چنین آیاتی را به «أمّ الكتاب» نامیده اشاره به اینکه که چنین آیاتی اصل کتاب است و آنرا به «مُحْكَمَاتٌ» توصیف فرموده نظر به اینکه که متقن و محکم و ثابت است و اینکه آنرا «أمّ الكتاب» نامیده شاید اشاره بآن آیاتی است که مشتمل بر قوانین و احکام امور مسلمین است و آنچه راجع باصول دیانت و فروع است از حلال و حرام. و خلاصه آن آیاتیکه دستور العمل روزانه بشر مطابق حکم الهی در اصلاح امور معاش و معاد در آن است بدون ضمیمه آیات دیگر از تفسیر و تأویل یا بضمیمه حکم عقل یا روایات یا غیر اینها از خود آیات بمجرد نظر و تدبر و غیر آن ظاهر باشد.

در مجمع البیان در توضیح آیه چنین گفته پس از بیان انزال قرآن کیفیت و چگونگی نزول آنرا بیان کرده قوله تعالی «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» یعنی قرآن «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی اصل کتاب «و اخر متشابهات» در محکم و متشابه عقاید و گفته‌هایی است.

۱- محکم آنچه‌ی است که از ظاهر آن بدون قرینه‌ای که بآن متصل باشد و بدون چیزی که دلالت بر مراد کند و مقصود معلوم شود بجهت وضوح معنی مثل قوله تعالی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا، وَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» و امثال آن از آن چیزهایی که در فهمیدن مراد از آنها بدلیلی احتیاج نباشد.

و متشابه- چیزی است که از ظاهر آن مقصود معلوم نشود مگر اینکه با دلیلی مقترن باشد که دلالت بر مراد از آن کند زیرا ظاهر آن مشتبه است مثل قوله تعالی «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» و اینکه اضلال غیر از اضلال در قول او است که فرموده «وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» زیرا که گمراه کردن سامری قبیح است و گمراه کردن خدا نیکو است و همین است معنی قول مجاهد که گفته «محکم چیزی است که معانی او مشتبه نشود، و متشابه چیزی است که معانی آن مشتبه گردد و جز اینکه نیست که اشتباه در امور دین واقع میگردد مثل توحید

صفحه : ۱۹

و نفی التشبیه و جور آیا نمی‌بینی قوله تعالی «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» که در لغت احتمال دارد مثل استواء و نشستن بر تخت است- یا اینکه بمعنی قهر و استیلاء است، و معنی اول (یعنی بمعنی لغوی) بر خدای تعالی جایز نیست.

۲- محکم آیات ناسخه است و متشابه آیات منسوخه [ابن عباس] ۳- محکم آیاتی است که در آن احتمال تأویل نباشد مگر یک وجه و متشابه آنست که دو وجه یا زیادتر احتمال تأویل بدهد.

[محمّد بن جعفر بن الزبیری و ابی علی جبائی] ۴- محکم آنست که الفاظش مکرر نگردد و متشابه آنست که الفاظش مکرر گردد مثل حکایت موسی و غیر آن. [ابن زید] ۵- محکم آنست که تعیین تأویلش معلوم باشد و متشابه آنست که تعیین تأویلش معلوم نباشد مثل قیام ساعت. [جابر بن عبد الله] و اینکه «أُمُّ الْكِتَابِ» را مفرد گفته نه جمع و نگفته «أُمَّهَاتُ الْكِتَابِ» دو وجه در آن گفته شده: ۱- بطور جواب است مثل اینکه گفته شده چه چیز است ام الكتاب در پاسخ گفته شده «هن ام الكتاب» مثل اینکه گفته میشود کیست نظیر زید، گفته شود مائیم مثل زید. ۲- آیات بتمامها اصل کتاب است و چنین نیست که هر آیه محکم ام الكتاب و اصل آن باشد زیرا که «ام الكتاب» جاری مجرای اصل واحد است در بیان و حکمت- و مثل او است قوله تعالی «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً» و نگفت آیتین زیرا که شأن آندو یکی است در اینکه عیسی را آورد بدون مردی که بین آنها باشد- پس نبود آیه برای مریم مگر بعیسی و برای عیسی آیه نبود مگر بمریم- و اگر میخواست هر یک از آنها را آیه بشمار آورد میگفت آیتین. [پایان] در بعضی از تفاسیر متجاوز از پانزده قول در معنی مراد از محکم و متشابه از مفسرین نقل کرده و در هر یک از آنها اشکال وارد نموده که ما اگر بخواهیم اقوال و اشکالات وارده بر آنها را بیان کنیم سخن طولانی میگردد باضافه چندان

صفحه : ۲۰

فائده‌ئی در آن بنظر نیاید- وقتی نظر کردیم باول سوره هود «الر كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ» و در سوره زمر آیه ۲۴ «كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي» و در اینجا فرمود «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» در اینکه دو آیه قرآن را باین دو قسم محکم و متشابه توصیف میکند. آیه اول سوره هود اشاره دارد به اینکه که آیات قرآن بتمامه محکم و متقن است و واقع و ثابت است و دست تصرف در آن کوتاه است «و متشابهها» در سوره زمر و در اینجا گویا استثناء از محکّمات است یعنی آیات قرآن تماما محکم و دلالتش بر معنای مقصود واضح و جلی است و آنها را بام الكتاب توصیف و بعض آیات و لو اینکه آنها نسبت بمعنی خود محکم و ثابت است، لکن مثل الفاظ مشترک محتمل چند معنی است که بضمیمه آیات دیگر یا دلالتی باید مراد را پیدا نمود و بمعنی مراد تخصیص داد.

و اینکه هم یکی از رموز آیات قرآن است و شاید یکی از اسرار است که اختبار و آزمایش مؤمن از منافق باشد چنانچه در همین آیه فرموده:

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ بَيْنَ مُنَافِقٍ وَ مُؤْمِنٍ جَدَا مِشُودٌ زِيْرَا كِهْ اَيْنَكِهْ اِيَهْ اِرْشَادٌ بَر اَيْنَكِهْ اِسْتِ كِهْ اِيَاتِ مُتَشَابِهَاتِ اَنْهَائِي اِسْتِ كِهْ چِنْدِ مَعْنِي دَر اَن اِحْتِمَالِ بَدِهْدِ وَ كَسَانِي كِهْ دَر قَلْبِشَانِ زِيْغٌ وَ كَجِي اِسْتِ وَ دَر رَأْيِ وَ عَقِيْدَهْ شَانِ اَضْطِرَابِ دَارِنْدِ بَر اِي اِعْمَالِ رَكِيكْشَانِ وَ رَفْعِ قَلْقِ نَفْسَانِي وَ اِرْضَاءِ نَفْسِشَانِ وَ جَلُوْگِيْرِي اَز اِعْتِرَاضِ دِيْگَرَانِ بَا اِيَاتِ مُتَشَابِهَاتِ تَمْسِكِ مِيْنَمِيْنِدِ تَا اَيْنَكِهْ مِيُولِ نَفْسَانِي خُودِ رَا دَر فِسَادِ اِحْرَاءِ نَمِيْنِدِ وَ اَيْنَكِهْ عَمَلِ اَنَانِ خُودِ دَلِيْلِ بَارْزِي اِسْتِ كِهْ چِنِنِ كَسَانِي اَصْلَا تَمْسِكْشَانِ بَا اِيَاتِ نِهْ بَر اِي فِهْمِ اَن وَ عَمَلِ بَر طَبَقِ اَنْسْتِ بَلَكِهْ غَرَضِشَانِ مَكْرٍ وَ خَدْعَهْ اِسْتِ وَ مِيْخَوَاهِنْدِ عَمَلِ شُومِ خُودِ رَا بَا اِيَاتِ طَبِيْقِ دِهْنْدِ وَ سِرْپُوشِي بَر فِسَادِ نَمِيْنِدِ وَ فِتْنَهْ بِيْنِ مُسْلِمَانَانِ اِنْدَا زِنْدِ.

صفحه : ۲۱

وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ چِنِنِ كَسَانِي بَر اِي فِتْنَهْ وَ فِسَادِ اِيَاتِ مُتَشَابِهَاتِ يَعْنِي اَن اِيَاتِي رَا كِهْ دَر الْفَاظِ يَا دَر مَعَانِي ظَاهِرِ شَبَاهْتِ بَهْمِ دَارِنْدِ اَنْچِهْ رَا كِهْ مُوَافِقِ غَرَضِ وَ مَقْصُودِ اَنهَا اِسْتِ بَدُونِ اَيْنَكِهْ بَا اِيَاتِ دِيْگَرِ كِهْ قَرِيْنَهْ مُرَادِ بَاشْدِ مِيْگِيْرِنْدِ وَ بَر خِ مَرْدَمِ مِيْكَشْنْدِ وَ مَا يَعْلَمُ

تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ مَنْ يَعْلَمُ بِهِ مَا يُلْقِي اللَّهُ بِالْحَقِّ مِنْ غَيْرِ ظَاهِرٍ لَمَنْ يَلْمِزُهُمْ فِي الْقُرْآنِ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»  
را عطف داده به «وَمَا يَعْلَمُ».

يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا [سؤال - تأویل یعنی چه و راسخین در علم کیانند] در معنی آیه «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» گفته شده در باره کسانی است که از راه حقیقت منحرف و رو بباطل روند گفته میشود «زاغ الشمس من كبد السماء» و قوله تعالى «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» اینهاست که در دل آنها زیغ است که مایل بکج روی شده‌اند همواره رجوع بمتشابهات می‌کنند و آیات قرآن را برآی و سلیقه خود مطابق مقصود خود تأویل می‌کنند بمعنی منحرف گردیدن از ظاهر لفظ بسوی معنای غیر ظاهر.

و مفسرین در شأن نزول اینکه آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره یهودیان آمده و بروایتی از ابن عباس نقل شده که متشابهات آنست که بر یهودیان در حروف تهجی مشتبه شده، گفته‌اند کعب اشرف و حی بن اخطب با جماعتی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند بما رسیده که در جمله آنچه بر تو فرود آمده «الم» است و اگر اینکه حق است ما مدت ملک تو را میدانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود پیش از هفتاد و یک سال نخواهد بود و اینکه تأویل بر حساب جمل است - الف یکی، لام سی، میم چهل. رسول صلی الله علیه و آله گفت بیشتر از اینکه هم هست «المص» گفتند «ص» نود، پس صد و شصت و یک سال خواهد بود، گفتند مانند اینکه دیگر هست «المر» گفتند اینکه بسیار بر او بیفزود دویست و هفتاد و یک می‌شود

صفحه : ۲۲

و اینکه بر ما مشتبه شده ندانیم بیشتر بگیریم یا کمتر و ما بتو ایمان نخواهیم آورد اینکه بود که رب العالمین در باره ایشان اینکه آیه را فرستاد:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» یعنی بر یهود مشتبه شد وقتی حروف را بر حساب حمل تشبیه کردند.

اگر کسی بگوید در متشابهات چه حکمتی است - چرا تمام آیات محکمت نیست! جواب آنست که تشریف و تخصیص علماء است تا بمقیاس فهم معانی دقیق را از آیات استخراج کنند و بهمین معنی از عامه خلق امتیاز می‌یابند و نیز مستحق ثواب اخروی میگردند برای اینکه در استنباط خاطر و فکر خویش را میرنجانند و اگر همه محکمت بود حاجت بتکلف نظر و اتعاب فکرت نبود و آن ثواب حاصل نیامدی، معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی عاجز گردند نقص خویش بینند و عجز خویش بشناسند و آنکه در راه بندگی راست روند زیرا که بندگی عجز خود شناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن است. [کشف الاسرار] وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و آنان کسانی میباشند که علم در قلبشان نفوذ کرده و رسوخ نموده و متصف گردیده‌اند بآن علمی که در شأن آنها است «العلم نور یقذفه الله علی قلب من یشاء من عباده» و آن موهبت خدائی که بآن «یعز من یشاء و یذل من یشاء بیده الخیر» و آن بزرگواران کسانی میباشند که در بندگی بمقام رضا و تسلیم رسیده‌اند و در آیات الهی و نوامیس شرعی از پیش خود رأی اندیشی نمی‌کنند و میگویند بآنچه از نزد پروردگار ما آمده ایمان آوردیم و تسلیم امر پروردگارمان میباشیم اینهاست کسانی که بمقام عبودیت رسیده‌اند.

بین مفسرین اختلاف است در اینکه آیا راسخون بواو عطف بر الله است باین معنی که تأویل متشابه را کسی نمیداند مگر خدا (وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) که اینها میدانند و میگویند «آمننا به کل من عند ربنا».

صفحه : ۲۳

در مجمع البیان گفته اینکه قول ابن عباس و ربیع و محمد بن جعفر بن زبیر و اختیار ابی مسلم است - و از ابی جعفر علیه السلام

روایت شده که گفت رسول الله افضل امت از همه راسخین در علم است که همانا میدانند آنچه را که خدا از تأویل و تنزیل بر او نازل گردانیده و نازل نمی‌کرد خدا بر او چیزی که دانا نکند او را بتأویلش و خود آنحضرت و اوصیاء بعد از او تمام آنرا میدانستند. و مؤید اینکه قول اینکه است که صحابه و تابعین اجماع کردند بر تفسیر جمیع قرآن و دیده نشده که در چیزی از آن توقف کرده باشند و آنرا تفسیر نکرده باشند بعذر اینکه اینک متشابه است و نباید تفسیر کرد و نمیدانند آنرا مگر خدا و ابن عباس در همین آیه مورد بحث میگفت من از راسخین در علم هستم.

و قول دیگر اینکه و او در (وَالرَّاسِخُونَ) و او استیناف است و بنا بر اینکه قول تأویل متشابه را نمیدانند مگر خدا، و باید بس از قوله تعالی (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) وقف کرد و ابتداء کرد به (وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ) و الراسخون مبتداء میشود و خبر او (يَقُولُونَ) است.

[و اینکه قول عایشه و عروه بن زبیر و حسن و مالک و اختیار کسائی و فراء و جبائی است] و اینها چنین گفته‌اند که راسخین تأویل متشابه را نمیدانند لکن بآن ایمان می‌آورند و بنا بر اینکه تأویل آیه راجع است بمدت اجل اینکه امت و وقت قیام ساعت و قیامت و فناء دنیا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول عیسی علیه السلام و خروج دجال و امثال اینها از آن چیزهایی که در علم خدا مخزون است.

و بنا بر اینکه تأویل یعنی متأول مثل قوله تعالی (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ) یعنی (موعود) می‌آید، و قوله تعالی (كُلٌّ مِنَ عِنْدِ رَبِّنَا) یعنی محکم و متشابه تماما از نزد پروردگار ما است (وَمَا يَدَّكُرُ) یعنی در آیات خدا تفکر نمی‌کنند و متشابه آنرا بمحکم برنمیگردانند (إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ) یعنی مگر ذو و العقول.

قاضی ماوردی گفته خداوند تمام قرآن را توصیف بمحکم کرده بقوله تعالی

صفحه : ۲۴

(الر كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتِهِ) و نیز تمام آنرا توصیف نموده به اینکه که متشابه است بقوله تعالی (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا) پس معنی احکام اتقان یعنی احکام آن متقن است و با متقن بودنش ممنوع است زیرا که احکام و معانی آن خالی از خلل و اعتراض است پس تمام قرآن از اینکه جهت محکم است.

و قوله (متشابهها) یعنی يشبه بعضه بعضا في الحسن والصدق والثواب والبعث عن الخلل والتمتاض وهو كله من هذا الوجه متشابه. [پایان] از تفسیر عیاشی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید اگر مطابق واقع باشد مزدی ندارد و اگر خطاء باشد از رحمت الهی دور گردد که از آسمان بما دورتر خواهد بود. باز در همان تفسیر از یعقوب بن یزید از یاسر از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود اظهار رأی در کتاب خداوند کفر است.

و از تفسیر صافی نقل شده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکنند که فرمود کسیکه قرآن را برای خود تفسیر کند جایگاهش آتش دوزخ است.

صاحب تفسیر المیزان در توجیه حدیث گفته اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند مقصود از رأی اعتقادی است که از روی اجتهاد برای انسانی حاصل شود گاهی هم بسخنی که از روی هوی و هوس و یا باصطلاح بمیزان استحسان گفته شود رأی میگویند، بهر حال چون در فرمایش آنحضرت کلمه رأی را بخود تفسیر کنند اضافه کرده و تعلق داده است معلوم میشود که نهی از مطلق اجتهاد در تفسیر قرآن نفرموده تا بالملازمه بر سخن اخباریها که میگویند در مورد تفسیر آیات باید تنها و تنها بروایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در آن زمینه رسیده قناعت کرد و کوشش عقل و غیر آنرا کنار گذارد،

ما چگونه کلام اخباریها را در اینکه جهت قبول کنیم با اینکه در بسیاری از آیات قرآن به اینکه که عربی مبین و روشن است معرفی کرده و بتدبر و تفکر در آن امر فرموده و همچنین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هم

صفحه : ۲۵

در روایات زیادی بمسلمان دستور داده‌اند که بقرآن رجوع کنید و صحت و سقم روایات را با عرضه کردن بقرآن شریف تشخیص بدهید.

پر واضح است که اضافه و تعلقی که در رأی بخود اعمال شده میرساند که موضوع نهی شده اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائلی که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفا کند آری اینکه روش نزد افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی را شنیدند از هر کس و هر گوینده‌ئی باشد فوراً قواعد معمولی که برای پی بردن بمعنی و مراد آن سخن دارند بکار برده و بزودی نتیجه میگیرند و میگویند از اینکه سخن چنین مطلبی اراده کرده است.

تا آنجا که گفته (توضیح) چنانچه در بحثهای سابق گذشت آیات قرآن شریف در عین اینکه کلماتش جدا و منفصل از یکدیگرند یک کلام متصل بوده پاره‌ئی از آیات آن نسبت به پاره دیگر توضیحاتی را اعطاء میکند، چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده بعضی از آیات مقصود بعض دیگر را شرح داده و بمراد آن گواهی میدهد، بنا بر اینکه روشی که بین افراد انسانی در تشخیص مراد متکلم متداول میباشد در اینجا نمیتوان جاری شود به اینکه که یک آیه را گرفته بخواهیم با اعمال قواعد مقرره‌ئی که در علوم مربوطه گفته شده مقصود را بدست آوریم، بلکه تنها راه صحیح در فهم کلام الهی اینکه است که در هر موضوعی تمام آیات مناسب آنرا ملاحظه نموده با کوشش مخصوصی که در تدبیر تمام آنها بکار برده میشود مقصود آنرا استفاده نمود، چنانچه همین موضوع از آیه شریفه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» نساء آیه ۸۲ برمیآید. نتیجه بدست آمد که تفسیر برآی یعنی همان نحو تفسیری که مورد نهی قرار گرفته آن است که مفسر بخواهد با اعمال قواعد مقرره و متداوله کلام الهی را با همان روش که گفتار دیگران را بررسی میکرد مورد بررسی قرار دهد

صفحه : ۲۶

تا آنجا که گفته خلاصه کلام آنکه موضوعی که مورد نهی قرار گرفته استقلال مفسر در تفسیر قرآن و اعتماد داشتن بر نفس خود بدون رجوع بغير است و لازمه اینکه نهی اینکه است که مفسر باید استمداد از غیر جسته و بآن رجوع نماید- و واضح است که آن غیر باید یا کتاب الهی یا سنت باشد، اینک گوئیم اما سنت نیست زیرا که چنانچه تذکر دادیم. خود سنت مسلمانان را مأمور بر رجوع بقرآن کرده و دستور صادر شده که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنند تا بآن وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت یا مخالفت با قرآن تشخیص دهند، بنا بر اینکه معلوم میشود که آن غیر حتما خود قرآن شریف میباشد یعنی مفسر باید با نفس قرآن آنرا تفسیر کند و بوسیله خود قرآن آن مقصود اصلیش را بدست آورد اینکه بود تفسیر برآی و نکته نهی از آن. [پایان] پس از آن از تفسیر عیاشی نقل میکند که امام صادق [ع] فرمود قرآن محکمی دارد و متشابهی، بمحکم آن ایمان بیاور و عمل کن، ولی بمتشابهش ایمان آور و عمل منما، و اینکه گفته خدا است که فرموده کسانی که دل‌هایشان از حق برگشته تنها آیات متشابهه را دنبال میکنند تا باعث گمراهی مردم باشند و بخیال خود بتأویل قرآن نائل شوند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آنرا نمیداند، ولی راسخون فی العلم میگویند ما ایمان آوردیم که تمامی آن از نزد خدا است، و راسخین در علم آل محمد صلی الله علیه و آله میباشد.

و از کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که در حدیثی فرموده منسوخات از متشابهاتند.

و در کتاب عیون از امام رضا [ع] نقل شده که فرموده کسیکه متشابه قرآن را بمحکمش رد نماید بصراط مستقیم راه برده، سپس فرمود در اخبار ما هم متشابهی چون متشابه قرآن وجود دارد، پس متشابهات را بمحکمات رجوع دهید و بدون رجوع از آنها پیروی ننمائید که گمراه خواهید شد.

و از کافی از هشام بن حکم نقل میکنند که گفته موسی بن جعفر [ع] برایم

صفحه : ۲۷

حدیث فرمود تا آنجا که فرمود ای هشام خداوند از یکدسته مردم صالح چنین حکایت میکند: که گفتند پروردگارا دل‌های ما را پس از آنکه هدایت کردی منحرف مساز و از نزد خود رحمتی بر ما موهبت کن که تو تنها بخشنده‌ئی، اینان کسانی میباشند که میدانند که دل‌ها پس از هدایت ممکن است منحرف شده به نایبائی برگردد. آری تا کسی از خداوند عقلی پیدا نکند از او نمیرسد و تا از او دانشی نیابد دلش بمعرفت ثابتی که حقیقتش را در قلب خود بیند استوار نخواهد شد. هیچکس چنین رتبه‌ئی ندارد جز آنکه کردارش گواه صدق گفتارش شود و پنهان او موافق آشکارش باشد زیرا که خداوند عزیز دلیل باطن پوشیده هر چیز را تنها ظاهر آن قرار داده است.

اینکه بود بیان صاحب تفسیر المیزان و خودش پیشی گرفته و بر خود دو اشکال وارد کرده و سپس جواب داده. اشکال اول - شکی نیست که قرآن فرستاده شده تا مردم آنرا درک نموده و استفاده کنند چنانچه جمله شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ» زمر ۴۱ «هذا بیان للّناس» آل عمران ۱۲۸ و مانند آن همین مطلب را روشن میکند، و از طرفی باز شکی نیست که مبین و مفسر آن نفس نفیس رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد چنانچه خداوند متعال در آیه شریفه فرموده «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» نحل آیه ۴۴.

آری کتاب الهی را پیغمبر صلی الله علیه و آله برای صحابه بیان فرمود و تابعین یعنی کسانی که پس از صحابه روی کار آمدند همان نکات را یاد گرفتند بنابر اینکه آنچه را در غالب احادیث و روایات از حضرت رسول [ص] نقل کرده‌اند معلوم است که آن از فرمایشات نبوی است و بنص قرآن از آن تجاوز نتوان کرد و قسمتهائی که بدون اسناد به پیغمبر [ص] در باره اش گفتگو کرده‌اند گر چه مانند احادیث حجیتش محرز نیست لکن چون میدانیم که مطالبی است که یا از کلمات نبوی استفاده شده یا از روی ذوقی که تعلیمات مکتب اسلام بآنها نشان داده.

چگونه ممکن است مطلبی بر آنان پوشیده مانده باشد با اینکه اهل لسان

صفحه : ۲۸

بودند و در ادبیات عربی کاملاً کنجکاو کرده و در اخذ حقایق قرآن از مصدر رسالت بی اندازه کوشش مینمودند اگر کسی صفحات تاریخ را از نظر بگذراند و داستان مساعی مردان دین را در آن قسمت مطالعه کند بصدق گفتار ما خواهد رسید باری از اینجا روشن میشود که عدول از طریقه و روش آنان و دست برداشتن از سنت حسنه‌شان یعنی تفسیر کردن آیه‌ئی از آیات قرآنی را بغیر اقوال و آراء ایشان بدعت است و سکوت از قسمتهائی که آنان ساکت بودند امری لازم است.

آری آنچه آنان نقل کرده‌اند برای شخصی که اراده فهم کتاب الهی را داشته باشد کافی است زیرا چنانچه سیوطی گفته شماره احادیثی که در تفسیر قرآن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین بما رسیده به هفده هزار میرسد چگونه ممکن است اینکه عده زیاد از روایات ما را از غیر خود مستغنی و بی‌نیاز نسازد.

[پاسخ] در سابق گذشت که آیات شریفه‌ئی که مردم را بطور عموم از کافر و مؤمن و از کسانی که در عهد نزول کتاب الهی



بوده‌اند و با اشخاصیکه بعدا بوجود آمده‌اند دعوت به تعقل و تدبّر در قرآن نموده مخصوصا آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» بطور آشکارا دلالت دارد که معارف قرآنی را میتوان با بحث و کنجکاوی در آیات شریفه‌اش بدست آورد و بآن وسیله اختلافی که در نظر ابتدائی بین بعض آیات با بعض دیگر دیده میشود مرتفع ساخت زیرا آیه شریفه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» تا آخر در مقام تحدی است و میخواهد با عدم وجود اختلاف در آن حقانیت کتاب الهی را ثابت کند، در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موكول بفهم صحابه و تابعین نماید.

بلکه بالا-تر نمیتوان در چنین مقامی درك معانی آنرا به بیانات نبوی [ص] حواله داد زیرا که کلام رسول الله [ص] در چنین زمینه‌ئی یا کلامی است که

صفحه : ۲۹

موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است و یا مخالفت دارد، پر واضح است که در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود طرف پس از تدبر و بحث همان معنا را درك میکند و در صورت مخالفت سازگاری با مقام تحدی نداشته و نمیتواند حجتی را بر خصم اقامه کند.

آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوت [ص] نیست چنانچه خود قرآن شریف هم اینکه قبیل مطالب را به توضیحات نبی اکرم (ص) ارجاع و حواله داده است و آیه شریفه «ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» سوره حشر آیه ۷۰، و آنچه در معنای آن هست بهمین قسمت مربوطند و همچنین قسمتهائی که راجع به قصص و داستانها و یا مربوط به تفصیل معاد میباشد در آنها هم بیانات پیغمبر (ص) حتمی و لازم است.

خلاصه از سخنان بالا- روشن میشود که شأن رسول الله (ص) در چنین مقامی تنها و تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راه نمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درك چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید- زیرا که آموزش و تعلیم بزرگترین کاری را که انجام میدهد آسان کردن راه تربیت و نزدیک کردن بآن میباشد نه اینکه استاد راهی ایجاد کند و یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند.

اشکال دوم که خود آنشخص محترم بخود اعتراض نموده و فرموده:

بصحت پیوسته که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌ئی که ایراد کرده چنین فرموده که من دو چیز نفیس میان شما بامانت میگذارم که یکی بزرگتر از دیگری است، بزرگتر کتاب پروردگار و کوچکتر عترت و اهل بیت من است شما اگر توصیه مرا در باره آن دو مراعات نموده و بدامن هر دو متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد، اینکه فرمایش را سنی و شیعه بطریق متواتر از عده زیادی از صحابه پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند دانشمندان حدیث شماره آنها را به

صفحه : ۳۰

سی و پنج نفر صحابه رسانیده‌اند. و در بعضی نقلهای آن دارد که رسول (ص) فرمود آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند.

باری اینکه حدیث دلالت روشن بر حجیت قول اهل بیت دارد که تنها آنچه از آنان راجع به تفسیر قرآن رسیده واجب الاتباع است یعنی باید اکتفاء بهمان مقدار کرد و گر نه تفرقه و جدائی بین قرآن و اهل بیت پیش آمده و مرتکب نهی الهی شده‌ایم.

پاسخ اینکه اعتراض را مفسر محترم چنین میگوید: میگوئیم آنچه در باره معنی اتباع و پیروی پیغمبر [ص] در جلوتر متذکر شدیم در اینجا عینا در اتباع اهل بیت میگوئیم که روشن است که حدیث شریف نمیخواهد حجیت ظاهر آیات شریفه قرآن را باطل نماید و

تنها حجیت را مخصوص ظاهر بیانات اهل بیت کند- چگونه اینکه معنی تصور دارد با اینکه خود رسول اکرم (ص) فرمود قرآن و اهل بیت از هم جدا نمیشوند و حجیت را برای هر دوی آنها ثابت فرموده و معنای حجیت هر دوی آنها اینکه است که قرآن در دلالت کردن بر معانی و کشف معارف الهیه لازم الاتباع است و عترت در راهنمایی مردم بطریق صحیح آن و هدایت نمودن آنان باغراض و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد تا آخر کلامش.

آری فرمایشات مفسر دانشمند تماما صحیح لکن در اینکه بطور کلی سنت یعنی اخبار و احادیث را در تفسیر آیات معتبر ندانسته بدلیل اینکه خود معصومین (ع) مسلمانان را دستور داده‌اند که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنید تا باین وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت و مخالفت قرآن تشخیص دهید چنانچه در پاسخ اشکال دوم گفته شد.

اینکه مطلب بطور کلی آنطور که مفسر بیان کرده که از ظاهر آن چنین بنظر میآید که اخبار و احادیث بخودی خود بدون عرضه کردن بقرآن معتبر نمیباشد درست نمیآید.

صفحه : ۳۱

چگونه میتوان احادیث صحیح و معتبر را بدون تطبیق با آیات قرآن معتبر ندانست در صورتی که باجماع امامیه ائمه طاهرین علیهم السلام مفسر و مبین قرآنند مخصوصا بنابر اینکه مقصود از راسخین فی العلم ائمه اطهار باشند وقتی بنص قرآن علم بمتشابهات نزد آنها باشد چگونه توان گفت اخبار معتبری که از قبل آنها در تفسیر صادر گردیده باید بآن اعتنا نمود اگر چنین باشد چه فرق است بین کلام معصوم با غیرش با اینکه یکی از مدارک چهارگانه که در اصول فقه برای استنباط احکام مقرر گردیده سنت است که بین تمام فقهای شیعه و سنی مطرح شده اگر سنت یک مدرک مستقل نبود چگونه در اصول فقه استدلال باخبار را معتبر میدانستند و بر طبق آن عمل مینمودند در صورتی که اهلش میدانند وقتی در فروع حکمی از قرآن که مخالف با نص صحیح معتبری که بدون معارض باشد معارضه نمود بعذر اینکه قرآن قطعی السند است و دلالتش ظنی است و حدیث صحیح ظنی السند و دلالتش قطعی است در موقع تعارض حدیث عمل میکنند نه بقرآن بلکه عمومات قرآن را بحدیث تخصیص میدهند.

و آنجا که خود معصومین علیهم السلام اجازه داده‌اند که احادیث را بقرآن عرضه کنید در مورد تعارض بین چند حدیث است نه بطور کلی چنانچه از ظاهر کلام مفسر معلوم میگردد.

آری تفسیر برای در جائیکه آیه از محکمت و واضح نباشد و محتاج بتفسیر و تأویل باشد در چنین موردی بایستی رجوع بخود قرآن یا نص صحیح نمود تفسیر برای جایز نیست.

آنچه بنظر میرسد اینکه اعتراضاتی که بر بیانات مفسر محترم وارد آمده بسیار بجا و بموقع است و جوابهایی که داده شده و لو اینکه بسیار متین و بنظر ابتدائی درست مینماید لکن از چند جهت مورد اعتراض است:

۱- در بیان ایشان تناقض دیده میشود زیرا که در پاسخ اینکه اعتراض که رسول اکرم (ص) در آخر عمر فرموده من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ بین

صفحه : ۳۲

شما میگذارم کلام الله و عترت من و اینکه دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا آخر گفته قرآن در دلالت کردن بر معنی لازم الاتباع است و عترت در راهنمایی مردم بآن مراد و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد.

آیا آنهائیکه در تعیین متشابهات قرآن بفرمایشات و احادیث صحیح که از عترت رسیده تمسک میکنند مگر غیر از اینکه است که میخواهند آنها را بوجه صحیح در معرفت آیات هدایت نمایند که پس از راهنمایی آنها معرفت بمراد حق تعالی پیدا نمایند.

و نیز آنجا که گفته آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی و قصص و بعضی از خصوصیات معاد چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوی صلی الله علیه و آله نیست و گفته شأن رسول الله [ص] در چنین مقامی تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راه‌نمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد را برای چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید، از اینکه بیانات برمی‌آید که ایشان اعتراف مینماید که در فهم متشابهات قرآن بایستی از قبل معصومین بمراد الهی هدایت شد و بدون راهنمائی آنها ممکن است شخص گمراه گردد و اینکه بیان با اصل مطلب که در سابق گفتیم آیات شریفه بطور عموم از کافر و مؤمن و آنهاییکه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند یا آنکه بعد بوجود آمده‌اند را بتعقل و تدبر در قرآن دعوت نموده و بآیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» تا آخر تمسک کرده و گفته که مقصود آیات شریفه را میتوان با بحث و کنجکاوی بدست آورد- در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موكول بفهم صحابه و تابعین نماید بلکه بالاتر نمیتوان در چنین مقامی درک معانی آنرا بیانات نبوی صلی الله علیه و آله حواله داد زیرا که کلام رسول الله (ص) یا موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است یا مخالفت دارد در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود طرف پس از تدبر و بحث همان معنی را می‌فهمد و در صورت مخالفت با مقام تحدی سازگار نیست و نمیتوان حجتی را بر خصم اقامه نمود

صفحه : ۳۳

آیا در اینکه گفتار تعارض بنظر نمی‌آید، یکجا بطور کلی استشهاد مینماید بآیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ الْخ» در آخر تمسک کرده و گفته در فهم قرآن همان تدبر و کنجکاوی کافی است نه تفسیر مفسرین لازم است نه قول رسول صلی الله علیه و آله و نه روایات معصومین لازم است، و یک جا لزوم بیانات رسول را اختصاص میدهد بفروع و قصص و خصوصیات معاد اگر بیان رسول [ص] در فهم آیات معتبر نباشد در هیچ جا معتبر نیست و آن اشکالی که قول رسول یا موافق با آیات است یا مخالف در فروع نیز بعینه جاری و محتمل است پس در فروع هم نباید باحادیث و سنت رجوع نمود هر چه شخص خودش از جمع بین آیات فهمیده معتبر است و نیز گفته آنچه را که قرآن دلالت بر آن دارد و خدای متعال آنرا در کلام خود اراده نموده برای مردم توضیح داده و بیان میکند نه آنکه آنحضرت [ص] معانی و مطالبی را گفته باشد که از خود قرآن و کلام الهی قابل فهم نباشد ابتدا چنین نیست اگر آدمی آیه شریفه «كِتَابٌ فُضِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و آیه «هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» و مانند آنرا از سایر آیات نظری کند خواهد فهمید که قرآن کتابی است که دارای آیات تفصیل داده شده میباشد و قرآن در بیان مقاصد خود بتنهائی کافی است تا آنجا که در بیاناتش فرموده تمام فرمایشاتی که راجع بعرضه کردن روایات بقرآن و تشخیص صحیح و فاسد فرموده‌اند تماما گواه بر اینکه است که میتوان جمیع مطالبیکه از پیغمبر نقل شده از کتاب الهی و قرآن استفاده کرد.

آری اگر کلمات قرآنی متوقف بر بیانات نبوی باشد دور بوده و بطلان آن از واضحات میباشد.

اگر اینکه بیان اخیر از صاحب تفسیر باشد نه از مترجم که اشتباه ترجمه شده باشد خیلی بعید است زیرا که چنانچه در جای خود مدلل شده و در معنی دور گفته‌اند هر گاه دو شیئی هر یک متوقف بر دیگری باشد که آندیگر هم از همان جهت توقف بر آن داشته باشد اینکه دور باطل است که بطلانش ضروری

صفحه : ۳۴

است خلاصه بطلان دور از جهت توقف داشتن شیئی است بر نفس خود.

بنابر اینکه گفته شود بیانات قرآنی موقوف است بر بیانات نبوی آیا بعینه بیانات نبوی هم موقوف است بر بیانات قرآنی تا اینکه لازم آید توقف شیئی بر نفس خود، عبارت دیگر دور باطل توقف داشتن درک معنی شیئی یا درک وجود شیئی است بر درک معنی یا

وجود خود آن شیئی، و بطلان دور برای اینکه است که لازم می‌آید یک شیئی از یک جهت هم مقدم بر خود و هم مؤخر از خود باشد.

حاصل برای رفع لزوم دور باید چنین گفته شود که اگر بیانات نبوی نبود اصلاً بیانی برای آیات قرآن تصور نداشت با اینکه چنین نیست قرآن خودش فی حد ذاته بیانست چنانچه آیه بالا «کتاب فُصِّلَتْ آیاتُهُ» و نیز قوله تعالی (هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) دلالت واضح دارد بر اینکه قرآن خود بیانست و ظاهراً احدی منکر اینکه معنی نشده و گفته باشد فقط فهمیدن معانی قرآن موکول بفهم صحابه و تابعین بلکه فقط بیانات نبوی حواله داده شده باشد تا اینکه با آیاتیکه دلالت صریح دارد که قرآن خود بیان است منافات داشته باشد بلکه دور محال لازم آید.

آری قرآن خودش در حد ذات خود بیان است لکن در نزد شخص دانشمند ظاهر است که قرآن برای عموم افراد بشر و هدایت خلق نازل گردیده و لکن چون برای عموم مردم فهم بیانات قرآن میسر نیست اگر نبود بیان رسول و خلفاء معصومین که رسول اکرم [ص] آنها را در آن حدیث مشهور «تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی» ردیف قرآن قرار داده چگونه عموم مردم میتوانند از بیانات قرآن بدرستی استفاده نمایند بلکه غیر از رسول و ائمه معصومین کسی را نرسد که دعوی کند که من عالم بتمام قرآنم حتی بقول بعضی از دانشمندان بین تمام مسلمین بعد از رسول [ص] فقط عارف بتمام قرآن از ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و باقی خصوصیات فقط علی علیه السلام بود هر یک از صحابه

صفحه : ۳۵

بعضی از آنها میدانستند.

خلاصه مطلب اینکه است که قرآن فی حد ذاته خود اگر چه بیان کاملی است محتاج بتعلیم و آموزش رسول و راسخین فی العلم است و همین طوری که مفسر محترم در ضمن بیانش فرموده شأن رسول اللّٰه [ص] در چنین مقام تنها جنبه تعلیم و آموزش است فقط یک راهنمایی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید نه اینکه استاد راهی ایجاد کند یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند تا آخر.

آری مردم در فهم بیانات قرآن محتاج برسول و ائمه طاهرین علیهم صلوات اللّٰه میباشند نه اینکه بدون بیانات نبوی قرآن دارای بیان نباشد اگر آیات قرآنی در خودش بیان نبود رسول او را چگونه بیان میکرد همان بیان قرآن است که بتوسط رسول و اولوا الامر باید بمردم برسد زیرا که عموم مردم بلکه خواص نیز از فهم تمام خصوصیات قرآن قاصرند.

دوم از اعتراضاتیکه بر مفسر محترم وارد می‌آید چنین است که در فرمایشاتش گفته موضوع نهی شده تفسیر برای اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائل آنچه که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفاء کند، اگر اینکه روشی که بین افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی شنیدند از هر کسی و هر چه باشد در آن فورا قواعد معموله بین خودشان را ریخته و نتیجه میگیرند که گوینده از اینکه سخن چنین مطلبی را اراده نموده.

پاسخ- اینجا مطلب خلط شده، اولاً کوئیم آیا قرآن کتاب آسمانی مسلمانها نیست آیا نباید تمام مسلمین از قرآن استفاده کنند اگر قواعد عربی که نزد ما معلوم است و بین دانشمندان در فهم زبان عربی بکار برده میشود کنار بگذاریم و از قواعد دیگری که نزد ما مجهول است بخواهیم از آیات و احادیث و غیر

صفحه : ۳۶

آن استفاده کنیم در صورتی که عمل کردن بقواعد عرفی نسبت به عرفی معتبر است چنانچه در وصف قرآن فرموده «هذا لسان

عربی مبین» بایستی آیات را با عرف عرب منطبق گردانید، و اگر غیر از اینکه باشد لازم آید که هیچ مسلمانی بهیچ وجه نتواند و لو از ترجمه تحت اللفظی قرآن استفاده نماید.

آری راجع بآیات متشابهات چنین است نه بمحکمات اگر چه در متشابهات نیز همان الفاظ و قواعد معموله در زبان عربی بکار برده میشود منتهی الامر چون در متشابهات محتمل چند معنی است در تعیین مراد مفسر بایستی یا بمحکمات قرآن یا بسنت تمسک نماید.

و ثانیاً اینکه اشکال برای کسی درست می‌آید که بخواهد خودش بتهنئاتی و مستقلاً متشابهات قرآن را تفسیر و تأویل کند لکن کسیکه در دلالت آیات و راه یابی بمقاصد آن که محل بحث است تمسک نماید بآیات محکمات یا بسنت از حدیث نبوی یا روایت صحیح که از معصومین علیهم السلام نیز از روی همان قواعد عرفی که در دست هر قوم و ملتی است با آنها سخن میگویند نه بعرف دیگر که بمفهوم آن نرسد.

خلاصه در اینجا خاطر نشان میکنم که غرض اینکه نیست که بخواهم اشکال و اعتراض بر مفسر فاضل وارد گردانم. خود را کوچکتر از اینکه میدانم که از دانشمندان عالی انتقاد کنم و به گفتارشان خورده گیری نمایم روی سخن بدیگران است آنهاییکه چندان بصیرتی در فهم آیات قرآن ندارند از اینکه فرمایشات ممکن است خود را ببازند و از حد خود تجاوز نمایند و در تفسیر و تعویل کلام الله بفریب نفس گرفتار گردند و گمان کنند بمحض فراگرفتن اندازه‌ئی از قواعد عربی میتوانند بدون تمسک باخبار آل عصمت علیهم السلام آیات متشابهات را برای و سلیقه خود تفسیر و تأویل کنند و مبتلا بتفسیر برای منهی عنه گردند. آری اینکه دعاوی که کسی جز معصوم بتواند در فهم تمام آیات از محکمات.

صفحه : ۳۷

و متشابهات با اینکه در متشابهات فرموده «وَمَا يَعلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» و ظاهر آیه چنین مینماید که حق تعالی علم بمتشابهات را اختصاص بخودش داده که حتی رسولش نیز پی بآن نمیرد و اگر تعمیم دهیم و گوئیم شامل معصومین علیهم السلام هم میگردد در چنین صورتی چگونه ممکن است غیر از معصوم و آنهاییکه راسخین در علمند و مؤید من عند الله میباشند بدون تمسک باحدیث و روایات و گفتار مفسرین آنهاییکه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله شاهد قضیه بودند معانی واقعی آیات را درک کند و چگونه تواند پی برد بجمع خصوصیات از جمع کردن بین آیات و بحث و کنجکاوای بتمام خصوصیات آن از حفظ تمام آیات اولاً و معنای تحت اللفظی آن ثانیاً و شناختن و تمیز دادن بین ناسخ و منسوخ آن ثالثاً و نیز پی بردن بعام و خاص و مطلق و مقید و نیز در متشابهات اول عالم گردیدن بآنچه در آیه محتمل است و تخصیص دادن بآن معنایی که مراد الهی بوده آنها بطور ظهور و یقین نه ظن و استحسان و غیر اینها بطوریکه تفسیر برای لازم نیاید چنانچه مفسر محترم مدعی آنست دست پیدا کند بسیار بعید است. لکن با اینکه حال ما منکر امکان آن نیستیم لطف و رحمت الهی نسبت بمؤمن صالح بسیار است آری مؤمن خلص را سزد که در اثر منقاد گردیدن بحکم خدا و رسول و اهل عصمت از اولاد طاهرین او سلام الله علیهم نور علم از مشکوه ولایت در قلبش تابش نموده و پس از اخذ علم از آن بزرگواران بر بعضی از اسرار قرآن بدون ظن و گمان علم در قلب او هجوم آورد و بعض حقایق بر وی مکشوف گردد و از بعض غرائب قرآن استفاده نماید و از عجائب آن استنباط کند زیرا که کرم الهی عام است وقف بر بعضی دون بعضی نگردیده منتهی قلب سلیم و دل پاک بی آلایش میخواید که لایق تجلیات نور علم و دانش گردد و کسیکه چنین باشد توان وی را از راسخین فی العلم بشمار آورد زیرا اخبار و آیات دلالت دارد که قرآن برای صاحبان فهم میدانی است وسیع و مجالی است بلند قال الله تعالی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالُهَا» و نیز فرموده

صفحه : ۳۸

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» و در جای دیگر «لَعَلِّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ» چنانچه ظاهراً اینک آیات دلالت واضح دارد که برای اهلش یعنی علماء خبیر آنهائیکه دارای بصیرت و بینای علوم قرآن میباشند لازم است در آیات تدبیر کنند و از آن استنباط علوم و معارف نمایند.

و شاید اینک منع از تفسیر برای شده یکی از دو جهت باشد: یکی اینک مفسر بمیل و هوای نفسانی خود آنچه مطابق غرض و میل او است متشابهات را تفسیر و تأویل کند چنانچه فرموده «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ الخ».

و دیگر مفسر بظاهر عربیت و باستحسان عقل بدون کنجکاوای در خصوصیات آنچه در تفسیر معتبر است از حذف و اضممار و تقدیم و تقدیر و الفاظ مبهم و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها از ناسخ و منسوخ در تفسیر مسارعت کند مسلم چنین کسی از غلط و اشتباه محفوظ نمیماند و تفسیر برای لازم میآید.

در تفسیر صافی بروایت عیاشی باسناده از جابر که گفت از ابا جعفر علیه السلام چیزی از تفسیر قرآن سؤال کردم بمن جواب داد باز از همان در مرتبه ثانی سؤال کردم حضرتش جواب دیگری داد غیر از جواب اول که در روز قبل داده بود، گفتم فدایت شوم در همین مطلب بمن روز قبل جوابی غیر از اینک دادی، گفت ای جابر همانا از برای قرآن بطنی و باطنی است و باطن را باطنی است و ظاهری است و ظاهر را ظاهری است ای جابر در عقول رجال چیزی دورتر نیست از تفسیر قرآن همانا آیه‌ئی است که اول آن در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است و آن کلامی است متصل که در وجوهی صرف گردیده.

و از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرموده نیست آیه‌ئی از قرآن مگر اینک برای آن چهار معنی است: ظاهر، باطن، حد، مطلع. ظاهر تلاوت آیات، باطن فهم معانی، حد احکام حلال و حرام، مطلع آنچه مراد خدا است از آن بر بنده.

صفحه : ۳۹

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده

کتاب الله علی اربعة اشياء:

العبارت و الاشارات و اللطائف و الحقائق»

عبارت برای عوام، اشارت برای خواص لطائف برای اولیاء، حقائق برای انبیاء.

خلاصه غرض ما از اینک گفتاری که راجع بتفسیر متشابهات ایراد نمودیم یادآوری دو چیز است: یکی همینک گفته شد ممکن است کسانیکه چندان بصیرتی در فهم آیات ندارند چون در طبیعت بشر حب علو و برتری و تفوق گذاشته شده ممکن است از اینک گفتار مفسر محترم بعضی را غرور نفس بگیرد و گمان کند بمحض اینک بقواعد عربی آشنا گردیده و فهم آیات محکمتا تا اندازه‌ئی برای وی میسر گردیده حق دارد که در متشابهات از روی قواعد عربی و جمع آوردن چند آیه اظهار نظر کند و دست از دامن ائمه دین بردارد و بگمان اینک در اثر بحث و کنجکاوای میشود هر کسی بدون تمسک بمعصومین علیهم السلام بتمام اسرار و معانی آیات مطلع گردد و در نتیجه مبتلا گردد بتفسیر برای که منهی عنه است.

و دیگر در ولایت و اعتقاد به اینک که بعد از رسول [ص] در فهم قرآن و بیان تفسیر و تأویل آن امام لازم است سست گردد چنانچه در احادیث معتبر رسیده که آنهائیکه در امر خلافت مخالفت رسول صلی الله علیه و آله را نمودند گفتند «حسبنا کتاب الله» یعنی ما در امر دینمان کتاب خدا قرآن کافی است و محتاج بامام منصوص نمیباشیم.

با اینک نزد علمای امامیه یکی از ادله‌ئی که در مبحث اثبات امامت اقامه نموده‌اند اینک است که چون قرآن مبین و مفسر لازم دارد و بجز امام معصوم و منصوص علیه کسی را میسر نیست که بتمام آیات قرآن از محکمتا و متشابهات مطلع گردد پس بحکم عقل

قطعی پس از رسول امام منصوص لازم است.

مرحوم فیض کاشانی رحمه الله در بعضی از مقدمات تفسیر صافی پس از بیان احادیثی که راجع بتفسیر متشابهات و منع آن رسیده توجیه کرده بیان

صفحه : ۴۰

جالبی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گوید من میگویم تحقیق قول در متشابهات و تأویل آن مقتضی است که کلام مبسوطی عقلانی بیاوریم و از علم بابی بگشاییم که برای اهلش هزار باب علم گشاده گردد.

پس میگویم «و بالله التوفیق اینکه برای هر معنی از معانی حقیقتی و روحی است و آنرا صورت و قالبی است و برای یک حقیقت گاهی صور و قالب متعدد میگردد و همانا الفاظ برای حقایق و ارواح وضع گردیده و برای وجود آنها است که در قالب الفاظ ریخته شده و حقیقه الفاظ استعمال میگردد در حقایق و ارواح برای اتحادیکه بین الفاظ و حقایق موجود است.

مثل اینکه لفظ قلم وضع گردیده برای آلت نقش بستن صور در الواح بدون اینکه در قلم اعتبار شود از چوب باشد یا آهن یا غیر آن بلکه در آن نه جسمیت معتبر است و نه اینکه نقش محسوس باشد یا معقول و نه اینکه لوح که در آن نقش میگردد کاغذ باشد یا چوب بلکه مجرد اینکه آلت باشد برای اینکه در آن نقش شود و همین است فقط حقیقت لوح و روح آن، پس اگر در وجود چیزی باشد که بواسطه او علوم نوشته شود در لوح قلبها پس سزاوار است که آن خلق قلم باشد اینکه است که خدای تعالی فرمود «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» بلکه قلم حقیقی او است زیرا که آن فقط روح قلم و حقیقت قلم است بدون اینکه با او چیزی باشد که خارج از قلم است و چنین است میزان که وضع شده برای معیار شناختن مقادیر و وزن اشیاء و آن یک معنی واحد است که حقیقت و روح میزان است و برای او قالبهای مختلف و صور متفرق است، بعضی جسمانی و بعضی روحانی چنانچه در آن جرمها و سنگینها وضع میشود مثل ذی الکفین و قبان و آنچه از قبیل اینها است، و میزان گفته میشود بر آنچه بآن مواجیت و ارتفاعات وزن میگردد مثل اسطرلاب و آنچه بآن خطوط و دوائر وزن میگردد مثل فرجار، و آنچه بآن وزن میگردد اعمده مثل شاقول، و آنچه

صفحه : ۴۱

بآن وزن میگردد خطوط مثل مسطر، و آنچه بآن وزن میگردد شعر مثل عروض و آنچه بآن وزن میگردد فلسفه مثل منطوق، و آنچه بآن وزن میگردد بعض مدرکات مثل حس و خیال، و آنچه بآن وزن میگردد علوم و اعمال که آن میزان روز قیامت است، و آنچه کل بآن وزن میگردد و آن عقل کامل است الی غیر ذلک از موازین.

و بالجمله میزان هر چیزی از جنس وی تعیین میگردد و لفظ میزان در هر یک از آنها باعتبار حد و حقیقت موجود وی است که در آنست و بهمین نحو قیاس میشود هر لفظی و معنایی.

و تو وقتی راه یافتی بسوی ارواح میگردی روحانی و برای تو درهای ملکوت گشوده میگردد و اهل میگردی برای رفاقت با ملاء اعلی و آنها خوب رفقائی میباشند، پس چیزی نیست در عالم حس و عالم شهادت مگر اینکه برای وی در عالم ملکوت مثال و صورت امر روحانی است و آن روح مجرد او و صرف حقیقت وی است، و عقول جمهور مردم در حقیقت نسبت بعقول انبیاء و اولیاء امثله میباشند پس نیست برای انبیاء و اولیاء اینکه با آنها تکلم کنند مگر به ضرب الامثال زیرا که آنها مأمورند که با مردم بقدر عقولشان تکلم نمایند و قدر عقول آنان در خواب و نائم یا نسبت باین نشأه غالباً برای آنها چیزی مکشوف نمی گردد مگر بمثل اینکه است کسیکه تعلم حکمت کند بغیر اهلش در خواب می بیند در و جواهر بگردن خوگ معلق گردانیده و مثل کسیکه در شهر

رمضان پیش از فجر اذان گوید در خواب بیند بدهنها و فروج مردم مهر زده و امثال آن بر اینکه قیاس است و سرّ آن علاقه مخفی است که بین نشئات موجود است

«النّاس نیام اذا ماتوا انتبهوا»

یعنی مردم خوابند وقتی مردند آنوقت عارف میگردند بحقایق آنچه را که بمثال شنیده‌اند و می‌شناسند ارواح و حقیقت آنها را و بعقلشان می‌فهمند که آن مثالها قشر حقایق بودند «قال الله سبحانه انزل من السماء ماء فسالوا اودیه بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا» پس علم را

صفحه : ۴۲

بآب مثل زده و قلبها را باودیه و ضلال را بزبد و در آخر آیه تنبیه فرموده بقوله تعالی «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» پس هر چه را که فهم تو طاقت فهم آنها ندارد قرآن مثل می‌آورد و القاء میگرداند بتو بوجهیکه در خواب بروحت در لوح محفوظ مطالعه کنی تا اینکه بر تو تمثال پیدا کند بمثالیکه مناسب آنست اینکه است که محتاج بتعبیر است پس تأویل (آیات) جاری مجرای تعبیر خواب است و مفسر دور قشر دور میزند، و چون بایست با مردم بقدر عقولشان و مقامشان تکلم شود.

پس کسیکه بخواهد بکل مردم خطاب کند وی را واجب و لازم است که از کل نصیبی در او باشد زیرا که قشریه از ظاهر بینان درک نمیکنند مگر معانی قشریه را چنانچه قشر انسان و آنچه در ظاهر و بشره بدن او است بآن نمیرسد مگر قشر معانی که در جلد و غلاف از سواد و صور الفاظ ضبط شده اما روح معانی و سرّ و حقیقت آنها درک نمیکنند مگر صاحبان عقل و آنانند راسخین فی العلم و بهمین جهت بود که نبی صلی الله علیه و آله برای بعضی اصحابش در دعاء گفته

«اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل»

و برای هر یک از راسخین حظ و بهره‌ئی است کم یا زیاد و ذوقی است ناقص یا کامل و درجاتی است برای آنها در ترقی اطوار درجات و غور در آن و اسرار و انوار آنها اما رسیدن بمنتها و وصول باقصی درجات برای احدی طمعی در آن نیست اگر چه دریاها برای شرح آنها مرکب گردد و درختها قلم شود قوله تعالی «لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا».

و از آنچه گفته شد سبب اختلاف آیات و اخباریکه در اصول دین وارد شده ظاهر گردید و سبب اختلاف و اخباریکه در اصول دین وارد گردید اینکه است که مخاطب بخطاب طائفه‌های متشنت و عقول مختلف است اینکه است که لازم می‌آید که بقدر فهم و مقام هر یک از مخاطبین سخن گفته شود پس کل صحیح است و از حیث حقیقت در آن نه اختلافی است و نه مجازی اصلا و مناسب اینجا مثال مشهور

صفحه : ۴۳

کوران و فیل است و علی هذا کسیکه از تشابهات چیزی نفهمد از جهت اینکه اگر حمل بظاهر کند با اصول صحیحه دینیه و عقاید حقه یقینیه نزد او تناقض مینماید پس برای چنین کسی لازم است که اختصار کند بر صورت لفظ و از خود چیزی ظاهر نکند و علم آنها حواله کند بخدا و راسخین فی العلم پس آن منتظر نسیم رحمت خدا و در معرض نفحات الهی گردد که در آینده بر وی مفتوح گردد امری از جانب او «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» همانا خدای سبحان جماعتی را که تشابهات را بدون علم تأویل میکنند مذمت نموده بقوله «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ». [پایان]



صفحه : ۴۴

## [سوره آل عمران (۳): آیات ۸ تا ۱۴]

## اشاره

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتْغَلِبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲)

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ التَّافِتَيْنِ تَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنَ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳) زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

صفحه : ۴۵

## [ترجمه]

ای پروردگار ما دل‌های ما را منحرف نگردان (که از حق میل بیاطل کنیم) پس از آنکه ما را هدایت کردی و از جانب خود رحمتی بر ما ببخش بدرستی که تو بخشنده‌ئی [۸]

ای پروردگار ما همانا که تو جمع کننده مردمانی در روزی که شکی در وقوع آن نیست زیرا که حقیقه خدا از وعده خود تخلف نخواهد نمود [۹]

محققا آنانکه کافر شدند هرگز از عذاب خدا دفع نکند و باز ندارد از آنها هیچ چیز نه مال آنها و نه فرزندان آنها و آن گروه ایشانند آتش گیرانه جهنم [۱۰]

همچون عادت تابعین فرعون و آنهایی که پیش از آنها بودند که آیات ما تکذیب کردند پس خدا آنها را بگناهانشان گرفت و خدا سخت عقوبت کننده است [۱۱]

ای محمد (صلی الله علیه و آله) بگو بآنهاییکه کافر شدند زود باشد که در دنیا مغلوب گردید و بسوی جهنم محشور شوید و آتش بد قرار گاهی است برای شما [۱۲]

همانا برای شما آیت و نشانه‌ایست در دو گروه که با هم تلاقی کردند (یعنی مقابل هم شدند) دسته‌ئی در راه خدا جنگ کردند و دسته دیگر کافر بودند در حالیکه آنها مؤمنین را با چشم خود دو برابر آنچه بودند میدیدند و خدا کمک و یاری میکند هر کس را که بخواهد همانا در اینکه عبرتی است برای صاحبان بینائی قلب [۱۳]

برای مردم زینت داده و آراسته شده دوستی شهوات از زنها و پسران و مالهای زیاد که گرد آورده‌اند از طلا و نقره و اسبان نشان کرده شده و چهار پایان و کشت‌زار (یعنی زمینهای زراعتی تمام اینها سرمایه زندگانی دنیا است و بازگشت نیکو نزد خدا است [۱۴].

**(توضیح آیات)**

رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً ۗ كَذَلِكَ يَسْتَبِينَ  
 علم آراسته گردیده‌اند و در متشابهات قرآن رأی اندیشی نمیکنند و آنرا برای و سلیقه خود بدون مدرک صحیحی تفسیر و تأویل  
 نمی‌نمایند و با اظهار بندگی و کوچکی و نادانی در مقام مناجات گویند ای پروردگار ما دل‌های ما را از طریق حق میپچان و منحرف  
 نگردان به اینکه که متشابهات را بر آنچه پسند تو نیست تأویل و تفسیر کنیم، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث میکنند  
 که فرموده

«قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء اقامه علی الحق و ان شاء اذاعه عنه»

یعنی قلب اولاد آدم بین دو انگشت پروردگار رحمانست اگر بخواهد آنرا پایدار میدارد و اگر بخواهد او را وا میگذارد.

«بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» پس از آنکه ما را بحق هدایت نمودی و از راه لطف بما تفضل کردی و ما را موفق گردانیدی که در آیات تو نظر  
 کنیم و باین وسیله راهی بسوی رحمت و فضل تو و آیات تشریحی که از حاق حقیقت و منبع احسان تو تراوش نموده بیابیم و قلب و  
 دل خود را بکلمات روح افزای جان بخش تو روشن گردانیم.

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ «وَهَّاب» بر کسی صادق آید که بلا عوض و بدون غرض عطاء کند و ظاهراً از تمه مناجات راسخین در علم  
 است که در نیایش و اظهار شکر گذاری گویند ای پروردگار ما رحمت را بما افاضه نما زیرا که تو عطاء میکنی بدون عوض.  
 رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ أَيُّ پروردگار ما تو جمع کننده مردمی در روزی (روز قیامت) که در آن شکی نیست، ظاهراً  
 از جمله سجایا و خصوصیات راسخین که از آنها حکایت میکند اینکه

است که بمعاد و روز رستاخیز اعتراف مینمایند و گویا ایمان پاک و حقیقت یقین خود را ارائه میدهند و گویند بار خدایا تو مردم را  
 جمع میکنی در آنروزی که در آن شکی نیست و آنروز قیامت است که خلق اولین و آخرین را با هم جمع میکنی فرموده حق تعالی  
 در سوره هود آیه ۱۰۵ «يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ» و در سوره نساء آیه ۸۹ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ  
 الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ» در وقوع آن شکی نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ همانا خداوند وعده داده و وعده او تخلف پذیر نیست.

«میعاد» بر وزن «مفعال» مأخوذ از وعد است مثل «میقات» که مأخوذ از «وقت» است.

گویا حق تعالی راسخین را باین خصوصیات از گفتار خودشان معرفی مینماید که آنها باین فضائل و خصوصیات شناخته شوند تا  
 اینکه بدانیم که آنها جماعتی میباشند که آنچه از پروردگارشان بتوسط رسولش رسیده تسلیم دارند و در متشابهات برای و سلیقه  
 خود آیات ربانی را تفسیر و تأویل نمیکنند و گویند تمامش از نزد پروردگار ما نازل گردیده اینکه است که چنین کسانی را «اولوا  
 اللباب» نامیده، و دیگر از خصوصیات و معرفی آنها چنین است که با آن قلب پاک و حقیقت ایمانیکه دارند از خدای خود در مقام  
 نیایش طلب میکنند که قلب ما را حفظ کن که مبادا پس از آنکه هدایتمان کردی لغزش پیدا کنیم. و دیگر از خصوصیات آنها  
 اینکه است که بمعاد و بازگشت و اجتماع مردم در روز رستاخیز در صعيد واحد اعتراف مینمایند زیرا که راسخین از روی دانشی  
 که بنظام آفرینش پیدا کرده‌اند میدانند که دعوت دین و ارسال رسل و انزال کتب و اصلاً غرض از خلقت انسانی و کوشش او در

سیر کمال مقدمه برای عالم حشر است.

و چنانچه آیه اینکه جماعت راسخین را اولوا الالباب نامیده برای اینست که باعتراف تمام انبیاء و عقلاء عالم پس از اینکه نشأه و اینکه عالم دنی البته عالمی فوق

صفحه : ۴۸

آنست زیرا اگر کسی بنظر تدبر در موجودات نظر کرد و اشیائی را که پس از نیستی و عدم بوجود آمده‌اند نگرست خواهد دید که علی الدوام در سیر استکمالی قدم میزنند تا بمنتهای کمال لائق بخود برسند چنانچه می‌بینیم یکدانه و حبه گندم یا جو یا چیز دیگر وقتی در زمین کاشته شد در سیر استکمالی قدم میزند آب و هوا و حرارت را بخود میگیرد و بدست تربیت ازلی کوشش میکند که خود را بکمال لایق بخودش برساند قوله تعالی در وصف آنروز فرموده «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» سوره دخان آیه ۴۰.

آری شخص متفکر که مصداق آن راسخین فی العلمند کسی را مینامند که پس از آنکه با نظر دقت و تدبر سرتاسر موجودات را بنگرد و با فکر عمیق شالوده خلقت را زیر و رو گرداند تا اینکه تجلیات و ظهورات قانون ازلی و فیض وجود سرمدی را در هر یک از ذرات عالم جلوه گر می‌بیند آنوقت بچشم حق بین خود مبدء و معاد خود را بنگرد و بفهمد که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسرار است و سر انجام بعالمی خواهد رسید که فنا پذیر نخواهد بود وقتی جریان عالم هستی و قانون تکامل که سرتاسر عالم هستی را گرفته در نظر خود مجسم نمود خواهد فهمید از کجا آمده و چه بوده و برای چه آمده و بکجا خواهد رفت. آنوقت بدرستی معلوم میشود که «راسخین فی العلم» کسانی هستند که پرده جهالت از جلو چشمشان برداشته شده و از روی دانستگی و حقیقت اعتراف مینمایند و گویند پروردگار ما، تو کسی هستی که در روز معاد همه را با هم جمع میکنی و آنروزی است که شکی در آن نیست، و شاید غرضشان اینکه باشد که ما در مرتبه «علم الیقین بجائی رسیده‌ایم که شک و ریبی در وعده تو و جمع شدن تمام افراد بشر در روز معاد که وعده‌گاه تو است در ما وجود ندارد، یا اینکه بخواهند بگویند بقدری مطلب معاد و جمع شدن مردم در صعید واحد در نظر

صفحه : ۴۹

عقل واضح و جلی است که اصلا شک و ریبی پیرامون آن نخواهد بود.

مسئله معاد از اهم مطالب و از بزرگترین مسائل اصول دیانت است مخصوصا معاد جسمانی و اجتماع افراد بشر در صعید واحد و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و باقی عقبات که واقعا اگر نبود گفتار انبیاء مرسلین و آیات قرآنی که مؤمنین تعینا قبول کنند بندرت کسی پیدا میشود که بتواند قطع نظر از اخبار انبیاء و رسل بدلیل عقل خود راهی و لو اجمالا بطریق فهم آن پیدا کند. شیخ ابو علی سینا مشهور بشیخ الرئیس از علماء شیعه با آن ذکاوت و ید طولانی که در حکمت الهی و فلسفه داشته راجع باثبات معاد جسمانی چنانچه از او حکایت شده اظهار عجز میکند و گفته ما معاد جسمانی را فقط تعینا بگفته‌های رسول قبول میکنیم زیرا که از طریق دلیل عقل نمیتوان اثبات نمود که در قیامت ما با روح و جسم مبعوث میگردیم خلاصه آنحکیم دانشمند معاد روحانی را بدلیل عقلی ثابت میکند و معاد جسمانی را از طریق نقل اثبات مینماید.

آری «راسخین فی العلم» آنکسانی میباشند که علومشان از سر چشمه دریای فیض ازلی قطره‌ئی بقلبشان ترشح نموده و دل و قلبشان را رونق داده و علوم حقیقی را از سر چشمه‌اش میگیرند، و آن همان نوری است که فرموده «یقدفه الله علی قلب من یشاء من عباده» اینکه است که آن بزرگواران گویا میخواهند اظهار کنند که ای پروردگار ما بیقین و علمی که در قلبمان رسوخ نموده تصدیق

میکنیم که وعده تو حق است و تمام افراد بشر را در روز میعاد جمع خواهی کرد و شک و ریب از قلب ما زائل گردیده زیرا که علوم ما بمرتبه «عین الیقین» رسیده یعنی بصیرت باطنی چنان یقین در قلبمان رسوخ نموده که دیگر قابل زوال نیست و شک و ریب بالمره زائل گردیده.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أَيْه در وصف کسانی است که کفر ورزیدند و بمال و اولاد و باقی عناوین دنیوی دل خوش کردند و گمان کردند مال و اولاد آنان را از حق بی‌نیاز میگرداند

صفحه : ۵۰

و دین حق را انکار کردند و زیر بار حکم خدا نرفتند- دیگر اینکه جهودان ندانستند که مال و اولاد هرگز کسی را از حق بی‌نیاز نمیگرداند زیرا که آنچه هست مال خدا و ملک او و تحت اختیار وی است و بدست غیر او عاریتی است بمحض اراده حق تعالی از وی گرفته میشود و انسان همیشه نیازمند باو است و برای ممکن بی‌نیازی تصور ندارد و اوفقی‌الیه الله است، زیرا که ممکن بخود «لیس» و بحق «ایس» است چگونه شخص عاقل چنین گمان میکند که مال و اولاد وی را از حق بی‌نیاز میگرداند در حالیکه در هر آنی آنچه را که بآن مینازد ممکن است از وی گرفته شود.

وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ آتشگیره را وقود نامند چنین مردمانی آتشگیره آتشند- قوله تعالی در سوره بقره آیه ۲۲ «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ».

شاید آیه اشاره باین باشد که همین طوری که کافرین در دنیا منشأ فساد و گمراهی مردمند در قیامت که هر چیزی بحقیقت جوهری خود بروز و ظهور پیدا میکند چنین مردمان فاسدی که منشأ فسادند در آنجا «وقود» و هیزم جهنمند که شر آنها ظاهر میگردد.

و در قیامت بعیان می‌بینند که مالشان مار بوده و اولادشان مثل غل و زنجیر آنها را در بند کرده قوله تعالی در سوره معارج آیه ۱۱ فرموده «يَوْمَ يُؤَدُّ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصَّطِلَتْ أَلَّتِي تُوْوِيهِ» اینکه آیات انسان را یادآور میشود که البته روزی خواهد آمد که انسان حاضر است که اگر میشد و بر فرض تمام دنیا را دارا بود فداء دهد و از عذاب برهد کسیکه ایمان در قلبش تمرکز نموده امروز که روز چاره و دسترسی است علاج روز بیچارگی و درماندگی خود را بقدر امکان میکند که آنوقت نا امید و حسرت زده و مأیوس نگردد.

صفحه : ۵۱

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آیه چنین مردمان کافری را که بمال و اولادشان می‌نازند و گمان میکند مال و اولاد آنان را از دین حق بی‌نیاز میگرداند.

تشبیه میکند بآل فرعون و آنهائیکه پیش از آن از کافرین بودند مثل قوم عاد و ثمود و باقی کفار که با آن قوت و نیرو و مال چون آنها آیات خدا را تکذیب کردند.

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» مال و منال و قوت آنها جلوگیری از عذاب نکرد و خدای تعالی آنها را بعذاب شدید گرفت- اینکه آیه نظیر قوله تعالی در سوره عنکبوت آیه ۳۹ «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ» میباشد.

وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ خداوند در موقع عقوبت سخت انتقام است چنانچه در موقع فضل کثیر الاحسان است.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ يُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ای رسول صلی الله علیه و آله باین کافرین بگو بزودی شما مغلوب خواهید گردید و حشر شما بسوی جهنم است که آن بد جایگاهی است- در اینجا مغلوب و در آخرت معذب خواهید بود «حَسْبَرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» در اینکه مقصود از آیه کیانند که آیه بمغلوب گردیدن آنها خبر میدهد از مقاتل نقل شده

که مقصود مشرکین مکه‌اند و گفته معنی آیه اینکه است که ای محمد (صلی الله علیه و آله) بمشرکین مکه بگو بزودی شما در جنگ کشته و مغلوب میگردید و بجهنم روید (چون روز بدر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله بکفار مکه گفت «ان الله غالبکم و حاشرکم الی جهنم»)

خداوند خبر داده که بشما غلبه خواهد کرد و حشر شما بسوی جهنم است.

بقول دیگر مقصود یهودیانند- کلبی گفته از ابو صالح از عبد الله بن عباس که چون رسول صلی الله علیه و آله روز بدر بر یهودیان غالب گردید گفتند بخدا اینکه پیغمبر

صفحه : ۵۲

امی است که تورات بما وعده داده و ما صفت و نعت او را در تورات خوانده‌ایم و رایه او منصور است و مردود نیست و خواستند باو ایمان آورند گفتند صبر کنیم تا دفعه دیگر بنگریم اگر دست او باشد ایمان آریم چون روز احد اصحاب را نکبتی رسید شک آوردند و گفتند اینکه مرد آن نیست که ما گمان کردیم و ایمان نیاوردند. و بین آنان و رسول عهدی بود تا مدتی پیش از انقضای مدت آنعهد را شکستند- کعب اشرف با شصت سوار بمکه آمد بنزد ابو سفیان و با او عهد بستند که یهودیان را جمع کنند و بروند بمدینه و با رسول جنگ کنند، حضرت رسول در بازار بنی قنیفقاغ گفت

یا معشر اليهود احذروا من الله مثل ما انزل بقریش يوم بدر»

از خدا بترسید که بر شما نکبتی فرود آید مثل آنچه روز بدر بقومش وارد آمد تا آخر. [ابو الفتح] و اقوال دیگری نیز در شأن نزول آیه گفته شده مختصر کردیم.

خلاصه از اینکه آیات چنین برمیآید که حق تعالی بمردم خاطر نشان میکند که مال و اولاد کافرین که باو دل بسته‌اند و خود را از حق تعالی بی‌نیاز میدانند هرگز آنها را از خدا بی‌نیاز نخواهد گردانید و آنها آتشگیرانه جهنمند.

و اینکه کفار شباقت دارند بآل فرعون و بآن کافرین که پیش از آنها بودند مثل آل ثمود و قوم لوط و دیگران که آیات حقه را انکار کردند که ما آنها را بعد از سخت گرفتیم.

پس از تهدید کافرین بعد از آیه متعرض حال مشرکین و کفار شده و برسولش خبر میدهد و امر میکند که باین کافرین بگو بزودی شما مغلوب گردیده و جمیعا وارد جهنم میگردید و جهنم بد جایگاهی است برای شما.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ» بقولی خطاب بیهود است و بقولی بقریش و بقولی خطاب بمؤمنین است که آنها را یادآور میشود که برای شما آیتی و نشانه‌ای

صفحه : ۵۳

نمایانندیم و مفسرین گفته‌اند «فی فئتين» استیناف است بر تقدیر «منهم» و آیه بیان حال آن دو گروه کرده- یعنی آن دو گروهی که در جنگ مقابل هم گردیدند «منهم» یعنی بعضی از آنها یک گروه از آنها لشکر اسلام بودند که در راه خدا جنگ میکردند و گویند آنها سیصد و سیزده نفر بودند- از آنها هفتاد و هفت نفر مهاجر و دویست و سی شش نفر از انصار «وَأُخْرَى كَافِرَةٌ» و گروه دیگر از کفار و آنان لشکر ابو جهل بودند و شماره آنها نهصد و پنجاه نفر بود «يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ» مؤمنین لشکر کفار را بچشم خود دو برابر میدیدند با اینکه لشکر کفار سه برابر لشکر اسلام بودند.

در منهج گفته اینکه دو برابر میدیدند برای اینکه بود که خدای تعالی بمؤمنین وعده داده بود که مؤمنین را بر کافرین که دو برابر آنهایند غالب گرداند قال الله تعالی «مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» و چون مؤمنین کافرین را دو برابر خود دیدند بوعده الهی مستظهر و

بنصرت و غلبه خود متیقن گردیدند و ثابت قدم شدند و بر آنها غالب گردیدند. و بقولی ضمیر «یرون» راجع بکفار است یعنی مؤمنین کافرین را دو برابر خود میدیدند در صورتی که آنها سه برابر مؤمنین بودند، و اینکه پس از آن بود که حق تعالی مؤمنین را در نظر کفار کم نشان داد آنجا که گفت «وَيَقْلَلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ» خدای تعالی عدد مؤمنین را در نظر کفار کم نمایاند تا اینکه کفار جرأت کنند و داخل جنگ گردند و چون داخل جنگ شدند مؤمنین را دو برابر خود دیدند و از شدت خوف مغلوب و منکوب گردیدند و اینکه از علامات واضحه و معجزات بینه حضرت خاتمیت صلوات الله علیه و آله بود و گفته و مؤید اینکه قول قرائت اول «تَرَوْنَهُمْ» بخطاب است که نافع قرائت کرده و عبد الله بن مسعود روایت کرده که در ابتداء امر که لشکر کفار در نظر ما درآمدند ما گمان کردیم آنان ششصد و بیست و شش نفرند دو برابر ما و پس از آن هر بار که در آنها نگاه میکردیم کمتر از مرتبه اول مینمود تا اینکه گمان کردیم آنها کمتر از ما میباشند یکی میگفت هفتاد نفرند دیگری میگفت

صفحه : ۵۴

صد نفرند- وقتی جنگ تمام شد ما از اسیران پرسیدیم شما چند نفر بودید گفتند هزار مرد. [پایان] وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ شاید آیه اشاره باشد به اینکه که هر کس را خدا بخواهد او را در یاری و کمک کردن بدین حق موفق میکند و او را مظفر و منصور میگرداند و همانا در اینکه واقعه جنگ بدر با قلت مؤمنین و کثرت کافرین با مجهز بودن آنان در مهمان جنگی و نیز نشان دادن عده کثیر را بقلیل و قلیل را بکثیر و غالب گردانیدن قلیل را بر کثیر، و صاحبان عقل بایستی در اینکه گونه امور تامل کنند و عبرت گیرند و بدانند دست خدا روی دستها است و اینکه را نیز باید بدانند واقعه جنگ بدر یکی از بزرگترین معجزات رسول و نبی خاتم صلی الله علیه و آله بشمار میرود که در اوائل اسلام بمسلمانها نشان داد.

زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ- آیه یادآوری میکند که برای مردم تزئین و آراسته گردیده دوستی شهوات نفسانی از زنان و پسران و باقی امور طبیعی از «القناطر المقتنطه من الذهب والفضة والخيل المسومة والأنعام والحرث» قنطار بمعنی مال بسیار است بعضی گفته‌اند هزار مثقال طلا است و بقول دیگر هشتاد هزار مثقال نقره در عدد قنطار اختلاف است همین قدر معلوم است که مال بسیار است.

«وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» مسومه مأخوذ از سمو بمعنی علامت است و بقولی اسم اسب چرانده است و بقولی آنها اسبهای هستند که آنها را برای جنگ مهیا گردانیده‌اند و بقول دیگر مسومه اسبهای نیکو را گویند.

و افراد بشر منهمک و فرو رفته در شهواتند و پیروی نمودن خواهشهای نفسشان را دوست دارند قوله تعالی «أَحَبُّ إِلَيْهِمْ حُبُّ الْخَيْرِ». و در اینکه فاعل اینکه تزئین کیست بقولی حق تعالی است که فاعل همه چیزها است و برای امتحان که چه کسی مجاهده با نفس میکند و بر خلاف میول قوای

صفحه : ۵۵

شهوانی که مخالف مقام بندگی است عمل مینماید قوله تعالی در سوره کهف آیه ۷ «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» و چه کسی موافقت نفس نموده و خارج از حکم الهی گردیده.

و اینکه بعضی تزئین را نسبت بشیطان داده‌اند نظر به اینکه است که آیه در مقام ذم است و شیطان کار و عملش اغوا کردن است و خودش شالوده فساد است اینکه است که موجبات شهوات نفسانی را در نظر انسان آراسته میگرداند. و از جثائی نقل میکنند که گفته رحمان مزین چیزهای نیکو است و شیطان مزین چیزهای قبیح است.

و از بعضی از مفسرین است که اینکه آیه و آیه بعد بمنزله بیان و شرحی است که نسبت بآیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ

و لا- أولادُهُم من- الله شَيْئاً» گفته شده زیرا اینکه آیه چنین مینماید که کافرین معتقد بودند که مال و اولاد آنها را از خدا بی‌نیاز ساخته دیگر ندانسته‌اند که فاعل مطلق خدا است و تزیین دهنده شهوات برای زندگانی دنیا است و غرض اصلی از زندگانی دنیا سعادت اخروی است. [پایان] آری آنچه منشأ حب و دوستی انسان میشود بمال و اولاد و باقی عناوین برای ارضاء قوای شهوت و غضب و حب حیات است و معلوم است حیات بستگی دارد باعمال شهوات و تزیین آن در نظر انسان برای بقاء و حیات او است و البته تزیین و آراسته‌گی در نظر انسان از حکمت تامه الهی ناشی گردیده که انسان برای بقاء و تعمیر عالم دنیا اینکه عناوین در نظرش جلوه کند و آنرا برای خود و دیگران تأمین گرداند، اگر حب نفس و بقاء و شهوات نبود چگونه آدمی محتاج بمال و باقی عناوین مثل اولاد و حب جاه و برتری از دیگران و غیر اینها میشد و اگر جز اینکه بود چگونه امور دنیا تعمیر میگردد و چگونه اولاد نوزاد بمشقتهای گوناگون پدر و مادر بحد رشد میرسید.

خلاصه اینکه گفته شده حب شهوات را شیطان در نظر انسان زینت داده

صفحه : ۵۶

و او را مایل بمحبت دنیا گردانیده درست بنظر نیاید، چگونه توان گفت شیطان فاعل و ایجاد کننده تزیین است، فقط عمل شیطان تحریک است نه ایجاد و آن ملعون بالقاء در نفس محرک انسان است در کارهای قبیح نه تزیین دهنده فاعل مطلق خدا است و بس و تزیین دنیا در نظر آدمی آنهم از روی حکمت است زیرا که حقیقت انسان و استکمال او موقوف بر اینکه است که پا در اینکه عالم طبیعت گذارد که حیات دنیا یکی از مراحل سیر انسانی بسوی کمال بشمار میرود و همان طوری که معلوم است حیات دنیوی یعنی پای گذاردن در اینکه عالم طبیعت و استکمال بآن موقوف و محتاج است بقوای طبیعی مثل شهوت و غضب و آنچه مقدمه آنست و تزیین آنها برای اینکه است که مایل بآن گردد و ما یحتاج خود را بدست آورد تا اینکه مدتی حیاتش ادامه پیدا نماید و اینکه منزل دانی را بپایان رساند و از اینجا بما فوق آن سفر نماید.

اینکه است که در آیه بآنچه لازمه حیات دنیا است از دوستی مردها نسبت بزنها از روی غریزه جنسی و ارضاء قوه شهوانی تناسلی و حکمت آن بقاء نوع انسانی است و محبت پدر و مادر نسبت باولاد برای اینکه متکفل رشد او بشوند و چنین است محبت مال که آنهم بکوشش و عمل و زحمت بدست آوردن و نگاه داشتن برای تمدن جامعه و رفع احتیاج بشر است و نیز برای آمیزش کردن افراد بشر و بهم کمک نمودن و احتیاج پیدا نمودن هر یک بدیگری و بهم کمک دادن برای بدست آوردن مال و نیز پیدا نمودن منابع و معدنهاییکه در زمین تعبیه شده و بدست آوردن آنها خود یکی از اسرار خلقت و از بدایع صنع پروردگار عالم بشمار میرود که در انسان حس کنجکاوی گذاشته که بیعضی از نعمتهای الهی متمتع گردد، و نیز از خیل المسومه محبت بسواری و نگاهداری نوع حیوانات علف خوار خود حکمتی دارد که اگر احتیاج انسان بچنین حیواناتی از انعام نبود چون اینکه حیوانات نوعاً محتاج بکفالت انسانند وقتی انسان برای حب نفس و انتفاع و احتیاج بآنها مواظب حال آنها نمیشد شاید نسل انواع چهار پایان

صفحه : ۵۷

باقی نمیماند، و نیز حکمت حب انسان بزراعت و حرث خیلی واضح است که اصلاً بقاء بلکه وجود انسان بسته بخوراک و پوشاک است و تمام اینها برای انتفاع انسان است.

خلاصه تزیین اینکه امور در نظر انسان از حکمت تامه سرمدیه الهیه تراوش نموده و همین طوری که حق تعالی ایجاد کننده انسان است با شهوات او اموریکه سبب حیات و بقای او است در نظرش زینت داده و اینکه خود لطف و رحمتی است از طرف فیاض متعال.

و اینکه آیه نظیر قولی تعالی که در سوره کهف آیه ۷ فرموده (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا) یعنی همانا ما قرار دادیم آنچه در زمین است زینت زمین برای اینکه آنها را (یعنی اولاد آدم را) بیازمائیم که کدام یک عملشان نیکوتر است، اینکه است که در آخر آیه فرموده:

ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ پروردگار رحمن بپسر یادآوری میکند و گویا فرموده‌ای بشر بدان اینکه نعمتهائی که بتو عنایت نمودیم آنها را در نظر تو جلوه دادیم اینها یک متاع اندکی است که برای برای انتفاع حیات دنیوی بتو عطا نمودیم که در حیات دنیا از آنها بهره‌مند گردی و خود را بزینت علم و عمل بیارائی تا اینکه بازگشت تو بسرای باقی و ملاقات رحمت پروردگارت بنیکوتر وجهی باشد نه اینکه مشغول زخارف دنیوی شوی و دل باین عاریت سرا ببندی و مقصود اصلی پروردگارت را و آن حکمتی که برای آن آفریده شده‌ئی که استکمال تو است و آن سرمایه عمرت را که بتوانی بآن حیات جاودانی تهیه کنی و نعمت همیشگی یابی در اثر پیروی شهوات برایگان از دست بدهی و موقع بازگشت با دست خالی و حسرت زده با بار گناه بسرای باقی رهسپار گردی و آنچه را که از متاع دنیا و حظوظات نفسانی که دل بوی بسته بودی از کف دست رفته و با دست تهی ناله بر آری و التماس کنی که یک روز دیگر مرا بدینا برگردانید تا اینکه تدارک ما فات نمایم از تو پذیرفته نخواهد گردید.

صفحه : ۵۸

## [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۲۲]

## اشاره

قُلْ أَتُؤْتِكُمْ بَخِيرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷) شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ لَإِسْلَامٌ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي فَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَمْتُ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰) إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲)

صفحه : ۵۹

## [ترجمه]

ای محمّد بگو آیا میخواهید شما را آگاه گردانم بهتر از اینها (که محبوب شما است) بر آنکسانیکه متقی و پرهیزکاری پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان بهشتی است که از زیر آن نهرها جریان دارد و برای آنها است زنده‌ای پاکیزه و خوشنودی خداوند (از همه آنها بهتر خواهد بود) و خدا ببندگان خود بینا است [۱۵]

همان کسانیکه میگویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناه ما را بیامرز و عذاب آتش را از ما باز دار [۱۶]



(آنان صبر کنندگان و راست گویان و فرمان برداران و انفاق کنندگان و طلب آموزش کنندگان در سحرهایند (۱۷) خدا گواهی میدهد که الهی نیست مگر او و فرشتگان و صاحبان علم نیز بر یکتائی او ثابت و گواهند که الهی نیست مگر او که توانا و درستکار است [۱۸]

همانا دین ثابت و پسندیده نزد خدا دین اسلام است و آنهاییکه کتاب بآنها عطا گردیده شده اختلاف نکردند مگر پس از آنکه بحقانیت قرآن عالم شدند از روی طغیان و دشمنی بین آنها و کسیکه بآیات خدا کافر شود همانا خدا بسرعت حساب کننده است [۱۹]

پس اگر (اینکه کافرین) با تو (در دین) محاجه کردند بگو خود و پیروانم را تسلیم امر خدا کرده‌ام و ای رسول بآنهاییکه کتاب داده شده و آنهاییکه امی میباشند بگو آیا اسلام آورید اگر اسلام آورند حقیقه هدایت می‌یابند و اگر سرپیچی کنند و اعراض نمایند همانا وظیفه تو تبلیغ است و خدا ببندگان خود بینا است [۲۰]

همانا کسانی که بآیات خدا کفر میورزند و پیمبران را بناحق میکشند و کسانی را از مردم میکشند که بعدالت امر میکنند آنها را مژده ده بعذاب دردناک [۲۱]

آنهایند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباہ گردیده و برای آنها یار و یآوری نخواهد بود [۲۲].

صفحه : ۶۰

### (توضیح آیات)

قُلْ أُو۟سُّ۟مُکُمْ بِخَی۟رٍ مِّنۡ ذٰلِکُمْ لِلَّذِی۟نَ اتَّقَوْا عِنۡدَ رَبِّہِمۡ جَنَّاتٌ تَجۡرِیۡ مِنۡ تَحۡتِہَا الۡاُنۡہَارُ پَسَ از آنکه ذات متعال در آیات بالا مؤمنین را خاطر نشان میکند که مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی هرگز کافرین را از عذاب خدا بی‌نیاز نمیگرداند چنانچه آل فرعون و آن کفاریکه پیش از آنها بودند مثل قوم عاد و ثمود که در اثر کفر و تکذیب آیات الهی خداوند آنان را بسبب گناهانشان بعذاب سخت گرفت- شاید آیه بعد برای تنبیه مؤمنین اشاره باین باشد که عذاب آل فرعون و دیگران منحصر بعذاب اخروی نبوده بلکه در همین عالم نیز آنان مبتلا- بغرق و عذاب گوناگون گردیدند همین طور کفار زمان رسول صلی الله علیه و آله در همین عالم اثر کفرشان را فهمیدند و عذاب دنیا در هر جا که مصلحت در وقوعش ایجاب نماید نمونه‌ایست از عذاب آخرت و کفار آتش گیره جهنمند.

و یک نمونه کوچک آن قضیه جنگ بدر است که در اینکه آیات یادآوری نموده که کفار با مجهز بودن مهمات جنگی و کثرت مردان جنگجو و قلت مسلمین و کمی وسائل از زاد و توشه و باقی اموریکه در جنگ لازم است که بدون آنها عاداتا ظفر یافتن بر دشمن غیر میسر است با اینکه حال خداوند در مظفر گردانیدن رسولش بآنان نشان میدهد که بدانند در جائیکه اراده حق تعالی بر امری تعلق نگرفته مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی کسی را از حق بی‌نیاز نمیگرداند و مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی را که برای بشر زینت داده شد برای رفع احتیاج زندگانی دنیوی است و انسان خردمند نباید دل بآن ببندد و تمام همش را مصروف بر آن گرداند- نیکی و سعادت و کمال و پیروزی که حسن عاقبت منوط بآن است نزد خدا است که نتیجه حیات سعادت‌مندان و مؤمن با تقوی است.

صفحه : ۶۱

قُلْ أُو۟سُّ۟مُکُمُ الخ ظاہرا اینکه آیه برای بیان جمله (وَ اللّٰهُ عِنۡدَہٗ حُسۡنُ الۡمَآبِ) ذکر شده که بانسان خاطر نشان کند که حق تعالی مال و

اولاد و باقی عناوین دنیوی را در نظر او زینت داده که در حیات دنیا و رفع احتیاجات آسوده خاطر شوند و پس از آن در اصلاح نفس و روح و روان جدیت کنند و بحیات حقیقی سرمدی فائز گردند زیرا که حیات دنیا مقدمه حیات آخرت است تا آدمی از دغدغه طبیعت آرام نگردد اصلاح روح و روان و صفای قلب بر وی میسر نمیگردد اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذَلِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و در اینکه آیه برسولش خطاب نموده که باینها بگو آیا میخواهید شما را خبردار کنم بزینتی که بهتر از اینکه زینت دنیا است که برای مؤمن با تقوی نزد پروردگارش مهیا گردیده.

و در بیان زینتی که بهتر از زینت دنیا باشد بهشتهائی را معرفی نموده که از زیر درختها یا غرفه‌های آنها چشمه‌های آب علی‌الدوام چنانچه در آیات دیگر اشاره کرده جریان دارد و آن مؤمنین با تقوی خواهند بود و نیز یادآوری کرده که در آن بهشتها زندهای پاکیزه وجود دارند- ذکر ازواج مطهره با اینکه در بهشت که از رحمت الهی بروز و ظهور نموده همه طور نعمتی مهیا است، شاید برای اهمیت متاع دنیا باشد زیرا که نظر بغریزه جنسی انسان راجع بازواج و جفت نیکو لذت بخش خیلی اهمیت میدهد.

وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ چون آیه در وصف مؤمنین با تقوی است و معلوم است که منتهای آرزوی مؤمن متقی رضایت و خشنودی حق تعالی است که نیکی حسن عاقبت منوط بهمان است که خدا از بنده راضی باشد و خداوند تعالی در سوره بینه آیه ۸ فرموده «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی میباشند- معلوم است رضایت حق تعالی از بنده وقتی است که بنده کاملاً با ایمان و تقوی و مطیع امر خدا و رسولان او باشد و رضایت بنده از خدا وقتی است که

صفحه : ۶۲

وی را پاداش نیکو دهد و دل و سریره او را پر از معرفت و محبت خودش یعنی خالقش گرداند که منتهای طلب و آرزوی مؤمن با تقوی همین است زیرا که بالاترین کرامتی که حق تعالی نسبت ببندگان خاص خود دارد اینکه است که بالقاء محبت و معرفت بخودش (یعنی پروردگار) او را گرامی دارد و از مقربین در گاهش بشمار آورد زیرا که بدون شناسائی بعضی از اوصاف الهی و عظمت سرمدی قلب مؤمن آرام نمیگیرد و انس برای او میسر نمیشود و چنانچه جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» مشعر بر آن است، علامت رضایت حق تعالی از بنده وقتی هویدا میگردد که بنده هم از خدا بدل و زبان راضی باشد و اظهار رضایت نماید و لو اینکه بانواع و اقسام بلاها و مصیبات دنیوی مبتلا- گردد و اینکه از بالاترین فضائلی است که برای انسان کامل ممکن است میسر گردد «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» خداوند بحال بندگانش و بتمام حالات او از رضاء داشتن بر آنچه بر او تقدیر شده یا سخت آوردن بر آنچه خلاف میل او است بینا و آگاه است، و شاید اشاره باین باشد که خدا بینا و آگاهست بر آنچه بندگان صالح او از نعمتهای دنیوی و خیر او است باو عطا نماید یا از او باز دارد، و نیز میتوان اینکه معنی را از آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» سوره حجر آیه ۲۸ استفاده نمود.

در اینکه آیه خدای متعال بندگانی را که صاحب نفس مطمئنه‌اند گرامی داشته و آنها را بجوار رحمت خود میطلبد و بوی خطاب شفقت آمیز مینماید که ای کسیکه صاحب نفس مطمئنه گردیده‌ئی و سالهای سال در آرزوی قرب او گذرانیده‌ئی بر گرد بسوی پروردگارت در حالی که تو از او راضی و او هم از تو راضی است و کسیکه بگوش دل چنین سخنی را یا در حال مرگ یا نزد احضار در قیامت یا ایام حیاتش بنا بر اختلاف آراء از مولای خود بشنود چه حالی خواهد داشت آیا نزد او اینکه چنین کرامت بالاتر از درجات بهشتی و نعمتهای غیر متناهی دنیا و آخرت نیست.

صفحه : ۶۳

آری وقتی میتوانیم بخشنودی خدا و رضایت او پی ببریم که خود را امتحان کنیم که آیا اولاً بنده مطیع هستیم یا نه و ثانیاً آیا در

تمام حالات از نعمت و بلا و سختی و رفاه حال ما یکسان است یا در حال نعمت چنانچه بیشتر مؤمنین چنینند راضی و خوشنود و شاکرند و در حال بلا و سختی و مصیبات نمیتوانند رضایت خود را نگاه دارند، اگر خیلی کوشش کنند بزبان نمیآورند لکن در دل ناراحت میباشند واقعا اینکه آزمایش بزرگی است که البته شخص صالح و شاکر و راضی از غیرش آزمایش میگردد.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ چنانچه ظاهر است آیه راجع بمتقین و پرهیزکاران است و بچند صفت حسنه نیکوکاران را ستایش کرده و قول آنها را حکایت میکند و باین آیه و آیه بعد آنان را میستاید و معرفی مینماید:

۱- در مقام مناجات گویند پروردگار ما، ما ایمان آوردیم ظاهرا غرض آنها نه خود ستائی و نه منت گذاردن است زیرا که شأن شخص با تقوی بالاتر از اینکه است که بخواهد در مقابل مولای خود که خود را بنده و فقیر الی الله میدانند اظهار خودنمائی نماید بلکه در مقابل عظمت و جلال خداوندی پروردگار عالم مانند عبد ذلیل و مرده بدست غسل خودیت خود را فراموش مینماید و همه چیزها را ناچیز بنظر میآورد و نیز چگونه ممکن است در مقام اظهار ایمان باشد و حال آنکه میدانند موفق شدن او بایمان چنانچه فرموده «بَلِ اللّٰهِ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» خود فضیلت دیگری است که پروردگارش نصیبت کرده و او منت بر وی دارد، هرگز بنده صالح پرهیزگار چنین فکری در قلبش خطور نمیکند که بخواهد اظهار خودیت کند چه جای آنکه منت گذارد بلکه همیشه بزبان و قلب شکرگزار و سپاس گذار ولی نعمت خود میباشد و از او طلب زیادتای ایمان و موفق گردیدن بر عمل صالح مینماید و اینکه اظهار که گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم برای اینکه است که نعمت ایمان که بآنها روزی کرده اظهار نمایند چنانچه در سوره

صفحه : ۶۴

الضحی آیه ۱۱ برسولش امر فرموده «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و در اثر شکر گذاری نعمتش زیاد گردد.

و نیز پرهیزکاران میگویند پروردگارا ایمان آوردیم پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاه دار در واقع اینکه آیات که صفات متقین را بشمار آورده شاید برای ارشاد دیگران است که مؤمن متقی پرهیزکار بایستی همیشه روی دلش بسوی پروردگارش باشد و چنان خوف و خشیت مقام عظمت الهی بر قلبش مستولی گردیده که با اینکه متقی و پرهیزکار است و همیشه خائف و لرزان است میخواهد در پناه حق تعالی از عذاب جهنم محفوظ باشد.

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَابِ در اینکه آیه پنج صفت و پنج فضیلت مخصوص پرهیزکاران و در باره آنان نام برده که باین پنج فضیلت در اینکه آیه و مناجاتی که در آیه پیش یادآوری کرده متقین شناخته گردند:

۱- الصابرين، صابر بطور اطلاق شامل کسی میگردد که در هر امر مکروهی که بوی اصابت نمود از مصیبات و ناملازمات دارای چنان نفس قوی باشد که خود را نبازد و اختیار از دستش بیرون نرود و جزع و فزع ننماید و مثل کوه راسخ در مقابل طوفان بلاء خود را محکم نگاه دارد، اینکه مرتبه اول صبر است و اینکه صفت جمیله اختصاص بمتقین ندارد بلکه یکی از علامت شجاعت بشمار میرود.

مرتبه دوم که اختصاص بمؤمن متقی دارد اینکه است که راجع بعبادات و طاعات و بندگی و عبودیت پایدار باشد و در عبادات و خیرات سستی و تنبلی بخود راه ندهد و اوامر مولا را بجان و دل بپذیرد و بر طبقش عمل بنماید. مرتبه سوم صبر بر ترک معصیت است و چنانچه گفته‌اند صبر بر ترک معصیت از تمام اقسام صبر بالاتر و فضیلت آن بیشتر است زیرا که جلوگیری از شهوات نفسانیه مخصوصا وقتی که قوای شهوانی بحرکت آمد و بفرض مانعی جلوگیری نشد در اینکه حال چیزیکه تواند جلو آنرا بگیرد فقط ایمان و تقوی است چون بر خلاف شهوات

صفحه : ۶۵

عمل کردن در موقع غلبه آن کار آسانی نیست، یک ایمان راسخ و نفس زکیه می‌خواهد که در اینکه موقع مؤمن بتواند خود را نگاه دارد اینکه است که صبر را در اینکه آیه یکی از اوصاف متقین بشمار آورده زیرا که بجز در پرتو ایمان و تقوی ممکن نیست کسی در تعداد و در زمره صابرین محسوب شود.

۲- «وَالصَّادِقِينَ» را بصابرین عطف داده یعنی دوم از خصوصیات پرهیزکاران اینست که آنها راستگویانند.

صدق بمعنای عرفی بر کسی صادق آید که در گفتار و کردار و عمل صادق باشد قولش هم مطابق واقع و هم مطابق عقیده وی انجام گیرد در سخنانش دلش با زبانش همراه باشد بر خلاف عقیده‌اش سخن نگوید اگر با کسی اظهار دوستی و رفاقت نمود مخصوصاً با دوستان خدا ثابت قدم باشد، اگر با کسی وعده کرد بر خلاف وعده خود عمل ننماید و خلاف وعده نکند.

۳- «وَالْقَانِتِينَ» قنوت خضوع و اظهار کوچکی بنده است که در مقابل عظمت خداوندی مینماید یا بمعنی فرمان برداری امر خدا است در نهان و آشکارا و در اینکه آیه قنوت را سوم از خصوصیات متقین بشمار آورده زیرا مؤمن متقی کسی است که معرفت و محبت حق تعالی در جان و قلبش ریشه دوانیده و شاخه‌ئی از آن اطراف دل و جاننش را فرا گرفته اینکه است که در همه حال خاضع و در فرمان برداری راسخ است.

۴- «وَالْمُنْفِقِينَ» را عطف بقانتین داده یعنی چهارم از اوصاف متقین انفاق کردن است که از راه حلال برای خشنودی و رضای حق تعالی بمستحقین انفاق میکند اگر چه در عرف انفاق در بخشش مال شایع است- لکن در معنی و حقیقت هر امر خیری را که خداوند بانسان کرامت نموده از مال و علم و شهرت و ریاست اگر بمردم مخصوصاً بمؤمنین در مورد احتیاجشان بخشش کند شاید داخل منفقین فی سبیل الله گردد، در حدیثی آمده که هیچ روزی آفتاب نتابیده مگر اینکه در پهلوی آن دو فرشته باشد و گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر

صفحه : ۶۶

بازدارنده‌ئی را مالش را در ورطه تلف انداز. [منهج الصادقین] ۵- «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» را عطف بمنفقین داده یعنی از جمله فضائل پرهیزکاران اینکه است که در سحرها که وقت مناجات با قاضی الحاجات است و موقع استجاب دعا است آنان از پروردگارشان طلب آمرزش مینمایند.

از تفسیر اهل بیت نقل میکنند که آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده اما الصابرین نظیر آن قوله تعالی (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ) و اما الصادقین فنظیره قوله تعالی (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) و اما القانتین فنظیره (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا) و اما المنفقین فنظیره (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) و اما المستغفرین فنظیره (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده کسیکه در وقت سحر هفتاد مرتبه استغفر الله گوید از اهل اینکه آیه محسوب میگردد.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ شهادت مأخوذ از شهود است و شهود مشاهده و بیان دیدن چیزی را گویند که در موقع شهادت بآن اقرار میکنند.

شاید شهادت دادن حق تعالی بر نفس خود که الهی و معبودی جز او نیست اشاره بتوحید ذات است که خداوند خودش شهادت میدهد و خبر میدهد خالق و آفریننده و مدبر عالم یکی است و مشرکین که با اله الهانی قائل میگردند که در تدبیر عالم یا در آفرینش شریک خدا باشند آنان در اشتباهند خودش بذاته گواه و دال بر ذات خود و وحدت و اوصاف جلال و جمال خود میباشد در دعا میخوانیم

( یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسه مخلوقاته )

و الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ یعنی ملائکه بزرگی و عظمت او شهادت میدهند و صاحبان دانش از پرتو

صفحه : ۶۷

دانش و علم و موهبتی که بآنها داده شده شهادت میدهند، بقسط یعنی عدالت به اینکه که الهی نیست که مستحق پرستش باشد مگر آن خدای یکتا یعنی خود حضرت حق تعالی و تمام انواع و اقسام ملائکه و تمام علماء حقیقی شهادت میدهند بر وحدانیت اله عالم و بر عدالت و در قیامت در مرتبه عبودیت استوارند و کجی در آنها نیست.

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ دو صفت از اوصاف کبریائی خود را تذکر میدهد اشاره به اینکه که آن الهی که متصف بالوہیت و وحدت است هم «عزیز» و غالب و مستولی بر تمام مخلوقات است و آنچه غیر او است در تحت قیومیت و احاطه علمیه وی است و هم «الحکیم» است که کلیه امور آفرینش را از روی حکمت و صلاح و درستی انجام میدهد در انجام امور عالم محتاج بشریک و معاون و کمک کار نیست، باراده ازلی خود میآفریند و بصفات ذاتیه خود موجودات را پرورش میدهد و هر کس را درخور خودش روزی میدهد و بکمال لایق باستعدادش میرساند.

بروایتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که اینکه آیه را ساعتی که در خواب می‌رود بخواند تا آخر و پس از آن بگوید «و انا علی ذلک من الشاهدین رب العالمین»

خدای تعالی هفتاد هزار ملک بر وی گمارد تا روز قیامت بر او استغفار کنند.

و در روایت دیگر آیه را تا آخر بخواند و بعد بگوید

«و انا اشهد بما شهد الله و استودع الله هذه الشهادة فہی لی عند الله و دیعہ»

روز قیامت اینکه خواننده را بیاورند و رب العالمین گوید

«ان لعبدی هذا عهدا و انا احق من وافی بالعهد ادخلوا عبدی الجنة»

گوید اینکه بنده را با من عهدی است و کیست از من سزاوارتر بوفای عهد بنده من او را بیہشت فرود آرید.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ گفته‌اند جمله مستأنفه است که برای تأکید جمله اول آورده یعنی همانا دین پسندیده نزد خدا اسلام است نه ملت یهود و نصاری.

صفحه : ۶۸

اشاره به اینکه که دین پسندیده نزد حق تعالی همین دین اسلام است که آن دین پسندیده نزد حق تعالی دین انقیاد و تسلیم و عبودیت است «اسلام» مأخوذ از سلّم و انقیاد و استقامت در مقام بندگی است.

در سوره آل عمران آیه ۸۵ فرموده من به «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» کسیکه تابع دینی گردد غیر از اسلام هرگز از وی پذیرفته نخواهد گردید یعنی اجر و پاداشی برای عمل وی نیست.

از تفسیر علی بن ابراهیم نقل میکنند که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خود فرمود

«لانسین- اليوم الاسلام نسبة لم ينسبه احد قبلي»

یعنی اسلام را نسبت میدهم بنسبتی که پیش از من احدی چنین نسبتی بآن نداده و آن اینکه است.

«الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الاقرار و الاقرار هو العمل و العمل هو الاداء»

بعد از آن آنحضرت گفته مؤمن دینش را از ربّش میگیرد نه از رأیش و همانا ایمان مؤمن از عملش شناخته میشود و کفر کافر

بانکارش معلوم می‌گردد

«ایها الناس دینکم حق»

و سیئه که در اینکه دین واقع گردد بهتر از حسنه‌ئی است که در غیر آن واقع شود.

مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای در توجیه آیه «شَهَدَ اللَّهُ» چنین گفته معنی شهادت خدا بر یکتائی خویش اینکه است که هر کس معنی الهیت را فهم کند یقین داند که الهیت و وحدت و یگانگی ذاتی او است چه آنکه حقیقت او کل وجود و هستی صرف است و اینکه معنی را ثانی و دو تائی محال، زیرا ثانی نیستی است پس در حقیقت معنی الهیت خود بزرگترین شاهد و دلیل یکتائی او است، مشرکین چون بمعنی الهیت پی نبردند که کل وجود و وجود کل است او را در حدود ماهیات ممکنه تصور کرده و بر او شریک فرض نمودند و البته هر ممکن را مثل و مانند ممکنی است، اما واجب متعال که برتر از حدود ممکنات است حقیقتش یگانه

صفحه : ۶۹

و وجود مطلق و هستی صرف شبیه و نظیر او معدوم و ثانی او ممتنع است.

[پایان] [بین دانشمندان در توجیه «أُولُوا الْعِلْمِ» اختلاف است] ۱- بقولی آنها پیمبرانند که بر اینکه گواهی میدهند. ۲- ابن کيسان گفته صحابه رسولند از مهاجر و انصار. ۳- مقاتل گفته احبار اهل کتابند آنهاییکه ایمان آوردند چون عبد الله سلام و غیر او. ۴- سدی و کلبی گفته‌اند علماء مؤمنانند ۵- در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اولوا العلم علی امیر المؤمنین است بیان قوله تعالی «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اگر علمای اهل اسلام یا علمای اهل کتاب یا مهاجر و انصار و صحابه باشند و آیه محتمل و شامل ایشان باشد علی علیه السلام اولتر و از صحابه بالاتر و رئیس و رأس ایشان است و اگر از اهل بیت گوئی او اول و پیشوای ایشان است و اگر از علمای ایمان گوئی او مقدم ایشان است و اگر احبار اهل کتاب گوئی او بکتاب ایشان از ایشان عالم‌تر است زیرا که بروایتی خودش فرموده

«وَاللَّهِ لَوْ تَنَبَّأَ لِي الْوَسَادَةُ حِكْمَتُ بَيْنِ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَبَيْنِ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَبَيْنِ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَبَيْنِ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَزْهَوْا كُلَّ الْكِتَابِ مِنْ هَذِهِ الْكُتُبِ وَ يَقُولُ يَا رَبِّ انْ عَلِيَا قَدْ قَضَا بِقَضَائِكَ

حدیث طویل» و اینکه آیه در عطف آن بر فرشتگان مانند آن آیه است که خدای تعالی فرموده «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» و اینکه خدای تعالی علما را بر فرشتگان عطف داده نظر بزرگی قدر و منزلت ایشان است و آن عالمی است که خدای تعالی را باسماء حسنی و صفات علیا بشناسد و علمای اعلام اسلامند و چراغهای زمینند و امان اهل او جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده ساعتی که عالم تکیه کند بر فراش خود و در علمش نظر کند بهتر است از عبادت هفتاد سال که عامی عبادت کند.

صفحه : ۷۰

انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده علم بیاموزید زیرا که تعلمش حسنه و درسش تسبیح و بحث آن جهاد و تعلیمش بکسی که نمیداند صدقه است و تذکرش بکسی که نمیداند قربت است

لانه معالم الحلال و الحرام

تا آخر حدیث که مفصل است. [ابو الفتوح رازی] و مَا اخْتَلَفَ الدِّينَ اَوْ تَوَا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ [سخنان مفسرین که اهل کتاب کیانند] ۱- بعضی گفتند مقصود از کتاب تورات است و اهل آن یهودیانند که در آن اختلاف کردند. [ربیع] ۲- محمد بن جعفر گفته مقصود انجیل است و اهل آن نصاری هستند.

جایی گفته جنس است یعنی آنهایی را که قبلاً بآنان کتاب داده شده از تورات و انجیل.

ربیع گفته وقتی نزدیک موت موسی علیه السلام رسید هفتاد هجر از دانشمندان بنی اسرائیل را طلبید و تورات را بآنها سپرد و یوشع بن نون را بر ایشان خلیفه گردانید چون دو سه قرن بگذشت فرزندان آنها با هم نزاع کردند و خونها ریختند و اینکه پس از آن بود که علم تورات و بیان احکام آن بر آنها آمده بود.

بَغِيَاً بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ آيَةً أَخْبَارُ بَيْنِ اسْتِ كِتَابِ يَهُودِيَانِ بَاشِنْدِ يَ نَصَارَى يَ اهر دو را شامل میگردد زیرا که من موصوله «مَنْ يَكْفُرْ» عموم دارد و ظاهراً تمام آیات الهی از تورات و انجیل و قرآن را نیز شامل میگردد و آنان پس از آنکه عالم گردیدند بحقانیت کتابشان که از طرف پروردگارشان برای هدایت آنها فرود آمده طغیان کردند و فساد آنان نبود مگر از راه ظلم و فساد و طلب شهرت و ریاست که نسبت بهم و آیات الهی ظلم و تعدی و طغیان نمودند.

و کسانی که بآیات خدا کافر گردند و آیات را بغیر و جهش تأویل و تفسیر نمایند یا اصلاً انکار کنند که از جانب خدا است یا طور دیگر نسبت بآیات خدا

صفحه : ۷۱

فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ جُحُودَ كُنُنْدِ.

چنین مردمانی بزودی در مورد حساب واقع میگردند.

آیه تهدید است که بدانید اهل کتاب آنهایی که پس از آنکه حق بر آنها ثابت شد و عالم شدند بحقانیت قرآن و انکار کردند بزودی خداوند بحساب آنها سرعت مینماید، شاید اشاره باین باشد که بآنها مهلت نمیدهد که در قیامت بحسابشان رسیدگی نمایند بلکه پیش از آن بعدابهای کذایی قیامت بکیفر اعمالشان میرسند.

فَإِنِ خَاجُوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ پس از آنکه حق تعالی در آیات بالا- بیان ایمان و اسلام را بمیان آورد خطاب برسولش مینماید و باو دستور میدهد که وقتی اهل کتاب که چنانچه مفسرین گفته‌اند شاید مقصود نصارای نجران بودند که با حضرتش در امر عیسی علیه السلام نزاع و مجادله میکردند، و شاید مقصود یهودیان یا تمام علمای اهل کتاب باشند و باطلاقش شامل میگردد هر کس که در توحید و دین با تو محاجه و نزاع کند بگو من وجه خود را یعنی نفس و قلب و آن روح و روان و سریره خود را تفویض بحق تعالی نمودم و همه اعضاء و جوارح خود را تسلیم امر پروردگارم گردانیدم و بهیچ وجه کسی را در بندگی و فرمان برداری با او شریک نمینمایم و نیز مؤمنین آنهاییکه تابع منند «وَمَنِ اتَّبَعَنِ» عطف بر یاء متکلم است یعنی من و آنهاییکه ایمان آوردند چنینند که بتمام وجه خود را تسلیم حق تعالی گردانیده و مطیع امر مولا شده‌اند و بکلی از شک و ریب پاک گردیده‌اند و ایمان حقیقی و خلوص در قلبشان جای گزین گردیده اشاره به اینکه که ایمان حقیقی همین است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا آیه باز خطاب برسولش نموده که باهل کتاب بگو و نیز از آنهاییکه امی و درس نخوانده‌اند سؤال کن آیا شما اسلام آوردید.

صفحه : ۷۲

شاید مقصود از سؤال که آیا شما اسلام آورده‌اید چنین باشد که باید بدانید اسلام حقیقی و ایمان فقط بگفتن شهادتین نیست مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی کسی میباشد که بوجه خود یعنی بحقیقت و سریره رو بحق آرد و مطیع امر پروردگارش گردد.

آیه مشعر بر اینکه است که همزه «أَسْلَمْتُمْ» استفهام انکاری است یعنی اعمال و افعالشان نشان میدهد که شما اسلام نیاوردید فقط لقلقه زبان است و برای نفع دنیوی از حفظ جان و مال بدست آوردن منافع مالی یا غیر اینها اظهار اسلام کرده‌اید.

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ خطاب باهل کتاب از یهودیان و نصاری از علماء آنها و عوام آنها کرده که اگر شما ایمان آورید حقیقه هدایت یافته‌اید و رستگار شده‌اید و نفع خودتان تمام میشود که سعادت و کمال و رستگاری در اثر اسلام و ایمان نصیب شما خواهد گردید و اگر از حق و اسلام اعراض نمائید آنهم بضرر خودتان تمام خواهد شد و اینکه جحودان و کفار که از اسلام و قرآن اعراض میکنند باید بدانند که اعراض آنان ضرری و منقصتی بر تو که رسول ما میباشی نمیرسد فقط وظیفه تو تبلیغ است و اینکه باید رسالات ما را بآنها برسانی وظیفه دیگری نداری و خدا بینا و بر عمل بندگانش آگاهست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ أَلَيْسَ بِقَوْلٍ مَقْصُودٍ مِنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ يَقُولُ دِيْكَرَ حِجْتِهَآي رُوشَن وَ بَرِهَان صَادِق جَلِي بِر وَ حِدَانِيْت وَ فِرْدَانِيْت حَقِّ تَعَالَى كِه از قِبَل آفَاقِي وَ انْفِسي آيَاتِ تَكْوِينِي آفَاقِي وَ تَشْرِيْعِي قُرْآنِي هُوِيْدَا اسْتِ آنَهَائِيكِه با اينكه ظهور آيات كافر شدند و انكار الوهيت و وحدت اله عالم را کردند و باضافه پيمبران را بناحق كشتند و نيز بقتل رسانيدند آنهائي را كه از روي حقيقت مردم را امر بعدل و درستكاري مینمودند چنين مردمانی را مژده ده بعداب دردناك.

صفحه : ۷۳

در صورتی که هر یک از اینکه چند عمل که کفار مرتکب میگرددند عذاب سخت را ایجاب میکند چه خواهد بود در شدت عذاب کسیکه هم بآیات خدا کافر گردد و انکار کند و هم پیمبری از پیمبران را بکشد یا مصلحی را که امر بعدل میکند زجر نماید مسلماً عذابش مضاعف میگردد.

بعضی از مفسرین گفته ابو عبیده جراح گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه مردمان در قیامت عذاب چه کسی سخت تر است رسول [ص] جواب داد «من قتل نبیا» کسیکه پیمبری بکشد یا کسیکه کسی را بکشد که امر بمعروف یا نهی از منکر میکند و همین آیه را خواند پس از آن گفت ای ابا عبیده بنی اسرائیل چهل و سه پیمبر را بیکساعت از اول روز کشتند پس صد و دوازده مرد از نیک مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند که بآنها امر بمعروف و نهی از منکر نمایند آن صد و دوازده مرد را در آخر روز کشتند، مفسرین گفته‌اند اینکه ملوک بنی اسرائیل بودند از آن یهودیان که پس از موسی [ع] برخواستند و اینکه آیه در باره آنان نازل گردید. [کشف الاسرار] أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ چنين مردمانی که اينکه طور عمل مینمایند اگر اعمال زشت خوبی هم کرده باشند حبط میگردد و سبب هلاکت آنها میشود هم در دنیا که بشومی اعمال زشت خود پابند و هلاک میگرددند و هم در آخرت که بعداب سخت گرفتار خواهند گردید و از عذاب نجات دهنده‌ئی نمی‌یابند، با اینکه دنیا جای مهلت است و جای مجازات آخرت است لکن شومی اعمال ظالمین طوری است که در دنیا نیز آثار مهلکی از آن پدیدار میگردد مثل اینکه سلاطین جور بر آنها مسلط میگرددند یا در دنیا بیدنامی ظالم و مفسد شناخته میگرددند یا غیر اینها از آفات دنیا که البته بظالم و ستمکار وارد خواهد گردید.

صفحه : ۷۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۳۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقًا مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ



قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵) قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكِ الْمَلِكِ تُوتَى الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعِ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزْ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

لا- يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) قُلْ إِنْ تُخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوا يَعْزِمُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

صفحه : ۷۵

**[ترجمه]**

ای محمّد صلی الله علیه و آله آیا ندیدی آنهایی را که از کتاب بهره‌ئی داشتند چون خوانده شوند بسوی کتاب خدا که بین آنها حکم کند پس جماعتی از آنها روی میگردانند در حالیکه اعراض کننده‌اند [۲۳]

باین سبب مطیع امر خدا نمیشوند که گفتند هرگز آتش بما اصابت نمیکند مگر روزهایی شمرده شده (یعنی اندک) و آنها را در دینشان مغرور گردانید آنچه را که دروغ می‌بستند [۲۴]

پس چگونه خواهد بود حال آنها وقتی که جمع آوریم آنانرا برای روزی که در آن شکی نیست و بر هر نفس جزای تمام داده میشود آنچه را که عمل کرده در حالیکه بآنها ستم نمیشود [۲۵]

بگو ای خدائی که مالک و صاحب مملکتی تو بهر کس خواهی ملک و سلطنت می‌بخشی و از هر کس خواهی ملک را میگیری و هر کس را خواهی عزیز و غالب میگردانی و هر کس را خواهی ذلیل میگردانی تمام خوبیها بدست تو است و تو بر هر چیز توانائی [۲۶]

شب را در روز پنهان سازی و روز را در شب ناپدید میگردانی و زنده را از مرده بیرون آری و مرده را از زنده بیرون آری و بهر کس خواهی بغیر حساب روزی میدهی [۲۷]

نباید مؤمنین کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گیرند و کسیکه چنین کند از طرف خدا بر وی فضیلتی نیست مگر اینکه از شر کافرین بترسد (و تقيه کند) و خدا شما را از عذاب خود میترساند و بازگشت امور بدست خدا است [۲۸]

ای محمّد (صلی الله علیه و آله) بگو اگر آنچه را که در قلب خود دارید پنهان کنید یا ظاهر گردانید خدا میداند و میداند آنچه را که در آسمانها است و آنچه در زمین است و خدا بر هر چیزی توانا است [۲۹]

روز که هر کسی آنچه عمل خوب کرده نزد خود حاضر می‌بیند و آنچه عمل بد کرده دوست دارد که بین او و عمل بدش بسیار دور باشد و خدا از خودش شما را میترساند و او رءوف و مهربان است بهمه بندگانش [۳۰]

صفحه : ۷۶

**(توضیح آیات)**

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ آيَةَ خُطَابٍ بِرَسُولِهِمْ نَمُوْدَةٌ كَمَا أَنَّ رَسُوْلَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ آيَا نَدِيْدِيْ عِنِيْ نَدِيْدِيْ أُنْهَائِيْ رَا كَمَا پَارَهَائِيْ أَزْ كِتَابِ بَأَنَهَا دَادَةٌ شُدَةٌ (ظَاهِرًا مَقْصُوْدٌ أَزْ كِتَابِ تُوْرَاتٍ بَاشُدٌ وَ نَصِيْبِيَا شَائِدٌ بَعْضِيْ أَزْ تُوْرَاتٍ مَرَادٌ بَاشُدٌ زِيْرَا كَمَا كُتِبَتْ أُنْدَ يَهُوْدِيْهَا كِتَابِ تُوْرَاتٍ رَا تَحْرِيفُ كَرَدْنُدٌ وَ بَعْضِيْ أَزْ أُنْ دَرِ دَسْتِ أُنْهَا مَانْدَةٌ) كَمَا بَأَنَانَ كُتِبَتْ مِيْشُدُ بِيَأِيْدُ بَسُوِيْ كِتَابِ خُدَا (تُوْرَاتٍ) كَمَا بَيْنَ شَمَا حَكْمُ كُنْدُ.

ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ أُنْهَا پِشْتِ مِيْكُنْدُدُ دَرِ حَالِيْكَهْ أَزْ حَكْمِ خُدَا اِعْرَاضُ كَرْدَهْ اَنْدُ، اَزْ بَعْضِيْ اَزْ تَفَاسِيْرِ نَقْلِ شُدَهْ كَمَا شَأْنُ نَزُوْلِ آيَةِ اِيْنَكِهْ بُوْدُ كَمَا رُوْزِيْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَمَاعَتِيْ اَزْ يَهُوْدٍ رَا بِاسْلَامِ دَعُوْتِ مِيْنَمُوْدُ نَعْمَانُ بِنِ اَبِيْ اَوْفِيْ كُتِبَتْ اَيِ مُحَمَّدٍ [ص] دَرِ حَضُوْرِ عِلْمَايِ دِيْنِ خُوْدِ بَا تُوْ مَنَاظِرَهْ مِيْكُنْمُ حَضْرَتِ رَسُوْلِ [ص] فَرَمُوْدُ اَنْ صَحِيْفَهْ تُوْرَاتِ كَمَا مَشْتَمَلُ بَرِ وَصْفِ مِنْ اَسْتِ بِيَاوَرِيْدُ وَ دَرِ اِيْنَكِهْ مَحْكَمَهْ اُنْ رَا حَكْمُ سَازَمُ اُنْهَا اَزْ اِيْنَكِهْ قُوْلُ اَبَا عُرْدُنْدُ وَ آيَاتِ تُوْرَاتِ رَا حَاضِرُ نَكْرَدْنُدُ اِيْنَكِهْ بُوْدُ كَمَا خُدَايِ تَعَالَى فَرَمُوْدَهْ اِيْنَهَا رَا مِيْخُوَانْدُ بَكِتَابِ تُوْرَاتِ كَمَا بَيْنَ اُنْهَا حَكْمُ نَمَايْدُ.

بَعْضِيْ دِيْگَرِ كُتِبَتْ اَنْدُ رُوْزِيْ حَضْرَتِ رَسَالَتِ [ص] دَرِ مَدَارِسِ اَهْلِ كِتَابِ رَفْتِ نَعِيْمُ بِنِ عَمْرُوْ وَ حَارْثُ بِنِ زَيْدِ كُتِبَتْ اَيِ مُحَمَّدٍ [ص] تُوْ بَرِ چَهْ مَذْهَبِ وَ بَرِ چَهْ دِيْنِيْ مِيْبَاشِيْ كُتِبَتْ مِنْ بَرِ دِيْنِ اِبْرَاهِيْمِ كُتِبَتْ اِبْرَاهِيْمُ يَهُوْدِيْ بُوْدُ فَرَمُوْدُ كِتَابِ تُوْرَاتِ رَا بِيَاوَرِيْدُ تَا مِيْانِ مَا وَ شَمَا حَكْمُ كُنْدُ حَقُّ تَعَالَى خَبَرِ دَادَهْ كَمَا اِيْشَانَ رَا بَتُوْرَاتِ مِيْخُوَانْدُ وَ جَمَاعَتِيْ اَزْ اُنْهَا كَمَا رُوْسَايِ اَنَانْدُ اَزْ حَقِّ اِعْرَاضِ كُنْدُ گَاَنْدُ. [مَنْهَجُ الصَّادِقِيْنَ] دَرِ مَجْمَعِ دَرِ تُوْجِيْهِ آيَةِ كُتِبَتْ (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) سَهْ قُوْلُ اِحْتِمَالِ دَادَهْ شُدَهْ:

صفحه : ۷۷

۱- اِيْنِيْ «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» دَرِ نُبُوْتِ مُحَمَّدٍ (ص) [اَبِيْ مُسْلِمُ وَ جَمَاعَتِيْ] ۲- «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» دَرِ اَمْرِ اِبْرَاهِيْمِ وَ اِيْنَكِهْ دِيْنِ اَوْ اِسْلَامِ اَسْتُ.  
 ۳- «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» دَرِ اَمْرِ رَجْمِ وَ حَكْمِ اُنْ، وَ اَزْ اِيْنِ عَبَّاسِ رُوَايَتِ شُدَهْ كَمَا كُتِبَتْ مَرْدِيْ وَ زَنِيْ اَزْ اَهْلِ خَيْبَرِ زَنَا كَرْدْنُدُ وَ اُنْهَا بَيْنِ جَمَاعَتِ يَهُوْدِ صَاحِبِ شَرَاْفَتِ بُوْدْنُدُ وَ دَرِ كِتَابِ اُنْهَا حَكْمُ رَجْمِ دَاشْتْنُدُ وَ اَهْلِشَانَ بَرَايِ شَرَاْفَتِشَانَ اَزْ رَجْمِ كَرَاهَتِ دَاشْتْنُدُ وَ اَمِيْدِ دَاشْتْنُدُ كَمَا نَزْدِ رَسُوْلِ (ص) دَرِ اَمْرِ اُنْهَا رَخِصْتِ بَاشُدُ وَ مَطْلَبُ رَا نَزْدِ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص) اَوْرَدْنُدُ حَضْرَتِ حَكْمِ بَرِ رَجْمِ نَمُوْدُ، نَعْمَانُ بِنِ اَوْفِيْ وَ نَجْرُ بِنِ عَمْرٍ اَيِ مَحْمُودِ (ص) حَكْمُ رَجْمِ بَرِ اُنْهَا صَادِرُ كَرْدِيْ وَ دَرِ كِتَابِ اُنْهَا رَجْمُ نِيْسْتِ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص) كُتِبَتْ تُوْرَاتِ بَيْنِ مَنْ وَ شَمَا اَسْتِ كُتِبَتْ بَرِ مَا اِنْصَافِ كُنْ حَضْرَتِ فَرَمُوْدُ چَهْ كَسِيْ اَزْ شَمَا عَالَمِ تَرَا اَسْتِ بَتُوْرَاتِ كُتِبَتْ مَرْدِيْ اَسْتِ اَعُوْرُ كَمَا دَرِ فَدَكِ مَنْزَلِ دَارِدِ بِنَامِ اِبْنِ صُوْرِيَا پَسِ فَرَسْتَاْدَنْدُ اَوْ رَا اَوْرَدْنُدُ وَ اَوْ اَمْدُ مَدِيْنَهْ وَ جَبْرِيْلُ وَصَفِ اَوْ رَا بَرِ رَسُوْلِ اللَّهِ بِيَانِ كَرْدَهْ بُوْدُ وَ قَتِيْ اَمْدُ رَسُوْلِ (ص) فَرَمُوْدُ تُوْنِيْ اِبْنِ صُوْرِيَا كُتِبَتْ اَرِيْ حَضْرَتِ كُتِبَتْ تُوْ عَالَمِ تَرِيْنِ يَهُوْدِيَانِ مِيْبَاشِيْ كُتِبَتْ اِيْنَكِهْ طُوْرِ گَمَانِ مِيْكُنْدُدُ، رَسُوْلُ (ص) تُوْرَاتِيْكَهْ دَرِ اُنْ رَجْمِ بُوْدُ طَلِيْبِيْدُ وَ قَتِيْ اِبْنِ صُوْرِيَا بَا اِيْهِ رَجْمِ رَسِيْدِ دَسْتِشَ رَا رُوِيْ اُنْ كُذَاشْتِ وَ بَاقِيْ اُنْ رَا خُوَانْدُ اِبْنِ سَلَامِ كُتِبَتْ اَيِ رَسُوْلِ اللَّهِ اِيْنَكِهْ مَرْدُ اَزْ آيَةِ تَجَاوُزِ كَرْدُ وَ بَرِخُوَاسْتِ وَ دَسْتِ اِبْنِ صُوْرِيَا رَا اَزْ آيَةِ بَلَنْدِ كَرْدُ وَ بَرِ رَسُوْلِ اللَّهِ وَ بَرِ يَهُوْدِيَانِ قَرَايَتِ كَرْدُ كَمَا مَحْصَنُ وَ مَحْصَنَهْ هَرِ گَاهِ زَنَا كَرْدْنُدُ وَ بِيْنَهْ ثَابِتِ كَرْدِيْدُ حَكْمُ اُنْهَا رَجْمِ اَسْتُ وَ هَرِ گَاهِ زَنَا اَبَسْتَنْ بَاشُدُ پَسِ اَزْ وَضْعِ حَمَلِ بَايْدُ اَوْ رَا رَجْمُ كُنْدُدُ پَسِ رَسُوْلِ اللَّهِ حَكْمُ رَجْمِ رَا بَرِ يَهُوْدِيَانِ ثَابِتِ گَرْدَانِيْدُ وَ اَزْ اِيْنَكِهْ حَكْمُ يَهُوْدِيَانِ بَرِ رَسُوْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ غَضَبُ كَرْدْنُدُ اِيْنَكِهْ بُوْدُ كَمَا اِيْنَكِهْ آيَةُ نَازَلِ گَرْدِيْدُ. [پَايَانِ] ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ بِنَابَرِيْنِ قُوْلُ وَ قَتِيْ رَسُوْلُ [ص] اَزْ تُوْرَاتِ خُوْدِشَانَ حَكْمُ رَجْمِ رَا بَرِ زَنَا كَارِ ثَابِتِ گَرْدَانِيْدُ جَمَاعَتِيْ اَزْ اُنْهَا اَزْ دَاعِيْ حَقِّ وَ مَتَابَعَتِ تُوْرَاتِ اِعْرَاضِ كَرْدْنُدُ وَ جُجُوْدُ

صفحه : ۷۸

نَمُوْدُنْدُ وَ بَخُوْدُ مَغْرُوْرُ شُدْنُدُ وَ كُتِبَتْ:

قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ بَقُولِي كَفْتَنَدَ فَقَطْ خُدا بِقَدْرِ هِمَانِ رُوزِهَائِ مَعْدُودَه وَ آن چهل رُوزِ بُوَدَه كِه بَنِي اسْرَائِيلِ عِبَادَتِ گُوسَالِه كُردنْد مَآ رَا عَذَابِ مِیكُنْد، وَ بَقُولِي كَفْتَنَدَ فَقَطْ رُوزِهَائِ اَنْدَكِي خُداوند مَآ رَا عَذَابِ مِیكُنْد.

وَ عَزَّوَجَلَّ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَ يَهُودِيهَا بِطُورِي بَخُودِ وَ دِیْنِشَانِ مَغْرُورِ گَرْدِیْدِنْد كِه قُرْآنِ از آنان حكايت كرده كِه مِیگفتنْد «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ» مَا پَسْرانِ خُدا وَ دُوسْتانِ او مِیباشِیم اِیْنَكِه بُوَد كِه نَفْسِشَانِ آنْها رَا مَغْرُورِ گَرْدانِید وَ زِیرِ بارِ حَكْمِ رَسولِ نَمِیرفْتَنْد آری هَمینِ غُرُورِ اسْت كِه هَر كَسِي بَهْمَانِ دِینِ وَ رُویِه وَ عَمَلِي كِه دَر دَسْتِ دَارْد مِیْنازْد وَ شَیْطانِ وَ نَفْسِ آنْرا دَر نَظَرشِ مِیآرَیْد وَ نَمِیگُذاردِ آدَمِي دَر فِكرِ اصْلاحِ نَفْسِ وَ صَحْتِ وَ فِسادِ رُویِه‌اشِ بَرآیْد وَ هَمینِ خُودِ پَسْنَدِي وَ غُرُورِ وَ كِبَرِ اسْت كِه آدَمِي رَا بَچاهِ خُودِ سَریِ نَگاهِ مِیْداردِ وَ نَمِیگُذاردِ قَدَمِي بَجاهِ تَكاملِ پِیشِ بَرُودِ چنانچِه هَمینِ كِبَرِ وَ خُودِ پَسْنَدِي بُوَد كِه شَیْطانِ رَا از مَقامِ رِیعِشِ پَرتابِ نَمُودِ وَ وِیِ رَا از پَسْت‌تَرینِ مَوْجُوداتِ گَرْدانِید وَ بَخاکِ مَذَلتِ اَنداختِ اِنسانِ مَغْرُورِ تَابِعِ شَیْطانِ گَرْدِیْدِه بِطُورِيكِه بَعْضِي با اِیْنَكِه مِیْداننْد رُویِه وَ عَمَلِشَانِ صَحیحِ نِیستِ بَسا تَعْصَبِ دِینِي یا قُومِي یا جَهاَتِ دِیْگَرِ چنانِ آنْها رَا فَرِیْبِ دَادِه كِه دانسْتِه وَ فَهْمِیْدِه بَر خِلافِ حَقِّ حَكْمِ وَ عَمَلِ مِیكُننْد وَ چنانچِه مَعْلُومِ اسْت اِیْنَكِه عِیْبِ كِه از تَمامِ عِیُوبِ بَدْتَرِ وَ اِگَر بَر خِلافِ حَقِّ باشِد عَذابِشِ از هَر گَناهِي صَعْب‌تَرِ اسْت دَر مِیانِ عِلماءِ كِه خُودِ رَا عِلمایِ شَرِیعَتِ مِیْداننْد آنْها اِیْنَكِه غَرَضِشَانِ از تَحْصِیلِ عِلمِ شَهْرَتِ وَ پِیشوائِي عِوامِ وَ جَهاَتِ مَادِي اسْت بِیشْتَرِ شِیُوعِ دَارْد كِه هَر گاهِ مَطْلَبِ حَقِي كِه مَخالِفِ عَقایدِ عَمُومِ باشِد بَر آنْها تَابِتِ گَرْدِیْدِ بَرایِ اِیْنَكِه عِوامِ از آنْها نَرنَجنْد وَ لَطْمَه بَعوامِ فَرِیْبِي آنْها وارْد نِیایدِ هِیچِ اظْهَارِ نَمِیكُننْد وَ راضِي مِشُوننْد كِه عِوامِ بِیچارِه دَر جَهلِ بماننْد كِه مَبادا باظْهَارِ كَلْمَه حَقِّ

صفحه : ۷۹

لَطْمَه نِی بانْتَفاعِ آنْها وارْد گَرْدَد (پناه مِیبرِیم بَخُدا از شَرِ نَفْسِ اِمارِه وَ شَیْطانِ) قُلِ اللَّهُمَّ مالِكِ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكِ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعِ الْمُلْكِ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آيَه تَرْجَمِه شُدِه وَ واضِحِ اسْت مَحْتاجِ بَتَوْضِیحِ نِیست، خِلاصَه آيَه چنانچِه كَفتِه‌انْد وَ شَأْنِ نَزولِشِ نِيزِ مَشْعَرِ بَرِ آنسْت دَر رَدِّ كَفْتارِ يَهُودِيانِ وَ اسْتَهْزَاءِ مَنافِقِينَ نازلِ گَرْدِیْدِه كِه بَداننْد عِزْتِ وَ ذَلتِ بَدَسْتِ حَقِّ تَعَالِي اسْت هَر كَسِ رَا خِواهدِ عَزِيزِ مِیگَرْدانْد وَ هَر كِه رَا خِواستِ ذَليلِ مِیكُنْد وَ اِیْنَكِه رَا بايَسْتِي مَوْمِنينِ بَداننْد عِزْتِ وَ ذَلتِ حَقِيقِي دَر دَرجاتِ وَ دَر كاتِ آخِرْتِ اسْت، عَزِيزِ واقِعِي كَسِي اسْت كِه دَر قِیامَتِ دَر دَرجاتِ اَبْرارِ وَ مَحَلِ قُربِ اِيزْدِ مَتَعالِ واقِعِ گَرْدَد وَ ذَليلِ كَسِي اسْت كِه از رَحْمَتِ حَقِّ تَعَالِي دُورِ وَ دَر دَر كاتِ جَحِيمِ واقِعِ گَرْدَد.

مَفْسَرينِ از جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدِ از آبائِشِ از نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَوايَتِ كَرْدِه‌انْد كِه كَفتِه وَ قَتِي خُدا ارادِه كَرْد كِه فَاتِحَه الْكُتابِ وَ آيَه الْكُرْسِيِّ وَ قُلِ اللَّهُمَّ مالِكِ الْمُلْكِ تا قَوْلِه بَغِیرِ حِسابِ رَا نازلِ گَرْدانْد آنْرا بَعْرَشِ مَعْلُوقِ گَرْدانِید وَ بَينِ آنْها وَ خُدا حِجابِي نَبُود وَ كَفتنْد یا رَبِّ هَمانا ما رَا هَبُوطِ مِیْدِهِي بَدارِ گَناهِ وَ بسُويِ كَسِيكِه تُو رَا بَغْضَبِ مِیآوَرْد وَ ما مَعْلُوقِیم بَمَحَلِ قُدسِ، خُدايِ تَعَالِي كَفتِ هِیچِ بَنْدِه نِی نَباشِد كِه هَر رُوزِ دَر عَقَبِ فَرِیضَه اِیْنَكِه آيَه رَا بَخِواندِ مَگَرِ اِیْنَكِه او رَا دَر حَظِیرَه قُدسِ جَایِ دَهْمِ بَرِ آنچِه باشِد وَ هَر رُوزِي هَفْتادِ مَرْتَبَه بَچَشْمِ مَرحَمْتِ او رَا نَگاهِ كَنمِ وَ هَر رُوزِ هَفْتادِ حاجْتِشِ رَا رَوا كَنمِ وَ كَنِیَه آنِ مَغْفَرَتِ وَ آمَرِشِ اسْت وَ او رَا از هَر دَشْمَنِي دَر پَناهِ گِیرِمْ وَ او رَا بَرِ دَشْمَنِ نَصْرَتِ دَهْمِ وَ او رَا از بَهْشْتِ هِیچِ مانَعِي نَباشِد مَگَرِ مَرگِ يَعْنِي وَ قَتِي مَرْدِ داخِلِ بَهْشْتِ مِیگَرْدَد.

از مَعاذِ جَبيلِ رَوايَتِ شُدِه كِه كَفتِ رُوزِي از رُوزِهَائِ آدِینِه خِواستِمْ بَرایِ نَمازِ آدِینِه بَمَسْجِدِ رَسولِ [ص] رُومِ مَرْدِ يَهُودِي رَا بَرِ مَنِ دِینِي بُوَد وَ او دَر رَاهِ مَنِ نَشِستِه بُوَد تا از مَنِ مَطالِبِه كَنْدِ يَكِي دُوبارِ بَیرونِ آمَدْمِ وَ هَر بارِ بَرایِ اَحْتِرازِ از او بازگِشْتِمْ تا نَمازِ آدِینِه از مَنِ فُوتِ شُدِ چُونِ رَسولِ [ص] مَرا دِیدِ كَفتِ اِی مَعاذِ چَرا بَرایِ نَمازِ آدِینِه نِیامَدِي كَفتِمْ یا رَسولِ اللَّهِ [ص] سَببِ چَنِینِ بُوَد

صفحه : ۸۰

فرمود ای معاذ خواهی تو را چیزی بیاموزم که اگر چندان که زمین کنجد تو را وام باشد خدای عز و جل از تو قضاء کند گفتم آری یا رسول الله (ص) گفت بگو «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ»، الی قوله: «بَغَيْرِ حِسَابٍ» آنگاه بگو «یا رحمن الدنیا و الاخره و رحیمهما تعطی من تشاء منهما و تمنع من تشاء منهما فاقض عنی دینی» معاذ گفته من اینکه آیه را یاد گرفتم و میخواندم.

[توجیه مفسرین در شأن نزول آیه] ۱- قتاده گفته سبب نزول آیه اینکه بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خدا خواست که ملک فارس را بامت او دهد خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- عبد الله عباس و انس مالک گفتند چون رسول فتح مکه کرد بامت وعده ملک فارس و روم داد منافقین و یهودیان گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مکه و مدینه را بس نیست که تمنای ملک فارس و روم میکند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد عبد الله بن عمر و عمرو بن عوف از پدرش از جدش روایت کرده که عام احزاب رسول [ص] با اشاره سلمان فرمان داد که دور مدینه را خندق کنند و هر چهل ذرع آنرا بده مرد از صحابه داد سلمان گاهی نزدیک مهاجر میرفت و گاه نزد انصار و گاه بر اوس و گاه بر خزرج و ایشان را نشاط میداد و تحریص میکرد مهاجر گفتند سلمان از ما است، انصار گفتند سلمان از ما است و همچنین اوس و خزرج تا بین آنها نزاع واقع گردید و میخواستند با هم جنگ کنند خبر بر رسول [ص] رسید حضرت رسول نزد آنها آمد و فرمود شما بر چه نزاع میکنید گفتند اختلاف ما در سلمان است هر یک میگوئیم سلمان از ما است حضرت فرمود اینکه چه دعوی است که در سلمان میکنید سلمان از ما اهل بیت است.

عمرو بن عوف گفته من و سلمان و حذیفه بن یمان و نعمان بن مقرن مزنی با شش انصاری در فاصله چهل گز کار میکردیم و مشغول بودیم سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهنها در آن کار نمیکرد ما بسلمان گفتیم رسول [ص] را خبر بده تا چه فرماید رها کنیم یا از خط بگذریم و ما روا نداریم که از خطی که رسول [ص]

صفحه : ۸۱

کشیده تعدی کنیم سلمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را از حکایت سنگ خبر داد حضرت برخاست و نزدیک خندق آمد و آن سنگ را نگریست آنگاه کلنک را از دست سلمان گرفت و داخل خندق گردید و یک کلنگ بر سنگ زد سنگ شکافته گردید و دو ثلث آن شکسته شد و نوری از آن پدید گردید که همه مدینه روشن گردید پنداشتی چراغی است در خانه، رسول تکبیر گفت تکبیر فتح و مسلمانها تکبیر گفتند آنگاه ضربتی دیگر زد و دو ثلث دیگر سنگ شکافت حضرت تکبیر گفت و مسلمانها تکبیر گفتند و بزدن سوم تمام سنگ شکافت و نوری هویدا گردید، رسول [ص] تکبیر سلمان گفت یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) امروز ما عجائبی دیدیم که تا حال ندیده بودیم حضرت فرمود چون ضربت اول زدم و نوری هویدا گردید قصرهای خسرو و مدائن کسری را بمن نمودند گویا آنها را خانه‌های سگ پنداشتی و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند آنگاه که ضربت دوم را زدم آن نور که دیدی پیدا شد آنجا قصرهای قیصر از زمین روم هویدا شد پنداشتی خانه‌های سگان است و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، آنگاه ضربت سوم را زدم نور پیدا شد در آنجا قصرهای صنعا را نمودند گویا خانه‌های سگان است جبرئیل مرا خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، مسلمانان باین بشارت شادمان شدند و گفتند الحمد لله که خدای تعالی پس از خطر بما وعده ظفر داد.

منافقین گفتند چقدر کار شما عجیب است از ترس خندق میکنید و از شهر نتوانید بیرون روید و اینکه چنین آرزوهای باطل میکنید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه «قُلِ اللَّهُمَّ» تا آخر را فرستاد که بدانند مالک الملک خدا است بهر که خواهد و هر چه خواهد

میدهد تا اینکه تعجب نکنند که اینکه عده قلیل امت چگونه آرزوی ملک روم و فارس و یمن را میکنند. [پایان]

صفحه : ۸۲

تَوَاجِعَ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ تَوَاجِعَ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ و لوج بمعنی دخول چیزی در چیز دیگری است و چنانچه مفسرین گفته‌اند و لوج شب در روز و ولوج روز در شب عبارت از همان اختلاف محسوسی است که در مدت سال بین شب و روز پدیدار است گاهی مثل زمستان بتدریج قطعه از روز داخل شب میگردد و شب دراز میشود و روزها کوتاه و بعکس مثل تابستان قطعه‌ئی از شب بتدریج داخل روز میگردد و روزها بلند و شبها کوتاه میگردد و اینها تمام در امکانه شمالی است لکن در امکانه جنوبی قضیه بعکس است یعنی هنگامی که در بلاد شمالی روزها بلند است در بلادهای جنوبی روزها کوتاه و شبها بلند است و نیز موقعیکه در بلادهای جنوبی روزها کوتاه است در بلادهای شمالی روزها بلند است پس خداوند علی الدوام شبها را در روز داخل می گرداند و روزها را در شبها، و اینکه گفته‌اند در خط استواء و همچنین در قطب جنوب و شمال روز و شب مساوی است اینکه هم درست نیست زیرا مساوی بودن شب و روز در دو نقطه شمال و جنوب در حس اینکه طور می نماید لکن در واقع در آنجا نیز کمی تفاوت می کند و تَخْرِجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تَخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی حیوانرا از نطفه مرده بیرون آورد و نطفه را از حیوان زنده.

۲- مرغ از تخم مرده پدید آید و تخم از مرغ زنده بیرون آید. ۳- درخت و خوشه از دانه برآید و دانه از خوشه ۴- حسن بصری گفته مؤمن از کافر پدید آید و کافر از مؤمن و گفته مؤمن زنده دل است و کافر مرده دل قوله تعالی (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا) «۱».

(۱) آیا کسیکه مرده (جهل و گمراهی باشد) و ما او را زنده گردانیدیم و بوی روشنی علم دادیم که بین مردم راه می‌رود مثل کسی ماند که در ظلمات جهل و گمراهی بسر برد.

صفحه : ۸۳

۵- بقول دیگر معنی آیه اینکه است که پاک از پلید بیرون آید و پلید از پاک، حکمت از دل کافر بیرون آید و در آن قرار نمیگیرد و سفسطه در زبان عارف قرار نمیگیرد.

و توجیهاات دیگری نیز در آیه از مفسرین نقل شده لکن معلوم و واضح است که مقصود از اینکه آیه و آیه بالا بیان عموم قدرت و استیلاء و مالکیت و حکمت و نفوذ علم و حکمت خداوندی و ذات متعال است که آنکسی که مالک عالم ملک و عالم ملکوت است هر طور تصرفی که اراده ازلی و فیض سرمدی او بخواهد در ملک خود انجام میدهد و مانع و رادعی برای جلوگیری نفوذ و حکم او و تدبیر او در مملکتش وجود ندارد «لا مانع لفیضه و لا راد لقضائه».

وَ تَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ آنکسیکه متصرف در امور عالم و خالق و مدبر نظام مخلوقات است شب را بروز می‌آورد و روز را بشب و هر یک را در دیگر ولوج داده و داخل میگرداند و بیک تدبیر و نظام حیرت بخشی امور عالم را منظم میگرداند و اضداد را با هم مرتبط گردانیده تاریکی را در روشنائی و روشنائی را در تاریکی داخل میگرداند و نیز مرده را از زنده و زنده را از مرده بیرون می‌آورد تا اینکه باین ترتیب امور عالم را بنیکوتر و جهی و صحیح‌تر اسلوبی برقرار گرداند و هر یک از موجودات را در خور خودش بطور لایق بمرتبه و احتیاجاتش روزی او را در دسترس وی میگذارد.

و هر گاه مشیتش اقتضاء نماید و هر کس را بخواهد البته از روی حکمت و نظام خلقت و آفرینش نه جزافی زیرا که حق تعالی از

کار عبث منزّه و مبراء است و نیز نسبت او بتمام موجودات یکسانست او را بغیر حساب روزی می‌دهد، روزی انسان چنانچه معلوم است منحصر بخوراک و پوشاک بلکه بجاه و مال و عناوین جسمانی نیست بالاترین روزی آدمی فضائل روحانی است از علم و حکمت و معرفت بمقام کبریائی و هدایت یافتن بطریق مستقیم که سر انجام آن قرب بجوار

صفحه : ۸۴

رب العالمین است و غرض اصلی و علت غائی از وجود بشر و تشکیلاتی که برای پیدایش و حیات او بدست قادر متعال انجام گرفته اینکه است که وی را از عالم ما فوق الطبیعه در عالم طبیعت فرود آرند و در طریق سیر نور وی استکمال یافته بکمال لایق روحانی برسد و در جوار رحمت ایزد متعال متمکن و ارجمند گردد چنین کسی است که مبدء متعال وعده داده که او را روزی می‌دهد بغیر حساب چنانچه راجع بشهداء راه حق تعالی فرموده «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شدند اینها مرده گانند بلکه اینها زنده و نزد پروردگارشان روزی دارند، معلوم است روزی آنها کرامات و افاضاتی است که پی در پی از مبدئشان بآنها میرسد و بفیوضات جسمانی و روحانی هر دو محظوظ میگردند.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ آیه مؤمنین را نهی مینماید که نباید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود بگیرند، اشاره به اینکه که سزاوار نیست مؤمن پاک سیرت که قلب او مملو از نور محبت الهی گردیده با کافر سیاه دل که دشمن خدا و رسول و مؤمنین میباشد طرح دوستی اندازد بلکه برای مؤمن سزاوار است که با مؤمن که هم زی او است دوستی و رفاقت نماید. و شاید یکی از حکمت‌های نهی از دوستی و رفاقت با کفار آن آثار قهری و طبیعی است که از قبل مراوده و مجالست با مردمان پلید در اشخاص صالح و پاکدل پدید می‌گردد و هرگز کافر دوست حقیقی مؤمن نخواهد شد اگر هم اظهار دوستی کند از روی نفاق است نه حقیقت.

از عبد الله عباس روایت شده که جمعی از انصار با گروهی از کفار چون عمرو بن حجاج و سلام بن ابی حقیق که یهودی بودند طرح دوستی افکندند و با آنها عقد موالات و برادری در بین آوردند و هر قدر عبد الله جبیر ایشان را منع میکرد فائده نمی‌بخشید حق تعالی اینکه آیه را فرستاد و مؤمنین را از دوستی با آنها نهی فرمود.

صفحه : ۸۵

و بقولی شاید مقصود نهی از اینکه باشد که آنها را اعانت نکنید یعنی کافرین را یاری نکنید. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ الخ در مجمع البیان در توجیه آیه چنین گفته چون خدای سبحانه بیان کرد که خودش مالک دنیا و آخرت است و قادر بر اعزاز و اذلال است و مؤمنین از موالات کسیکه نه نزد آنها عزتی است و نه ذلتی است از دشمنهای او (بی‌نیازند) تا اینکه (مؤمنین) رغبت بنمایند در آنچه نزد او است و نزد دوستان او از مؤمنین است غیر از دشمنهای او از کافرین پس گفت «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» سزاوار نیست که مؤمنین کفار را دوستان خود بگیرند برای تقویت آنها و بآنها پناه گیرند و بآنها اظهار محبت و دوستی نمایند چنانچه در مواردی از قرآن فرموده قوله تعالی «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ الخ» و قوله «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِيَّ وَعَدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ» و قوله «مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی واجب است دوستی انداختن با مؤمنین و اینکه نهی است از دوستی انداختن مؤمنین با کفار و معاونت و کمک کردن بآنها، و بقولی نهی از ملاحظه نمودن کفار است. [ابن عباس] و اولیاء جمع والی و آن کسی را گویند که ولایت کند امر کسی را که رضایت داشته باشد بفعل آنکسی که متقوم و یاور او باشد و آن معنی بدو وجه جریان پیدا میکند یکی معین (بیاری کردن) و دیگر معان قوله تعالی «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی خدا مؤمنین را اعانت میکند به اینکه که آنها را ظفر و

نصرت می‌دهد و گفته شده «المؤمن ولی الله» یعنی مؤمن از خدا اعانت می‌جوید به اینکه که او را یاری نماید. «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» یعنی کسیکه چنین کرد که کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گرفت «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» یعنی چنین کسی از اولیاء خدا نیست و خدا از وی بری است، و بقولی در چیزی از ولایت و دوستی خدا داخل

صفحه : ۸۶

نیست، و بقولی از دین خدا چیزی در وی نیست پس از آن استثناء کرده «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً» یعنی مگر اینکه کفار غالب باشند و مؤمنین مغلوب و در اینکه صورت مؤمن بترسد از اینکه موافقت خود را ظاهر نگرداند و با آنان بنیکی معاشرت ننماید پس در چنین موقعی جایز است که بظاهر و زبان با آنها اظهار دوستی کند و تقیه با آنها مدارا نماید برای اینکه از خود دفع ضرر نماید بدون اینکه معتقد بر جواز باشد.

و اینکه آیه دلالت دارد که تقیه در دین موقع خوف بر نفس جایز است و اصحاب ما (یعنی جماعت امامیه) گفته‌اند در تمام احوال هر گاه ضرورت ایجاب نمود جایز است اظهار دوستی آنها بزبان و تقیه با آنها مدارا نمودن برای باز داشتن خود را از ضرر آنها بلکه در بعضی اوقات برای اصلاح و لطف آنها واجب می‌گردد.

تا آنجا که گفته «وَيُحِذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» یعنی از خدا بترسید و حذر کنید از عذاب او از اینکه کافرین را بر باقی معاصی دوستان خود بگیرید. و ذکر نفس در آیه برای محقق گردیدن اضافه است مثل اینکه گفته میشود از شیر حذر کنید از صولت و قوت و پاره کردن او نه از عین او و جسم او.

«وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» یعنی مرجع و بازگشت همه امور بسوی خدا است و بقولی بازگشت امور بسوی حکمت او است. [پایان] قُلْ إِنْ تُخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوا يَعْلَمُهُ اللَّهُ الخ خطاب برسول [ص] کرده که بمؤمنین بگو اگر آنچه در سینه‌های شما است پنهان گردانید یا ظاهر نمائید خدا عالم بآنست.

ظاهراً اینکه مطلب راجع بآیه بالا است و اشاره به اینکه که بایستی مؤمنین بدانند و آگاه باشند که آنچه در سینه‌های خود از دوستی و موذتیکه با کفار داشتند و در دل مخفی دارند یا در موقع لزوم ظاهر گردانند خداوند عالم بآنست زیرا که چیزی در آسمان و زمین از علم او مخفی نیست، و نیز باید بدانند که او بر هر

صفحه : ۸۷

چیز قادر و توانا است و آیه تهدید و وعید است که مؤمنین گمان نکنند که حق تعالی از نیات و اعمال سرّی آنان مطلع نیست. از مقاتل روایت میکنند که چنین گفته اینک آیه در باره حاطب بن ابی بلیعہ نازل گردید با جماعتی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم که با کفار مکه اظهار دوستی میکردند وقتی حضرت رسول میخواست مکه رود حاطب نامه نوشت و بدست زنی داد که بمکه برد و خبر رفتن رسول را بدوستانش برساند خدای تعالی رسولش را خبردار کرد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زبیر را در عقب آئزن فرستاد نامه را گرفتند و بمکه آوردند و در سوره ممتحنه آیه ۱ شرح آن داده شده رجوع بآن جا شود و در شأن نزول آیه وجه دیگر نیز گفته شده.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَآيَةٌ رَاجِعٌ بَرُوزِ قِيَامَتِ اسْتِ وَبِمَنَاسِبَتِ آيَةِ بِالَا مُؤْمِنِينَ رَا خَيْرٍ مِيدِدِ وَ تَهْدِيدِ مِينَمَائِدِ كِه بَدَانِيدِ رُوزِ قِيَامَتِ رُوزِي اسْتِ كِه أَنِجِه از خُوبِ وَ بَد كَرْدِه آيد نَزْد شَمَا حَاضِر اسْتِ گَمَانِ مَنَمَائِيدِ أَنِجِه مَخْفِيَانِه بَر خِلَافِ وَظِيْفَه نِي كِه دَارِيدِ كِه بَايدِ بَا كَفَارِ طَرَحِ دُوسْتِي نِينْدَازِيدِ وَ اسْرَارِي كِه بَيْنِ مَسْلَمِينَ بَرَايِ نَصْرَتِ اسْلَامِ مَخْفِي دَاشْتِه آند فَاشِ نَمَائِيدِ وَ بَر خِلَافِ آنِ عَمَلِ كَنِيدِ چنينِ عَمَلِي بِنَفْعِ شَمَا تَمَامِ مِشُودِ چنينِ نِيسْتِ بَلَكِه در قِيَامَتِ اعْمَالَتَانِ حَاضِرِ وَ بِنْتِيْجِه خَوَاهِيدِ رَسِيدِ.

خلاصه چنانچه از آیات و احادیث برمیآید چون عالم قیامت عالم جمع و عالم حقیقت است آنچه در اینکه عالم واقع گردد جوهر و حقیقت و اصل آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد بلکه میتوان گفت آنچه در اینکه عالم واقع میگردد نمونه‌ایست که لب آن و جوهر و حقیقت و اصل آن و تمام آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد. و چون عالم قیامت عالم ثبات و قرار است کهنه گی و فنا و تغییر و حدوث در آن راه ندارد اینست که تمام اعمال و افعال و حرکاتیکه انسان در اینکه عالم کرده با نتایج و خصوصیات و آثاری که بر هر یک بایستی مترتب گردد نزد وی حاضر میگردد

صفحه : ۸۸

و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی «وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (۱) اینکه است که در آنوقت چنانچه قرآن خبر میدهد انسان از روی تعجب گوید «یا وِیْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَیْرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (۲) بلکه میتوان گفت صحیفه اعمال همان نفس آدمی است زیرا هر عمل و فعلی که از وی صادر میگردد اثری در نفس میگذارد تا آنکه کم کم بکثرت عمل ملکه نفسانی حاصل گردد چنانچه مشاهده مینمائیم وقتی عمل بحد عادت رسید خلق و ملکه نفسانی از وی تولید میگردد و ممکن است بکثرت عمل خلق دیگر و ملکه ثانوی از آن ناشی گردد و اگر کثرت اعمال و افعال بحدی ملکه نفسانی نمرسید تعلیم و تمرین و تربیت بی محل و لغو و بی اثر بود و عقلاء بر آن اقدام نمینمودند علاوه بر اینکه هر کسی بوجدان خود میفهمد کارهایی که بر آن مداومت نموده و عادت نفسانی وی گردیده حالتی از آن که تعبیر بملکه میشود در نفسش پدیدار شده که زوال آن متعسر بلکه در بعض موارد محال بنظر میآید.

خلاصه قیامت که یکی از اسامی آن «یَوْمُ تُبَلَى السَّرَائِرُ» است آن روزی است که باطنها ظاهر میگردد و تمامی اعمال و افعال و عقائدی که هر فردی از بشر در ذهن خود پنهان گردانیده تماما ظاهر و هویدا گشته و بنتیجه میرسد و راجع باین مطلب اندازه‌ئی در کتاب معاد و آخرین سیر بشر ضبط شده رجوع بآن جا شود.

(۱) انسان در قیامت تمام اعمال خود را حاضر می‌بیند که گویا همانوقت مشغول عمل است.

(۲) ای وای بر ما چه بوده است اینکه نامه که کوچک و بزرگی فرو نگذارده مگر اینکه تمام آنرا شمرده و ضبط نموده.

صفحه : ۸۹

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۴۱]

#### اشاره

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴) إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷) هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ



لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَادَّاتَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حُصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) قَالَ رَبِّ انِّي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰)

قال رب اجعل لي آية قال آيتك ألا تكلم الناس ثلاثة أيام إلا رمزا و اذكر ربك كثيرا و سبح بالعشي و الإبرار (۴۱)

صفحه : ۹۰

### [ترجمه]

ای محمد صلی الله علیه و آله بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا متابعت کنید که خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است [۳۱]

بگو فرمان خدا و رسول را پیروی کنید پس اگر از اطاعت آنها رو گردانیدید (و کافر شدید) همانا خدا کافرین را دوست نمیدارد [۳۲]

بحقیقت خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان فضیلت داد [۳۳]

فرزندانی میباشند بعضی از آنها از بعض دیگر و خدا شنوا و دانا است [۳۴]

یاد کن وقتی که زن عمران گفت پروردگار من برای تو نذر کردم فرزندی که در شکم من است (برای خدمت تو) آزاد کنم پس از من قبول کن همانا تو شنوا و دانائی [۳۵]

پس وقتی که وضع حمل کرد گفت پروردگار من «وَضَعْتُهَا أَنْثَى» دختر زائیدم و مرد مثل زن نیست و من او را مریم نامیدم و من او و ذریه او را در پناه تو آوردم از شرّ شیطان رانده شده [۳۶]

پس پروردگار دعای او را بنیکوئی پذیرفت و پرورش داد مریم را بتربیت نیکو و زکریا کفالت مریم را بعهده گرفت و هر وقت زکریا بر مریم در محراب وارد میشد طعامی نزد او میدید گفت ای مریم اینکه طعام از کجا است مریم گفت اینکه از نزد خدا آمده همانا خداوند بهر کس بخواهد روزی میدهد بغیر حساب و اندازه [۳۷]

در اینجا بود که زکریا خدای خود را خواند گفت پروردگار من از جانب خود بمن فرزند پاکیزه‌ئی ببخش بحقیقت تو دعا را میشنوی [۳۸]

و ملائکه او را ندا دادند در حالیکه او در محراب برای نماز ایستاده بود که خدا تو را مژده میدهد بیحیی

صفحه : ۹۱

که تصدیق کننده است بکلمه از خدا و او بزرگ و پارسا و پیمبری است از نیکوکاران [۳۹]

زکریا گفت پروردگار من کجا میشود برای من پسری باشد در حالیکه مرا پیری رسیده و زن من عقیم و نازا است ملائکه گفتند بدینگونه خدا میکند آنچه را بخواهد [۴۰]

زکریا گفت پروردگار من برای من نشانه‌ئی قرار بده گفت نشانه اینکه است که تو تا سه روز نتوانی بر مردم سخن گوئی مگر باشاره و بسیار پروردگارت را در صبح و شام تسبیح نما [۴۱]

**(توضیح آیات)**

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ظاهرًا چون کفار مخصوصاً یهودیها مدعی بودند که ما دوستان خدا و ابناء الله) پسران او میباشیم و خود را از مخصوصان محبین خدا بشمار می‌آوردند شاید نظر به اینکه که هر چیزی علائمی دارد که بآن شناخته میشود آیه اعتراض بآنها نموده که شمائی که ادعاء میکنید ما محبین و دوستان خدا میباشیم و نسبت نزدیکی باو داریم اگر شما در اینکه ادعاء صادقید بایستی مطیع امر خدا باشید.

چنانچه در جای خود ثابت شده محبت یک جاذبه عمومی است که محب را بمحسوب جذب مینماید و بهمین جاذبه عمومی است که تمام ذرات موجودات بهم مرتبط گردیده و اساس عالم روی همین پایه قرار گرفته اگر اینکه جاذبه نبود شیرازه موجودات از هم گسیخته میگردد و محبت بهر شیئی میل و رغبت باو است و هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت باشد محبوب و مطلوب است و بر عکس هر چیزی که در ادراک آن الم و نفرت پدید گردد منافی و مبغوض است پس اصل محبت ادراک چیزی است که ملایم با طبع مدرک باشد.

و محبت دو قسم است روحانی و جسمانی: روحانی اینکه است که آنچه محبوب دوست داشت محب هم همان را خواهان و در طلب آن روان است و از جمله علامت حصول آن در قلب که جایگاه حب و معدن صدق و ولایت و لاء است و حب بآن شناخته میشود و از آثارش بشمار می‌آید اینکه است که هر کس او را بهتر راهنمائی بسوی محبوبش نماید و از اوصاف و محسنات او بگوید و دل و جان را که از آتش فراق محبوبش گداخته شده بکلمات شیرین جان بخشش خنک گرداند در پی او میرود و مطیع وی میگردد.

و چون دین اسلام دین توحید و طریق سیر الی الله میباشد اگر چه دین

و شریعت تمام پیمبران همین بوده بلکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی بلکه غایت و فائده آفرینش عالم همین است که حق تعالی بوحدت و بساطت از قبل آثار جلال و جمال خداوندی شناخته شود لکن چنانچه برای صاحبان بصیرت واضح است کامل ترین ادیان در هدایت کردن خلق بسوی وحدت حق تعالی دین اسلام است و البته کسیکه چشم قلبش قدری باز شده باشد و واقعا طالب کمال حقیقی که از پرتو دین مبین اسلام و سلوک در آن بدست می‌آید میتواند راهی بسوی آن کمال حقیقی پیدا نموده البته کسیکه طالب چیزی باشد در طلب آن کوشش میکند تا برسد و اگر در طلب صادق باشد خدای جلیل راه رسیدن بآترا برایش باز میگرداند اینکه است که پیمبرش امر فرموده «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» سوره یوسف آیه ۱۰۸.

ای پیغمبر بمردم بگو طریق من و پیروانم همین است که از روی بصیرت مردم را بسوی خداوند هدایت مینمایم و خدا را منزّه و میرا دانم از شریک و من از مشرکین نمیباشم.

بعضی از دانشمندان محبت بنده را نسبت بحق تعالی و محبت خدا را نسبت بنده بمعنی حقیقی آن منکرند نظر به اینکه که محبت اقتضاء وصل میکند و واصل شدن مخلوق بخدا محال است اینکه است که در معنی قوله تعالی «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» که صریح در اینکه است که یکی از صفات و خصوصیات مؤمنین اینکه است که دوستی آنها نسبت بحق تعالی خیلی شدید است گویند مقصود از محبت خدا بنده رضای او و کشف حجب از قلبشان است که در فرمان برداری در طرف تفریط واقع نگردند، و

محبت بنده بخدا طلب افاضه کردن ثواب و قبول طاعات آنها است و گفته‌اند تعبیر از آن بمحبت استعاره است.

لکن چون محبت همان تعلق قلب است بطرف محبوب و چنانچه در جای خود مدلل گردیده اخلاص در دین وقتی بطور کامل محقق میگردد که قلب انسانی

صفحه : ۹۴

بغیر خداوند حتی بمقامات اخروی مثل درجات بهشتی یا خلاصی از جهنم چه جای امور نفسانی تعلق نداشته باشد بلکه تنها قلب و جانش متعلق بخدا باشد پس معلوم است که اخلاص در دین تنها با حب الهی صورت میگیرد اگر مقصود از مخلصین طلب دوستی خدا و رسیدن بجوار قرب او نباشد و فرض اینکه دلش از حظوظات و آنچه غیر از حق است خالی گشته و بمرتبه خلوص رسیده در اینکه صورت غایت عملش چیست برای چه قلبش از دنیا و آخرت بالتمام خالی گردیده و یک دله رو بمبدء خود آورد چیزی نماند مگر حب الهی که آن جذابه رحمت او است که بنده را بسوی رحمت خود کشانیده و در اینکه مورد چیز دیگری نخواهد بود، اگر آن چشم قلبی تو که آنرا بصیرت باطنی گویند باز گردد خواهی دید چه اندازه ادراک آن قوی است و مدرک آن چه قدر لذیذ و مطلوب است و لذتی که از ادراک امر روحانی پدید میگردد هیچ طرف مقایسه با محسوسات مادی نیست و بقدریکه روح بر محسوسات برتری دارد ادراک او نیز بر ادراکات جسمانی برتری دارد، محبت فرع معرفت است عدیم المعرفة از اینکه لذت حقیقی محروم است.

آری چنین حبی در دل بنده از طرف حب الهی که فرموده «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» که آن از همان جذابه حب الهی است سر چشمه گرفته که بنده خالص خود را بسوی خود نزدیک میگرداند و او را بسوی رحمت خود میکشاند و البته همه مؤمنین میدانند که وصول و اصل گردیدن بذات حق تعالی محال و غیر واقع است، مؤمن نیز طالب امر محال نیست بلکه مقصودش نزدیک شدن بجوار قرب احدی و ادراک معرفت حقیقی و شناسائی آثار بزرگواری او است که دل و جانش را فرا گرفته و آرزوی او تحصیل محبت پروردگار خودش و واقع گردیدن در سلک اولیاء و دوستان او است و حب الهی باین معنی محقق و واقع است و هیچ مؤمن حقیقی دل و جانش از محبت الهی خالی نخواهد بود و نیز بدون آن خلوص عمل بحقیقت میسر نخواهد گردید اگر بنده‌ئی خدا را

صفحه : ۹۵

برای نعمتهائی که باو داده و میدهد دوست دارد چنین کسی عملش خالص نخواهد گردید زیرا که خدا را دوست داشته که از نعمتهای او محظوظ میگردد.

آری اگر بنده خود را از جهت اینکه اثری است از فیض وجود مبدء و آفریننده‌اش دوست دارد و از همین جهت که اثر ضعیفی است از آثار رحمت او خود را بشناسد چنانچه معصوم فرموده

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

چنین بنده دوست داشتن خودش دوست داشتن خدا است و شناختن خودش شناختن خدا است.

در بیان آیه در تفسیر صافی چنین گفته در کافی و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده‌اند آیا دین جز حب چیز دیگری است پس از آن اینکه آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» را تلاوت فرموده بعد از آن محقق کاشانی گفته من میگویم محبت از عبد میل نفس است بچیزی از کمالی که در آن نفس درک میکند بطوریکه تحمیل کند و نزدیک کند او را بآن کمال، و حب از خدا رضای او است بر عبد و گشودن حجاب از قلب او، و بنده وقتی که عالم گردید که کمال حقیقی نیست مگر مخصوص بخدا و آنچه از کمال می بینید از خودش یا از غیر خودش او از خدا و باو و بسوی او است

دوستی او نمیباشد مگر برای او و در او و اینکه طور شناسائی اقتضاء دارد که مراد عبد از طاعت و رغبت او در چیزی باشد که وی را باو نزدیک گرداند، پس علامت محبت عبد بخدا اراده طاعت و عبادت و کوشش بلیغ است در متابعت کسیکه وسیله باشد بسوی معرفت بخدا و محبت او از آنکسانیکه عارفا بخدا و محب و محبوب او میباشند.

پس کسیکه صفات او چنین باشد بسبب طاعت او بوجه مخصوص باین صفات میرسد و مخصوص باین صفات رسول الله صلی الله علیه و آله و کسانیکه نزدیک باویند، پس کسیکه خدا را دوست میدارد لابد است در عبادتش و سیرتش و اخلاق و احوالش تابع رسول باشد تا اینکه خدا او را دوست دارد- همانا بمتابعت رسول قرب

صفحه : ۹۶

بحق تعالی حاصل میگردد و بتقرب باو بنده محبوب خدا میشود چنانچه فرموده

«و انّ العبد لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه»

و نیز چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم حیب خدا است پس هر که ادعاء کند محبت خدا را لازمه او محبت رسول است زیرا که محبوب محبوب است و محبت جز بمتابعت او و سلوک راه او قولاً- و عملاً- و حالاً و سیره چیز دیگری نیست و دعوی محبت خدا متمشی نمیگردد مگر باینها زیرا رسول صلی الله علیه و آله و سلم قطب محبت و مظهر آنست پس کسی را که از متابعت او نصیبی نیست از محبتش نیز نصیبی ندارد.

و کسیکه تابع او گردید آنطوریکه حق متابعت او است باطنش و سرش و قلبش و نفسش مناسبت پیدا میکند با باطن رسول و سر او و قلب او و نفس او زیرا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مظهر محبت خدا است و باین مناسبت لازم میآید که برای اینکه تابع بقدر از متابعت رسول [ص] قسطی از محبت خدا پدید گردد و نور محبت از باطن رسول بیاطن او سریان نماید و او بواسطه رسول میگردد محبوب خدا و محب او، و کسیکه تابع رسول صلی الله علیه و آله و سلم نگردیده و باطنش مخالف باطن رسول گردیده باطنش از وصف محبوبیت دور میگردد و بسرعت محبت از قلب او زائل میگردد زیرا اگر خدا او را دوست ندارد او محبوب خدا نیست و در حکم رسول است کسی را که خدا و رسولش امر نمودند بمتابعت و محبت او و آنها ائمه و اوصیاء علیهم السلامند، در کافی از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرموده کسیکه دوست دارد که بداند خدا او را دوست دارد باید عمل کند بطاعت خدا و ما را اطاعت کند (یعنی تابع امر ما گردد) آیا نشنیده‌ئی قول خدای عز و جل که بنبی خود صلی الله علیه و آله و سلم فرموده «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» و قسم بخدای عز و جل که بنده عبادت نمیکند خدا را ابداً مگر اینکه خدای تعالی داخل میگردد در طاعتش متابعت ما را و قسم بخدا عبدی تابع ما نمیگردد مگر اینکه خدا او را دوست میدارد و لا و الله احدی ادعاء نمیکند متابعت ما را ابداً مگر اینکه دشمن ما است و لا و الله احدی دشمن ما

صفحه : ۹۷

نیست مگر معصیت خدا را کرده و کسیکه عاصی باشد یعنی مخالفت امر خدا را کرده خدای تعالی او را در قیامت خار میگردد و او را برو در جهنم میاندازد.

[پایان] اگر خواهی اولیاء خدا را بحقیقت شناسی و تابع آنها گردی بایستی اول نفس خود را از خودخواهی و خود پرستی صیقلی کنی تا اینکه حجب ظلمانی که بین تو و عالم نورانی است مرتفع گردد و برای تو صفای روحانی پدید آید آنوقت بتجلی روح، خدا را شناسی و بشناختن حق تعالی بنفوس قدسیه مقربان درگاهش پیبری و هر کدام از آنها را در مرتبه لایق بخود شناسی و قدم پشت قدم آن بزرگواران گذاری و پیش رو و مطیع آنها گردی زیرا اگر خدا را بحکمت و رأفت شناسی آنها را بنور و صفای

قلب خواهی شناخت زیرا که آنها جلوه رحمت و اسعه حق تعالی میباشند. اگر خدا را شناسی چگونه توانی رسولش را شناسی و او را دوست داری و مطیع او گردی. [پایان] آری نور است مدرک نور چشمیکه نور بینائیش فاسد شده هرگز نتواند ادراک نور کند تا اینکه بنور اشکال و الوان را درک نماید انبیاء و اولیاء مراتب فیض منبسط حق تعالی میباشند تا فیاض را شناسی نتوانی مراتب فیضش را شناسی نور آفتاب را بآفتاب توان شناخت و همچنین بخود نور توان بین مراتب نور تشخیص داد.

در حدیثی از معصوم روایت شده که فرمود اتصال مؤمن بخدا زیادتر است از اتصال شعاع خورشید بخورشید و اکثر خلق راهی بسوی معرفت و محبت بمقام کبریائی احدی نیست مگر بتوسط نفوس قدسیه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و چنک زدن بدامن فضل آنها و منقاد گردیدن بحکم آنها و متابعت کردن اوامر و نواهی الهی جلّ شأنه.

خلاصه محبتی که از روی معرفت بمقام ولایت و امامت باشد آن بعینه معرفت و محبت حق تعالی است و اگر کسی بقدر خردلی دارای محبتی که از روی

صفحه : ۹۸

معرفت باشد داشته باشد داخل جهنم نخواهد گردید نه محبت سطحی عامیانه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب اشرف و یاران او از یهودیان فرود آمده چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنها را بدین اسلام دعوت کرد و نیز سید و عاقب از نصاری گفتند «نحن أبناء الله و أحبّاءه» نحن ابناء الله سخن نصاری است، و أحبّاءه سخن یهودیان است یعنی ما خود دوستان و نزدیکان باوئیم و باو نزدیک‌تر از آنیم که تو ما را بآن میخوانی وقتی بآنها گفتند اگر شما دوستان خدائید چرا بر شما غضب و لعنت است گفتند اینکه مثل آنست که پدر بر پسرش غضب گیرد لکن از روی نبرد و دوستی او را رها ننماید.

اینکه بود که ربّ العالمین خطاب برسولش نموده که بگو اگر راست میگوئید و خدا را دوست میدارید مرا دوست دارید که از جهت رسالت و نبوت نسبت باو دارم و پیرو من گردید و در آنچه از طرف پروردگارم میآورم بپذیرید و اطاعت نمائید تا خدا شما را دوست دارد.

و در آیات علامت دیگری نیز برای دوستی بنده بخدا آرزوی مرگ را نشانه دوستی بخدا بحساب میآورد در سوره جمعه فرمود «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر گمان میکنید خدا را دوست میدارید بغیر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست گویانید که آرزوی مرگ برای رسیدن بقرب رحمت او را علامت دوستی خدا نشان میدهد زیرا که محب همیشه طالب نزدیکی بمحبوب خودش میباشد و چون لوازمات جسم و شهوات نفسانی گاهی جلوگیر او میگردد و بمردن از قید بدن و شهوات که مانع خلوص و وارسته‌گی او است خلاص میگردد اینکه است که طالب مرگ میشود که یکدل و یک جهت رو باو کند و بقاء رحمت و انس باو دل و جاننش حیات تازه‌ئی بخشد و از تمام قیود بشری برهد و در جوار قرب ایزدی و در مقام امین در مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیاساید.

صفحه : ۹۹

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ پس از آنکه بیهودیان و نصاری که ادعاه دوستی با خدا میکردند خاطر نشان میکند که هر چیزی را علامتی است و علامت دوستی خدا اطاعت امر او است که از قبل رسول بمردم ابلاغ میگردد.

در اینکه آیه یادآوری میکند که خداوند پیمبران مثل آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برسالت و نبوت برگزید و بر تمام عالمیان فضیلت و برتری داد.

شاید اشاره باین باشد که خداوند در هر زمانی بمقتضاء وقت رسولی فرستاده و مردم را موظف گردانیده که مطیع امر او گردند و آنها را بر تمام اهل زمانشان فضیلت و برتری داده و هر یک از آنها نسبت باهل زمان خودشان فضیلت و برتری داشتند و لو آنکه بین پیمبران از جهت فضیلت تفاوت بوده چنانچه فرموده «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» بعضی از رسولان را بر بعض دیگر فضیلت دادیم در مجمع در توجیه آیه چنین گفته «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى» یعنی خدا اختیار کرد و برگزید «آدم و نوح» را برای نبوت خودش «و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین» یعنی بر دو عالم زمان هر یک از آنها را یا اینکه انبیاء را از آنها قرار داد و بقولی دین آنها را اختیار کرد مثل قوله تعالی «وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ» (یعنی از اهل قریه سؤال کن) و بقولی آنها را بر غیرشان اختیار کرده نبوت و غیر آن از امور جلیله که خداوند آنان را گرامی داشت برای مصالح خلق و بقولی آدم را اختیار کرد به اینکه که او را بغیر واسطه آفرید و او را در بهشت منزل داده و ملائکه را مأمور گردانید باو سجده کنند و او را برای ملائکه و بشر رسول قرار داد و باو نبوت و طول عمر و اجابت دعا عطاء کرد و قوم او را غرق کرد و بسفینه او را نجات داد و ابراهیم را بخلة و سرد شدن آتش اختصاص داد و نمرود را هلاک گردانید.

قوله و آل ابراهیم و آل عمران بقولی مقصود خود ابراهیم و خود عمران است مثل قوله «وَبَقِيَّةٍ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ» یعنی موسی و هارون،

صفحه: ۱۰۰

و بقولی آل ابراهیم از اولادان او موسی و اسحق و اسباط بودند و در آنها داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی بودند و در آنها نیز نبی ما صلی الله علیه و آله و سلم بود زیرا که او از اولاد اسماعیل است، و بقولی آل ابراهیم آنها مؤمنینند و آنهائیکه متمسکند بدین اسلام میباشند. [عباس و حسن] و اما آل عمران بقولی آنها نیز آل ابراهیمند چنانچه گفته «ذرية بعضها من بعض» پس آنها موسی و هارون دو پسر عمران و او عمران بن یصهر بن فاهت ابن یعقوب بود و بقولی آل عمران مریم و عیسی و او عمران بن اشهم بن امون از ولد سلیمان بن داود که او پدر مریم بود زیرا که آل رجل از اهل بیتی است که منتسب باو است. [حسن و وهب] و در قرائت اهل بیت آل محمدند و گفته‌اند که آل ابراهیم آل محمدند صلی الله علیه و آله و سلم از آنهائیکه اهل او میباشند و آنها کسانی میباشند که خدای تعالی آنها را طاهر گردانیده و معصومینند که منزّه‌اند از قبایح زیرا که خدای تعالی اختیار نمیکند و برنمیگزینند مگر کسی را که چنین باشد و ظاهر او در طهارت مثل باطن او باشد پس علی هذا اصطفتی مختص بکسی است از آل ابراهیم و آل عمران که معصوم باشد خواه نبی باشد یا امام.

و گفته‌اند اصطفاء دو قسم اسم یکی «اصطفیته لنفسه» خدا قرار داد او را خالصا لوجهه یعنی خالص برای خودش و مختص بخود، دوم او را برگزید برای غیر خود یعنی او را بر غیرش فضیلت داد و او را بتفضل اختصاص داد و بنا بر اینکه وجه اگر گفته شود چگونه آنها را قبل از عمل اختصاص بتفضل داده.

پاسخ- وقتی معلوم باشد که صلاح مکلفین تمام نمیشود مگر بآنها پس لا بد است که اول مبادرت نماید در وصف آنها و خبر دهد بآنچه در آنها است از حسن شمایل و اعمال آنها و تشویق کند بسوی آنها از زکاوه و جلال آنها تا اینکه برای مردم داعی حاصل گردد به اینکه که از آنها قبول کنند و حکم آنها را انقیاد نمایند، و اینکه آیه دلالت دارد بر افضلیت انبیاء بر ملائکه علیهم السلام- و صلاة و سلام تمام عالمیان از ملائکه و غیر آنها بر روان پاک آنها

صفحه: ۱۰۱

باد که خدا آنها را اختیار نمود و بر تمام عالمیان فضیلت داد.

وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» در آیه دو قول است یکی سمیع است میشوند آنچه ذرّیه میگویند عالم است بآنچه در ذهنشان مخفی میدارند فلذلک از اینکه جهت آنها را تفضل بر غیر داده زیرا که استقامت آنها در اقوالشان و افعالشان نزد حق تعالی معلوم است.

و بقولی سمیع است یعنی شنوا است بآنچه زن عمران در دل نذر کرده بود و علیم است بآنچه در دل مخفی داشت. [پایان] اِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَکَ مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ آیات از «قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ» تا آخر آیه ۲۷ ترجمه شده واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه شرح اینکه آیات چنانچه مفسرین گفته‌اند چنین است خداوند رسولش را یادآور میکند که یاد کن وقتی را که زن عمران در مقام مناجات گفت پروردگارا نذر کردم که فرزندی که در رحم دارم در راه خدمت تو آزاد گردانم - شاید مقصودش اینکه بوده که او را مخصوص بخدمت گذاری بیت المقدس گردانم نذر مرا بپذیر زیرا که تو شنوا و عالمی و باسرار همه کائنات آگاهی - چون مادر مریم وضع حمل نمود دید نوزاد دختر است از روی حسرت گفت پروردگارا دختر زائیدم و خدا بآنچه زائیده‌ام داناتر است و گویا میخواست بهگوید من امید داشتم پسر باشد لکن خدا میداند چه حکمتهائی در وجود اینکه دختر پنهانست و پسر مثل دختر نیست.

مفسرین گفته‌اند که اینکه معنی در جمله «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» نهفته است و قوله «وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی» جمله مستأنفه است و کلام خدا است خدا میداند که زن هارون دختر زائید و اگر پسر زائیده بود آن حکمتهائی که در اینکه دختر هست در پسر نبود زیرا اگر چه ممکن بود پسری مثل عیسی با معجزات باشد

صفحه : ۱۰۲

لکن بر وجود اینکه دختر آیات دیگری است: اولاً باید از وجود اینکه دختر عیسی بی پدر متولد گردد که آیت باشد برای عالمین - و ثانیاً در گهواره سخن گوید و حکمتهای دیگری که در او است.

سپس زن عمران گفت من اینکه دختر را مریم نام نهادم - گفته‌اند مریم در عرف آنها کنیزک را میگفتند، و او و ذریه‌اش را از شرّ شیطان رجیم در پناه تو آوردم، پس خداوند او را بنیکوئی پذیرفت و او را بتربیتی نیکو پرورش داد و او را خادمه بیت المقدس قرار دادند.

کلبی گفته چون مریم از مادر متولد شد مادر او را در خرقة‌ئی پیچید و به بیت المقدس فرستاد و رئیس احبار زکریا بود گفت من بر تکفل او اولی‌ترم زیرا که خواهر او زن من است پس از آن قرعه زدند بنام زکریا آمد کفالتش را بعهد زکریا گذاردند و هر وقت زکریا داخل بیت المقدس میشد و مریم را در محراب عبادت مشاهده میکرد میدید مائده‌ئی نزد او حاضر است. چون زکریا متکفل مریم بود تعجب میکرد که اینکه مائده و غذا از کجا بر مریم می‌آید اینکه بود که سؤال کرد و گفت «یا مَرِیْمُ اَنْیَ لَکِ هٰذَا» اینکه غذا از کجا بر تو آمد «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ» محراب مکانی را نامند که مخصوص عبادت باشد - راغب در مفردات گفته اینکه محراب مسجد را محراب گفته‌اند برای اینکه است که در آنجا محاربه و جنگ شیطان و هوای نفس با عقل صورت میگردد - و بعضی گفته‌اند جهتش اینست که چون آدمی باید در چنین جائی خود را از شغلهای دنیوی و تفرقه حواس دور سازد لذا بآن محراب میگویند و بعضی دیگر گفته‌اند اصل در معنی آن «محراب البیت» یعنی صدر مجلس بوده بعد بمناسبت آن صدر مسجد را محراب نامیدند و بمشابهت آن صدر خانه را هم محراب گفته‌اند. [پایان] و بعضی از مفسرین گفته‌اند کلمه «رزقا» که نکره آمده مشعر بر اینکه است که آن رزق غیر معهود بوده چنانچه گفته‌اند زکریا نزد مریم میوه زمستانی را

صفحه : ۱۰۳

در تابستان و میوه تابستانی را در زمستان میدید. [پایان] مفسرین گفته‌اند محمد بن المنکدر از جابر انصاری روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله چند روز باو غذا نرسید در حجره زنان گردید غذا نبود بحجره فاطمه آمد و گفت یا بته آیا طعامی نزد تو هست گفت جانم فدای تو هیچ نیست بمسجد رفت همسایه فاطمه سلام الله علیها دو قرص نان و پاره‌ئی گوشت برای فاطمه فرستاد در صورتی که شوهر و طفلان فاطمه گرسنه بودند دست بطعام نگذاشت و گفت قسم بخدا که باین غذا پیغمبر خدا را سیر میکنم و یکی از فرزندان را نزد پدر فرستاد و او را طلبید چون رسول آمد گفت تن و جانم قربان تو یک غذای اندکی همسایه آورده و آن غذا در جعبه‌ئی بود درش گذاشته بود جعبه را نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد چون سر جعبه را برداشتند جعبه پر از نان و گوشت بود فاطمه تعجب کرد رسول گفت ای دختر

«أئی لک»

اینکه غذا از کجا آمد فاطمه گفت

«هو من عند الله یرزق من یشاء بغير حساب»

رسول گفت خدا را شکر میکنم که مرا از دنیا بیرون نبرد تا دیدم آنچه را که زکریا از مریم دید.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ گفته‌اند چون زکریا چنین کرامتی از مریم دید رغبت کرد که خدا اولاد صالحی باو کرامت کند و پیر شده بود و زنش عقیم و نازا بود لکن چون میدانست که خدای تعالی قدرت دارد که در چنین حالی نیز اولادی بوی کرامت نماید اینکه بود که در مقام مناجات گفت «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» زکریا از خدای تعالی اولاد طیب می‌طلبد یعنی نسلی که از قدارات طبیعی و شهوات نفسانی پاک و صالح باشد «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» زکریا در مناجات اظهار مینماید که من چنین اولاد طبیعی از تو می‌طلبم و میدانم که تو دعا را میشنوی یعنی تو شنوائی و هر کس تو را بخواند دعای او را میشنوی.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ دَعَا زَكَرِيَّا يَهْدَفُ اجابته رسید و خدای جلیل پس از پیری زکریا و عقیم

صفحه: ۱۰۴

بودن زنش بوی پسری بنام یحیی عنایت فرمود که ظاهرا از خدا اولادی طلبیده بود که در کرامات و محاسن اخلاقی نظیر مریم صدیقه باشد و در حالی که زکریا در محراب عبادت مشغول بود ملائکه باو نداء میکنند:

أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ از آیه چنین معلوم میشود که خداوند پیش از آنکه نطفه یحیی بسته شود او را بیحیی نام گذارد چنانچه در سوره مریم آیه ۷۰ فرمود یا «یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» آیه بیحیی مژده میدهد ای زکریا ما بتو پسری میدهیم که نام او یحیی است و همنامی در سابق نداشته.

و در آیه چند فضیلت دیگر نسبت بیحیی تذکر میدهد یکی از صفات یحیی تصدیق کننده بکلمه است یعنی یحیی که تصدیق کننده بعیسی بود که او کلمه الله نامیده شده زیرا خدای تعالی عیسی را کلمه نامید آنجا که در باره او فرموده و «بِكَلِمَةٍ مِنْهُ» و گفته‌اند خدای تعالی عیسی را «کلمه» خوانده برای اینکه بکلمه «کن» آفریده شده، یحیی اول کسی بود که بعیسی بن مریم ایمان آورد و شش ماه بزرگتر از عیسی علیه السلام بود و با هم پسر خاله بودند و یحیی را پیش از آنکه عیسی [ع] را با آسمان ببرند کشتند. دوم از فضائل یحیی که در آیه نام برده شده اینست که او را سید نامیده زیرا که او در علم و حلم و تقوی مهتر و بزرگ و رئیس و سید قوم بود- و بقولی در دین سید بود.

سعید جبیر گفته سید یعنی مطیع خدا- قتاده گفته سید یعنی عالم و ورع سخنان دیگری نیز در معنی سید گفته شده و بهترین رأی اینست که گفته‌اند سید و بزرگ کسی را سزد که نزد حق تعالی گرامی باشد.



سوم از فضائل نام برده شده در آیه اینست که گفته «حُصُوراً» گفته‌اند حضور مأخوذ از حصر است و حصر بمعنی حبس است و از او است

صفحه : ۱۰۵

حصار و حصر بمعنی احتباس و حبس کردن از جماعتی از مفسرین نقل شده که گفته‌اند «حضور» کسی را گویند که خود را از زنان بازدارد و مقاربت نکند و بنا بر اینکه قول حضور «فعول» بمعنی فاعل است یعنی خود را از شهوات باز دارد. روایتی از ابو هریره نقل میکنند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته هر کس از بنی آدم را گناهی بوده جز یحیی که او «کان سیدا و حضورا و نبیا من الصالحین»

قال رَبِّ اَنْتَ يَكُونُ لِي غُلَامًا وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبْرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ظَاهِرًا وَقَتِي بَشَارَتٍ چنين پسری بزکریا میرسد از روی تعجب میگوید ای پروردگار من چگونه ممکن است مرا پسر باشد در صورتی که روی قانون و حکمتی که در سراسر عالم حکمفرما است چون خودم پیر شده‌ام و زرم عقیم و نازا است چگونه ممکن است چنین پسری آورم «قالَ كَذَلِكَ اللهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ اَلْمَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمَزًا پس از آنکه مژده چنین پسری بنام یحیی با چنین اوصاف برجسته بزکریا داده شد گفت خدایا آیه و نشانه‌ئی بمن بده که بحامله شدن زوجه‌ام باین پسر مطلع گردم شاید مقصودش اینکه بود که در موقع بسته شدن نطفه یحیی بیشتر در حمد و ثنای الهی و شکر گذاری قیام نماید از حق تعالی جواب میرسد نشانه حمل او اینکه است که سه روز با مردم تکلم نمیکنی مگر برمز و اشاره.

وَ اذْكَر رَبِّكَ كَثِيْرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ و پروردگار خود را در صبح و شام بسیار یاد کن اشاره به اینکه که برای اینکه آیه بزرگ که در پیری با زن عقیم نازا خدای جلیل دعای تو را پذیرفت و بتو اولاد صالح عنایت نمود جای دارد که تو بشکرانه چنین نعمتی در «عشی» که گفته‌اند عشی از زوال آفتاب است تا شب و از وقت نماز شام است تا پاره‌ئی از شب «و الا بکار» دخول در اول نهار است یعنی در شب و روز پروردگار خود را یاد کن و مشغول ذکر و دعاء باش و شکر گذاری ولی نعمت خود باش.

صفحه : ۱۰۶

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]

#### اشاره

وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰكِ عَلٰٓى نِسَاءِ الْعٰلَمِيْنَ (۴۲) يَا مَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرَّاكِعِيْنَ (۴۳) ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَمْ دَلِيْمِهِمْ اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ اَتَيْتَهُمْ يَكْتُمْنَ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَمْ دَلِيْمِهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ (۴۴) اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يَبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيسٰى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيْهًا فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنْ الْمُقَرَّبِيْنَ (۴۵) وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَ كَهَلًا وَ مِنْ الصّٰلِحِيْنَ (۴۶)

قَالَتْ رَبِّ اَنْتَ يَكُونُ لِيْ وَلَدًا وَ لَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشْرًا قَالِ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِتْمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ (۴۷) وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرٰهَ وَ الْاِنْجِيْلَ (۴۸) وَ رَسُوْلًا اِلٰى بَنِيْ اِسْرٰٓئِيْلَ اَنْتَى قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اَنْتِىْ اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخْ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا يٰۤاِذْنَ اللّٰهُ وَ اُبْرٰىءِ الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اَحٰى الْمَوْتٰى يٰۤاِذْنَ اللّٰهُ وَ اُنْبِئُكُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدْخُرُوْنَ فِىْ بُيُوْتِكُمْ اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لآيَةً لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۴۹) وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰهَ وَ لِاِحْلٰءِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِىْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ

رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (۵۰) إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

صفحه : ۱۰۷

### [ترجمه]

یاد کن وقتی را که ملائکه گفتند ای مریم همانا خداوند تو را برگزید و طاهر گردانید و بر زنان جهانیان فضیلت داد [۴۲] ای مریم فرمان بردار خدا باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما [۴۳] (ای محمد) اینکه از خبرهای غیب است که بتو وحی میکنیم و تو نزد آنها حاضر نبودی وقتی قلمهای قرعه میانداختند که کدام یک مریم را کفالت کنند و نزد آنها نبودی وقتی که با هم در باب کفالت مریم نزاع میکردند [۴۴] یاد کن وقتی که ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را مژده میدهد بکلمه‌ئی که نامش مسیح عیسی بن مریم است در دنیا و آخرت آبرومند و از جمله نزدیکان است [۴۵] و در گهواره و کودکی با مردم سخن گوید و او از جمله شایسته‌گان است [۴۶] مریم گفت پروردگار من کجا و چگونه برای من پسر باشد در حالیکه بشری مرا مس نموده ملائکه گفت اینکه چنین خدا می‌آفریند آنچه را که بخواهد وقتی بامری حکم کرد باو گوید باش او خود موجود میگردد [۴۷] و باو تعلیم کتاب و حکمت کند و تورات و انجیل می‌آموزد و او رسول و فرستاده شده بسوی بنی اسرائیل (و بآنها گفت) من بسوی شما آمده‌ام با معجزاتی از پروردگار شما و از گل صورتی مثل هیئت پرنده‌ئی می‌سازم و در آن نفخه میدم پس باذن خدا پرنده میگردد و آدم کور مادر زاد و پیسی دار را (شفا میدهم) و باذن خدا مرده را زنده میکنم و شما را خبر میدهم بآنچه می‌خورید و آنچه را که در خانه‌های خودتان ذخیره میکنید همانا در اینها آیت و نشانه‌ئی است اگر بوده باشید که ایمان آورید [۴۸] (و گفت) تصدیق کننده‌ام بآنچه بین دو دست من است از تورات و هر آینه برای شما حلال میکنم بعضی آنچیزیکه بر شما حرام شده بود و آمده‌ام بر شما با معجزه‌هائی از جانب پروردگار شما پس از خدا بترسید و پیرو من گردید [۴۹] همانا خدا پروردگار من و پروردگار شما است بس او را عبادت کنید [۵۰] و همین است راه راست [۵۱].

صفحه : ۱۰۸

### (توضیح آیات)

### اشاره

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَتَقِيَّتِي مَرْيَمُ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ مَشْغُولِ عِبَادَتِ شَدِّ وَبِخْدَمَتِ كَذَارِي آن مَكَانِ مَقْدِسِ قِيَامِ نَمُودِ وَبِمَقَامِ عِبُودِيَّتِ رَسِيدِ وَدَرِ پِيشْكَاهِ عَزْتِ لَائِقِ مَقَامِ بِنْدْگِي وَ شَرَاْفَتِ گَرْدِيدِ مُورِدِ مَخَاطَبِهِ وَ قَبُولِ اِفْتَادِ وَ بِنْدْگِي او رَا پَذِيرْفَتْنِدِ آنْوَقتِ او رَا بَجَنْدِ فَضِيلَتِ مَعَزْزِ وَ مَحْتَرَمِ گَرْدَانِيدَنْدِ.

۱- یوحى که ملائکه باو وحى رسانيدند و باو بشارت دادند و گفته‌اند مقصود از ملائکه جبرائيل است که او را روح القدس نامند و

او را با اسم نداء کردند ای مریم و باین نحو تکلم کردن یک خصوصیت زائدی را میرساند و اشاره به اینکه که او محبوبه الله است. ۲- «اصطفیک» ای مریم همانا خدا تو را برگزید «و طهرک» و تو را پاک و خالص و از تمام خباثات جسمانی و نفسانی پاک گردانید، طهارت باطنی او معلوم است که معصومه و در مدت عمر گناهی از او صادر نگشته بود، و طهارت جسمانی او گفته‌اند از قذاراتی که زنان عالم مبتلایند مثل حیض و نفاس از آن وارسته بود. گفته‌اند اگر اصطفاء متعدی بعلى شود مفید معنی تقدم است و آن غیر از اصطفاء مطلق است که بمعنای تسلیم است.

وَ اصْطَفَاكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِينَ از اینکه در یک آیه در شأن مریم دو مرتبه اصطفاء گفته شده چنین استفاده میشود که اصطفاء اول همان تقدم است بر تمام مردم در مرتبه و مقام نسبت بزمان خودش، و اصطفاء دوم چون متعدی بعلى شده تقدم است بر زنهای جهانیان برای اینکه در او نفخه الهی دمیده شده و بعیسی حامله گردید اگر چه از آیه چنین برمیآید که خداوند مریم را بر تمام زنان اول عالم تا آخر فضیلت و برتری داده لکن وقتی با احادیث معتبری که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام

صفحه : ۱۰۹

رسیده بآن ضمیمه کنیم اطلاقش مقید میگردد بغير فاطمه علیها سلام.

بعضی از مفسرین گفته چگونه توان گفت مریم از فاطمه (ع) افضل است در صورتی که به اتفاق شیعه و سنی رسول صلی الله علیه و آله فرموده

«فاطمه بضعه منی و هی نور عینی و ثمره فؤادی و روحی التي بین جنبی و هی حوراء انسیه،

تا آخر حدیث پس بنا بر اینکه حدیث که فاطمه پاره تن پیغمبر [ص] باشد او برابر نباشد با مریم که پاره تن عمران است.

و میتوان اطلاق آیه را باین احادیث و آن حدیثی که از رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده

«ابنتی فاطمه سیده نساء العالمین»

مقید گردانید بزمان خود مریم [ع] نه زنان عالمیان که حتی از فاطمه [ع] پاره تن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برتر باشد. و نیز از رسول [ص] حدیث کرده‌اند که در عالم چهار زن را اختصاص بفضیلت داده: مریم صدیقه، آسیه زن فرعون، خدیجه بنت خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از مفسرین گفته اینک در مقابل اینکه سؤال که تقدم مریم بر زنان در جمیع جهات بوده یا در بعض آن [ع] میگوئیم: آنچه از آیه «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ الْخ» (۱) و آیه «وَالَّتِي أَحْصَيْتِ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» انبیاء آیه ۱۲. و آیه «وَمَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْتِ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ وَكُتِبَ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ» (۲) تحریم آیه ۱۲ ظاهر میشود که تقدم او

(۱) ای رسول یاد کن وقتی که ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را مژده میدهد بکلمه از خودش

(۲) و آن زنی یعنی مریم که او رحم خود را نیکو گردانید پس ما در آن نفخه دمیدیم از روح خودمان و مریم بکلمات پروردگار و کتب او تصدیق کرد و او از بندگان مطیع خدا بود.

صفحه : ۱۱۰

بجهت مقام عجیبی است که راجع بولادت عیسی (ع) نصیبت شده.

اما موضوعات دیگری که در ضمن آیات قضیه ذکر شده مانند تطهیر مریم تصدیق نمودنش بکلمات الهی و کتب آسمانی و

همچنین محدثه بودنش و غیر اینها که اموری است که اختصاص بمریم نداشته برای غیر او هم پیدا شده- اینکه بعضی گویند مریم خودش بر زنان عالم تقدم پیدا کرده اطلاق آیه آنرا دفع مینماید [تفسیر المیزان] یا مَرِيْمُ اِقْتَتِي لِرَبِّكَ وَ اَسْجُدِي وَ اِرْكَعِي مَعَ الزَّاكِيْنَ قنوت بمعنی ملازم داشتن اطاعت با خضوع است و معنی رکوع و سجود هم ظاهر است و شاید مقصود از قوله تعالی «مَعَ الزَّاكِيْنَ» یعنی با آنها مشغول عبادت باش.

و از تکرار نداء که اول در مقام فضیلت مریم است که ملائکه گویند «یا مریم» و بوی خبر میدهند که خداوند تو را برگزیده و طاهر گردانیده و بر زنان جهانیان فضیلت داده، و خطاب دوم «یا مَرِيْمُ اِقْتَتِي» شاید میخواهد او را متوجه گرداند که تو بشکرانه چنین فضیلتی که بتو کرامت کرده بایستی در مقام اطاعت قیام نمائی و خود را در مقام عبودیت بجائی رسانی که محبوبه حق تعالی گردی و محل ودیعه الهی و قبول روح پاک پیمبر اولو العزم یعنی حضرت عیسی شوی.

ذَلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَتَيْتَهُمْ يَكْتُلُ مَرِيْمَ چون داستان مریم و مادر او که ظاهرا از خدا اجازه میخواهد که بچه‌ئی که در رحم دارد برای خدمت گذاری بیت المقدس آزاد کند و نیز داستان مریم وقتی متولد گردید و مادرش او را بیت المقدس فرستاد و بین رهبانین گفتگو در گرفت که کدام یک کفالت مریم را عهده‌دار شوند و چنانچه آیه خبر میدهد در اینکه موضوع بین آنها نزاع و مخاصمه در گرفت و بالاخره بنا بقرعه شد، و گفته‌اند قرعه در آنوقت چنین بود که قلمها را در آب می‌انداختند هر کدام روی

صفحه : ۱۱۱

آب می‌آمد آن برده بود، زکریا هم رئیس بیت المقدس بوده و هم شوهر خواهر مریم و قلم هم بنام او روی آب آمد اینکه بود که زکریا کفالت مریم را بعهده گرفت و اینکه داستان نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که کتب آنها را ندیده بود نامعلوم بود یا اینکه چون انجیل تحریف شده تفصیل آن در کتب عهدین در دست نبوده و معلوم است اطلاع یافتن بر هر قضیه و داستانی بایستی یا بتوسط تاریخ و یا درس از معلم یا باخبار یا بطریق وحی دانسته شود و چون داستان مریم و نیز مقام او را و حامله شدنش بعیسی [ع] از قبل اینها یا از جهت تحریف شدن انجیل و یا از جهت امی بودن رسول صلی الله علیه و آله و سلم میسر نبود اینکه است که آنرا از اقسام وحی بشمار آورد.

اِذْ قَالَتِ الْمَلَاِئِكَةُ يَا مَرِيْمُ اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيسَى ابْنُ مَرِيْمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ «وجیها» منصوب و حال است یعنی مکینا شریفا ذا قدر و جاه، و تقرب اینکه است که او را باآسمان بردند.

در اینکه آیات چند مرتبه بلفظ یا مریم خطاب نموده و ظاهرا اول «یا مَرِيْمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ» مژده باو است که ای مریم ما تو را بین زنها برگزیدیم و از قذارات جسمانی و روحانی طاهر گردانیدیم، و «یا مَرِيْمُ» دوم امر باو کرده که در عبادت و عبودیت قیام نما، و «یا مَرِيْمُ» سوم او را بشارت میدهد پیسری که نام او مسیح است و در دنیا و آخرت مورد لطف الهی و از جمله مقربین است وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ و ظاهرا برای دل خوشی و امیدواری مریم و شاید برای اینکه مریم بداند اگر جوانی خود را بعبادت و زهد و تقوی گذرانیده خدای کریم او را بهترین نعمتها که اولاد صالح است بهره‌مند نموده بلکه بدون شوهر بهترین اولادی که روشنی چشم او و میوه دل او است بوی کرامت فرموده بوسیله اینکه جملات باو خبر میدهد و دو فضیلت در اینکه آیه از عیسی علیه السلام تذکر میدهد: یکی در گهواره

صفحه : ۱۱۲

در حال کودکی باذن خدا با مردم سخن میگوید که مادرش را از تهمت مبرا گرداند و دیگر او را از صالحین و نیکوکاران بشمار





عمل خدا است نه کار عیسی [ع]. [پایان]

صفحه: ۱۱۶

وَأُبرِئِ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ از گفتار عیسی [ع] که در مقام اثبات رسالت خود مردم را خبر میدهد گفته من کور را شفا میدهم، بقولی اکمه کور است و بقولی کسی است که شب کور باشد و چون علت چشم در بین مردم خیلی اهمیت دارد اینکه بود که اول اکمه را یاد آور میشود و بعد برص را و میگوید نیز آدم برص دار را شفا میدهم و چون مداوای اینکه دو مرض متعسر است اینکه بود که از بین امراض اینکه دو مرض را اختصاص داده.

وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ در اینکه آیه نیز شفا دادن کور و ابرص را بخودش نسبت میدهد و زنده شدن مردگان را بدست خود موکول میکند باذن خدا که من باذن خدا چنین کاری میکنم اگر چه تمام معجزات پیغمبران موقوف باذن خدا و باراده او سبحانه انجام میگیرد لکن در خلقت و زنده شدن مردگان و میراندن مخصوص بخدا است اگر چه همان ابتداء برای اثبات نبوتشان باشد لکن آیات مشعر بر اینستکه برای اهمیت خلق، حیات، ممات در موارد خاص اذن ثانوی میخواهد همانطوری که در زنده شدن مرغ گفته شد.

وَأَنْتُمْ كَمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ آیه مقول قول عیسی است که از جمله معجزات من چنین است که شما را خبر میدهم بآنچه میخورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره میکنید.

از کلبی نقل میکنند که چون حضرت عیسی علیه السّلام گفت من کور و ابرص را شفا میدهم و مرده زنده میکنم قوم گفتند اینها سحر است ما از اینکه جنس معجزه نمیخواهیم بگو ما در خانه خود چه خورده‌ایم و چه ذخیره کرده‌ایم گفت چنین می‌کنم که شما طلب میکنید آنگاه یک یک را میگفت که تو فلان غذا را خوردی و چه مقدار در خانه ذخیره کردی چهل مرد با هم اتفاق کردند و هر یک غذاهای مختلف در خانه آوردند مقداری معین خوردند و مقداری معین بنهادند آنها آمدند

صفحه: ۱۱۷

و گفتند ما را خبر بده چه قدر خوردیم و چه قدر نهادیم جبرئیل او را خبر میداد و یک یک را بآنها میگفت.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ حضرت عیسی [ع] پس از آنکه معجزاتی که ظاهراً در اول مبعوث گردیدن او بود انجام میدهد بمردم خبر میدهد که من از جانب خدای تعالی بر شما فرستاده شده‌ام و معجزاتی در کف من نهاده شده که دلیل گفتار من باشد و اینها آیت و نشانه‌ایست که صدق گفتار مرا تأیید مینماید اگر شما از گرویدگان و مؤمنین بوده باشید.

وَمُضِيْدًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ گفته‌اند «وَمُضِيْدًا» عطف بر «رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» است و آن کلام عیسی علیه السّلام است که میخواهد بفرماید خداوند مرا رسول بر بنی اسرائیل قرار داده در حالیکه تصدیق کننده و باور دارنده‌ام آنچه را که در توراتیکه بین شما موجود است و بر شما حلال میکنم بعضی آنچه را که بر شما حرام شده بود.

و اینکه کلام که بعضی چیزهایی که بر شما حرام شده حلال میگردانم مقصود بعضی از چیزهایی است که در توراۀ خدای تعالی بر آنها حرام کرده تعالی «فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» سوره نساء آیه ۱۶.

چنانچه گفته‌اند گوشت شتر، پیه بعض طيور و ماهی در تورات بر بنی اسرائیل حرام شده بود چون انجیل بعضی از احکام تورات را نسخ نموده اینجا عیسی [ع] بنی اسرائیل خبر میدهد که من بحکم خدا بعضی از آنچه بر شما در تورات حرام شده بود حلال میکنم. و بقولی بنی اسرائیل بعضی از چیزهایی که بر آنها حلال بود حرام کرده بودند، عیسی علیه السّلام میگوید بعضی چیزهایی که در تورات بر شما حلال بود و خودتان بر خود حرام کرده‌اید برای شما حلال میکنم.





ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه که ما تسلیم شدگانیم [۵۲]

(گفتند) ای پروردگار ما ما ایمان آوردیم آنچه نازل کرده‌ئی و پیرو رسول گردیدیم پس نام ما را در صحیفه گواهی دهندگان بنویس [۵۳]

(یهودیان) با خدا مکر کردند و خدا با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است [۵۴]

یاد کن وقتی را که خدا گفت ای عیسی من قبض میکنم روح تو را و تو را بسوی خودم بالا-میبرم و تو را طاهر میگردانم از آنکسانی که کافر شدند و پیروان تو را تا روز قیامت برتری دهم بر آنهائیکه کافر شدند پس از آن بازگشت شما بسوی من است پس بین شما حکم میکنم در آنچه در در آن اختلاف میکنید [۵۵]

و آنهائیکه کافر شدند آنها را در دنیا و آخرت عذاب میکنم عذاب سخت و برای آنها یاری کننده‌ئی نخواهد بود [۵۶]

و آن کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند اجر آنها بتمام داده میشود و خدا ستمکاران را دوست نمیدارد [۵۷]

اینکه حکایات که بر تو میخوانیم از آیات و ذکر خدای حکیم است [۵۸]

همانا مثل عیسی نزد خدا (در بی پدر متولد شدن) مثل آدم است که او را از خاک آفرید پس باو گفت بوده باش فوراً موجود گردید [۵۹]

سخن حق همان است که از پروردگار تو است پس تو از جمله شک کنندهگان نبوده باش [۶۰]

کسیکه در امر عیسی پس از آنکه علم باو بر تو آمده نزاع و جدال نمود بگو بیائید (برای نفرین) حاضر کنیم پسرهای ما و پسرهای

شما و زنان ما و زنهای شما و نفسهای ما و نفسهای شما و با هم نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم [۶۱]

همانا اینکه داستانی است حق و ثابت و نیست الهی مگر خدا و بحقیقت او است غالب و درستکار [۶۲]

پس از آن اگر اعراض کردند خدا بفساد کنندگان عالم است [۶۳]

صفحه : ۱۲۱

### (توضیح آیات)

### اشاره

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ چون عیسی [ع] از جماعت یهودیان احساس کفر کرد و دریافت و بدانست که در مقام قتل او میباشند و دانستن او از طرف وحی بود یا بقرائن حال و گفتار آنان هر چه احساس نموده البته باذن حق تعالی عمل نموده زیرا که رسولان موظفند که در امر رسالت بسیار پافشاری بنمایند و فرار کردن عیسی [ع] از قوم از ترس کشته شدن نبود آنها البته بایستی بفرمان خدای تعالی انجام گیرد.

خلاصه وقتی عیسی بن مریم احساس کفر از قوم نمود و شاید فهمید کمر قتل او را بسته‌اند از آنها فرار کرد تا بجماعت حواریین رسید و گفته‌اند آنها جماعت گازران بودند که جامه را می‌شستند و سپید میکردند وقتی بآنها رسید و از آنها یاری خواست که بر یهودیان ظفر یابد و گفت «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» انصار جمع نصیر است چنانچه اشهاد جمع شهید است، و «الی» بمعنی مع است قوله تعالی «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» یعنی مع اموالکم، کیست مرا با خدا یاری کند، و بقولی الی بمعنی فی است- کیست مرا در

راه خدا یاری کند.

در منهج از عطا نقل میکنند که گفته مریم عیسی را از کودکی بصبافی سپرد که بزرگ صباغان بود تا صنعت صباغی بیاموزد روزی استاد بعیسی گفت مرا بفلان ده مهمی واقع شده چند روزی آنجا میروم اینکه جامه‌ها را بهمان رنگی که نشان کرده‌ام رنگ کن چون استاد رفت عیسی همه جامه را در خم نیل ریخت و گفت «اللهم اخرجها علی ما ارید» چون استاد آمد گفت جامه را کجا بردی گفت همه در همین خم است استاد گفت وای بر تو اینکه چه عملی بود کردی هر یک را رنگی دیگر بایستی کرد چنانچه بتو آزمودم و فریاد برکشید و فغان در گرفت مردم جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا اینکه همه شیون میکنی بیا بکنار خم جامه‌ها را بهر رنگ که میخواهی من بیرون میآورم استاد بکنار خم آمد و گفت فلان

صفحه : ۱۲۲

جامه باید سرخ باشد و فلان دیگر زرد و فلان لعلی و فلان کبود و فلان سبز عیسی هر کدام را که از خم بیرون میآورد آن بهمان رنگ بود که استاد خواسته بود صباغان و اهل بازار که اینکه را مشاهده کردند دانستند که از قدرت خدائی است و هیچ بشری بر مثل آن قادر نیست پس عیسی آنها را دعوت کرد و آنان دکان و خانه‌های خود را گذاشتند و ملازمت عیسی را اختیار کردند و همیشه با او بودند و آیات و عجائب او را مشاهده مینمودند و بصیرت آنان زیاد میگردد.

و بعضی گفته‌اند آنها گازران بودند و جامه‌ها را سفید میکردند اینکه بود که آنها را حواریون گفتند، بقول دیگر آنان ملوک بودند که دایم لباس سفید میپوشیدند عیسی از آنها طلب کرد که او را بر یهود یاری کنند ایشان اطاعت کردند و مطیع و منقاد او گردیدند.

ابن عون گفته پادشاهی صلحای روزگار خود را جمع کرد و ضیافت نمود و عیسی در میان ایشان بود چون سفره بگسترند پادشاه نگاه کرد در طعامی که نزد عیسی نهاده بودند که بعات سائر مردمان از آن میخورد و اصلاً از آن کم نمیشد بوی گفتند تو کیستی گفت عیسی بن مریم رسول خدای تعالی، عیسی علیه السّلام پادشاه را دعوت کرد ایمان آورد و خواص ملوک که با او بودند تصدیق وی را کردند و همه ملت را گذاشتند و پیرو او گردیدند و کمر ملازمت او بر میان بستند.

در انوا گفته «حواری الرجل خالصته» مأخوذ از حور بفتح واو که بمعنی بیاض خالص است و منه الحواریاء للخضریات لخلوص الوانهن و لطافتهن، و اصحاب عیسی از جهت خلوص نیت و پاکی سریره مسمی باسم حواریین گردیدند و در روایتی رسیده که حواریین دوازده نفر بودند که آنها در سهل و جبل و بر و بحر ملازم عیسی [ع] بودند چون گرسنه میشدند میگفتند یا روح الله ما گرسنه‌ایم عیسی دست بزمین میزد بعدد هر مردی دو نان بیرون میآمد و چون تشنه میشدند دست بر زمین میزد آب بیرون میآمد، روزی گفتند در روی زمین هیچکس بهتر از ما نیست اگر گرسنه شویم بما طعام میدهی و اگر تشنه شویم بما

صفحه : ۱۲۳

آب میدهی و در صحبت و خدمت تو مستفید میشویم و عجائب و غرائب از تو مشاهده میکنیم عیسی گفت بهتر از شما کسی است که از کسب دست خود خورد آنها گازی اختیار کردند و جامه‌های مردم را میشستند و باجرت آن قناعت میکردند خلاصه حواریون در جواب عیسی گفتند ما انصار دین خدائیم یعنی یاوران دین خدائیم. [پایان] قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد باننا مسلمون پس از آنکه عیسی از یهودیان احساس کفر کرد و فهمید در مقام قتل او برآمده‌اند از حواریین طلب یاری کرد و گفت کیست مرا در راه خدا یاری کند جماعت حواریین گفتند ما یاران خدا میباشیم یعنی یاوران دین خدائیم بخدا ایمان آوردیم و تو را گواه میگیریم به اینکه که ما تسلیم امر خدا گردیده‌ایم.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ حَوَارِيْنَ فِي مَقَامِ مَنَاجَاتِ بَا قَاضِي الْحَاجَاتِ كَفْتَنَدِ پُروردگار ما ما بر آنچه نازل کرده‌ای ایمان آورده‌ایم و تابع رسول تو یعنی عیسی [ع] گردیدیم.

فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ نام ما را در جمله شاهدین و گواهان بنویس - از مفسرین در اینجا دو قول نقل شده: ۱- عطا گفته «مع النبیین» نام ما را با پیمبران بنویس زیرا که هر پیمبری گواه امت می‌باشد.

۲- عبد الله عباس گفته «مع محمد صلی الله علیه و آله و سلم» و امت او و بیان آن «وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَوْلٍ شَهِيداً» و قوله «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ تدبیر لطیف را مکر گویند و بقولی مکر سعی در فساد است و عرب گفته مکر اللیل وقتی که شب تاریک گردید.

یهودیان مکر کردند و مکر آنها تدبیر در امر عیسی بود که چگونه او را

صفحه : ۱۲۴

بکشند و گفته‌اند بنی اسرائیل او را از شهر بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و بنای تبلیغ گذاشت اینکه بود که همه قصد کشتن او را کردند «وَمَكَرَ اللَّهُ» از فرا نقل کرده‌اند که گفته مکر از بنده خدعه و حيله و فساد است و از خدای تعالی استدرج بندگان و معنی استدرج ناگاه گرفتن است قال الله تعالی «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ».

عبد الله عباس گفته معنی مکر اینکه است که هر گاه بنده گناهی نو کند خدا باو نعمتی نو کند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ارْفُوعْكَ إِلَىٰ وَمَطَّهْرُكَ مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ در مجمع البیان گفته چون آنچه را که قوم عیسی از مکر و خدعه و اراده قتل او را کردند بیان کرد در عقب آن اظهار نموده آنچه را که بر او از لطف تدبیر و حسن تقدیر عطا کرده و فرموده «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ارْفُوعْكَ إِلَىٰ وَمَطَّهْرُكَ مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و در معنی آن چند قول نقل شده:

۱- قبض کننده توام به اینکه که تو را از زمین بسوی آسمان بلند میکنم بدون وفاتیکه بمیری. [از حسین و کعب و ابن جریح و ابن زید و کلبی و غیر اینها] و بنا بر اینکه قول در معنی «مُتَوَفِّيكَ» دو تأویل است: یکی تو را بسوی خود بلند میکنم که از تو بدست آنها چیزی نرسد و اینکه مثل قول آنها است «توفات کذا و استوفاته» یعنی او را بالتمام گرفتم، و دیگر «انی مستلمک من قولهم انی استلمته» یعنی «توفات منه کذا» یعنی تو را از دست آنها خلاص کردم ۲- من تو را میرانیدم میرانیدن خواب و تو را بسوی خودم در خواب بلند کردم، عن الربیع که گفته: خدای تعالی عیسی را در حال خواب از زمین بلند نمود بدلیل قوله تعالی «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» یعنی یمیتکم، زیرا که خواب برادر مرگ است و قال الله «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» ۳- «انی متوفیک و فاة نوم» یعنی تو را در خواب بسوی خودم بلند میکنم

صفحه : ۱۲۵

از ابن عباس و وهب که گفته‌اند خدای تعالی او را سه ساعت میرانید مردن خواب و دلیل بر آن قوله تعالی «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ» یعنی یمیتکم، زیرا که نوم برادر مرگ است، قال الله تعالی «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» یعنی خدا نفسها را میمیراند آن نفسهایی که در خواب نمرده و اما نحوین میگویند کلام بر تقدیم و تأخیر است یعنی همانا من بلند کننده توام و میراننده توام زیرا که او موجب ترتیب نیست بدلاله قوله تعالی «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ» و النذر قبل العذاب است، و نیز بدلاله قوله تعالی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» [و اینکه قول از صحاک نقل شده] و دلیل بر او از نبی [ص] روایت شده که گفته عیسی بن مریم لم یمت و انه راجع الیکم قبل یوم القیمة» یعنی عیسی بن مریم نمرده قبل از روز قیامت بسوی شما برمیگردد. و

بحديث صحيح از او است که گفته شما چگونه میباید وقتی که پسر مریم برگردد بسوی شما در حالیکه امام شما و از شما است. [مسلم و بخاری در حدیث صحیح نقل کرده‌اند] پس بنا بر اینکه حدیث فرمود ای عیسی من قبض کننده توام بموت پس از نزول تو از آسمان یعنی تو را با آسمان بالا میبرم بعد تو را از آسمان فرود میآورم و میمیرانم.

### [و قوله «رافعک الی» فیه قولان]

۱- تو را بلند میکنم بسوی آسمان خودم و اینکه رافعک گفته که تو را بلند میکنم بسوی سمائی برای عظمت امر آسمان است یعنی تو را بلند کننده‌ام بسوی موضعی که بر تو چیزی نبوده باشد مگر امر من.  
 ۲- بلند کننده توام بسوی کرامت خود چنانچه حکایه از ابراهیم است که گفته «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهْدِينِ» یعنی میروم بجائی که پروردگار من مرا امر نموده و ابراهیم رفتن خود را بشام همان رفتن بسوی پروردگارش نامیده و قوله «وَمَطَّهْرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» در آن دو قول است یکی مطهرک

صفحه : ۱۲۶

طاهر میکنم تو را بخارج تو را از بین آنها و نجات یافتن تو از ستم آنان زیرا که آنها ارجاس رجس و نجس‌اند و مقام تو بین آنها مثل ملاقات نجاست است وقتی که محتاج گردی بهم نشینی آنها.  
 ۲- «تطهره منعه» یعنی تو را منع میکنم از کفر آنها و تو را مانع میگردم از آن عملی یعنی آن همی که دارند و خواهند تو را بکشند زیرا آن رجس و نجس است و خدا از آن تو را طاهر میگرداند. [جبائی] وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی و قرار دهنده کسانی میباشیم که بتو ایمان آورده‌اند فوق کسانی که نبوت تو را انکار کردند و تو را در عز و غلبه و ظفر و نصرت تکذیب نمودند و بقولی در برهان و حجت تو را تکذیب کردند و مقصود نصاری میباشند این زید گفته آیا نمی‌بینی یهود هر جا که باشند ذلیل‌تر از نصاری بشمار میروند از اینکه جهت مملکت مستقل ندارند اگر چه در مملکت نصاری باشند مثل بلاد روم و غیر آنها پس نصارا عزیزترند از یهود و فوق آنهایند تا روز قیامت.  
 و جبائی گفته در آیه دلالتی است که بر یهود مملکتی نیست تا روز قیامت.  
 و بقولی یعنی اینها تابع امت محمدند و آنها را تبع گفته اگر چه برای آنها شریعتی علی حده است و در آنها در صورت و معنویت تبعیت یافت میشود اما صورت مثل اینکه گفته میشود فلانی تابع فلانی است وقتی پس از او آمده و اما در معنی مثل اینکه گفته میشود نبی ما صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق کننده بود بعیسی و کتاب او و بر کسیکه غیر او را تصدیق میکند گفته میشود که او تابع گردیده شریعت نبی ما را و سایر انبیاء را و آنان در ابواب توحید متحدند پس علی هذا او هم تابع گردیده وقتی که معتقد باشد باعتقاد او و قائل باشد بقول او- و اینکه قول اوجه است زیرا که در آن ترغیب است باسلام و دلالت دارد بر اینکه امت محمد [ص] طاهرینند تا روز قیامت و برای اینکه کسیکه (عیسی را) اله بخواند اینها حقیقه تابع عیسی نگردیده.

صفحه : ۱۲۷

«ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ» یعنی مصیر شما و بازگشت شما بسوی من است «فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ» یعنی بین شما قضاوت میکنم «فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» بین شما در امر عیسی حکم میکنم. [پایان] فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَدُّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ  
 ظاهرا آیه متفرع بر آیه بالا- است که افراد بشر را خاطر نشان کرده و بآنها خطاب مینماید که بدانید بازگشت همه‌تان بسوی خدا

است و او است حاکم عادل که در آنچه در آن اختلاف میکنید بین شما حکم نماید.

آنهائیکه پس از اتمام حجت کافر شدند مثل جماعت یهود و باقی کفار که پیمبران و رسولان خدا را زجر کردند و تکذیب نمودند آنها را عذاب سخت مینمائیم هم در دنیا و هم در آخرت و بقرینه آیه جلوتر که مشعر بر اینکه بود که عیسویان همیشه استیلاء و توفیق بر یهودیان دارند شاید در اینجا خواهد بفرماید عذاب یهودیان تا آخر دنیا باقی است و اینکه جماعت مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند که عذابشان منحصر بقیامت نیست در دنیا هم همیشه پست و بی‌مقدارند نه مملکت و استیلائی و نه دولتی بلکه تحت دول دنیا میباشند که هر حکمی خواهند در باره آنها انجام دهند و یار و یآوری ندارند که از آنها دفاع کند.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ در مقابل عذاب شدیدی که کفار را تهدید کرده مؤمنین را وعده میدهد که آنهائیکه با ایمانشان اعمال صالحه ضمیمه کرده‌اند اجر و پاداش ایشان را بالتمام میدهد و چنانچه معلوم است و در اکثر آیات قرآن دیده میشود هر جا ایمان ذکر شده با عمل صالح مثل اینجا یا تقوی را با او آورده، از اینجا معلوم میشود که ایمان بدون عمل صالح یا تقوی که اینکه دو مرتبط بیکدیگرند کامل نمیگردد زیرا که ظاهراً تقوی جامع تمام اعمال صالح است و ایمان بدون تقوی در صحرای قیامت چندان ارزشی ندارد.

صفحه : ۱۲۸

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ حق تعالی کافرین را از ستمکاران بحساب آورده زیرا که ستمی بالاتر از کفر نیست کافر هم بخود ستم نموده و خود را مستحق عذاب گردانیده و از مقام و مرتبه‌ئی که درخور انسانیت بوده و بایستی در اثر ایمان و اعمال صالح بهره‌مند گردد خود را محروم گردانیده و مستحق عذاب شدید شده و هم بمقدسات دین خدا ستم نموده و کفران نعمت ایمان و عمل صالح که در اثر آن میتوانست مقام بلندی بر خود احراز نماید و محبت خدا را که بالاترین سعادت است جذب کند در عوض سخط او را که بدترین عذاب جهنم است بر خود لازم گردانیده.

ذَلِكَ تَلَوَهُ عَلَيْهِ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ذَالِكُ اشاره بداستان عیسی و کیفیت ارتفاع او بسوی مقام قدس او و خطاب شفقت آمیز پروردگارش که من تو را از دست یهودیان میگیرم و بسوی خودم نزدیک میکنم نموده.

و خطاب برسولش میکند که ما اینکه آیات را بر تو حکایت میکنیم «وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» شاید مقصود از ذکر قرآن باشد و حکیم صفت او که از علم لدنی ازلی حق تعالی تراوش کرده، و بقولی اشاره بلوح محفوظ است.

خلاصه مقصود اینکه است که اینکه آیاتیکه بتوسط ملک وحی بر تو خوانده میشود از جانب خدای حکیم است تا اینکه دانسته شود که آنچه بر خلق میخوانی از دهنها یا از کتابها نگرفته‌ئی بلکه حق و از طرف حکیم خیر بر تو فرود آمده تا اینکه آیت صدق گفتار تو باشد.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ پس از آنکه در آیات بالا داستان عیسی علیه السّلام را و کیفیت تبلیغ او و انکار یهودیان و ضدیت آنها و سرانجام کار عیسی را بپایان رسانید اشاره بکیفیت آفرینش و چگونگی آن برآمده و خلقت او را که بی پدر بوجود آمده تشبیه بآدم که بدون پدر و مادر از خاک بامر «کن» کلمه وجودی آفریده شده.

صفحه : ۱۲۹

مفسرین گفته‌اند بعد از حکایت عیسی نصارای نجران زبان باعتراض گشوده گفتند ای محمّد چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر او مینهی اینکه از تو بسندیده نیست سید عالم فرمود آیا نام عبد الله بر عیسی دشنام است او بنده‌ایست فرستاده خدا «كَلِمَةُ الْقِيَامَةِ إِلَى الْعِذْرَاءِ الْبَتُولِ»

آتش غضب عاقب و سید که رؤساء وفد نجران بودند بر افروخت گفتند آیا دیده‌ئی ولدی بی پدر مخلوق گردد اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه فرستاد «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ» تا آخر.

الحق من ربك فلا تكن من الممترين آیه اگر چه خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است ای محمّد بدان که حق را شریک و انبار نیست و پروردگار تو در وحدت و حقانیت بی شریک و بی مثل و بی نظیر است و از خلق بی نیاز و همه ممکنات نیازمند باویند و ایجاد و اختراع منحصر بآن ذات و حقیقت فردانیت است علت موجد و علت مبقیه فقط ذات حقانیت او است مبادا از مغالطه کاریها و جزاف گوئیهای مشرکین شک و ربیبی بر تو پدید گردد.

البته خدای تعالی بعلم ازلی میدانست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن عقل کل آن مخلوق اول که شالوده معرفت و توحید است هیچ وقت شک و ربیبی پیرامون او نمیگردد و مثل جبل راسخ در وحدت شناسی چنان ثابت و مستقر است که بادهای اوهام و تشکیک مشرکین او را تکان نخواهد داد، شاید چنین خطابها برای تأکید و اهمیت مطلب است و شاید اشاره باین باشد که اصلا تو گوش بحرفها و مزخرفات کافرین و مشرکین نده که اینها بطمع افتند که در عقیده با آنها همراهی کنی و شاید چنانچه بعضی گفته اگر چه خطاب بشخص رسول است لکن مقصود امتند که از گفتار عیسویان در قلبشان خللی عارض نگردد.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ أَظْهَرَ آيَةً مَتَفَرِّعَ بِرَ آيَاتِ بَالَا- است و مرجع ضمیر «فیه» عیسی علیه السلام است و خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که اگر اینکه جماعت نصاری در امر عیسی با تو پس از

صفحه : ۱۳۰

آنکه تو دانا گردیدی بحکایت عیسی و دانستی که مثل عیسی در بندگی و مخلوقیت و بی پدر دنیا آمدن مثال آدم است که بدون پدر و مادر پس از آنکه بقدرت ایزدی از خاک سرشته شده بود بامر «کن» تکوینی بوجود آمده ارشاد بر اینکه است آنکسی که قدرت داشت آدم را بی پدر و مادر بیافریند البته قدرت داشت آدم را بدون پدر بوجود آورد ظاهرا آیه راجع بنصاری است که پس از آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از طریق برهان اثبات مینماید که عیسی بنده و رسول خدا است و آنها انکار میکنند خطاب میرسد ای محمّد صلی الله علیه و آله باینهائیکه با تو راجع بعیسی محاجه میکنند بگو پس از آنکه من از طریق وحی عالم گردیدم و راجع بعیسی حق گفتم اگر کلام مرا نمی‌پذیرید و رسالت مرا انکار دارید راه دیگری نداریم مگر اینکه در حق هم دعای بد نمائیم یعنی نفرین کنیم پس بگو بیائید ما پسرهای خود را میآوریم شما هم پسرهای خود را بیاورید، ما زنهای خود را میآوریم شما هم زنهای خود را بیاورید، ما نفسهای خود را حاضر میکنیم شما نیز نفسهای خود را حاضر گردانید، پس از اینکه در مقابل هم جمع شدیم در باره هم نفرین کنیم لعن و عذاب خدا دروغگو را بگیرد.

ثُمَّ نَبْتَهْلِ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ «نَبْتَهْلِ» را هم بدعای با تضرع ترجمه کرده‌اند و هم بلعنت کردن.

گفته‌اند در اینجا مخاطب نمایندگان مسیحیانی بودند که در سال دهم هجرت از نجران بحضور پیغمبر آمدند و نام پیشوای آنها عبد المسيح بود اینکه جماعت در مسجد رسول آمدند و چون آنها دست از الوهیت مسیح بر نداشتند بوحی الهی رسول صلی الله علیه و آله از آنها خواست که در باره یکدیگر نفرین کنند و چون آن وعده بفرمای آنروز قرار شد اسقف مسیحیان شب با آنها گفت اگر با خانواده خود بیاید بدانید که او بکار خود مطمئن میباشد حاضر نشوید و اگر با اصحاب آمد حاضر گردید با وی مباحله کنید.

صفحه : ۱۳۱

در کشف الاسرار گفته روز مباحله بیست و یکم از ماه ذی الحجه بود و تمام مسلمین از سنی و شیعه بدون اختلاف نقل کرده‌اند که

در روز مباحله رسول [ص] برای نفرین رو بصحرا نهاد و دست حسن علیه السلام را گرفت و حسین علیه السلام در بغل خود قرار داد و فاطمه علیها سلام از پشت پدر و علی علیه السلام از عقب با هم روان شدند و رسول صلی الله علیه و آله بآنها دستور داد که چون من دعا کنم شما آمین گوئید.

دانشمندان و مهتران نصاری وقتی آنها را اینکه طور دیدند ترسیدند و گفته‌اند ای جماعت نصاری «انا نری وجوها لو سألوا الله عز و جل ان یزیل جبلا- من مکانه لأزاله فلا تبتهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامه» (۱) وقتی ترسایان اینکه سخنان از بزرگان خویش شنیدند همه ترسیدند و از مباحله گذشتند و طلب صلح کردند و حزیه قبول کردند به اینکه که هر سال دو هزار حله بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با آنها صلح بست آنگاه رسول خدا گفت

«و الذی نفسی بیده لو تلاعنوا لمسخوا قرده و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لاستأصل نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر و لما حال الحول علی النصاری کلهم حتی هلکوا» (۲).

رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آتش آمد بر هوا ایستاد اگر ایشان مباحله کرده بودند در همه روی زمین از آنها یکی باقی نمی ماند، و اصحاب مباحله پنج نفر بودند:

(۱) بزرگ آنها که گفته‌اند بنام عاقب بود گفت ای جماعت من رویهائی می بینم که اگر از خدا طلب کنند کوه از جای خودش زائل می گردد پس شما برای نفرین حاضر نشوید که هلاک خواهید گردید و احدی تا روز قیامت از نصاری در روی زمین باقی نمی ماند.

(۲) قسم بآنکسیکه نفس من بدست او است اگر آنها برای نفرین حاضر شده بودند مسخ میگردیدند بخوک و میمون و بر آنها بیابان آتش میشد و نجران و اهلس مستأصل میگردیدند حتی کبوتر بر درخت و چنین بود حال نصاری تا اینکه تمامشان هلاک میگردیدند.

صفحه : ۱۳۲

مصطفی صلی الله علیه و آله و زهرا [ع] و مرتضی و حسن و حسین علیهم السلام آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را در پناه خود گرفت و کلیم بر ایشان پوشانید و گفت

«اللهم انّ هؤلاء اهلی»

جبرئیل آمد و گفت

«یا محمّد [ص] و انا من اهلکم»

چه باشد یا محمّد اگر مرا بپذیری و در شماره اهل بیت خویش آری، رسول (ص) گفت

«یا جبرئیل و انت منا»

ای جبرئیل تو هم از مائی، جبرئیل بازگشت و در آسمانها مینازید و فخر میکرد و میگفت

«من مثلی و انا فی السماء طاوس الملائکه و فی الارض اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله»

یعنی کیست مثل من که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمّد [ص] خاتم پیمبرانم. [پایان] در مجمع گفته باجماع مفسرین مراد «بابنائنا» حسن و حسین [ع] دو پسر پیغمبرند و اینکه پسر دختر ابن است فی الحقیقه.

و این ابی علان که یکی از ائمه معتزله است گفته آیه دلالت دارد که حسن و حسین در آن وقت بالغ بودند زیرا که مباحله جایز نیست مگر با اشخاص بالغ و اصحاب ما گفته‌اند صغر سن و نقصانش قبل از رسیدن بحد احتلام و بلوغ راجع بتعلق احکام شرعیه است و منافی با کمال عقل نیست و چون آنها در آن وقت در کمال نیکی بودند محال نیست که در آن وقت در کمال عقل بوده باشند باضافه نزد ما ممکن است بگوئیم بخرق عادت خدای تعالی آنها را نخصیص داده باشد بچیزی که دیگران با آن شرکت نداشته باشند پس اگر صحیح که گفته شود در اینکه سن کمال عقل غیر معتاد است گوئیم بر ائمه جائز است نه بر غیر آنها و اینکه دلالت دارد بر اختصاص آنها و بلندی مرتبه آن بزرگواران و مؤید آن احادیثی است که از نبی صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که گفته

«هذان امامان قاما او قعدا»

. «و نساننا» اتفاقی است که مراد فاطمه [ع] بوده زیرا که غیر از او زن دیگری در مباحله حاضر نبوده و اینکه دلالت دارد بر تفضیل زهرا [ع] بر تمام زنها و مؤید آن آنست که خبر آمده که نبی [ص] فرموده

«فاطمه بضعة منی،

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت میکند و گفته خداوند غضب میکند بغضب فاطمه [ع]

صفحه : ۱۳۳

و راضی میشود برضایت فاطمه [ع] و بروایت صحیح از حدیث نقل شده که گفته شنیدم که رسول [ص] میگفت ملکی بر من آمد و مرا بشارت داد که فاطمه سیده زنان اهل بهشت و زنان امت منند، و از شعبی از سروق از عایشه که گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم بفاطمه در خفا چیزی گفت فاطمه خندید از او سؤال کردم گفت بمن فرمود آیا رضایت نداری که سیده نساء هذه الامه و نساء المؤمنین باشی اینکه بود که خندیدم «و نسانکم» یعنی هر کس را بخواهی از زنهای خودتان را.

«و انفسنا» یعنی علی خاصه که انفسنا مخصوص بعلی علیه السلام است و جایز نیست گفته شود که مقصود خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که جایز نیست شخص خودش خود را بخواند و صحیح است که غیر خود را بخواند و وقتی گفت انفسنا لابد باید اشاره بغیر رسول باشد و چون احدی نگفته در مباحله غیر علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام کسی حاضر بوده و اینکه دلالت دارد بر منتهای فضل و علو درجه علی [ع] در اینکه در فضل بجائی برسد که احدی بآن درجه نرسیده باشد زیرا که در اینجا او را قرار داده نفس رسول [ص] و احدی در اینکه مقام نزدیک باو نیست و از آنچه از روایات مؤکد مینماید اینکه را آن حدیث صحیح است از نبی صلی الله علیه و آله که سؤال کرده شد از بعض اصحاب او گوینده گفت علی است حضرت گفت از تو سؤال کردم از مردم و از نفس خودم سؤال نمودم و نیز قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم لزیده الاسلامی ای یزید علی را دشمن مدار زیرا که او از من است و من از اویم همانا مردم از درختهای متفرق آفریده شده‌اند و من و علی از یک درخت خلق شده‌ایم.

«و انفسکم» یعنی هر کس را که میخواهید از مردهای خودتان.

«ثم نبتهل» یعنی در دعا تضرع کن از ابن عباس و بقولی نلتعن فنقول لعن الکاذبین فنجعل لعنة الله علی الکاذبین».

در اینکه آیه دلالت است بر اینکه نصاری دانستند که حق با رسول است اینکه بود که از مباحله امتناع کردند و بر ضرر خود اقرار نمودند و قبول جزیه

صفحه : ۱۳۴

نمودند و اگر نمیدانستند حقیقت رسول را از مباحله امتناع نمیکردند و خفت جزیه دادن را بر خود روا نمیداشتند.





همانا سزاوارترین مردم بابرهم کسانی میباشند که پیروی او را نمودند و بوی ایمان آوردند و خدا یاور مؤمنین است [۶۸] طائفه‌ئی از (یهود) اهل کتاب همت بر اینکه گماشتند که شما را گمراه گردانند و گمراه نمیکنند مگر خودشان را و نمیدانند [۶۹] ای اهل کتاب برای چه بآیات خدا کافر میشوید در حالیکه (بر صحت آن) گواهد [۷۰] ای اهل کتاب برای چه حق را باطل میپوشانید و حق را پنهان میگردانید در صورتی که شما (حقانیت آنرا) میدانید [۷۱] جماعتی از اهل کتاب گفتند در اول روز ایمان آرید بر آنچه فرستاده شده بر کسانی که ایمان آورده‌اند و در آخر روز کافر گردید شاید مؤمنین از ایمانشان برگردند [۷۲] و ایمان نیاورید مگر بکسی که تابع دین شما گردید ای رسول بگو همانا هدایت دین خدا است که بکسی عطا شده مثل آنچه بشما داده شده آیا شما حجت می‌آورید نزد پروردگارتان بگو فضل و فزونی بدست خدا است بهر کس بخواهد عطا میکند و خدا فزونی دهنده و دانا است [۷۳].

صفحه : ۱۳۷

### (توضیح آیات)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند شأن نزول آیه تا قوله تعالی «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» اینکه بود که نصاری نجران در مدینه آمدند و یهودیان مدینه با آنها مصاحبه کردند و بینشان در باره ابراهیم علیه السلام نزاع واقع گردید نصاری گفتند ابراهیم از ما بود و ما با او اولیتیم و یهودیان نیز چنین گفتند بحکومت نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند رسول گفت «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً» ابراهیم نصرانی و یهودی نبود و شما با او اولتر نمیباشید بلکه مسلمان بود و من با او اولترم یهودیان گفتند ای محمد [ص] همانا تو را می‌باید که در باره تو ما آن گوئیم که نصاری در باره عیسی گفتند و عیسویان گفتند تو را می‌باید که ما تو را آن گوئیم که یهودیان عزیر را گفتند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و هر دو فرقه را رد نمود و برسولش خطاب نمود که باینها بگو «تعالوا» یعنی بیائید «الی کلمه سواء» بسخنی مستوی «سواء» مصدر است و در آن مفرد و تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است یعنی بیائید بسوی سخنی که در میان ما و شما راست و درست است. و گفته‌اند در مصحف ابن مسعود است «الی کلمه عدل» یعنی عادل و بقولی «الی کلمه سواء» یعنی نصفه کلمه انصاف مثل اینکه گفته میشود «دعا فلان الی سواء و السویه یعنی انصاف.

أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ در مجمع البیان گفته «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» اینکه عبادت و پرستش نکنید مگر خدا را زیرا که عبادت محقق و سزاوار نیست مگر او را «و لا تشرک به» در عبادت چیزی را با او شریک نیاورید «و لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» در معنی آیه اختلاف است بقولی معنی اینکه جمله اینکه است که نگیرید «بعضاً»

صفحه : ۱۳۸

یعنی عیسی را رب نگیرید زیرا که عیسی [ع] بعضی از مردم بشمار می‌آید.

و بقولی احبار (مرتاضین) را ارباب نگیرید به اینکه که آنان را اطاعت کنید اطاعت ارباب مثل اینکه گفته شود «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهبانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» و از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرموده

«ما عبدوهم من دون الله و لكن حرموا لهم حلالا و احلوا لهم حراما»

یعنی احبار را عبادت نمودند فقط احبار حرام را بر آنها حلال گردانیدند و حلال را حرام و آنها گرفتند و پذیرفتند و اینکه بود اخذ

و گرفتن ارباب را بغیر خدا، و نیز روایت شده که چون اینکه آیه نازل شد عدی بن حاتم گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما آنها را عبادت نکرده‌ایم حضرت فرمود آیا نبود که برای شما حلال کردند و حرام نمودند پس قول آنها را گرفتید گفت آری، نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینکه همانست «فان تولوا» (پس شما ای مسلمانان) در مقابل اعراض آنها از حق و تجدید نمودن اقرار و مخالفت نمودن با آنها بگوئید «اشهدوا بانا مسلمون» یعنی در حال اخلاص مقرون بتوحید چنین کلمه را بزبان جاری نمائید. [پایان] و بعضی در کلمه «سواء» گفته‌اند مقصود آن کلمه توحیدی است که تمام پیمبران متفق بر آن بودند و هیچ یک از رسولان در آن اختلاف نکرده‌اند و تمام کتب الهی شاهد بر آنست و آن اینست «ان لا نعبد الا الله» و برای او شریک قرار ندهیم و نگوئیم مسیح یا عزیر را ابن الله و عبادت رهبانین را نکنیم.

ممکن است آیه را اینکه طور توجیه کنیم به اینکه که گفته شود چون بدلالت آیات بالا- روی سخن بیهود و نصاری است و شاید مقصود از «کلمه» عبارت از آن اصلی باشد که تمام اهل ادیان و کلیه افراد دیانات و آنهائی که در اصل وجود حق تعالی و اله عالم متفق الکلمه میباشند و همه معتقد و معترفند که عالم را مبدء و الهی است بلکه فطرت همه موجودات شاهد بر آنست و اینکه کلمه اصل و معنی دین است بلکه همه بزبان اظهار مینمایند که خدا یکی است حتی نصاری در تثلیث و اقاویم ثلاثه مدعی وحدتند سه شیئی میان و ممتاز از هم نمیگویند چنانچه از گفتارشان

صفحه : ۱۳۹

برمیآید که سه را یکی و یکی را سه مینامند.

خلاصه شاید مقصود از آن «کلمه» که فرموده «سواءَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» کلمه توحید وجود حق تعالی باشد که اصل دیانات و پایه هر دینی و ملتی است بلکه در اصل وحدت نیز اختلافی نیست اختلاف بین مؤمنین و باقی ادیان در مراتب وحدت است که آن وحدت حقیقی که جامع باشد بین وحدت ذات و صفات و افعال و معبودیت منحصر بدین مقدس اسلام است، نصاری و نیز یهود خدا را در ذات یکی میدانند لکن در صفات او را منزّه و مبرا از صفات مخلوقین ستایش نمیکند چنانچه تولید مثل و اولاد داشتن را بآن ذات متعال نسبت میدهند آن ذاتی که منزّه از صفات ممکنات است و نیز در عمل غیر خدا را متصرف در عالم میدانند و نیز در مقام عبودیت غیر را در عبادت شریک خدا میگردانند.

و آیه ارشاد بحکم عقل باشد که بحکم عقل سلیم ما باید عبادت و پرستش نمائیم مگر خدا را و چیزی را شریک او نگردانیم نه در صفات حقیقیه و نه در تدبیر عالم و آن حقیقت واحد احد را منزّه و مبرا گردانیم از نواقص امکانی و برای او شریک و مثل نگوئیم و نیز پرستش و عبودیت را منحصر با او گردانیم و نباید بعضی از خودمان را که مخلوق و ممکن و محتاج الی الله میباشیم بعضی دیگر را ارباب و معبود خود بگیریم عبودیت و پرستش و بندگی مخصوص بمقام کبریائی است.

واقعا اگر دلیلی نداشتیم برای اثبات حقانیت دین اسلام مگر ارشاد بکلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و هدایت یافتن ما بوحدت حقه حقیقیه توحید ما را کافی بود الان در عالم چه دینی و چه رویه‌ئی و چه روشی غیر از دین اسلام ممکن است ما را بسر حدّ معرفت بمقام الوهیت که اصل هر کمال و فضیلتی است و منشأ هر نیکی و احسانی است و منتهای هر درجه و مقامی است برساند مگر پرتو دین اسلام و چنگ زدن بریسمان محکم ایمان که اگر بوظائف عبودیت عمل نمائیم و در عبادت و خلوص کامل گردیم ممکن است داخل در بندگان خاص گردیم و در

صفحه : ۱۴۰

«مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» متمکن گردیم «اللهم ارزقنا»

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ چنانچه ظاهر است در اینکه آیات راجع بارشاد نصاری بسیار مبالغه نموده اول راجع بداستان مریم و مادرش آیاتی آورده و سخن گفته سپس راجع بعیسی و رو برو شدن با یهودیها و معجزاتیکه برای اثبات رسالت از او ناشی گردیده و یاری جستن او از حواریین- و حضرتش در اینکه من بنده خدا و رسول اویم بسیار پا فشاری کرده و نیز در انجام دادن وظیفه بندگی رسالت خود را با حسن وجه انجام داده پس از انجام امر رسالت و تصمیم گرفتن یهودیها برای قتل او خدای تعالی خبر میدهد که برای حفظ او از کید یهودیان گفتیم «یا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ كِتَابَكَ وَابْتَهِمُوكَ بِرَأْسِكَ مَعَ ابْنِ مَرْيَمَ وَابْتَهِمُوكَ بِرَأْسِكَ مَعَ ابْنِ مَرْيَمَ» تو را بسوی خود بالا میبریم و تو را از کید و ظلم آنها حفظ میکنیم و باقی حکایت او، و استدلال رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که عیسی علیه السلام مثل آدم ابو البشر بنده و رسول خدا است و چون نصاری در امر عیسی [ع] لجاج کردند حضرتش حاضر گردید برای نفرین که باطل از حق جدا گردد در اینکه عمل نیز جماعت نصاری حاضر نگردیدند تا اینکه آیه اخیر نازل گردید و بآنها پیش نهاد کرد که بیائید در آن کلمه‌ئی که بین ما و شما مساوی است و همه معترف بآنیم و بزبان اظهار میکنیم اتفاق کنیم و همه‌مان در عبادت و پرستش برای او شریک نگیریم و غیر او را مولی و ارباب خود قرار ندهیم خلاصه همگان در کلمه توحید و یکتا پرستی متفق گردیم.

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند چون دانشمندان یهود و نصاری نجران راجع بابراهیم نزاع کردند و هر یک ادعاء میکردند که ابراهیم از ما و بر دین ما بوده اینکه بود که حق تعالی ادعای هر دو را باطل کرد و اینکه آیه «لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ» را نازل گردانید.

و اعتراض بآنها که «لِمَ تُحَاجُّونَ» و اشاره به اینکه که هر ادعائی برای اثبات

صفحه : ۱۴۱

آن دلیل میخواهد و شما جماعت یهود و نصاری بچه دلیل چنین ادعاء میکنید که ابراهیم از شما و بر دین شما بوده بلکه اضافه بر اینکه دلیل بر اثبات گفتارتان ندارید دلیل بر خلاف آن دارید زیرا که تورات و انجیل بعد از زمان حضرت ابراهیم فرود آمده و گفته‌اند بین ابراهیم و موسی علیهما السلام هزار سال بود و بین عیسی و ابراهیم دو هزار سال.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ همزه استفهامی برای انکار آمده آیا چرا شما تعقل نمیکنید یعنی چرا شما در گفتار و عقائدتان فکر و رویه ندارید و تعقل نمیکنید در صورتی که زمان ابراهیم دو هزار سال پیش از زمان موسی و عیسی علیهما السلام بوده چگونه گوئید ابراهیم یهودی یا نصرانی بود یهودیت و نصرانیت از ملت موسی و عیسی پدید گردیده زیرا که تورات و انجیل بعد از زمان ابراهیم نازل شده.

ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ در کلمه‌ها انتم گفته‌اند اهل کوفه بمد و همزه قرائت کرده‌اند و باقی بمد بی همزه خوانده‌اند و اصل کلمه انتم است و ها تنبیه و همچنین است هؤلاء که اصل کلمه اولاء است و ها تنبیه است و اینکه مثل آن ماند که کسی بگوید «اینکه انت» تو کجائی و تو او را جواب دهی «ها انا» یعنی من همین جا هستم.

ظاهرا آیه تنبیه اهل کتاب است و اعتراض بآنها که شما در چیزی که بآن علم دارید یعنی در کار محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که در کتاب تورات و انجیل بوصف و علامت و آثار خوانده‌اید و میدانید و از روی عناد در باره او محاجه میکنید و خود را بنادانی و شک در او بشبهه می‌اندازید در صورتی که در آنچه علم دارید اظهار بی‌اطلاعی میکنید و در چیزی که علم ندارید و در کتاب شما نیست که ابراهیم یهودی بود یا نصرانی با هم نزاع میکنید و خدا شأن و مقام ابراهیم و رویه وی را میدانند و شما نمیدانید.

صفحه : ۱۴۲

ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين إبراهيم يهودى نبود نصرانى نبود هیچ بر خدا شریک نگرفت مسلمان بود از غل و غش امور طبیعی وارسته بود یکتا پرست بود گفته‌اند حنیف بمعنی موحد و مخلص است خداوند او را موصوف نمود بحنیف و مسلم شاید اشاره باین باشد که شما یهودیان که مدعی اینید که ابراهیم از شما است شما مشرکید که بر خدا اولاد قائل شده‌اید ابراهیم مشرک نبود موحد و مسلمان بود «نَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» دین حق نزد خدا اسلام است اصل اسلام مأخوذ از سلم است سالم گردیدن و خالی شدن از پرستش غیر حق تعالی و با او انباز نگرفتن و مصداق کامل اینکه دین همین اسلام است که تابعین او بایستی بتمام قوی و مشاعر رو باو آرند و یک دل و یک جهت مطیع امر اله گردند و عبادت و عبودیت را منحصر باو گردانند و ابراهیم علیه السلام مصداق کامل چنین دینی بشمار میرفت اینکه است که او را متصف گردانیده به «حنیفا مسلما و ما كان من المشركين که شما جماعت یهود و نصاری بر آن میباشید یعنی چون شما مشرکید ابراهیم از شما تبری میجوید.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلىُّ الْمُؤْمِنِينَ ظاهراً آیه بیهودیان و نصرانیان خبر میدهد که کسی را سزد که خود را ببراهیم نسبت دهد و خود را از کیش او و داخل در ملت او گرداند و در پی او باشد که موحد باشد. بروایتی از نبی صلی الله علیه و آله نقل میکنند که فرموده

«لكل نبی ولأه من المؤمنین و ان ولیی منهم ابی و خلیل ربی»

پس از آن اینکه آیه را قرائت کرد «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الْخ».

از بعض مفسرین است که اولی مأخوذ از ولی است و عرب قرب را ولی گویند مثل اینکه گفته شود «هو ولی منه» یعنی او نزدیک باو است و معنی آیه

صفحه : ۱۴۳

اینکه است که نزدیک تر ببراهیم آنانند که در پی او بودند- و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت او را سزد که گویند ما بر دین ابراهیم هستیم.

در کشف الاسرار است قوله تعالی «یا أهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم الخ» از روی حقیقت اینکه آیه اشارتست بلطف خدا با بنده گان و پسندیدن طاعت ایشان و جزای آن دادن باضعاف کردار ایشان چون خلیل الله که در راه توحید منزل داشت و در حقیقت تفرید هر چیز جز الله بگذاشت و همه در باخت، مال بمهمان داد و فرزند بقریان داد، و خود را بنیران. رب العالمین آن از وی پسندید و از وی حکایت کرده و گفت «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» ابراهیم آنست که هر چه دون ماست همه را بدشمن گرفت و دوستی ما بر همه اختیار کرد بزبان حال گوید:

امروزه که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

لا- جرم رب العزة نقاب ضنت بر روی خلت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت در میان وی و خلق نگذاشت، همه در وی دعوی کردند که وی ما راست، رب العزة گفت نی که او خدا راست «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» جهودان و ترسایان و مشرکان هر کسی در وی دعوی کردند، رب العزة او را از همه بریء کرد و بخود قریب کرد و «ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً» نظیر اینکه قصه سلمان است بروز خندق هر کس در او دعوی کرد مهاجران گفتند از ما است، انصار گفتند از ما است.

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت نه آن و نه اینکه بلکه از ما است «السلطان منا اهل البيت» سلمان در جستن دین حق و راه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چندان ریاضت بر خود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را ببندگی بفروختند چنانچه در قصه وی بیاید که بدایت کار که طالب حق بود و در جست و جوی مصطفی صلی الله علیه و آله و دین وی بود در دیار حجاز زنی از جهنیه او را بخريد و او را شبانی فرمود و زبان حالش میگوید:

صفحه : ۱۴۴

گردان گردان ببندگیت افتادم آن دولت شد که تا گفتمی آزادم

لا جرم چون آزادی خویش در آرزوی مشاهده مصطفی صلی الله علیه و آله خرج کرد مصطفی [ص] با وی اینکه کرامت کرد که از همه باز پرید و با پناه عصمت خویش گرفت «من رفع خطوة الينا وجد نعمه لدینا و من وقع علیه غبار مرکبنا ظهرت علیه آثار نعمنا. و

فی الخبر من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا، و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولته

، بعزت عزیز که اگر یک قدم در راه خدمت حق برداری هزاران نواله نعمت از مائده لطفش برداری

«منک یسیر خدمه و منه کثیر نعمه، منک قلیل طاعة و منه جلیل رحمه، منک قدم واحد و منه کرم وافر»

. خلیل قدمی چند برداشت در راه حق چنانچه گفت

«انی ذاهب الی ربی»

رب العزة آن قدم از او پسندید و جهانیان را بر اتباع آن خواند «فاتبعوا مله ابراهیم خلیلا» ابراهیم روی بما نهاد و هر که ما را میخواست تا بر پی او روان باشد، فرمان آمد که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا مهتر عالم یا سید ولد آدم ابراهیم را فرزند توئی - و قره العین مملکت توئی تو سزاوارتری که اتباع وی کنی که قدر امیران، امیران دانند، و اینکه امت تو بهترین امم ایشانند، اینکه است که رب العالمین گفت «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» آنکه تابع و متبوع همه فراهم گرفت و تاج ولایت و محبت بر فرق ایمان ایشان نهاد و گفت «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خدا یار و دوست مؤمنانست و بایشان نزدیک و لطیف و مهربانست و مهربانی او نه امروز بلکه از ازل تا جاویدان.

[پایان] مفسرین از کلبی و ابن عباس و صحابه روایت کرده‌اند که چون جعفر بن ابی طالب و اصحابش از مکه بحبشه هجرت کردند و رسول صلی الله علیه و آله بمدینه مهاجرت کردند و پس از آنکه واقعه بدر و شکست قریش واقع گردید، مشرکین قریش و جمعی از بزرگان آنها کشته شده بودند بعضی از آنها در دار الندوه جمع گردیدند

صفحه : ۱۴۵

و در اینکه باب اندیشه کردند رأی آنان بر اینکه قرار گرفت که بمعاونت نجاشی که پادشاه یمن بود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش انتقام کشند - اینکه بود که مالی عظیم با تحف و هدایا بعمر بن عاص و عماره بن ابی معیط و عبد الله ابی ربیعہ داده نزد نجاشی فرستادند و باو پیغام دادند که جعفر بن ابی طالب و اصحابش از ما گریخته و بجانب تو آمده و اینها جماعتی میباشند که در دین مخالف تواند و بر مذهب و طریقه تو طعنه میزنند و گفتند ما آمده‌ایم تا تو را از حال و حکایت آنها آگاه نمائیم که دشمن تو و بدخواه تواند و از نزدیک مردی آمده‌اند دروغ گو - جادوگر بدروغ میگوید من رسول خدایم و فرستاده او بخلق و در اینکه دعوی کسی تابع وی نگردیده مگر از اینکه سفهاء و نازیرکان و یا پس افتادگان چند کس که با وی برخواسته‌اند و او را

یاری میکنند و ما که قریشیم و سران و سروران عرییم آنها را پیچانیدیم و با شعبی از زمین خود رانیدیم و کسی در آنها نباید مگر گرسنه گان و برهنه گان و گوشه افتادگان و اکنون که کار بر ایشان دشوار و جای بر ایشان ناخوش گردید- ابن عم خویش را نزد تو فرستاد تا دین تو بر تو بزبان آرد و ملک بر تو تباه کند و رعیت را بر تو بشوراند و نظام کار تو را بر هم زنند، اکنون ما آمده‌ایم تا ایشان را بدست ما دهی تا شر آنها را از تو باز داریم، و نشانه درستی اینکه حال اینکه است که ایشان وقتی که نزد تو آیند سجده نکنند و خدمت و تحیت ننمایند.

نجاشی کسی فرستاد و جعفر و اصحابش را بخواند چون بدر سرای نجاشی رسیدند جعفر از بیرون آواز داد «یستأذن علیک حزب الله» نجاشی گفت «فلیدخلوا بامان الله و ذمته» پس در آمدند و سجده نکردند و تحیتی که عادت ایشان بود نکردند، نجاشی گفت چرا سجده نکردید چنانچه دیگران میکنند گفتند «نسجد لله الذی خلقک و ملک» سجده بآن کسی میکنیم که تو را آفریده و صاحب ملک گردانیده و آن تحیت که تو میگوئی وقتی میکردیم که بت پرست بودیم، نجاشی از کتاب تورات و انجیل شناخته بود که آنچه ایشان میگویند حق است هیچ نگفت

صفحه : ۱۴۶

پس از آن گفت آنکس که آواز داد و اذن داخل شدن طلبید که بود جعفر گفت من بودم نجاشی گفت اکنون تو سخن گو جعفر گفت تو سلطانی و از اهل کتاب خدائی در حضرت تو سخن زیاد نگویم که ترک ادب است مختصر گویم از اینکه دو نفر عمرو بن عاص و عمار بن ابی معین پرس که ما آزاده گان یا بند گانیم اگر بند گانیم و از مولای خود گریخته‌ایم ما را بصاحبان خویش بفرست، نجاشی گفت ای عمرو اینها چه کسانند بنده یا آزادند، عمرو گفت بل احرار کرماند و آزاده گانند، جعفر گفت از اینها پرس هرگز خون بناحق ریخته‌ایم تا از ما قصاص خواهند عمرو گفت لا- و لا- قطره جعفر گفت پرس هرگز مال مردم بناحق و بغضب برده‌ایم تا باز دهیم عمرو گفت «لا و لا قیراطا منه» نجاشی گفت پس شما از آنها چه خواهید عمرو گفت ما همه بر یک دین بودیم آن دین که آباء و اجداد ما بر آن دین بودند و بر آن رفتند اکنون ایشان آن دین بگذاشتند و دین دیگری گرفتند و ما همه بر دین خویش مانده‌ایم نجاشی گفت ای جعفر آن چه دینی بود که داشتید و بگذاشتید و اکنون چیست که دارید جعفر گفت ما اول بر دین شیطان بودیم بت پرستی و کافری بخدای عز و جل و فرمان برداری از شیطان و اکنون خدا ما را بدین اسلام هدایت کرد از خدا رسول آمد و کتاب آورد چون کتاب عیسی و ما را هدایت کرد و کتاب او موافق کتاب عیسی و دین او است، نجاشی فرمود ناقوس زدند و هر قسیسی و راهبی که بود حاضر شد و نجاشی آنها را سوگند داد که بآن خدائی که انجیل را برای عیسی [ع] فرستاده هیچ یافتید در کتاب خویش که میان عیسی و قیامت پیغمبر مرسلی بیاید گفتند خواهد بود که عیسی را بآن بشارت داده و گفته «من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی» نجاشی گفت ای جعفر آن مرد از کار دین بشما چه فرماید جواب داد که کتاب خدا بر ما خواند و امر بمعروف کند و نهی از منکر نماید، نیکوئی با همسایگان و خویشاوندان و نواختن یتیمان و ما را بعبادت یک خدا خواند آن خدائی که یگانه و یکتا است، بی شریک و بی نظیر و بی همتا است: نجاشی گفت از آن کتاب که

صفحه : ۱۴۷

بر شما میخواند چیزی بخوان، جعفر سوره عنکبوت و سوره روم را خواند، نجاشی و اصحاب او بسیار گریستند و گفتند ای جعفر «زد من هذا الحدیث الطیب» جعفر بر آنها سوره کهف را خواند.

عمرو بن عاص چون آن حال را دید خواست نجاشی را بخشم آورد گفت اینها بعیسی و مادرش ناسزا گویند نجاشی گفت ای جعفر در عیسی و مادرش چه گوئید جعفر سوره مریم را خواند، نجاشی مانند سر خلالی برآشفست و گفت و الله عیسی بر آنچه اینها

گفته‌اند باین قدر افزونی نگفت آنگاه بجعفر و اصحاب او گفت در زمین من ایمن روید که کسی را نیست و نرسد که بشما ناسزا گوید و برنجانند که شما حزب ابراهیمید- عمرو گفت ای نجاشی کیست حزب ابراهیم «هؤلاء الرهط و صاحبکم الذی جاءوا من عنده و من اتبعهم» گفت حزب ابراهیم اینکه گروهند و آنکسیکه از نزد او آمده‌اند، مشرکین اینکه سخن را ندانستند و ادعا کردند که ابراهیم از ما بود و ما اولیتیم بابراهیم و بدین او پس رب العالمین در شأن ایشان و آن خصومت که در ابراهیم میگرفتند و دعوی میکردند اینکه آیه را در مدینه فرستاد بر وفق قول نجاشی.

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُواهُ الْخَيْرُ» اینکه حکایت را بسیاری از مفسرین با مختصر اختلافی نقل کرده‌اند.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِطُّ لَكُمْ آيَةً بِمُؤْمِنِينَ خَيْرٌ مِمَّا يَشْعُرُونَ اینها مکر میکنند که با دسیسه کاریها و خدعه‌ها توانند شما مؤمنین را از دین حق و اسلام خارج گردانند، دیگر نمیدانند که مؤمنین در حفظ و کنف حق تعالی از شر آنها محفوظند و آنها از روی جهالت و بی‌خردی چنین گمان میکنند که میتوانند شما را گمراه نمایند، و گفته‌اند اضلال بمعنی اهلاک است مثل قول آنها «إذا اضللنا فی الارض» یعنی اهلاکنا- اهل کتاب میخواهند شما را اهلاک کنند در صورتی که اینکه آرزوی آنها بخودشان بر میگردد که آنها گمراه نمیکند یا اهلاک نمیگردانند مگر خودشان را و مشعر بآن نیستند که خدا یار و یاور مؤمنین است و دشمنی با آنها و فساد نمودن بضرر خودشان تمام میشود که خودشان سبب قتل و اسارت و اهلاکشان خواهند گردید.

صفحه : ۱۴۸

وَمَا يُضِطُّ لَكُمْ آيَةً إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ اینها مکر میکنند که با دسیسه کاریها و خدعه‌ها توانند شما مؤمنین را از دین حق و اسلام خارج گردانند، دیگر نمیدانند که مؤمنین در حفظ و کنف حق تعالی از شر آنها محفوظند و آنها از روی جهالت و بی‌خردی چنین گمان میکنند که میتوانند شما را گمراه نمایند، و گفته‌اند اضلال بمعنی اهلاک است مثل قول آنها «إذا اضللنا فی الارض» یعنی اهلاکنا- اهل کتاب میخواهند شما را اهلاک کنند در صورتی که اینکه آرزوی آنها بخودشان بر میگردد که آنها گمراه نمیکند یا اهلاک نمیگردانند مگر خودشان را و مشعر بآن نیستند که خدا یار و یاور مؤمنین است و دشمنی با آنها و فساد نمودن بضرر خودشان تمام میشود که خودشان سبب قتل و اسارت و اهلاکشان خواهند گردید.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ آیه اعتراض بیهود و نصاری است که چگونه و چرا شما بآیات خدا کافر میشوید اشاره به اینکه که شما که اهل دیانتید و معتقد بوجود خدا میباشید چرا بآیات او کافر میگردید شاید مقصود از «آیات الله» آیات قرآن باشد که ظاهر و بین و خودش دلیل صدق خود میباشد و دال بر صدق رسول است انکار میکنید و شاید مقصود آیات تورات و انجیل باشد که متضمن و گواه اوصاف پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله میباشد در صورتی که شما گواهی میدهید که تورات و انجیل حق است و اوصاف رسول الله [ص] را در آن دیده‌اید.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و نیز باز اعتراض باهل کتاب است که «لم» بچه علت و سبب شما حق را باطل میپوشانید و حق را که شاید مقصود آیات تورات باشد باطل پنهان میگردانید یعنی باطل را که تحریف آیات تورات باشد بصورت حق در میآورید در صورتی که شما اوصاف رسول اکرم را میدانید و در آیات تورات خوانده‌اید و شما را در حقانیت او شکی نیست از روی عناد و دشمنی با اسلام دانسته و فهمیده کتمان

صفحه : ۱۴۹

میکنید و انکار مینمائید ولی بایستی بدانید که آن چراغی که ایزد افروخته بدم سرد شما منطقی نخواهد گردید «و الله متم نوره و لو کره المشرکون» وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِاللَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الذِّكْرَ وَ جِهَ النَّهَارِ مفسرین گفته‌اند دوازده نفر از اهل خبیر و غزیه متفق شدند که از روی مکر اول روز بدین محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آیند و در آخر روز چنین بنمایند که



ما در کتاب خود تأمل کردیم و از علماء تحقیق نمودیم و بسیار با احبار و دانشمندان مجادله نمودیم بطلان دین شما بر ما روشن شد و نشانه نبی موعود در پیمبر شما نیست ممکن است باین حيله بعضی از اصحاب در دین مرد گردند و گمان کنند که اینکه سخن از روی گزاف نخواهد بود و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت و باین سبب از طریق محمد صلی الله علیه و آله و سلم منحرف خواهند گردید- حق تعالی مؤمنین را از اینکه مکر آنها خبردار گردانید و اینکه آیه «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْخ» نازل گردید.

از جماعتی از مفسرین نقل میکنند که گفته‌اند اینکه آیه در باره قبله نازل گردیده وقتی که بر رسول صلی الله علیه و آله امر شد که در نماز از بیت المقدس رو بکعبه نماز کند اینکه مطلب بر یهودیان شاق آمد کعب اشرف و مالک بن خیف بجماعت خود گفتند در اول روز ایمان آورید، اول روز یعنی نماز صبح و متوجه کعبه شوید و در نماز عصر از آن روی بیت المقدس بگردانید تا اینکه مسلمانها بگویند اینها که عالم تر از ما بودند از اینکه قبله یعنی کعبه رو گردانیدند پس ما نیز رجوع کنیم بیت المقدس. وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ و چون یهودیان فهمیدند مسلمانها بر مکر آنها مطلع گردیدند بتابعین خود گفتند ایمان نیاورید مگر برای کسیکه تابع دین شما و کیش شما گردد: شاید مقصودشان چنین بوده که اگر رسول [ص] بیت المقدس نماز خواند تابع او گردید و اگر بکعبه نماز خواند تابع نگردید.

صفحه : ۱۵۰

قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ خُطَابَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که بگو هدایت از خدا است هر کس را خدا بخواهد او را موفق میگرداند و اسلام میآورد و او را بر اسلام ثابت میگرداند و مکر و حيله شما نفعی نمیبخشد «قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» و بگو فضل و رحمت بدست خدا است بهر کس خواهد عطا میکند.

در مجمع گفته در معنی آیه مفسرین بر چند قولند یکی از آنها اینست که که گفته‌اند تصدیق نکنید مگر بکسی که بوی علم و حکمت و بیان و حجت عطا شده باشد مثل اینکه بشما عطا شده مگر کسیکه تابع دین شما است از اهل کتاب و بقولی یهودیان خیر بیهودیان مدینه گفتند نزدیک آنها نشوید که بصحبت آنها فریب خورید، و بقولی گفتند شما نمی‌شناسید بحق مگر کسی را که تابع دین شما باشد «أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ» یا محاجه کنید نزد پروردگارتان زیرا که دین شما صحیح تر است از دین آنها پس بر آنها «مؤمنین» نزد خدا بر شما حجتی ندارند و تمام اینها از کلام یهود است. و قوله تعالی «قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ وَ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» کلام خدا است جوابا بیهود، در رد آنها بگو هدایت هدایت خدا است و فضل بدست خدا است پس بر آنها سزاوار نیست که انکار کنند بر احدی که عطا شود مثل آنچه بآنها عطا شده [حسن و ابو علی فارس] دوم «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» کلام یهود است و بعد از آن جمله «قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ» کلام خدا است و جواب یهود و رد بر آنها است یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله هدایت هدایت خدا است و فضل بید او است که عطا میکند مثل آنچه بشما (در نظر مسلمین) عطا شده مثل قوله «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا» یعنی «ان لا تضلوا» و اینکه محاجه نکنید نزد پروردگارتان زیرا که بر آنها حجتی نیست و «هُدَىٰ اللَّهِ» بدل است از «هُدَىٰ» و خبر آن «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ» و اضافه در اینجا معلوم است پس حذف شد اول و دوم بجای او واقع گردید. [سدی و ابن جریح]

صفحه : ۱۵۱

و ابو العباس مبرد گفته در اینجا چیزی حذف نشده و معنی اینکه است بگو (ای محمّد) هدایت هدایت خدا است کراهه «أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ» یعنی از آنچه مخالف دین خدا است زیرا که خدا هدایت نمیکند کسی را که کافر و کاذب باشد پس هدایت

خدا دور است از غیر مؤمنین- و چنین است تفسیر قوله تعالی «يُيَسِّرُ اللَّهُ لَكُمْ كِرَاهَهُ» از اینکه گمراه گردید- و جماعتی گفته‌اند تقدیر اینکه است بگو ای محمد صلی الله علیه و آله اینکه هدایت بسوی خیر هدایت خدا است پس ای یهود جحود نکنید اینکه باحدی عطا شود از نبوت مثل اینکه بشما عطا شد با اینکه نزد پروردگارتان محاجه کنید یعنی از آنها قبول نمیشود.

[قتاده و ربیع و جبائی] و بقولی هدایت هدایت خدا است یعنی حق آنست که خدا امر کرده پس هدایت را تفسیر کرده و گفته «أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ» پس مولی آن شرع است و ما یحتاج به آن عقل است و تقدیر کلام اینکه است که هدایت هدایت خدا است که مشروع گردانیده و ما یحتاج باو عقل است که بآن عهد کرده پس اینجا چهار قول بود که گفته شد- و سوم آنها اینکه است که از اول آیه تا آخر در تقدیر و معنی کلام خدا است و در تقدیر و معنی چنین است «و لا تؤمنوا ایها المؤمنون» ای مؤمنین متابعت نکنید مگر کسی را که تابع دین شما است و آن دین اسلام است و تصدیق نکنید (و نپذیرید) قول کسی را که گفته عطا گردیده شده پس نبی نیست پس از نبی شما و شریعتی نیست بعد از شریعت شما تا روز قیامت- و تصدیق نکنید به اینکه که برای احدی بر شما حجت باشد نزد پروردگار شما برای اینکه دین شما بهترین دینها و اینکه هدایت هدایت خدا است و اینکه فضل بدست خدا است پس آیه تمامش خطاب از جانب خدا بمؤمنین میباشد نزد تلبیس یهود برای مؤمنین تا اینکه گمراه نگردند.

و بر اینکه (توجیه) دلالت دارد آنچه ضحاک گفته اینکه یهود گفتند ما نزد پروردگاران محتاج هستیم بکسیکه مخالفت کند ما را در دین ما پس خداوند

صفحه : ۱۵۲

بیان کرد آنها مغلوبند و محکوم و اینکه مؤمنین غالبند و پیروز و قوله تعالی «قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» اراده کرده بآن نبوت و بقولی حجج آنچنانی که خدا بمحمد و کسانیکه با او میباشند، و بقولی نعم دین و دنیا، و قوله «بِيَدِ اللَّهِ» یعنی در ملک خدا و هو القادر علیه العالم بجملة «يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» و در اینکه دلالت است که نبوت باستحقاق نیست و همچنین امامت زیرا که معلق بمشیت گردانیده و الله واسع الرحمة جواد- و بقولی واسع المقذور «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» عالم است بمصالح خلق، و بقولی بعلم «حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» هر جا بخواهد رسالتش را قرار میدهد «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» و تفسیر اینکه آیه در سوره بقره در عشر پس از صدم بیان شده و در اینکه آیات معجزه باهره است برای نبی ما زیرا که در آن اخبار است از باطنها که کسی آنرا نمیداند مگر علام الغیوب و نیز در آن دفع کید آنها است و لطف است برای مؤمنین در ثبات بر عقایدشان. [پایان]

صفحه : ۱۵۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۴ تا ۷۹]

اشاره

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴) وَ مِن أَهْلِ الْكِتَابِ مَن إِن تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَن إِن تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَى مَن أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶) إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرَكِّبُهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَ إِن مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبَهُمْ مِنْ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

ما كان لبشر أن يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عباداً لي من دون الله ولكن كونوا ربّانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون (۷۹)

صفحه : ۱۵۴

### [ترجمه]

(خدای تعالی) اختصاص می‌دهد برحمت خودش هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست [۷۴] و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر قنطاری از مال نزد وی امانت گذاری بسوی تو رد میکنند و بعضی بقدری نادرستند که اگر دیناری باو امانت دهی پس نمیدهد مگر وقتی که بر علیه او ایستادگی کنی و یهودیان چنین گفتند که برای ما راهی بسوی امین (یعنی عربها) نیست و بر خدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۵] آری کسیکه بعهد خود وفا کرد و پرهیزگار گردید همانا خدا پرهیزگاران را دوست میدارد [۷۶] کسانی که عهد و پیمان خدا را ببهای اندک فروختند آنها را در آخرت نصیبی نیست و خدا با آنها سخن نمیگوید و روز قیامت بسوی آنها نظر نمیکند و آنان را (از گناه) پاک نمیگرداند و برای آنها است عذاب دردناک [۷۷] و بعضی (از اهل کتاب) طائفه‌ئی میباشند که زبان خود را میگرداند بکتاب تا اینکه مردم گمان کنند از کتاب است و میگویند او از نزد خدا است و آن از نزد خدا نیست و بخدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۸] برای هیچ بشری نسزد که (چون) خدا کتاب و نبوت و حکم باو عطا کند بمردم بگوید شما بندگان من گردید نه بندگان خدا، و لکن (پیبران) بمردم گویند خدا شناسان باشید بسبب آنچه از کتاب تعلیم میگیرید و از آنچه تدریس میکنید [۷۹].

صفحه : ۱۵۵

### [توضیح آیات]

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ پس از بیان گفتگوی یهود با اهلش و خدعه و تلبیس آنها آیه بمؤمنین ابلاغ فرموده که خداوند مخصوص میگرداند برحمت خودش هر کس را که بخواهد شاید مقصود از رحمت مقام نبوت و رسالت باشد که چنین رحمتی بسته بمشیت و خواست الهی است و آن رحمت خواصی است که مخصوص بانبیاء و رسولان قرار داده، بعضی گفته‌اند مقصود قرآن و اسلام است «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» و خدا بمؤمنین صاحب فضل بزرگ است که قرآن را برای هدایت آنها نازل گردانیده، و بقول دیگر آیه عام است و رحمتش شامل میگردد بر هر کس که مشیتش اقتضاء نموده و لایق آن باشد. آری میتوان رحمت خدا را تقسیم کرد برحمت عام و رحمت خاص بعبارت دیگر برحمت رحمانی که منبعث از اسم رحمت است. و رحمت رحیمی که از اسم رحیم شناخته میشود، و رحمت رحمانی رحمت عامی است که شمول دارد و بر تمام ماهیات و حقایق امکانیه احاطه کرده و شمول نموده و تمام موجودات امکانیه مشمول همان رحمت عام الهی میباشند در دعاء است «و برحمتک التی وسعت کل شیء» صدر المتألهین صاحب اسفار گفته موجودات با کثرتشان و درجاتشان و مراتبشان و تقدم و تأخرشان «یجمعها حقیقه واحده الهیه» شاید مقصودش از حقیقت واحده الهیه همان فیض منبسط و رحمت عام الهی باشد که ذره‌ئی از ذرات عالم وجود نیست که مشمول اینکه رحمت عام نباشد و اینکه رحمت رحمانی است که جمادات و نباتات و حیوانات و تمام عالم ملک و

ملکوت و عقول و نفوس و مجردات و مادیات را فرا گرفته، و رحمت رحیمی که منبعث از اسم رحیم است اختصاص بمؤمنین دارد و بین مؤمنین مراتبی است که هر مؤمنی بقدر سعه و قوت ایمانش از آن رحمت خاص بهره‌مند گردیده چه قدر فرق است بین مؤمن با تقوی و غیر

صفحه : ۱۵۶

آن و نیز بین مراتب متقین از جهت مراتب تقوی بسیار متفاوت است زیرا آن مؤمن پرهیزکاری که بکل وجه رو بحق دارد و هدف و مقصود اصلی او وجهه حق تعالی و رضای او باشد نه کمالات نفسانی یا مقامات اخروی چگونه چنین انسان کاملی را توان مقایسه نمود با آن مؤمن با تقوی که هدف اصلی او فائز شدن بدرجات بهشتی یا کمالات نفسانی باشد پس کسانی مخصوص میباشند برحمت خاص الهی که در آیه فرموده «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» ظاهراً چنین اشخاصی میباشند و شاید مقصود از «مَنْ يَشَاءُ» چنین باشد که باین مقام و مرتبه نرسد مگر کسی که خدا بخواهد از انبیاء و اولیاء که مشیت و خواست الهی او را بچنین فضیلتی معزز گردانیده نه عمل بنده و اینکه موهبت خاصی است مخصوص بانبیاء و اولیاء.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ آخر آیه متمم اول آیه «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» است که معلوم میکند که آن رحمت خاصی که بهر کس بخواهد عطا کند آن ناشی از فضل عظیم حق تعالی است زیرا که او صاحب فضل بزرگ است و اینکه طور بیان مشعر بر همان معنی است که گفته شد مقصود از آیه بیان رحمت خاصی است که مخصوص باشخاص مخصوصی است که مؤید بتأییدات الهیه و مشمول رحمت رحیمیه گردیده‌اند و مصداق کامل چنین مردمانی در مرتبه اول انبیاء و رسولانند و بین آنها تفاوت بسیار است قوله تعالی «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» و پس از آن بین خلفای آنها نیز تفاوت بسیار است.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَعْدِنَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا آیه در مقام بیان حال اهل کتاب از یهودیها و نصرانیها برآمده که بعضی از آنها چنینند که اگر قنطاری از مال نزد آنها بامانت یا قرض بگذاری برمیگردانند بسوی تو.

گفته‌اند قنطار یک هزار و دویست اوقیه طلا است و مقصود عند الله است.

صفحه : ۱۵۷

و بقول دیگر قنطار عبارت از پوست گاو پر از طلا- است و غرض مال بسیار است و بعضی چنان خباثت و رذالت نفسانی بر آنها غالب گردیده که هر گاه یک دیناری بعنوان قرض یا ودیعه نزد آنها بگذاری و از آنها طلب کنی بتو پس نمیدهند مگر اینکه همیشه بر او بایستی و از وی مطالبه کنی و بر او بیینه آوری گفته‌اند مقصود فیحاص و بعضی از مفسرین گفته مقصود بکسانیکه قائمون بر مال کثیرند نصاری میباشند زیرا که غالب در آنها امانت است و مقصود بخیانثیان یهودیانند که اکثر آنان خائنند و بر آنها اعتماد نکنید.

مفسرین گفته‌اند نظر بروایتی یهود میگفتند مالهای عرب از ما است که از ما غصب کرده‌اند و بهر طور که فرصت یابیم از آنها بگیریم بر ما حلال خواهد بود و حق تعالی از اینکه گفتار آنها خبر میدهد بقوله تعالی:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ که میگفتند بر ما بر خیانت عرب که خواننده و نویسنده نمیباشند راهی نیست یعنی گناهی نیست و عقوبتی در آخرت نداریم و عقیده آنان اینکه بود که کسی که تورات را نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و میگفتند در تورات نوشته که بر ما جایز است با کسی که مخالفت دین خود کند خیانت کنیم از مقاتل روایت میکنند که گفته میان یهودیان معامله بود آنان که صاحب حق بودند مسلمان شدند چون وقت ادای مال رسید گفتند ما نباید چیزی بشما

بدهیم زیرا شما دین ما را رها کرده‌اید و دین محمد صلی الله علیه و آله اختیار کرده‌اید و در کتاب ما است که مال غیر ملت بر ما حلال است حق تعالی آنها را تکذیب نمود بقوله تعالی:

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ اینها بر خدا دروغ می‌بندند در حالی که میدانند خیانت حرام است و در هیچ دینی خیانت را حلال ننموده.

از رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که هنگام نزول اینکه آیه فرمود  
«كذب اعداء الله»

صفحه : ۱۵۸

ما من شیئی فی الجاهلیة الا و هو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الى البر و الفاجر

دروغ گفتند دشمنان خدا هیچ چیز در جاهلیت نیست مگر که زیر قدم من است و در تحت تصرف من مگر امانت که لازم است ادا گردیده شود بنیکوکار و بدکار. [منهج الصادقین] بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین آری کسیکه بعهده‌ی که بسته وفا کند عهد مطلق است شامل میگردد عهد با خلق از امانت و پیمان و غیر آن که معاهده شده بین آنها و میتوان گفت شامل میگردد عهدی که خدا با انسان بسته بقوله تعالی «ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم أن لا تعبدوا الشیطان إنه لکم عدو مبین» (بلی) اثبات چیزی است که آنرا نفی نموده یعنی چنین نیست که یهودیان و غیر آنها گمان کرده‌اند که در خیانت کردن حرجی نیست بلکه بر آنها در خیانت کردن بمال عرب حرج و اثم است، جمله بعد استیناف است.

کسیکه بعهده‌ی که با خدا در تورات بسته باد امانت و ترک خیانت یا عهدی که خدای تعالی در ازل با او بسته یا آنکه در تورات و انجیل امر کرده باطاعت رسول آخر الزمان «و اتقی» و پرهیز کند از حرام و مخالفت حق تعالی «فان الله یحب المتقین» آیه متفرع بر تمام اینها است که جامع آن تقوی است یعنی خداوند پرهیزکاران را دوست میدارد، و نیز آیه مشعر بر اینکه است که خداوند دوست میدارد کسانی را که دارای دو فضیلت و دو صفت نیکوی پسندیده باشند یکی کسیکه بعهده‌ی که بسته با هر کس از کافر و مؤمن وفا کند و خیانت عهد و امانت نکند و دیگر در تمام امور متقی و پرهیزکار باشد چه در رد امانت و چه در اعمال و افعال که در اوامر و نواهی از مخالفت خودداری نماید.

چنانچه معلوم است تقوی یک صفت حمیده و خلق پسندیده و ملکه نفسانی است که در روحیه انسان نفوذ مینماید و ویرا از هر صفت بدی محفوظ میدارد که اگر انسان دارای چنین حسن اخلاقی و صفت روحانی نگردید ممکن نیست که

صفحه : ۱۵۹

تمام اعمالش یا اکثر آن رضایت بخش واقع گردد تا اینکه محبوب حق تعالی و مورد الطاف الهی واقع گردد.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که فرموده هر کس در او سه خصلت باشد منافق است اگر چه نماز خواند و روزه دارد و زکوة دهد و دعوی ایمان کند ۱- چون خبر دهد دروغ گوید. ۲- چون وعده کند خلاف نماید. ۳- چون امانت باو دهند خیانت کند.

و نیز از آنحضرت روایت کرده‌اند چون کسی را که امین گردانند بر امانتی و اداء آن کند با آنکه قدرت بر آن داشته که رد نکند حق تعالی باو حور العین تزویج میکند هر چه بخواهد.

مفسرین گفته‌اند کلبی روایت کرده که جماعتی از علماء و احبار یهود در سال قحطی نزد کعب بن اشرف آمدند و از وی گندم خواستند او گفت چه میگوئید در باره اینکه مرد که ادعای نبوت میکند گفتند او پیغمبر خدا است کعب از اینکه سخن در غضب

شد گفت میخواستیم که عطائی بسیار وصله بی شمار از طعام و کسوه و نقد بشما رسانم و شما برای اینکه سخن خود را از آن محروم گردانیدید بروید که من یک دینار بشما نرسانم آنها از اینکه سخن پشیمان شدند گفتند شاید اینکه کار بر ما مشتبه شده باشد ما را مهلت ده تا برویم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفات او را با کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم موافق است یا مخالف کعب قبول کرد پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و صفت او را مشاهده کردند و چون در تورات نظر نمودند صفات او را موافق با تورات دیدند آن آیات را تحریف و تغییر دادند و صفاتی ضد آنرا بجای آن نوشتند و نزد کعب رفتند و گفتند ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در تورات نوشته مخالف صفات اینکه شخص است که دعوی نبوت میکند و آیاتیکه تحریف کرده بودند بر او خواندند کعب بسیار خوشحال شد ایشان را طعام و انواع عطا رعایت نمود اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرستاد.

صفحه : ۱۶۰

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا حَقَّ تَعَالَى فِيهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ  
عهدی باشد که با رسول خدا بستند و ایمان آوردند عهد خود را شکستند و آنرا بیهای اندک فروختند.  
کسانی که عملشان چنین باشد بچهار عقوبت پاداش و مجازات خواهند گردید ۱- در آخرت از فیوضات رحمت الهی و دار کرامت ایزدی محروم خواهند بود و نصیبی از بهشت موعود برای آنها نیست. ۲- خدا با آنها سخن نمیگوید ۳- خدا در قیامت بآنها نظر رحمت نمیکند زیرا که نظر حق تعالی همان افاضه رحمت او است در حدیث است که  
«ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم»  
یعنی خداوند بصورت‌های شما و اعمال شما ننگرد بلکه قلب شما را بنگرد یعنی مناط دل انسانست.  
و در قوله تعالی «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» نیز دو وجه گفته شده.

۴- آنها را تزکیه نماید یعنی از خطاها و گناهان پاک نمیگرداند و برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

و در «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ» دو وجه گفته شده یکی با آنها سخنی که نافع و خیری بحالشان باشد نمیگوید و بقول دیگر اینکه استخفاف باشد که آنان در نظر حق تعالی خفیف و بی مقدارند و حساب آنها را ملائکه میکشند.

از ابو هریره روایت میکنند که گفته رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده سه کسند که خدای تعالی با ایشان سخن نگوید و ایشان را ننگرد و آنها را سخت عذاب کند ۱- مردی که او را آبی زیاد بی مصرف باشد در رهگذر مردم آنرا باز دارد ۲- مردی که بر کسی بیعتی کند برای دنیا اگر مراد خود از او بیاید وفا کند و اگر نیاید بآن وفا نکند. ۳- مردی که متاعی دارد مشتری آید بخرد او گوید بچندی خواستند بخرند و او سوگند خورد بدروغ که چند خواستند بخرند و آن مرد آن سخن را باور دارد و بخرد و آن بها را بدهد.

صفحه : ۱۶۱

و نیز امیر المؤمنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت نگر که بدروغ سوگند نخوری که آن سراها را ویران و خالی رها کند، و نیز ابو هریره از رسول روایت کرده که گفت سوگند بدروغ متاع از پیش ببرد و برکت از کسب بردارد.  
[ابو الفتوح] وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبَهُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ آیه بمؤمنین خبر میدهد که بعضی از فرقه‌ها که گفته‌اند آنها جماعتی از یهود بودند مثل کعب اشرف و حی اخطب و مالک بن الصیف و ابو یاسر و شعبه بن عمرو الشاعر که اینها «يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ» مقصود از کتاب تورات است که یهودیان زبان می‌پیچیدند بکتاب یعنی از خود چیزی میخواندند

در تغییر صفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و باوازی بلند همان طوری که تورات را میخواندند و می‌نمایانیدند که تورات است تا اینکه گمان شود تورات است در صورتی که از تورات نمیباشد.

و يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَچنین میگفتند و می‌نمایانیدند که اینکه تورات است و از نزد خدا آمده و يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بر خدا دروغ می‌بستند در حالی که میدانستند از جانب خدا نیست و آیات را خودشان بدلخواه خود آنطوریکه میخواستند تغییر میدادند و تحریف میکردند از جویر نقل کرده‌اند که گفته ضحاک از عبد الله بن عباس روایت کرده که آیه راجع بهر دو فرقه است هم یهودیان و هم نصرانیان که آنها در تورات و انجیل تصرف کردند و آنرا تغییر و تبدیل دادند و آنچه در اینکه دو کتاب از ذکر دین مسلمانی بود بیفکنند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و خدای تعالی بمؤمنین خبر میدهد و آنها را مطلع میگرداند که مبادا فریب گفتار رکیک کفار را بخورند ما کان لیشیر أن یؤتیه الله الکتاب و الحکم و الثبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله از مقاتل و ضحاک نقل میکنند که گفته‌اند مقصود از بشر عیسی علیه السلام

صفحه : ۱۶۲

است و از کتاب انجیل و آیه در وفد نجران آمده، عبد الله عباس و عطا گفتند مراد از بشر محمد [ص] است و از کتاب قرآن است، و گفته‌اند مقصود از «و الحکم» حکمت است و بقولی فهم و علم است و بقول دیگر مقصود احکام شرع است قوله تعالی «أولئک اللدین آتیناهم الکتاب و الحکم و الثبوة» و بقولی که نزدیک‌تر بحقیقت میماند ما در «ما کان» نفی است نه نهی یعنی برای بشر نسزد که دعوی ربوبیت کند و مردم را ببندگی بگیرد.

و سبب نزول اینکه آیه اینکه بود که وفد نجران و جماعتی از یهودیان گفتند ای محمد همانا تو خواهی ما تو را پرستیم چنانچه خدا را میپرستیم اینکه آیه فرود آمد رسول گفت معاذ الله مرا بر خلاف اینکه فرستادند ما مردم را نهی میکنیم که بدون حق تعالی کسی را پرستش ننماید.

حسن بصری گفته سبب نزول آیه اینکه بود که جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله ما بر تو سلام کنیم همان طوری که بعضی بر بعض دیگر سلام میکنند و تو را مزیتی نباشد آیا ما را دستور باشد که بر تو سجده کنیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سجده جز خدا را نشاید و لکن در حق من اکرام زیادت کنید و حق هر صاحب حقی را بشناسید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه فرستاد.

در باب معجزات رسول در روایتی نقل شده که مردی انصاری شتری در مدینه داشت و مدتی آن شتر را داشت چون آن شتر پیر شد و از کار افتاد خواست او را بکشد چون آلت نحر حاضر کرد آن شتر فرار کرد و آمد تا بدر مسجد آواز داد و بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشکایت فلان نزدیک تو آمده‌ام مدتی دراز است خدمت او را میکنم اکنون چون پیر شده‌ام و از کار باز مانده‌ام میخواهد مرا بکشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کس فرستاد او را طلبید و گفت اینکه شتر را بمن بفروش یا بمن ببخش او گفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد حکم جان و مال من تو راست رسول [ص] آن شتر را از وی قبول کرد و او را آزاد گردانید او در مدینه میگردید و او را هیچ آب و گیاهی منع نمیکردند

صفحه : ۱۶۳

و میگفتند «هذا عتیق رسول الله» اینکه آزاد کرده رسول خدا است.

ابو الفتوح رازی گفته در اینجا ارشادی است و آن اینکه است که شتری که بحمایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد رسول او را بخواست و آزاد کرد همه کس او را حرمت داشت - هفتاد سال است که دست در فتراک او زده و خویشتن بر او و خانه او بسته

امید باشد که فردا تو را شفاعت کند و از آتش دوزخ برهاند چنانچه آن شتر را از کشتن برهانید- تا آنجا که گفته صحابه رسول صلی الله علیه و آله که آن دیدند گفتند یا رسول الله بهیمة تو را سجده میکند دستور باشد که ما تو را سجده کنیم، رسول گفت «لا ینبغی السجود الا لله»

سجده جز خدا را نشاید کرد و اگر رخصت بودی که مخلوق مخلوقی را سجده کند میفرمودم تا زنان شوهران را سجده کنند [پایان] و لکن کونوا ربّائین بما کنتم تعلّمون الکتاب و بما کنتم تدرّسون بنا بر اینکه «ما» در اول آیه ماء نفی باشد چنین میشود نمیشد بشری که بوی کتاب و حکمت و نبوت عطا شده و بمردم بگوید «کونوا عباداً لی من دون الله» بنده من باشید نه بنده خدا، و لکن او را سزد که بگوید «کونوا ربّائین» بوده باشید که بآنچه از کتاب و شرایع دانستید بمردم بیاموزید و آنها را تربیت نمائید تا طریق دین داری و عبودیت را فرا گیرید.

در کشف الاسرار گفته «و لکن یقول کونوا ربّائین» پیغمبر [ص] بامت خویش اینکه را گوید که راستان و استواران و نیک خواهان باشید و بآموزندگان مهربان- اصل ربانی اینکه است در معنی کسی که بعلم خلق خدا را می‌پروراند ابتداء بکمیت علم آن در آمیزد پس آنکه مهینه علم و طاقت هر متعلم را مینگرد و بفهم هر طالب میکوشد ترتیب هر چه در آن مورد هست نگاه میدارد. زجاج گفته «ربّائین» منسوب بر ب- است و الف و نون در تسمیه برای مبالغه بر آن زیاد کردند و بقولی او منسوب بر یان بر وزن فعلان از ربّ یرب و معنای آن «المتخصص بالعلم» آنچنانی که تربیت میکند با استفاده و افاده

صفحه: ۱۶۴

و آن روز که ابن عباس را بخاک سپردند ابن حنفیه محمّد بن علی بن ابی طالب [ع] گفت «ما التیوم ربّانی هذا الامّة»

قومی گفته‌اند (ربّانی عالمی بود خدائی) و گفته‌اند ربّانی کسی بود که در وی هم فقه باشد و هم حکمت و هم ولایت و اینکه دین خدا را بخلق می‌آموزد و ایشان را بر آن میدارد.

«بما کنتم تعلّمون الکتاب» حجازی و بصری بتخفیف خواندند و اینکه اختیار ابو عبیده است و باقی قراء بتثقیل خوانند و اینکه اختیار ابو حاتم است اگر بتخفیف خوانی اشاره بفضیلت متعلمانست و اگر بتثقیل خوانی تفصیل و نواخت معلمانست.

«و بما کنتم تدرّسون» یعنی تفرعون کما قال الله تعالی «و درّسون ما فیه» از ابن عباس روایت شده که گفته رسول الله [ص] گفت

«ما من مؤمن ذکر او انشی حرا او مملوکا الا و لله حق واجب ان یتعلم من القرآن و یتفقه فیه ثم قرأ هذه الایة

«و لکن کونوا ربّائین بما کنتم تعلّمون الکتاب و بما کنتم تدرّسون» در اینکه آیه هم تشبیه متعلمانست و هم تشبیه معلمان را میگوید «کونوا حکماء عاملین بما علمتم فان الحکیم فی الحقیقه من عمل بما علم، و کان محکماً بعلمه احکامه لعلمه بانه حکیم» نه اینست که در علم بکوشد و روایت و درایت آن بجای آرد و بس- حکیم او است که علم را بعمل زیور کند و کردار فرا گفتار پیوندد، جماعتی از یاران رسول [ص] در مسجد قبا فراهم شدند و مذاکره‌ها میکردند- مصطفی صلی الله علیه و آله بر آنها وارد شد فرمود «تعلّموا ما شئتم ان تعلّموا فلن یاجرکم الله حتی تعملوا»

چندانکه خواهید علم بیاموزید و برخوانید- اما تا عمل فرا علم نیبوندید زیرا آنچه دانید کار نکنید هرگز بثواب آن جهانی و نواخت الهی نرسید. و عن ابی دردا «ویل لمن لا- یعلم امره- و ویل لمن یعلم و لا- یعمل سبع مرات» و یحیی بن معاذ باصحابش میگفت قصرهای شما قیصریه (یعنی مثل قیصر روم ماند) و خانه‌های شما کسرویه (مثل خانه‌های کسری میماند) و ابوابکم طاهریه (یعنی مجلل) و مرکبهای شما بمراکب قارون میماند) و مذاهب شما



صفحه : ۱۶۵

شیطانیه- فاین المحمدیه.

اما تنبیه معلمان از روی اشارت اینکه است که چون دیگران را راه سعادت مینمایند و بر علم و عمل میخوانند، نگرید تا خود را فراموش نکنید «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» حاتم اصم میگوید «لیس فی القیامه اشد حسره من رجل علم الناس علما فعملوا به و لم يعمل هو به- ففازوا بسببه و هلك و فی معناه انشد»

( یا واعظا للناس قد اصبحت متهما اذ عبت منهم امورا انت تأتیها)

[پایان] لعنت مردم در آن دو وجه دارد یکی چون مردم یعنی افراد بشر بقسمت اولی یا مؤمنند یا کافر مؤمنین که البته از کافرین بیزارند و از خدا دوری آنها را از رحمت می طلبند و آنهایی که کافرند مسلمانها را لعنت میکنند که چرا مسلمان شدید و پس از آنکه ایمان آوردید چرا کافر شدید و دیگر شاید مقصود از ناس عقلای مردم باشد زیرا که انسان حقیقی همان عقلاء مردمنده سفهاء و معلوم است که تمام عقلای عالم چنین کسی را مذمت میکنند و بقولی کافر نیز مرتد را که از خدا برگشته لعنت میکند زیرا همه مدعی اینند که ما بر حقیم و مرتد از حق برگشته را لعن میکند.

صفحه : ۱۶۶

## [سوره آل عمران (۳): آیات ۸۰ تا ۸۹]

## اشاره

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲) أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹)

صفحه : ۱۶۷

## [ترجمه]

و خدا بشما امر نمیکند که ملائکه و پیمبران را خدایان بگیریید آیا شما را امر بکفر میکنند پس از آنکه شما مسلمانید [۸۰] (یاد کن) وقتی که خدا از پیمبران عهد و میثاق گرفت که همانا بشما از کتاب و حکمت بدهم پس از آنکه از نزد من رسولی بر شما آمد که تصدیق کننده باشد آنچه با شما است بایستی البته با او ایمان آرید و البته باید او را یاری کنید آیا اقرار کردید بطوریکه



آیا ممکن است و میتوان گفت که پس از آنکه شما بارشاد رسول ایمان آوردید و بوحدت اله عالم اعتراف نمودید شما را امر بکفر نماید، ضمیر «کم» در آیه اشاره بتمام افراد بشر است که چگونه ممکن است آنها را امر بکفر نماید که بگوید پیمبران و ملائکه را بخدائی بگیریید هرگز چنین نخواهد بود.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ مفسرین گفته‌اند حمزه بکسر لام خوانده و باقی بفتح لام قرائت کرده‌اند و نافع «آئیناکم» بجمع خوانده و باقی بر اخبار مخاطب بر نفس خود، و میثاق بر وزن مفعال از وثیقه و در معنی عهد و عقد است مثل سوگند دادن آنکسی که بلام مفتوح خوانده در آن چند قول است: اخفش گفته لام ابتداء است و ما موصوله و آنچه از پس او است صله او است و «من» تبیین است و در تقدیر «للذین آتیتکم من کتاب و حکمه لتؤمنن به» و اینکه جمله در جای خبر است یعنی آنچه را که من بشما دادم از کتاب و حکمت بآن ایمان آرید، و لام دوم در قوله تعالی «لتؤمنن به» قسمی در آن مضمراست گویا خدای تعالی گفته «لتؤمنن به» یعنی از پیمبران عهد گرفتم که آن کتاب و حکمت که بشما دهم پس از آنکه پیمبری آید که آن کتاب شما را تصدیق کند شما باو ایمان آرید و او را یاری کنید، قول دیگر ما مبتداء است و قوله «من کتاب» در جای خبر است و من زائد است و معنی اینکه است که آنچه ما بشما دادیم کتاب و حکمت است «ثم جاءکم» یعنی «بعیبکم» پس پیمبری بر شما آید که او کتاب شما را تصدیق کند یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق شما اینکه است که باو ایمان آرید و او را یاری کنید نحوین بر اینکه قول طعنه زده‌اند و گفته‌اند «من» در جائی زائده است که کلام نفی باشد اما در اثبات حکم بزیاده من نکند گفته نمیشود «جاءنی من رجل»

صفحه : ۱۷۰

انما یقال «ما جاءنی من رجل و ما فی الدار من رجل» و بر اینکه قول لام هم جواب قسم باشد در قوله «لتؤمنن به» لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ مبرد و زجاج گفتند لام تأکید است و یا مجازات است و لام در آن در تقدیر اینکه است «انهما اتیکم» لان کتاب و حکمت انیتکم و جواب شرط لتؤمنن به و لتنصرنه و مثال او «لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا ایلک» یعنی اگر میخواستیم میبردیم آنچه را که بتو وحی کردیم و جواب شرط «لتؤمنن به» میباشد.

و کسائی گفته «لتؤمنن به» متصل بکلام اول است و جواب شرط فی قوله «فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ» و معنی اینکه است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کن چون خدای تعالی عهد پیمبران را بست که آنچه من دادم تو را بنا بر اینکه ما موصوله باشد یا هر چه من دادم بشما بر آنکه ما شرط باشد از کتاب و حکمت پس رسول مصدق بر شما آید که از صفت او آن باشد که باو ایمان آرید و او را یاری کنید و گوید اقرار دادی و عهد من بر آن بستید گواه باشید که من گواهم که هر که پس از آن برگردد او از فاسقانست تا آنجا که گفته اما آنکه لام را مکسور خواند گفت لام اضافه است و ما موصوله بمعنی الذی و لام تعلق باخذ دارد یعنی میثاق پیمبران را گرفت برای آنچه از کتاب و حکمت بآنها داد، ثم جاءکم در تقدیر اذ جاءکم پس اگر پیمبری بشما آید که کتاب شما را تصدیق کند باو ایمان آرید و او را نصرت دهید و لام جواب قسم است که اخذ میثاق بجای آنست.

تا آنجا که گفته «إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» بین مفسرین اختلاف است که مراد بآیه کی است و از که عهد گرفتند بعضی گفته‌اند از تمام پیمبران عهد گرفتند که بعضی بعضی را تصدیق کنند و بامتان خود بفرمایند تا بهمه ایمان آرند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت است. [سعید و جبیر] و طاوس و حسن و قتاده و سدی از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده‌اند

صفحه : ۱۷۱

که گفت خدای تعالی جل جلاله هیچ پیمبری را نفرستاد مگر اینکه از او عهد گرفت که بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایمان

آرد و قوم را فرماید تا باو ایمان آرند و اگر در روزگار آنها ظاهر گردید نصرتش دهند. [ابو الفتوح] و نیز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود خدای تعالی از انبیای گذشته پیمان گرفت که بامتهای خود مبعث و صفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خبر دهند و بآمدنش بشارت دهند و آنان بامتهای خود فرمان دهند که او را تصدیق کنند.

و باز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که راجع بآیه «أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ» فرموده آیا اقرار دارید و از امتهای خود بر آن پیمان گرفتید پیغمبرها و امت‌هایشان گفتند بآنچه فرمان دادی اقرار داریم خدای تعالی فرمود ای پیمبران بر امتهای خود گواه باشید که من با شما از گواهان بر شما و امتان خواهم بود.

قالَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي اسْتَفْهَامَ برای تقریر است، ذات متعال برسولش خبر میدهد که پس از اخذ میثاق از پیمبران و امتشان آنها را مورد سؤال قرار میدهد که آیا اقرار کردید و معتقد شدید و فرا گرفتید بطوریکه در اینکه عهد وفا کنید انبیاء و امت گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفیم.

و اینکه آیه نظیر آنجا است که در آیه ذر فرموده «وَ إِذِ اخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُمْ بِرَبُّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» که در مرتبه ازل تمام افراد بشر اعتراف میکنند بوحدت و ربوبیت حق و در اینکه عالم عهد خود را فراموش میکنند و اینکه آیه نیز مشعر بر اینست که تمام امم در مرتبه ابداع بعهد و میثاق اعتراف میکنند که هر رسولی آمد باو ایمان آرند و در اینکه مرتبه ثانوی حب نفس و تعصب جاهلیت آنرا فراموش کرده و انکار مینمایند و با اینحال همین طور که فطرتشان بر توحید گماشته شده بر تصدیق رسولان هم گذاشته شده که اگر خودشان باشند و آن عقل و روح خدا دادشان تصدیق خواهند نمود.

صفحه : ۱۷۲

قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ حق تعالی گفت بصیغه ماضی آورده یعنی در همان مرتبه اخذ میثاق خطاب برسولان و امتشان نموده که شهادت دهید بر آنچه عهد کردید و بعضی بعضی را گواه گیرید و من که خدای شمایم با شما از گواهانم فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكْ فَوَلِيُّكُمْ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس کسیکه از آن عهد و میثاق برگردد و اعراض نماید از آن عهد یا از ایمان پس چنین جماعتی برون رفتگان از دایره ایمانند اشاره به اینکه که آنهائیکه بآن عهد اولی که خدا با بشر بسته و فطرتشان را نیز شاهد بر اینکه قرار داده که باید تابع پیمبران گردند هرگاه از اطاعت سرپیچند محققا اینها فاسق و از تبه روزگاراند.

أَفْغَيْرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ مختصر معنائی که ممکن است از اینکه آیه بدست بیاید و آنچه بنظر بدوی میرسد اینکه است که آیه متفرع بر آیه پیش است که متضمن اخذ میثاق از نبیین بود و شاید مقصود از گرفتن اخذ میثاق از نبیین در مرتبه اول و وحدت دین خدا و اجراء کلمه توحید باشد که در ازل از رسولان عهد و پیمان گرفته شد که وقتی کتاب و حکمت بشما عطاء گردید شما در مقام توحید ثابت قدم باشید، و در مرتبه ثانی شاید خطاب بمردم باشد که پس از آنکه رسولی آمد که تصدیق کننده آنچیزی است که با شما است از وحدت کلمه توحید و دین حق شما پیمبران و امتتان باو ایمان آرید و او را یاری کنید و نصرت دهید و ایمان آوردن انبیاء پیشین همان اخبار آنها است بامتشان نوح بموسی و موسی بعیسی و عیسی علیه و علیهم السلام بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین هر پیمبری بیمبر بعد از خود و ظاهرا روی سخن بنصاری است که بحکم خدا البته خبر داده و در انجیل ثبت نموده که پس از من برسول امی پیغمبر اسلام [ص] ایمان آرید و او را یاری نمائید و نیز موسی [ع]

صفحه : ۱۷۳

در تورات خبر داده بآمدن رسول آخر الزمان [ص] و ایمان آوردن امت تابع گردیدن پیمبر بعد و یاری کردن او است چون دین

خدا یکی است و رسولان همگی در کلمه توحید متفق بودند هیچ یک بر خلاف دیگری سخن نگفته.

و پس از آنکه ذات متعال از رسولان اقرار گرفت که هم خودشان متحد در کلمه باشند و هم برسولان بعد از خودشان ایمان داشته باشند و هم بامتشان خبر دهند که برسولان بعد از خود ایمان آرند و آنها را یاری کنند.

أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ همزه استفهام در مقام انکار است و اینکه آیه نیز متفرع بر آیه بالا- است و اعتراض باهل دیانات نموده که شمائی که مدعی دین حق میباشید چگونه دین غیر حق را پیروی میکنید و تسلیم دین حق که اسلام است نمیگردید در صورتی که تمام موجوداتیکه در آسمانها و زمین میباشند بعضی بطوع و رغبت و بعضی بطوع و اکراه مطیع دین حقتند.

ظاهراً مقصود از اسلام در اینجا انقیاد داشتن و تسلیم گردیدن باوامر تکوینی است که تمام موجودات و مخلوقات از عالم اعلا عالم ما فوق الطبیعه و عالم دانی از جمادات و نباتات و حیوانات و افراد بشر خواه و ناخواه مطیع اوامر تکوینی میباشند و ذره‌ئی تخلف نتوانند نمود و چون اسلام دین حق است یعنی دین فطری است که فطرت هر بشری بر آن گواهد است اینک است که هر کس طالب حق و دین حق باشد بایستی رجوع بفطرت اولیه خود نماید و امر تکوینی را منطبق گرداند با امر تشریحی و تابع دین حق و دین اسلام گردد.

«وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» باز گشت تمام امور بسوی خدا است و مآل امور خلائق و مبدء آفرینش و بازگشت خلائق بسوی او است «هو المبدء و المعاد» شاید جمله اخیر تهدید منکرین رسول اسلام باشد و اشاره به اینکه که باید کافرین و منکرین بدانند که سر انجام کارشان و بازگشتشان بسوی آنکسی است

صفحه : ۱۷۴

که تمام موجودات مطیع اوامر تکوینی و تسلیم اویند و مورد سؤال واقع خواهند گردید و بکیفر اعمال نکوهید، خود خواهند رسید. قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ الخ اینکه آیه را میتوان شاهد گرفت بر آن توجیه اخیر «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» تا آخر.

که گفته شد شاید از اخذ میثاق از پیمبران اتفاق در وحدت و کلمه توحید و دین خدا و اجرای آن باشد و دیگر هر رسولی که آمد و مصدق دین حق است باو ایمان آرید و بامتتان امر کنید که آنها نیز باو ایمان آرند و او را یاری کنند اینک است که میشود گفت اینکه آیه مفسر و مبین همان آیه باشد که مجدداً امر برسولش میکند که بخلق بگو ما ایمان آوردیم «آمَنَّا» بصیغه جمع آورده یعنی من و امتم از مؤمنین ایمان آوردیم بخدا و آنچه از کتاب و حکمت بر ما نازل گردیده و آنچه بر تمام پیمبران نازل گردیده. لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ما یعنی من و امتم مؤمنین بین احدی از پیمبران تفرقه نمایاندازیم یعنی همه آن بزرگواران ایمان داریم، و جمله دوم برای تأکید و محقق گردانیدن همان جمله اول «آمَنَّا بِاللَّهِ» است که بمردم خاطر نشان کند که بدانید ایمان آوردن بعضی از انبیاء دون بعضی خلاف است مثل ایمان آوردن یهودیان بموسی و انکار عیسی و نیز ایمان آوردن عیسویان بعیسی بدون ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم خلاف حکم خدا است زیرا تمام پیمبران در توحید و معاد که اینک دو اصل دین و پایه آنست متفق القول و متفق الکلمه میباشند انکار یکی از آنها در واقع انکار تمام آنها است.

وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ اینکه است که فرموده چون پیمبران در دین حق تعالی و وحدت کلمه توحید متفق میباشند ما مؤمنین تسلیم و منقاد و در امر حق تعالی تسلیم میباشیم اینکه است

صفحه : ۱۷۵

که هیچ یک از ما بر خلاف دیگری سخن نمیگوئیم زیرا که انکار یکی از آنها در واقع انکار تمام آنها است.

من که وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ من که «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» جمله مستأنفه پس از انکار و اعتراض بر منکرین دین اسلام بآنان خبر میدهد که بایستی بدانند که کسیکه تابع دینی غیر الاسلام گردد به «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد جمله را مؤکد گردانیده که تابعین ادیان بدانند که بدون قبول دین اسلام که دین جامع و کاملی است و در واقع در اصول و فروع جامع و حاوی تمام ادیان حقه و منطبق بر معارف الهیه و سنن نبوی است و تمام دستوراتش مطابق عقل کامل و وجدان صحیح واقع گردیده اگر شما کافرین پیرو دین اسلام نشوید و مطیع و منقاد اوامر و نواهی آن نگردید هرگز بکمال انسانیت نخواهید رسید وقتی انسان بتوسط ایمان صحیح و عمل نیکو بکمال نرسید در اثر اتلاف سرمایه عمرش که باید کامل گردد و کامل نگردید سرمایه را از دست داده و در نتیجه در آخرت که مآل امر او است و بایستی حظ وافر از عمرش برده باشد از زیانکاران محسوب میگردد کَيفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از بسیاری از مفسرین نقل کرده‌اند که اینکه آیه در باره جماعتی فرود آمده که اینها پس از ایمان آوردنشان و پس از آنکه حقانیت رسول را مشاهده کردند و گواهی داده بودند کافر شدند و از ایمان برگشتند و آنان دوازده نفر بودند که پس از اسلام بدار الکفر پیوستند چون طعمه بن اسوق و حارث بن سويد بن صامت و مقیس بن خبابه و چند نفر دیگر و امثال اینها.

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ خدای تعالی جماعت ستمکاران را که بکفر و الحاد بخود ستم نمودند هدایت نمیکند وقتی کافر را مطلقاً ظالم و ستمکار نامند چنانچه در آیات اشاره بآن شده

صفحه : ۱۷۶

چه خواهد بود حال کافری که مرتد شده باشد و پس از ایمان بکفر برگردد چنین کسی که البته عمل او بسیار قبیح و جرم وی بغایت رسیده و چنین کسی نه اینکه بخودش ستم کرده بلکه بدین حق و اسلام نیز ظلم کرده و معلوم است که پاداش چنین کسی که پس از دانستگی و علم بحقانیت اسلام مرتد گردیده اینکه است که فرموده أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ برای کافرین مرتد سه عذاب وعده داده: ۱- آنان پاداش ارتدادشان مشمول لعنت خدا و ملائکه و تمام افراد بشر گردیده‌اند و لعنت خدا همان دوری از رحمت خدا است و لعنت ملائکه نیز بیزاری ملائکه است از آنها که عذاب سخت را ایجاد میکند و باید دانست که بدلالت «من» موصوله که افاده عموم میکند و «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد معلوم میشود که هر کس چه در زمان حیات ظاهری رسول اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چه پس از رحلت آنحضرت اگر پیرو دین دیگری گردد و دین محمدی [ص] را واگذارد و رویه دیگری غیر قانون اسلام اختیار کند و تابع گردد و لو تابع دین موسی [ع] یا عیسی [ع] گردد هرگز از وی قبول نخواهد شد و

حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام محمد [ص] حرام الی یوم القیمه»

و دین محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ کامل است که تا قیامت ابراز فعالیت میکند و جامع تمام قوانین حقه و دینی است که تمام قوانین آن روی میزان عدالت واقعی قرار گرفته اگر کسی قدری در احکام و دستورات آن دقت نماید بدرستی و حقیقت خواهد فهمید کوچکتر قانون و احکام آن نیست مگر اینکه مطابق عقل سلیم و قانون منطقی استوار گردیده اینکه است که انسان خردمند را نسزد که سر سوزنی از آن قوانین حقه تخلف نماید.

ای انسان عاقل اگر طالب کمال جسمانی و روحانی میباشی یا سعادت میخواهی یا عزت دارین میجوئی یا طالب معرفتی و امیدواری که راهی بقرب پروردگار خود پیدا نمائی یا بهشت موعود می طلبی یا آنچه از کمالات انسانیت را خواهانی تماماً و جمیعا از آن دفتر الهی بطلب که «لا رطب و لا یابس الا فی

صفحه : ۱۷۷

کتاب مبین» قدری چشم دل باز کن و در قرآن کریم که کتاب قانونی و معجزه رسول ما است نظر نما از آن بطلب که اگر بحسن نیت در آن نظر کنی هر چه خواهی در آن می‌یابی.

۲- خلود مرتدین در جهنم و عدم تخفیف عذاب آنها از اینجا معلوم میشود که غیر از مرتدین باقی اقسام کفار مخلد در جهنم نیستند ممکن است برای بعضی از اقسام آنها فرجی حاصل گردد و نیز عذاب آنها تخفیف گردد نسبت بمرتدین آنهائیکه بدون توبه مردند حتمی و لزومی است.

۳- «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» و نیز جماعت مرتدین انتظار نمیبرند که عذاب آنها تخفیف یابد یا از عذاب نجات گردند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر آنهائیکه پس از مرتد گردیدن توبه کردند و نفس و قلب خود را اصلاح کردند شاید مقصود از اصلاح چنین باشد که قلب خود را شایسته ایمان واقعی گردانیدند خداوند آمرزنده و مهربان است که توبه آنها را میپذیرد.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۰ تا ۹۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲) كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

صفحه : ۱۷۸

[ترجمه]

همانا کسانی که بعد از ایمان کافر شدند و مردند در حالیکه کافر بودند (بفرض) اگر بقدر پری زمین طلا فدا بدهند هرگز از آنها قبول نخواهد شد و برای آنان عذاب دردناک آماده شده و برای آنها یاری کننده‌ئی نیست [۹۱]

انسان هرگز بیز و نیکوئی نمیرسد مگر وقتی که از آنچه دوست دارد انفاق کند و هر چیزی که انفاق کنید همانا خداوند عالم باو است [۹۲]

تمام انواع و اقسام خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه را که اسرائیل بر خودش پیش از نزول تورات حرام کرده بود ای رسول بیهودیان بگو تورات را بیاورید و بخوانید اگر شما راست میگوئید [۹۳]

و آنهائیکه پس از اینکه بر خدا دروغ بندند آن جماعت از ستمکارانند [۹۴]

ای رسول بگو راست گفته است خدا پس پیرو ملت ابراهیم گردید که پاک و پاکیزه است و ابراهیم از شرک آورندگان نبوده

**(توضیح آیات)**

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ آیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را یادآوری میکند و خبر میدهد بفضاحت و دنائت آنهایی که پس از ایمانشان کافر گردیدند و پس از آن بر کفرشان افزودند و به «لن» که برای نفی ابد آرنده اعلان میکند آنهاییکه چنین بودند از مرتدین میباشند که هرگز توبه آنها قبول نخواهد گردید و چنین جماعتی از گمراهان خواهند بود که هیچ وقت در جاده هدایت نخواهند افتاد.

چون اینکه آیه با آیه پیش که هر دو راجع بارتداد است بظاهر با هم تنافی دارد زیرا در آن آیه به «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» تصریح نمود بقبولی توبه آنها که وقتی توبه نمودند خداوند توبه آنها را قبول میکند و در اینکه آیه به «لن» که برای نفی ابدی میآورند تصریح فرموده که هرگز توبه آنها قبول نخواهد شد.

و مفسرین برای جمع بین اینکه دو آیه بعضی گفته‌اند عدم قبول توبه دسته دوم برای اینکه است که در وقت مشرف گردیدن آنها بر هلاکت توبه کنند که وقت الحاء و اضطرار است و قبول توبه در وقت اختیار است قوله تعالی «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» که در موقع موت توبه قبول نخواهد گردید، یا اینکه توبه آنها نیست مگر از روی نفاق یا اینکه چنانچه بعضی گفته‌اند آیه تصریح مینماید «ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا إِلَى كُفْرِهِمْ» اینان چنین بودند هر وقت آیه‌ئی نازل میشد آنها تکذیب میکردند و شاید میگفتند اینکه ساختگی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینکه الفاظ را بهم بافته و بخدا نسبت میدهد و چنین کسانی هرگز توبه آنها قبول نمیگردد زیرا که توبه آنها اگر هم اظهار کنند بطور اخلاص واقع نخواهد گردید و شاید اشاره بهمین باشد توجیه قوله تعالی که در آخر آیه فرموده «وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» که گویا علت عدم قبولی

توبه آنها را بیان نموده که اینان چون در گمراهی قدم میزنند و علی الدوام کفری بر کفرشان افزوده میگردانند از قابلیت توبه و قبول آن افتاده‌اند و بقولی «الضالون» یعنی چنین کسانی از حق و راه درست دور افتاده‌گاندند و بقولی «الضالون» یعنی الهالکون، المعذبون اینها در هلاکت و عذاب واقع گردیده‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ آیه خبر میدهد که آنهاییکه کافر شدند و در حال کفر مردند اگر بقدر پیری زمین از طلا فدا بدهند از آنها قبول نخواهد گردید، آیه آیات بالا را مؤکد میگرداند و در مقام اینست که دانسته شود عمل کافر هر قدر هم زیاد باشد مثل اینکه بفرض بقدری مالک طلا باشد که تمام روی زمین را گرفته و تمام آنرا فدا بدهد هرگز از وی قبول نخواهد شد زیرا که شرط اولی قبولی اعمال ایمان باصول دیانت است و فاقد ایمان هر قدر اعمالش بنظر نیکو آید از وی قبول نخواهد گردید «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و ما لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و برای کافرین در آخرت عذاب دردناک مهیا گردیده و ناصر و یاری کننده‌ئی برای کافرین نخواهد بود.

آری ایمان در هر قلبی پدید گردد کیمیائی است که مس اعمال را طلا- میکند و عمل هر قدر کوچک بنظر آید در پرتو ایمان حقیقی و خلوص بزرگ و ذی قیمت میگردد و کم و زیادی ارزش عمل بسته بدرجات ایمان و اعمال صالح است و کافر با اضافه بر اینکه اعمال نیکش در بازار قیامت ارزش ندارد پیاداش کفرش عذاب سخت برای او مهیا گردیده و چون تمام موجودات دوست



دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا میباشند اینکه است که کافر در قیامت نه دوستی دارد و نه یابری که او را شفاعت کند و از عذاب برهاند.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ اصل بر مأخوذ از بر بمعنی سعه مقابل بحر است و بیابان را بر گویند

صفحه : ۱۸۱

مقابل بحر (دریا) در مجمع البیان گفته فرق بین بر و خیر اینکه است که بر آن نفعی است که و اصل بغیر میشود با قصد بآن. و المعنی «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ» یعنی هرگز اهل طاعت درک نمیکنند رحمت خدای تعالی را و مفسرین در معنی «بر» اختلاف کرده‌اند که «بر» چیست بقولی آن بهشت است. [ابن عباس و مجاهد] و بقولی آن طاعت و تقوی است. [مقاتل و عطا] و بقولی «بر» یعنی شما هرگز مردم با تقوی و صالح نمیباشید «حَتَّى تُنْفِقُوا» مگر اینکه انفاق کنید. [حسن] «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» یعنی حتی تنفقوا المال و اینکه در انفاق کنایه به «بر» شده برای اینست که تمام مردم مال را دوست دارند، و بقولی آنچه را که از نفیس‌ترین اموالشان باشد نه رذل‌ترین مالشان لقوله تعالی «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» و بقولی آن زکوة واجب است و آنچه را که خدای تعالی در اموال واجب گردانیده. [ابن عباس و حسن] و بقولی آنچه را که انسان انفاق میکند در راه خیرات «بر» است.

[مجاهد و جماعتی] از ابی طفیل روایت شده که جامه‌ئی خریدم و از خوبی آن تعجب کردم پس آنرا صدقه دادم و گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میگفت کسیکه بر نفس خود ایثار کند (یعنی آنچه خود محتاج است بآن در راه خدا انفاق کند) در روز قیامت خدای تعالی بهشت را بر او ایثار میکند و کسیکه چیزی را دوست دارد و او را برای خدا قرار دهد در روز قیامت خدای تعالی میگوید بندگان در دنیا بین یکدیگر بنیکوئی مکافات میکردند امروز من آنها را بهشت مکافات کنم و روایت شده که ابا طلحه را خانه‌ئی بود و دوست‌ترین مالهای او نزد او بود وقتی اینکه آیه آمد آنرا بین خویشاوندانش قسمت نمود پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

«بخ بخ لك مال رابح»

یعنی به به ای ابا طلحه اینکه مالی است که تو را

صفحه : ۱۸۲

سود میدهد و گفت مصلحت در آن دانم که آنرا بر خویشان خود وقف کنی او گفت یا رسول الله آنچه فرمود همان طور میکنم. و ابن عمیر کنیزی داشت که او را دوست میداشت او را آزاد کرد و اینکه آیه را تلاوت فرمود و پس از آن گفت اگر نبود برای اینکه نمیخواهم برگردم بآنچه در راه خدا انفاق کردم همانا آنرا بنکاح خود در می‌آوردم. و اباذر غفاری را میهمانی بود باو گفت من شغلی دارم برو در فلان موضع من شترهائی دارم یکی از آنرا بیاور آن شخص رفت یک شتر لاغر آورد اباذر گفت چرا شتر فربه نیاوردی آنشخص گفت برای اینکه برای خودت باشد که وقتی بآن حاجت پیدا کنی اباذر گفت روز حاجت من روزی است که در قبر باشم با اینکه خدا فرموده «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ».

از اباذر غفاری روایت کرده‌اند که گفت تو را در مالت سه انباز است یعنی سه شریک است: یکی قدر که دستور آن با تو نیارد و از تو طلب نکند که کدام ببرد بهتر و بدتر (یعنی آفت خدائی) دوم وارث است که منتظر آنست که تو چشم بر هم نهی تا مالت را ببرد، و انباز سوم توئی که اگر بتوانی بکن که تو عاجزترین سه گانه نباشی بکن آنچه خدای تعالی گفت «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» و اینکه اینکه شتر نزد من از دوست‌ترین چیزی است از مال من پس دوست داشتم برای خود پیش بفرستم.

و بعضی مفسرین گفته‌اند اینکه آیه بر فتوت دلالت دارد که حق تعالی باین آیه بما فتوت آموخت و گفت «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» بَرِّ مِنْ بَرِّ خُودِ دَرِیَابِی که من با تو کنم آنچه با برادران خود کنی به اینکه که بمال و جاه خود بآنها انفاق کنی و آنچه را که دوست داری بدهی در اینجا بده تا آنجا یعنی در قیامت بتو مقابل آن بعدل بدهند و بفضل زیادتیر عطا کنند و نگر تا گمان نبری که آنچه تو میکنی از خیر و بر بر من پوشیده است.

صفحه : ۱۸۳

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ فَأَنَّ اللَّهَ جَوَابِ شَرْطِ اسْتِ وَاگر چه خدای تعالی عالم است در هر حالی و در آن دو وجه گفته شده یکی در تقدیر «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ» یعنی آنچه انفاق کنید کم باشد یا زیاد خدا پاداش میدهد زیرا که او عالم است و چیزی بر او پنهان نیست، و وجه دیگر در تقدیر اینکه است که خدا بآن عالم است بحدیکه عمل بر آن واقع گردیده از حسن نیت یا قبح آن.

اگر گفته شود چگونه فرموده «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» در صورتی که فقیر بیبشت میرسد اگر چه انفاق نکرده، در پاسخ گفته شده «کلام خرج الحث علی الانفاق» و آن مقید بامکان است و اینکه بطور اطلاق گفته برای مبالغه و ترغیب است و او اینکه است که گفته شود هرگز نمیرسد بنیکی کامل بر شریفترین وجوه حتی تنفقوا مما تحبون، و از ابن عمر روایت شده که گفته سائلی از نبی صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه آیه سؤال نمود گفت آن اینکه است که مال را انفاق کند کسیکه شجیع است و مال را دوست دارد و از فقر بترسد.

در کشف الاسرار چه خوب گفته قوله تعالی «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» من انفق محبوبه من الدنيا وجد مطلوبه من المولى و من انفق الدنيا و العقبی وجد الحق تعالی و شتان ما بینهما» یکی مال باخت در دنیا ببر بخدا رسید، یکی ثواب باخت و در عقبی بوصول الله رسید، هر که امروز بمال و جاه بماند فردا از ناز و نعمت درماند و هر که فردا با ناز و نعمت بماند از راز ولی نعمت باز ماند.

بهر چه راه باز آفتی چه کفر آن حرف و چه ایمان بهر چه دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» من تبعیض در سخن آورد میگوید اگر بعضی هزینه کنی از آنچه دوست داری «ببر» مولى رسی دلیل کند که اگر همه هزینه کنی بقرب مولى رسی، ای بیچاره چون میدانی که ببر او نرسی تا آنچه دوست

صفحه : ۱۸۴

داری ندهی پس چه طمع داری که بیار رسی با اینکه همه غوغا و سودا که در سر داری.

[پایان] كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ تمام انواع خوراکیها برای بنی اسرائیل پسران یعقوب حلال بود «حل» مصدر است که صفت طعام واقع گردیده و مفرد و جمع و مؤنث و مذکر آن یکی است قوله تعالی «لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ» سوره ممتحنه آیه ۱۰.

در تفسیر مجمع از ابن عباس و مجاهد و ضحاک نقل کرده که چون اینکه آیه نازل شد که «فَيُظْلَمُونَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» یعنی بشومی ظالم و معصیت یهودیان بعضی طعامهای پاک حلال را چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن برایشان حرام گردانیدیم یهودیان از اینکه آشفته شدند گفتند اینها همیشه محرم بوده است حق تعالی آنرا تکذیب نموده و گفت که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» مگر آنچه را که یعقوب بر خود حرام

گردانیده چون گوشت و شیر شتر، و نزد عکرمه هر دو گوشه کبد و کلیتین و شحوم مگر شحوم پشت و اینکه برای اینکه بود که یعقوب را عرق النساء عارض شد نذر کرد که اگر خدا مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی او را شفا بخشید و گوشت شتر و شیر او را که از همه مطعومات و مشروبات پاکیزه تر بود «تقربا الی الله و وفاء لنذر» بر خود حرام ساخت یهودیان بمتابعت او از آنها اجتناب نمودند گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده حق تعالی فرمود چنین نیست که اینها میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرده.

«مَنْ قَبِلَ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ» پیش از اینکه تورات فرود آید و ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم اگر اینان انکار کنند بگو تورات را بیاورید «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» صاحب منهج گفته یهود جسارت نکردند بر آوردن تورات چون میدانستند

صفحه : ۱۸۵

پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اینکه باب راست میگوید و آنها دروغ میگویند و اینکه دلیل است بر صحت نبوت حضرت رسالت [ص] زیرا که اینکه اخبار از غیب است و رسول [ص] تورات را ندیده بود. [پایان] در مجمع گفته در کیفیت تحریم کردن یعقوب بعضی از اشیاء را اختلاف است نزد بعضی باجتهاد او بوده و نزد بعضی بنذر چنانچه گذشت، و بعضی گفته اند آن بنصی بود که از حق تعالی بر او وارد گردیده، و بعضی گفته اند حرام کردن یعقوب اینها را از قبیل تحریم زهاد بود که اشیاء لذت آور را بر خود حرام گردانند و بنا بر اینکه اجتهاد باشد دلالت نمیکند بر جواز اجتهاد پیمبران در مسائل شرعیه چنانچه بعضی گمان کرده اند زیرا که میتوان گفت که اجتهاد آنها باذن حق تعالی باشد پس آن در حکم تحریم آنست. [پایان] فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ آیه مفتریان بر خدا را از ظالمین و ستمکاران بشمار آورده و اعتراض بیهودیان است که چیزی را که خدا حرام نموده مثل همان خوردن گوشت و شیر شتر و بعضی چیزهای دیگر اینها بدروغ نسبت بخدا میدهند که خدای تعالی اینها را حرام کرده و نسبت بدین ابراهیم میدهند و آنها در اینکه نسبت از چند جهت خطا کرده اند: یکی افتراء بخدا که بدترین گناهان کبیره بشمار میرود و نسبت دروغ بحکم او میدهند، و دیگر نسبت بدین ابراهیمی که در دین ابراهیم حرام بوده، سوم اعتراض برسول که تو بر ملت ابراهیم چنانچه مدعی آن میباشی عمل نمیکنی اینکه است که بجمله اسمیه «هُمُ الظَّالِمُونَ» ظلم آنها را در اینکه نسبت مؤکد گردانیده اشاره به اینکه که ظلمشان بسیار قبیح است و مجازاتش شدید خواهد بود.

قُلْ صِدْقَ اللَّهِ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ خطاب برسول است که ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم باین یهودیان بگو که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد قوله «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِيُنِي إِسْرَائِيلَ»

صفحه : ۱۸۶

إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ «فَاتَّبِعُوا» پس متابعت کنید طریقه و ملت ابراهیم را «حَنِيفًا» حال است یعنی پیروی کنید از ملت یا سنت ابراهیم در حالیکه میل کننده بود از ادیان باطله بدین حق و ابراهیم از مشرکین نبود بلکه موحد حقیقی بود.

ظاهرا آیه ارشاد بیهودیان است که شمائی که میگوئید ما تابع دین ابراهیم میباشیم دین و ملت ابراهیم مطابق همین دین اسلام است که شما را بآن میخوانم و چون شریعت رسول صلی الله علیه و آله مطابق و موافق شریعت ابراهیم علیه السلام بود اینکه است که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا».

در منهج گفته بدان که صحیح آنست که پیغمبر ما [ص] متعبد بشریعت انبیای سابق نبود و لیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم [ع] بود اینکه بود که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» و بقولی از اول بعثت بطریق الهام و منام بدین اسلام مأمور بود. [پایان]

## [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]

## اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰) وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲) وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

## [ترجمه]

اول خانه‌ئی که برای عبادت گاه مردم وضع گردیده همان خانه بکه است که مبارک و با برکت و برای جهانیان هدایت است [۹۶] و در آن بکه است نشانه‌های آیات خدا و مقام ابراهیم است و کسیکه در مکه داخل گردد در محل امن قرار گرفته و زیارت خانه کعبه بر هر کسی که استطاعت دارد واجب است و کسیکه بوجوب حج کافر گردد همانا خدای تعالی از جهانیان بی‌نیاز است [۹۷] ای رسول باهل کتاب بگو برای چه آیات خدا کافر شدید در حالیکه خدا گواه است بر آنچه عمل میکنید [۹۸] بگو ای اهل کتاب برای چه راه خدا را بستید برای کسیکه ایمان آورده و او را براه کج و طغیان وا میدارید در حالیکه شما بزشتی اینکه عمل آگاهید و خدا از آنچه شما انجام میدهید غافل نیست [۹۹] ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر مطیع جماعتی از اهل کتاب گردید شما را بعد از ایمانتان بکفر برمیگردانند [۱۰۰] و چگونه شما کافر میگردید در حالیکه آیات خدا بر شما خوانده شده و رسول او در میان شما است و کسیکه بخدا متمسک گردد حقیقه براه راست هدایت یافته [۱۰۱] ای کسانی که ایمان آورده‌اید حکم خدا را نگاه دارید آنطوریکه شایسته نگاهداری است تا نمیرید مگر در حالیکه شما مسلمان باشید [۱۰۲] و تمام شما مسلمانان تمسک نمائید بریسمان (حکم اسلام) و متفرق نگردید و همیشه نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید وقتی که شما با هم دشمن بودید و خدا بین قلبهای شما الفت انداخت و با هم برادر گردیدید و در پرتگاه آتش بودید و خدا شما را از آن نجات داد اینکه چنین خدا آیاتش را برای شما ظاهر میگرداند شاید شما هدایت یابید [۱۰۳].

**(توضیح آیات)**

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَيْتِكُمْ مَبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ هَمَانَا أَوَّلَ خَانَةِئِي كِه بَرَى مَرْدَمِ تَأْسِيسِ شَدِه وَ وُضِعَ بَرَى عِبَادَتِ كَرْدِيدِه خَانِه كَعْبِه اسْت، دَر آيِه رَاجِعِ بَخَانِه كَعْبِه سِه فَضِيلَتِ يَادْأَوْرِي مِيكَنْد:

۱- اول خانه‌ئی است که برای عبادت و مخصوص بآن وضع گردیده و اینکه خانه کعبه را متصف گردانیده باول خانه‌ئی که برای عبادت تأسیس شده با اینکه قبلا مردم بیت المقدس برای عبادت رو میکردند چنانچه عبادت گاه مریم و زکریا بوده، میشود گفت اولیت از جهت زمان بوده زیرا که خانه کعبه بدست ابراهیم و اسماعیل بامر حق تعالی برای عبادت گاه مردم تأسیس گردیده و بیت المقدس را سلیمان محل عبادت قرار داده که قرن‌ها بعد از ابراهیم میزیسته، و میشود گفت اولیت مکه شاید از جهت شرافت خانه کعبه باشد بر تمام معبدها.

۲- اینکه خانه کعبه را مبارک نامیده یعنی او را بتبرک و برکت و خیر و عظمت توصیف گردانیده و چون مبارک از باب مفاعله از برکت است که عبارت باشد از خیر کثیر پس کعبه را مبارک نامیده و چون خیر زیاد و فراوان از خیرات دنیوی و اخری در آن است.

۳- «وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» شاید اشاره باین باشد که فیض و برکت خانه کعبه اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد بلکه فیض آن عام است هر قومی و طائفه‌ئی در تجارتشان و معاملاتشان و بدست آوردن مال و ارزاق از برکت آن فیض میبرند و اینکه خیرات و برکاتیکه از مکه نصیب مردم گردیده از دعای ابراهیم است که در سوره ابراهیم آیه ۱۳۷ بآن تصریح شده «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ».

و گفته‌اند خدای تعالی در اینکه آیه هفت فضیلت برای کعبه شمرده که در

صفحه : ۱۹۰

باره بیت المقدس شمرده، و نیز گفته‌اند چون یهودیان اختلاف کردند در تأویل آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» بعضی گفتند مقصود اول بقعه‌ئی است که از زمین بر روی آب پدید آمد که خداوند زمین کعبه را از کف سفید بیافرید و پس از دو هزار سال زمین را آفرید یعنی زمین را از زیر خانه کعبه بیرون آوردند.

[عبد الله عمر و مجاهد و قتاده و سدی] و بقولی اول بقعه‌ئی که در روی زمین بنا کردند خانه کعبه بود بروایتی از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام از سبب طواف پرسیدند گفت خدای تعالی در زیر عرش خانه‌ئی قرار داد که آنرا بیت المعمور گویند که در سوره و الطور فرموده «وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» و فرشتگان را امر فرمود دور آن طواف کنند تا طواف عرش را رها کنند تا آسان‌تر باشد برای آنها آنگاه فرشتگان زمین را فرمود تا برابر آن در روی زمین آنجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کردند بر شکل آن در طول و عرض و نامش را ضراح نهادند و آنان که در زمین بودند بر گرد آن طواف میکردند چنانچه اهل آسمان گرد بیت المعمور. و بقول دیگر اول خانه‌ئی که آدم در زمین بنا کرد کعبه بود.

[عبد الله عباس] از ابن شهر آشوب از امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل کرده‌اند که راجع بآیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» مردی از آنحضرت پرسید آیا خانه کعبه اولین خانه است که در روی زمین ساخته شد حضرت فرمود نه پیش از آن هم خانه‌هائی بوده لکن خانه کعبه اولین خانه مبارکی است که برای پرستش و عبادت کردن بندگان درست شده در آنجا هدایت و رحمت و برکت جمع است اول کسیکه آنرا بنا کرد ابراهیم بود بعدا که خراب شد قومی از عرب آنرا ساختند برای مرتبه سوم عمالقه آنرا بنا کردند و پس

از آن قریش آنرا درست نمودند.

صاحب المیزان گفته احادیث راجع بدحو الارض و بسط یافتن زمین از زیر کعبه زیاد نقل شده اینکه روایات مخالفی با کتاب الهی ندارند و نه برهانی

صفحه : ۱۹۱

آنرا دفع کرده مگر آنچه علمای طبیعی قدیم می‌پنداشتند که زمین عنصری بسیط است آنهم که بطلانش امروز روشن شده و بی‌پایگی‌اش ثابت گشته است و آیات قرآن دلالت دارد که تشریح عمل حج پس از اتمام یافتن خانه کعبه قرار گرفته قوله تعالی در سوره بقره آیه ۱۲۵ «وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (۱) و نیز در سوره حج آیه ۱۲۷ خطاب بحضرت ابراهیم علیه السلام است «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (۲). آری آیه اخیر خود میرساند که دعوت ابراهیم [ع] و اعلان حج بزودی مورد قبول عامه مردم واقع شده عده زیادی از بلاد نزدیک و دور چادر نشین و شهری برای انجام دادن عمل حج خواهند آمد. [پایان] آیات و احادیثی که در فضیلت مکه و عمل حج وارد شده بسیار است و خدای تعالی آنرا بیت العتیق نامیده بمعنی کریم که دلالت دارد بر کرامت و بزرگواری آن که آن خانه آزاد و از دست ظالمان و جباران سرکش محفوظ داشت که قصد آن نکردند و او را شهر الحرام و مسجد الحرام و بیت الحرام نامید یعنی با شکوه و با وقار و جای امن و امان و نزول گاه انبیاء و منبع نبوت و ولایت و رسالت و مهبط وحی و قرآن، فیه آیات بینات مقام ابراهیم و مَنْ دَخَلَهُ كَانِ آمِنًا در آن خانه نشانه‌های ظاهر است و در بیان نشانه‌های ظاهر و معرفی آن دو علامت آورده یکی مقام ابراهیم علیه السلام است، بعضی گفته‌اند تمام مسجد و کعبه مقام ابراهیم است و بقول دیگر همان سنگی است که اکنون هنوز در آنجا محفوظ است و جای دو قدم ابراهیم از چپ و راست در آنجا پدیدار است و پیش

(۱) از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طائفین و معتکفان و راکعان و ساجدان پاکیزه دارند.

(۲) مردم راههای حج را پیاده و سواره و از هر راه دور بسوی تو آیند.

صفحه : ۱۹۲

خانه برابر مشرق در حقه و غلاف پوشیده میدارند.

و فضیلت دیگری که در آیه یادآوری کرده «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانِ آمِنًا» اینکه امن در اثر دعای ابراهیم [ع] است که گفت «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی ایمن گردد چنانچه هر جانی که در او گریزد ایمن بود و هر صید و وحشی که در آنجا رود او را نگیرند و اینکه امنیت از اثر دعای ابراهیم است که خداوند منت بر او و جهانیان گذاشت قوله تعالی «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ».

در کشف الاسرار گفته «فیه آیات بینات» در آن خانه نشانه‌های روشن است که آن حق است و حقیقت یکی از آن نشانه‌ها مقام ابراهیم است از روی ظاهر قدم ابراهیم است بر سنگ خاره که روزی بوفای مخلوقی در آن قدم برداشت لاجرم رب العالمین اثر آن قدم را قبله جهانیان ساخت، اشارتی عظیم است کسی را که یک قدم بوفای، حق از بهر حق بردارد، و چه عجب اگر باطن وی قبله نظر حق شود اما از روی باطن، گفته‌اند مقام ابراهیم ایستادن گاه او است در خلت و اینکه قدم وی در راه خلت چنان درست آمد که هر چه داشت همه در باخت، هم کل و هم جزء و هم غیر. کل نفس او است، جزء فرزند او، غیر مال او. نفس بغیر آن داد و فرزند بقریان داد و مال بمهمان داد.

امروز که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

[پایان] در اصول کافی علی بن ابراهیم از پدرش و عبد الله صلت جمیعا عن حماد بن عیسی از حریر بن عبد الله از زراره از ابی جعفر [ع] روایت کرده که گفت

«بنی الاسلام علی خمسۃ اشیاء: ۱- الصلوٰۃ ۲- و الزکوٰۃ ۳- و الحج ۴- و الصوم ۵- و الولایۃ»

زراره گفت پس گفتم کدام یک از اینها بهتر است حضرت فرمود ولایه افضل است برای اینکه کلید آنها است و والی دلیل است بر باقی (یعنی صاحب ولایت رهنا

صفحه: ۱۹۳

و دلیل است بر باقی) زراره گوید گفتم پس از آن کدام افضلند گفت نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

«الصلوٰۃ عمود دینکم»

زراره گفت پس از آن کدام یک افضلند حضرت گفت زکوٰۃ زیرا که زکوٰۃ را مقارن نماز کرده و قبل از آن ابتداء بصلواۃ نموده و رسول الله [ص] فرمود

«الزکوٰۃ تذهب الذنوب»

زراره گوید گفتم آنکه پهلوی او است در فضل گفت حج قال الله عز و جل «لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً و من کفر فإِنَّ الله غنیٌ عن العالمین» و رسول فرمود یک حج مقبول بهتر است از بیست نافله و کسیکه باین بیت طواف کند و هفت عدد بشمارد و رکعاتش را نیکو بجا آورد خداوند او را میآمرزد الی آخر حدیث.

و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً گفته‌اند لام «لله» برای ایجاب و اختصاص است مثل اینکه گفته شود برای فلان یعنی اینکه چیز مخصوص بفلانی است یعنی او راست و جز او را نیست «علی الناس» لفظ عام است که شامل می‌گردد شریف و وضع و برّ و فاجر و مؤمن و کافر را اینکه است نظر بعموم آیه کفار مکلف بحج و عمره میباشند اهل لغت گفته‌اند «الحج» بفتح مصدر و بکسر اسم است و حج در لغت بمعنی قصد است و در شرع بقصد مکان مخصوص در ایام مخصوصه اطلاق گردیده لاداء مناسک مخصوصه.

من استطاع الیه سبیلاً «من» بدل ناس است بدل بعض از کل است و تقدیر در آیه «و لله علی الناس» یعنی مستطیعین از آنها. اما اینکه استطاعت بچه چیز محقق می‌گردد در آن اختلاف است:

در مجمع گفته و معنی «من استطاع الیه سبیلاً» برای خدا است بر ذمه کسانی که از مردم استطاعت دارند حج بیت راهی یعنی کسیکه راهی از طریق نفس و استطاعت بدنی یا مال استطاعت مالی پیدا کند.

و در استطاعت اختلاف است بقولی آن زاد و راحله است [ابن عباس و ابن عمر]

صفحه: ۱۹۴

و بقولی استطاعت آنچیزی است که بآن ممکن باشد بمکه برسد بهر وجهیکه امکان داشته باشد [حسن] و معنی آن قدرت بر وصول بمکه است و از ائمه ما [ع] چنین روایت شده که استطاعت عبارت از وجود زاد و و راحله و نفقه کسی را که نفقه او لازم است از

مال یا ضیاع یا حرفه که او را کفایت کند با صحت نفس و خالی بودن موانع بازگشت و امکان سیر. «وَمَنْ كَفَرَ» یعنی کسیکه جحود و انکار کند و جوب حج را و اعتقاد بوجوبش نداشته باشد کافر است. [ابن عباس و حسن] فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ خدای تعالی مردم را متعبد نگردانیده برای اینکه محتاج عبادت آنها بوده و همانا آنها را متعبد گردانیده که او را عبادت کنند باعمال حج برای اینکه عالم بوده بآن مصالح و فائده‌هایی که در اعمال حج منطوقی است.

و بقولی مقصود بآن یهودند که چون نازل گردید قوله تعالی من به «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» گفتند ما مسلمینیم پس آنها را امر بحج نمود و اینها حج ننمودند و علی هذا معنی «من کفر» یعنی کسیکه حج را ترک کند از اینکه جماعت (یهود) او کافر است «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» و بقولی مقصود از کفر کفران نعمت است زیرا که امتثال امر خدا شکر نعمتهای او است و از ابی امامه از نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که گفته کسیکه باز ندارد وی را از حج حاجتی ظاهری از قبیل مرض حابس یا سلطان جائز و حج نکند باو گفته میشود اگر خواهی یهودی باش و اگر خواهی نصرانی (یعنی از دین اسلام تارک حج بدون عذر موجه خارج است).

از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حج و عمره فقر و گناه را میبرد همچنانچه کوره آهن گران چرکی و رنگ آهن را زایل میگرداند.

و اینکه آیه دلالت دارد بر فساد قول کسیکه گفته استطاعت با فعل تحقق

صفحه : ۱۹۵

میپذیرد زیرا که خدای تعالی حج را واجب کرده بر کسیکه استطاعت دارد و بر غیر مستطیع واجب ننموده و استطاعت ممکن نیست تحقق گیرد مگر بعد از حج قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ پس از آنکه آیات پیش مؤمنین را یادآوری میکند که ملت ابراهیم در پیش او حنیف و نیکو بود و اشاره میکند که دین من یعنی دین اسلام مطابق ملت ابراهیم است و اول خانه‌ئی که ابراهیم برای عبادت وضع نمود کعبه بود که در آن مقام ابراهیم است و برای کسانیکه استطاعت دارند حج را واجب گردانید و منکر آنرا کافر بشمار آورد. باهل کتاب اعتراض میکند که شاید مقصود یهودیها باشند یا تمام اهل کتاب که مصداق کامل از اهل کتاب یهودیان و نصاری میباشند و شاید توبیخ و سرزنش بآنها از جهت اینکه باشد که شمائی که ادعاء میکنید که تابع فرمان حقیق و خدا را عالم میدانید «لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» چگونه بآیات خدا کافر میگردید شاید مقصود از آیات تورات و انجیل آن آیاتی باشد که بیعت رسول امّی خبر داده باسم و نسب او را معرفی نموده در صورتی که خدا بر اعمال و افعال و گفتار شما گواهد است که دانسته و فهمیده از روی عناد و لجاج انکار میکنید و حق را بر دیگران میپوشانید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ إِنَّكَ آيَةَ نَبِيٍّ نَبِيٍّ كَذِبٍ كَرِيمٍ یا آنکه آیات نیز خطاب باهل کتاب میکند و اعتراض بآنان مینماید که برای چه راه خدا را بر کسیکه ایمان آورده می‌بندید و آنرا براه کج می‌اندازید و در صدد آنید که راه را بر مؤمنین صد نمایند در حالیکه شما گواهان میباشید که راه حق طریق اسلام است و خدای تعالی غافل از حال و اعمال شما نیست. مراد بلفظ استفهام توبیخ و سرزنش آنها است که شما که راه خدا را می‌بندید باید اقامه دلیل نمائید گویا فرمود «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» شما بایستی بر چنین عمل برهان بیاورید.

صفحه : ۱۹۶

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و باید بدانید که خداوند از آنچه میکنید از اغواء کردن مؤمنین و بستن راه حق تعالی غافل نیست. در منهج گفته مقصود از «مَنْ آمَنَ» عمار یاسر و رفقای اویند که یهودیان آنها را بکیش خود میخواندند و از انوار نقل میکنند که



گفته تکرار خطاب مبالغه است در تقریر و نفی عذر ایشان و اشعار به اینکه که هر یک از اینکه دو امر (صد کردن از راه خدا و بکجی انداختن) مستقیح است فی نفسه و مستقل باستجلاب عذاب، زید اسلم گوید آیه مخصوص یهود است که سنگ فتنه در میان اوس و خزرج که از اهل اسلام بودند می‌انداختند و تعادی و تجاذب که در جاهلیت میان ایشان واقع شده بود بیاد ایشان می‌آوردند تا بمثل آن عود کنند و از اسلام ارتداد نمایند، و از حسن روایت شده که در باره یهود و ترسایان است که بعرب میگفتند اینکه محمّد صلی الله علیه و آله آن محمدی نیست که ما وصف او را در تورات و انجیل خوانده‌ایم و پیمبران ما را بآن بشارت داده‌اند، و قوله تعالی «تَبْغُونَهَا» حال است از ضمیر «یصدون» مشتق از «بغیه» بمعنی طلب یعنی چرا در صدد آنید که صد مؤمنین کنید از ایمان در حالیکه راه خدا را طلب میکنید «عِجَاباً» بکجی و انحراف که تلبیس میکنید و در وهم مردم می‌اندازید که در کتاب موسی علیه السلام نسخ نیست و در کتاب محمّد صلی الله علیه و آله نسخ است و صفات او را آنطوریکه در تورات است تغییر میدهد و امثال آن و باین طور آتش فتنه را در میان آنها برافروخته میگردانید، و صد مردمان از آن ضلال و اضلال است تا آنجا که گفته آنها احتیال میکردند اینکه بود که خدای تعالی فرمود «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

گفته‌اند شماس بن قیس یهودی مرد پیری بود و قاسی القلب شدید الکفر و العناد و کینه ورز و حسود و عیجو و بدگوی مسلمانان بود روزی از مجمع اوس و خزرج گذشت دید ایشان حلقه زده‌اند و متفق الکلمه‌اند و از روی محبت و وداد با هم مجالست نموده‌اند و متفق الرأی شده‌اند و در جاهلیت میان ایشان

صفحه: ۱۹۷

حرب و قتال بود چون مسلمان شدند آن خصومت باتحاد و دوستی تبدیل گردید چون شماس دوستی و اتحاد آنها را بدید آتش حسد و حقد او اشتعال نموده با خود گفت اگر اینها باین طریق باشند بر ما غلبه کنند و بر ما کار تباه گردد شخصی را فرستاد تا میان آنها بنشیند و از واقعات بقاس که جنگ عظیمی بود بین آن دو قبیله و اینکه خزرج در آن جنگ مغلوب گردید، سخنی در میان آورد و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند چون ذکر اینکه محاربه بمیان آمد و آیات قصیده بمسامع خزرچیان رسید از غایت آشفستگی آنها نیز زبان بهجای اوسیان گشودند و ایشان تحمل نموده آغاز سب خزرچیان گشودند کار بجنگ و مجادله کشید فی الحال جبرئیل با اینکه آیات نازل گردید پیغمبر اسلام بمعرفه آنها در آمد و در قلب دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود اینکه من در میان شما دعیه رسوم جاهلیت را و نمیگذارید پس از آنکه خداوند شما را باسلام گرامی گردانیده طریق دین داری فرو میگذارد آنها دانستند که اینکه از نزغات شیطان و کید دشمنان است فی الحال استغفارکنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و صلح کردند و دانستند که اگر فرمان یهود را ببرند از ایمان بکفر باز میگردند. [پایان] یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ آیه خطاب شفقت آمیز بمؤمنین نموده شاید مورد خطاب همان مؤمنینی بودند که یهودی بنام شماس بن قیس و یاران او که در شأن نزول آیه گفته‌اند مقصود باشد که آنها آتش فتنه را بپا کردند.

لکن شأن نزول مخصص آیات نیست آیات مطلق است و لو در مورد خاصی فرود آمده باشد.

خلاصه آیه مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانید دشمنان دین بسیارند اگر تابع طائفه‌ئی از آنها گردید یعنی یهود شما را از ایمان بکفر برمیگردانند

صفحه: ۱۹۸

پس از آنکه ایمان آورده‌اید و ظاهراً اینکه جماعتی که مورد خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا گردیده‌اند ایمانشان از روی حقیقت و



نشوید از او بغیر او و حق تقوی همین است که مؤمن بتمام همت رو باو آورد و ملحق باو گردد و از او بغیر التفات نکند. و اجتناب از معاصی و فعل طاعات چنانچه در بعضی از اخبار آمده تفسیر بلازم او است و شاید تفسیر بلازم تقوی کرده‌اند برای اینکه عقول اکثر مردم از درک معنی حقیقی آن قاصر است و وظیفه حجج الهی اینکه است که بقدر عقول مردم با آنها سخن گویند تا اینکه برضعفاء امر مشتبه نگردد و بگمراهی نیفتند و شاید چون اتیان بواجبات و ترک محرمات سبب طهارت نفس میگردد مجازا بعلاقه سببیه و مسببیه عمل بواجبات و ترک محرمات را تقوی نامیدند زیرا فعل واجبات و ترک محرمات ناشی از تقوی است.

در بحار از عدّه الداعی از عبد الله سنان از ابی عبد الله علیه السلام چنین روایت کرده

«إِذَا مَنَّ الْمُؤْمِنُ قَبْلَ مَا يَحِبُّ اللَّهُ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَبْلَ كُلِّ مَا يَحِبُّ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ بِتَقْوَاهُ عَصَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَصَمَهُ لَمْ يَبَالِ لَوْ سَقَطَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَ أَنْ نَزَلَتْ نَازِلَةٌ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَشَمَلَهُمْ بَلِيَّةٌ كَانَتْ فِي حِرْزِ اللَّهِ بِالتَّقْوَى عَنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ أَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ»

. در اربعین هاشمیه در شرح حدیث گفته:

از اینکه حدیث شریف استفاده میشود آنچه را که در معنی تقوی گفته شد زیرا قوله «اقبل» اقبال مقابل ادبار است پس معنی چنین میشود کسیکه توجه کند بسوی خدای تعالی و رو کند بطرف آنچه را که خدای تعالی دوست میدارد و متابعت کند راه رضای او را و امثال کند اوامر او را و اجتناب کند از نواهی «اقبل الله عز و جل» خدای تعالی بسوی او رو میکند. و اینکه نظیر قول او است «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و قوله تعالی «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» و در اینکه کلمات و امثال آن رموز و اسراری است که نه مقام و نه افهام وسعت ذکر آنرا دارد.

و قوله تعالی در اینکه حدیث شریف

«لَمْ يَبَالِ لَوْ سَقَطَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ»

نظیر قوله تعالی «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

صفحه : ۲۰۱

در تفسیر برهان از ابن شهر آشوب از تفسیر و کعب از عبد خیر نقل شده که گفت از علی بن ابی طالب علیه السلام معنای «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» را پرسیدم فرمود بخدا سوگند غیر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی بآن عمل نکرده، مائیم که خدا را در خاطر داشته هرگز فراموش نکرده‌ایم شکر گذاریش نموده هرگز کفرانش نکرده‌ایم، اطاعتش نموده و هرگز معصیتش نکرده‌ایم.

چون اینکه آیه نازل شد صحابه پیغمبر [ص] گفتند ما را طاقت آن نیست پس خدای تعالی آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» را نازل گردانید، و کعب گفت اینکه حدیث چه قدر بشما توانائی بخشید. [تفسیر المیزان] و نیز از در المنثور نقل کرده که حاکم در مستدرک و ابن مردویه از طریق دیگر از ابن مسعود نقل کرده‌اند که گفت رسول خدا در معنی «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» فرمود چنانچه با اطاعتش معصیتی نباشد و با یادش فراموشی همراه نشود باز در همان کتاب از خطیب از انس روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ بنده‌ئی حق تقوای خدا را رعایت نکرده مگر آنکه بداند که آنچه باو رسیده از او تجاوز نمیکرد و آنچه از او تجاوز نموده هرگز باو نمیرسید.

[پایان] و نیز اشاره بصعود عبد دارد بتقوی و کمال توکله قوله تعالی «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و سرّ ذلك اینکه است که نفس انسان از جهت لطافتی که دارد مستعد قبول کل کمالات است و بهر چه رو کند صفات او را بخود میگیرد و هم رنگ او

میشود پس هر گاه رو کرد و توجه نمود بسوی ذوات خبیثه شریره شیطانیه یا بشریه یا بسوی امور دنیه دنیویه لا محاله صفات آنرا بخود میگیرد و با او در ظلمت طبیعت مستقر میگردد و بالاخره خوف و حزن و بلا و محنت نصیب او میشود زیرا چون طبیعت از منبع وجود خیر دور است و در مرتبه نازل از مراتب واقع گردیده اینکه است که بموت و فنا و اضمحلال و تفرق اجزاء پیچیده شده.

صفحه : ۲۰۲

و اگر توجه کرد بسوی ذوات شریفه علویه ملکوتیه و امور جلیله اخرویه لا محاله صفات آنرا بخود میگیرد و متخلق میگردد باخلاق آنها و از جمله صفات آنها اینست که از طاعت خدا تخطی نمیکند و طرفه العینی مخالفت نمیکند و بغیر او التفاتی ندارند مگر بآنچه امر فرموده.

پس وقتی انسان چنین شد یعنی وقتی بتمام همتش توجه کرد بسوی خدا در نتیجه مستقر میگردد در جوار قرب رب العالمین با ملائکه مقربین و انبیاء المرسلین و اولیائه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنوقت متخلق میگردد باخلاق الله چنانچه در روایت مشهور فرموده «العبودیة جوهره كنهها الربوبية» و از اینکه بیان برای تو ظاهر میشود قوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» و نیز اشاره بمعنی حقیقی تقوی دارد روایتی که در بحار از مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده «التقوی علی ثلاثة اوجه تقوی بالله فی الله و هو ترك الحلال فضلا عن شبهة و هو تقوی خاص الخاص، و تقوی من خوف النار و العقاب و هو ترك الحرام و هو تقوی العام، و مثل تقوی مثل آب است جاری در نهر و مثل اینکه طبقات ثلاثه در معنی تقوی مثل اشجاری است که غرس شده باشد بر حافه اینکه نهر من کل لون و جنس رهر درختی از آن نهر آب میخورند بقدر جوهرش و طعمش و لطافتش و کثافتش.

و شاهد بر توجیهی که شد قول او است «و مثل التقوی الخ» زیرا که تقوی را مثل آب قرار داده و طبقات ثلاث را حاصل از او پس همینطوریکه آب اصل است در پیدایش اشجار همچنین تقوی اصل است در حصول اجتناب از محرّمات و شبهات بلکه مباحات. و نیز در بحار از کتاب صفات الشیعه شیخ صدوق باسناده از علی بن عبد العزیز روایت میکند که گفته ابا عبد الله فرمود یا علی بن عبد العزیز تو را گریه مخالفین مغرور نگرداند زیرا که تقوی در قلب است تا آنچه که گفته: از جمیع اینها بر تو ظاهر میگردد صحت آنچه گفتیم از اینکه تقوی عبارت

صفحه : ۲۰۳

است از اقبال قلب بسوی خدای تعالی بتمام قوی و منقطع گردیدن از غیر او و چنک زدن بلطف و کرم او. آری لازمه تقوی ورع از محارم الله است که منفک از تقوی نیست بلکه لازمه لا ینفک او است چگونه ممکن است کسیکه همیشه متذکر حق تعالی و بیاد او باشد عمل منافی رضای او از وی صادر گردد زیرا فرض اینکه است که شخص متقی مستغرق الهم در ملاحظه آثار جلال و جمال ایزد متعال میباشد. لکن کسی که از او غافل گردید چیزی مانع او نمیگردد از نفس پرستی و ارتکاب چیزیکه سخط حق را ایجاب نماید. [پایان] و باقی در اربعین هاشمیه در شرح حدیث ثلاثین بیان شده رجوع بآن جا شود. و از جمله چیزهائی که مشعر بمعنی حقیقی تقوی است آخر آیه «و لا تموتنّ اِلّا و انتم مسلّمون» زیرا دوام تقوی در حالی محقق میگردد که ملکه نفسانی شده باشد و در قلب نفوذ نموده که در هیچ وقت از شخص متقی جدا نگردد و با همان حال تقوی بمیرد لکن در اعمال چنین دوامی نیست.

و نیز بمعنی حقیقی تقوی اشعار دارد قوله تعالی در سوره تغابن آیه ۱۶ «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» شاید اشاره باین باشد بقدری که قدرت دارید تقوی را از دست ندهید که معلوم میشود متصف گردیدن بتقوی بسیار مشکل است.

آری جای تردید نیست که پدید شدن تقوی با اختلاف مردم در قوی و استعداد که خیلی متفاوت است مخصوصاً حق تقوی که در آیه ذکر شد بآن معنایی که گفتیم در وسع و طاقت اکثر مردم نیست مگر کمی از اشخاص بر جسته که مؤید بتأییدات الهی گردیده‌اند و آنها فقط مخلصین میباشند که از سر چشمه الطاف الهی قطره‌ئی بمشام جانشان رسیده و در اینکه مقام عکوف نموده‌اند و بیوضات غیر متناهی ارجمند گردیده‌اند و ظاهراً برای همین مشکل بودن آنست که معصومین [ع] تقوی را در لفافه ترک معاصی و اجتناب از محرمت پیچیده‌اند که شاید مؤمنین از راه عمل نیکو و ترک محرمت با خلوص نیت بقدر استعدادشان بآن معنای

صفحه : ۲۰۴

حقیقی تقوی فائز گردند و نور ایمان در قلبشان نفوذ کند و ببعض درجات تقوی ارجمند گردند، و معلوم میشود اجتناب از محرمت و ترک نواهی با عمل طاعات طریق بسوی تقوی است اینکه است که بطور کلی بتمام مؤمنین امر بتقوی میکنند یعنی اعمالیکه تقوی آور است پس بایستی همه در طریق تقوی قدم زنند و معلوم است تقوی یک فضیلت روحی و ملکه نفسانی است که در قلب انسان مهذب و وارسته از محبت دنیوی نفوذ مینماید و آن سیر باطنی است که پس از تهذیب اخلاق و عمل بطاعات و متخلق گردیدن باخلاق روحانین در روحیه پاک ظهور مینماید و آدمی خودش چنین قدرتی ندارد که در خود بیاورد مگر بجذابیت حق تعالی. وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» هر جا که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» گفت «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» در آن پیوست «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» خطاب عموم است تقوای ایشان بر دیدار نعمت است و همت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جل شأنه و «اتَّقُوا اللَّهَ» خطاب اهل نواخت و کرامت است که تقوای ایشان بر مراقبت منع است و قصد ایشان روح در مشاهدت حق و شتان ما بینهما «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» خطاب مزدوران است و «اتَّقُوا اللَّهَ» خطاب عارفان، مزدوران در طلب ناز و نعمتند و عارفان در طلب راز ولی نعمت، مزدوران از الله غیر او خواهند و عارفان خود الله خواهند تا آنجا که گفته:

گفته‌اند که تقوی بر سه قسم است: یکی تقوای عقوبت اندر صبر کردن از معاصی چنانچه گفت «وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» دیگر تقوی اندر شکر نعمت چنانچه گفت «وَاتَّقُوا رَبَّكُمْ» دیگر تقوی برؤیت وحدانیت بی اعتبار ثواب و عقاب چنانچه گفت «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» اول تقوای ظالمان است، دیگر تقوای مقتصدانست: دیگر تقوای سابقان.

قوله تعالی «وَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» اول گفت «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و در آخر گفت «وَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»

صفحه : ۲۰۵

و در میان گفت «اتَّقُوا اللَّهَ» سرّ ترتیب اینکه کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به الله و راه آن جز تقوی نیست، و حقیقت تقوی تحصیل طاعات است و تحصیل طاعات جز بکتاب و رسول نیست که حبل الله عبارت از آنست، میگوید دست در حبل الله زنید تا بتقوی برسید و از تقوی باعتصام او رسید و از اعتصام بتوکل رسید و از توکل باستسلام رسید از وسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت فهو الذی قال الله عز و جل فيه «فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث» و گفته‌اند اعتصام سه ضرب است، ضرب اول دست بتوحید زدن، چنانچه گفت «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» دیگر دست بقرآن زدن و بآن کار کردن، و ذلك فی قوله تعالی «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ» اینکه حق اعتصام است و هر حقی را حقیقتی است حقیقت اینکه دست اعتماد بضممان الله زدن است و دست مهر بلطف مولی زدن [پایان] پس از آنکه ذات متعال در آیه بالا- بمؤمنین امر بتقوی و محقق

گردانیدن آنرا بقوله تعالی «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» مسجل گردانیده در اینکه آیه که ظاهراً عطف بآیه بالا است گویا بمؤمنین توصیه و امر فرموده که برای حفظ جامعه‌تان و نیز برای باز شدن راهتان بسوی رحمت پروردگارتان و حفظتان از دشمنهای داخلی مثل نفس اماوه و شیاطین و دشمنان ظاهری مثل کفار و منافقین تمامتان جمعاً چنک بزیند بریسمان محکم توحید و قرآن قوله تعالی در سوره بقره آیه الکرسی «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا».

پس از ایمان قرآن کتاب جامع کاملی است که راه سعادت را برای انسان باز میکند کسیکه قرآن را پیش روی خود قرار داد و بدستورات آن عمل نمود تمام امور دنیوی و اخروی او بشایستگی اصلاح خواهد گردید، در اینکه آیه مبارکه اول امر فرموده چنک بزیند بریسمان محکم دین خدا و جمله بعد «وَلَا تَفَرَّقُوا» و از هم متفرق نگردید یک حکم عمومی جامعی است که هر یک از افراد دست بدست

صفحه : ۲۰۶

هم نهند و با هم در تقویت دین اسلام کوشش نمایند که اگر مثل امت موسی [ع] که شعبه شعبه شدند و امت عیسی [ع] که در امر عیسی متشتت گردیدند اگر با هم اتفاق نکنید شما هم مثل آنها متفرق خواهید گردید. در منهج از دادن روایت کرده که گفته روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفتم رأس جالوت سر اجبار یهود و جائلیق پیشوای عیسویان بودند که بعنف تمام آنها را نزد حضرت آوردند حضرت رو برأس جالوت کرد و فرمود یا رأس الجالوت میدانی یهودان بعد از موسی [ع] چند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم و بگویم حضرت گفت «لعنک الله من رئیس قوم»

خدا لعنت کند رئیس قومی را که وقتی از حلال و حرام دینشان سؤال شود بگویند باید در کتاب نظر کنم و بگویم آیا اگر کتاب سوخته شود یا سرقت گردد تو چه خواهی کرد، پس از آن رو بجائلیق کرد و گفت پس از عیسی عیسویان بر چند فرقه شدند گفت بر چهل و پنج فرمود دروغ میگوئی بخدا قسم من تورات و انجیل را بهتر از شما میدانم امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد فرقه آنها هالکند مگر یک فرقه که ناجی است و اینها آنانند که خدا فرمود «وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» و امت عیسی پس از او هفتاد دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی است و باقی هالک و آنها آن جماعتند که حق تعالی در شأن آنها فرموده «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا» و از امت پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد و سه فرقه شدند یکی از آنها رستگارانند و باقی هالک و آن فرقه ناجیه آنهاست که در شأن ایشان فرموده «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و آنها شیعه منند- و حدیث مشهور متواتر «الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیث ما دار»

مصدق اینکه است و مضمون حدیث راجع باین است که حق با علی است و علی با حق دور میزند و میگردد با علی هر جا که علی است یعنی هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم منفک نمیشوند. روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «ستفرق امتی علی ثلاثة

صفحه : ۲۰۷

و سبعین، فرقه منها ناجیه و الباقی هالکة» یعنی بزودی امت من هفتاد و سه فرقه میگردند یک فرقه ناجی و باقی هالک و زیانکارند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرقه ناجیه کیانند فرمود اهل بیت من و تابعین ایشان و بعد از آن گفت

«مثل اهل بی‌تی کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق»

یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس در او نشست از غرق نجات یافت و هر کس تخلف کرد هلاک و غرق گردید. [پایان] و اذکروا نِعْمَتِ اللَّهِ عَلَیْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا آیه مؤمنین را بزمان جاهلیت و بربریشان یادآوری میکند که یاد کنید زمانی را که با هم دشمن بودید و با یکدیگر ضدیت مینمودید تا اینکه بنور اسلام خداوند شما را روشن گردانید و اینکه از بالاترین نعمتهای خدا است که موفق گردانید شما را بر قبول ایمان و از برکت اسلام دشمنی شما تبدیل بدوستی گردید و تفرق شما تبدیل باتفاق و یگانگی گردید و بین شما اخوت و برادری ایجاد گردانید.

در حدیث مشهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله بین اصحاب اخوت و برادری انداخت و هر یک را با دیگری برادر گردانید و علی بن ابی طالب علیه السّلام را با خودش برادر کرد اینکه است که یکی از القاب علی [ع] را اخو الرسول گویند و معلوم است غرض حضرت همان اتفاق جامعه اسلام بود و اتحاد و یگانگی بین مؤمنین که یکی از نعمتهای بزرگ خداوندی بشمار میرود. وَ كُنْتُمْ عَلَی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا شَفَا بَرٍّ و سفه طرف چاهست مثل جانب و جنبه یعنی شما مؤمنین در زمان جاهلیت در شرف آتش جحیم بودید و بنعمت اسلام از آتش نجات یافتید، غرض اینکه قدر نعمت اسلام را بدانید و باتفاق و دوستی با هم علم اسلام را بلند کنید و نگذارید بمخالفت با هم آن ورق زمان جاهلیت شما عود کند و شیرازه اسلام

صفحه : ۲۰۸

را پاره کنید و برگردید بزمان جاهلیت.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ اینکه چنین خدای تعالی آیات خود را ظاهر گردانیده «لَعَلَّكُمْ» بجای تعلیل است یعنی بیان کرد آیات خود را که شاید شما مؤمنین راه هدایت و رستگاری خود را بیابید و در آن قدم زنید و هدایت و رستگار گردید.

صفحه : ۲۰۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]

اشاره

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰) لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارُ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۱۱) ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوٍ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بآياتِ اللَّهِ وَ يَفْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

صفحه : ۲۱۰

**[ترجمه]**

و باید باشند از شما مسلمان جماعتی که خلق را بخیر و صلاح بخوانند و امر باعمال نیکو و نهی از اعمال بد بنمایند و اینکه جماعت اینهاست رستگاران [۱۰۴]

و شما مؤمنین نبوده باشید مثل آنکسانیکه متفرق شدند و اختلاف کردند پس از آنکه آیات و ادله روشن برای آنها آمده بود و از برای چنین جماعتی عذاب بزرگ مهیا گردیده [۱۰۵]

در روزی که رویهائی سفید و رویهائی سیاه و بآنکسانی که رویهائی سیاه گردیده (گفته میشود) که آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بچشید بسبب اینکه کافر شدید [۱۰۶]

و اما آنکسانیکه در قیامت رویهائی سفید است آنان مشمون رحمت خدایند (و در دار رحمت الهی) جاویدانند [۱۰۷]

اینکه آیات خدا است که بحق و حقیقت بر تو میخوانیم و خدا اراده نموده که بر جهانیان ستم کند [۱۰۸]

و برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بازگشت امور بسوی او است [۱۰۹]

شما مؤمنین بهتر امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید که امر بمعروف و نهی از منکر میکنید و بخدا ایمان آورده‌اید و اگر اهل کتاب ایمان آرند همانا برای آنها خیر و خوب است بعضی از آنها ایمان آورده و بیشترین آنها فاسقند [۱۱۰]

هرگز آنها بشما ضرر نمیرسانند مگر اندک اذیتی و اگر بجنک شما آیند از جنک پشت برمیگردند پس هیچوقت منصور نخواهند گردید [۱۱۱]

(بر یهودیان) ذلت و خواری زده شده هر کجا که رو آرند مگر اینکه پناه ببرند بریسمان ایمان بخدا و بمردم متوسل گردند و در مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و فقر و گدائی بر آنان ثابت گشته و ذلت آنها برای اینست که بآیات خدا کافر شدند و بیمبران را بناحق میکشند و اینکه کفر و قتل بسبب آن بود که نافرمانی کردند و از حدود خدا تجاوز میکردند [۱۱۲]

صفحه : ۲۱۱

**(توضیح آیات)**

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ پس از آنکه در آیات بالا مؤمنین را بسه مطلب بسیار بزرگ که اساس ایمان بلکه کمال و بقاء و شرافت حقیقت انسانی روی پایه آن قرار گرفته ۱- تقوی که اساس اولیه دیانت است که اندازه‌ئی شرح آن داده شد ۲- اعتصام و چنک زدن بدین حق که آن نیز بر اساس تقوی و از پایه آن بشمار میرود ۳- همیشه نعمتهای خدا را در نظر آرید و بشکرانه آن با هم اتفاق و وحدت نمائید تا از شرّ و فتنه کافرین در امان باشید.

در اینکه آیات باز بمؤمنین توصیه مینماید بامر بمعروف و نهی از منکر که بایستی شما مؤمنین چنین باشید که مردم را باعمال خیر بخوانید و از منکر و اعمال ناشایسته نهی نمائید.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اشاره بجماعتی است که در اینکه چهار مطلب که دو قسم آن راجع بامور قلبی است که آثار آن در خارج پدیدار میگردد بتقوی و اعتصام بخدا و یک قسم آن راجع باخلاق و حفظ جامعه مؤمنین است که با یکدیگر دوستی و مودت کنند و همدیگر را از شرّ دشمنان حفظ نمایند و قسم چهارم که در حفظ جامعه بسیار لازم و مفید است آن امر بمعروف و نهی از منکر است که اگر امر بمعروف و نهی از منکر از میان جامعه مطرود گردد شیرازه قوانین اسلام سست میگردد و در اثر آن هرج و مرج و



فساد جامعه را فرا میگیرد و بالتیجه مفسدین در اصل دین و ایمان رخنه می‌یابند و دین خلل می‌یابد اینکه است که شارع اسلام بحکم قرآن امر فرموده بوجوب امر بمعروف و نهی از منکر قوله تعالی «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ».

و چنانچه معلوم است امر بمعروف و نهی از منکر حسنه نیکویی است که

صفحه : ۲۱۲

نفع آن عام است هم نسبت بآمر و هم نسبت بمأمور: نسبت بآمر اگر فضائلی که در باطن از علم و دانش نهفته بمعرض ظهور نرساند یعنی در باطن آنرا در اثر گفتار و یادآوری دیگران نپروراند و بعمل در اثر کردار و گفتار خود رونق ندهد کم کم آنرا بدست فراموشی میسپارد و کالعدم میگردد زیرا که در سخن و کلام آثاری است که از تلقین بنفس پدید میگردد و در باطن نفوذ مینماید، شاید یکی از حکمت ذکر و دعا که بزبان باید آورد بطوریکه گوینده خودش بشنود همین باشد که سخن از دهان خارج گردد و بگوش بشنود و برگردد بذهن و اینکه یک نوع تلقینی است که در نفس نفوذ مینماید و انسان مطالبیکه میدانسته تازه میشود و بر عملش افزوده میگردد و فائده مطالب کتب دانشمندان نیز همین اثر را دارد و نیز شنیدن مواعظ و لو اینکه خود انسان مطالبی را بداند وقتی که از کسی میشود همان که در ذهن ناخودآگاه خود مخفی بوده در معرض ظهور میآید و فائده امر بمعروف و نهی از منکر نسبت بمأمور خیلی واضح است آنهایکه جاهل و نادانند البته بشنیدن امر خیر ممکن است دانا گردند بآنچه خیر و صلاحشان در آنست و اعمال نیک بنمایند مخصوصا اگر امر کننده بخیر خودش عامل بآن باشد لکن چنانچه تجربه شده آنکسیکه میگوید چیزی را که خودش عمل نمیکند شنونده از یک گوش میشوند و از گوش دیگر بیرون میکنند لکن کسانیکه بعلمشان عمل میکنند از روی ایمان و بحسن نیت و دیگران را ارشاد مینمایند بسوی صلاح در گفتارشان بسیار تأثیر مترتب میگردد و نیز در نهی از منکر کسیکه خودش مرتکب اعمال قبیح میگردد چگونه ممکن است دیگران بحرف او اعتنا نمایند چه جای آنکه در آنها تأثیر کند و آنان را از منکرات باز دارد بلکه ممکن است از نهی چنین کسیکه نهی از منکر میکند و خودش بآن عمل میکند اصل عقیده بعضی بمقدسات دین سست گردد که اگر اعمال زشت ما خلاف بود چنین کسی که مفاسد آنرا میداند عمل نمیکرد خلاصه در بین مفسرین اختلاف است که «من» در «مِنْكُمْ أُمَّةٌ» من تبعیض

صفحه : ۲۱۳

است یا من تبیین، اگر من تبعیض باشد وجوب امر بمعروف و نهی از منکر واجب کفائی میگردد که در جائی که بقدر کافی مردمانی باشند که بر اینکه عمل اقدام نمایند از گردن دیگران ساقط میگردد و اگر من تبیین باشد بر همه مؤمنین واجب عینی است. در مجمع البیان گفته «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» «من» در اینجا برای تبعیض است بنا بر قول اکثر مفسرین بعلت اینکه امر بمعروف و نهی از منکر واجب عینی نیستند و آن دو از واجبات کفائی میباشند پس هر طائفه‌ئی که بر اینکه عمل قیام نمودند از گردن باقی ساقط میگردد و کسیکه گفته «من» در اینجا تبیین است گفته متخصص بآن مخاطبین میباشند نه باقی اجناس مثل قوله تعالی «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ».

در آنجا گفته المعنی «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» یعنی از شما جماعتی میباشند «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» که میخوانند بسوی خیر «وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی بطاعت «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» یعنی از معصیت «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی فائزون (و در اینکه معروف چیست و منکر کدام است گفته) بقولی آنچه که خدا و رسولش بآن امر نموده آن معروف است و آنچه را که خدا و رسولش از آن نهی نموده آن منکر است، و بقولی آنچه را که بعقل و شرع حسنش شناخته شود آن معروف است و منکر آنچیزی است که عقل و شرع

آنها منکر دانند و موقعش و محلش در دین بزرگ باشد زیرا که خدای تعالی فلاح و رستگاری را معلق گردانیده بامر بمعروف و نهی از منکر و بیشتر از متکلمین قائل براینند که آن دو از فروض کفائی میباشند و بعضی از آنها از فروض عینی میدانند. و شیخ ابو جعفر رحمه الله همین قول را اختیار نموده- و صحیح اینکه است که اینکه حکم از دلیل سمعی است و در عقل چیزی نیست که بر وجوبش دلالت داشته باشد مگر از جهت دفع ضرر- و ابو علی جبائی گفته که امر بمعروف و نهی از منکر عقلا واجب است و دلیل سمعی مؤکد آنست- و از جمله روایتی که در اینکه

صفحه: ۲۱۴

خصوص وارد گردیده آن روایتی است که حسن از نبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که گفت کسیکه امر کند بمعروف و نهی کند از منکر پس او خلیفه الله است در زمین و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه کتاب او است، و از دره ابن ابی لهب است که گفته مردی آمد بسوی نبی [ص] در حالی که حضرت در منبر بود گفت یا رسول الله بهترین مردم چه کسی است گفت آنکسی است که بیشتر امر بمعروف و نهی از منکر میکند و تقوای او بیشتر است و رضای او.

ابو درداء گفته همانا امر بمعروف و نهی از منکر نمی کنند تا اینکه خداوند بر آنها مسلط میگرداند سلطان ظالمی را که اکرام نمیکند بزرگ شما را و به اطفال شما رحم نمی کند و خوبان شما دعا میکنند و خدا مستجاب نمی کند دعاء آنها را و از خدا یاری می طلبند و یاری نمی کند آنها را و استغاثه میکنند بسوی خدا و بفریاد آنها نمیرسد و طلب بخشش از خدا میکنید و عفو نمی کند حذیفه گفته بر مردم میاید زمانی که جیفه حمار دوست تر است برای آنها از مؤمن که امر کند آنها را بمعروف و نهی کند از منکر. [پایان]

علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول و يستل عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر اوجب هو علی الامه جميعا فقال لا، فقیل له و لم، قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر، لا علی الضعیف الذی لا یهدی سیلا الی ای من ای، یقول من الحق الی الباطل، و الدلیل علی ذلك کتاب الله قوله تعالی «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» فهذا خاص غیر عام كما قال الله تعالی «وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و لم یقل علی امه موسى و لا علی کل قومه و هم یومئذ امم مختلفه و الامه واحده فصاعدا كما قال سبحانه و تعالی «اِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ» یقول مطیعا لله تعالی الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجه.

از اینکه حدیث شریف رجع بامر بمعروف و نهی از منکر مطالبی میتوان

صفحه: ۲۱۵

استفاده نمود:

۱- امر بمعروف و نهی از منکر بر تمام مؤمنین واجب عینی نیست بلکه واجب کفائی است که هرگاه عده‌ئی اقدام نمودند از باقی ساقط میگردد.

۲- بر اشخاصی واجب میگردد که دارای چند فضیلت باشند:

یکی قوی باشد یعنی قوت ارشاد بمعروف و منع کردن از منکر در او موجود باشد نه ضعیفی که نتواند از عهده آن برآید.

دوم- مطاع باشد که مردم بقول او وقع بگذارند و اطاعت نمایند اگر مطاع نباشد باضافه بر اینکه اعتناء بسخن او ندارند ممکن است آنان در مقام اذیت او نیز برآیند در اینصورت علاوه بر اینکه بر او واجب نیست بلکه از باب وجوب تقیه شاید اقدام برای او حرام

باشد، و نیز از اینجا میتوان استفاده نمود که در جایی امر بمعروف و نهی از منکر واجب است که اضافه بر آنچه گفته شد گوینده احتمال بدهد که حرف او اثر دارد اما در جایی که هیچ احتمال قبول ندهد برای او واجب نباشد.

سوم عالم باشد بمعروف و منکر یعنی بداند معروف چیست و منکر کدام است لکن کسیکه نداند و جاهل باشد ممکن است بجای معروف از روی ندانسته گی امر بمنکر نماید و بعکس بجای نهی از منکر نهی از معروف کند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ آیه مربوط بآیات بالا است که راجع بامور مدنی و جامعه مسلمین است چنانچه گفته شد مؤمنین را سه مطلب مهم ارشاد نموده: تقوی، چنگ زدن بدین خدا و امر بمعروف و نهی از منکر که اگر جامعه روی اینکه سه پایه قرار گیرد مدینه فاضله بوجود خواهد آمد و گویا آیه اشاره باین باشد که پس از آنکه بتعلیمات اسلامی جامعه شما مؤمنین روی پایه صحیح قرار گرفته در اثر تشتت آراء و سلیقه‌های مختلف از هم متفرق نگردید تا اینکه وحدت جامعه متشتت گردد و وحدتتان تبدیل بتفرق و نفاق گردد مثل آنهایی که در اثر اختلاف آراء

صفحه : ۲۱۶

متشتت و پراکنده گردیدند و پس از اتفاقتان اختلاف بینشان پدید گردید، پس از آنکه معجزات ظاهر بر آنها آمد، و چنین کسانی پس از اتمام حجت و آیات روشن که هیچ جای شک و ریب و عذری باقی نگذاشت در دین اختلاف کردند و برای جماعتی عذاب بزرگ مهیا گردیده معلوم است نظر ببزرگی حق تعالی عذابی را که بزرگ بشمار آورده چه قدر بزرگ است که فهم بزرگی آن از حیطة فکر بشر خارج است.

مفسرین گفته‌اند که قوله تعالی «كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا» اشاره بیهود و نصاری است که در میان هر یک فرق مختلفی متعدد نمودار گردید و اختلافشان از روی عداوت و تفرعن سر چشمه گرفته و اینها چند فرقه شدند چون: عنانیه و سامریه و موشکائیه از یهود و چند فرقه چون: ملکائیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری و اختلاف یهود پس از پانصد سال از موت موسی [ع] شروع گردید، و اختلاف نصاری پس از سیصد سال از بالا بردن عیسی [ع] پدید گردید.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «أُولَئِكَ» اشاره بجماعتی است که بین مردم اختلاف و تفرقه انداخته‌اند و وعید است نسبت بمردمانی از اهل کتاب که چنین عمل نمودند و بپاداش عملشان عذاب بزرگ برای آنان مهیا گردیده و تهدید مؤمنین است که خود را از چنین عملی که تفرقه بین مسلمین و مؤمنین ایجاب نماید حفظ نمایند.

اگر چه ظاهراً مصداق کامل آیه همان یهود و نصاری بنظر می‌آید که در دین اختلاف کردند و تفرقه انداختند لکن مناظ حکم که تفرقه و اختلاف انداختن بین جماعتی است مخصوصاً جماعت مؤمنین که بین طائفه‌ئی با طائفه دیگر از آنها اختلاف اندازند البته عذاب عظیم شامل آنها نیز میگردد.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ مفسرین گفته‌اند سفید شدن صورت کنایه از ظهور بهجت و سرور است که در صورت تأثیر نموده و صورت را سفید گردانیده و سیاه شدن صورت کنایه از غم

صفحه : ۲۱۷

و خجلت است که اثر آن در صورت نمایان میشود و آنرا سیاه میگرداند چنانچه گفته‌اند در آن روز یعنی روز قیامت اهل حق موسوم باشند بیاض الوجه و بیاض الصحیفه و اشراق البشیره و نور در پیش قدم آنها است قوله تعالی در سوره الحدید آیه ۱۳ در باره منافقین فرموده «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ الخ».

آری چون روز قیامت عالم جمع و عالم حقیقت و عالمی است که باطنها ظاهر میگردد و روزی است که هر چیزی بحقیقت خود ظهور مینماید قوله تعالی «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ» اینکه است که در آنروز ظاهر مرء آت باطن و باطن نور فشانى میکند بر ظاهر بلکه ظاهر و باطن یکی میگردد قوله تعالی «وَجَمْعِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ» و نیز روز قیامت روزی است که تمام موجودات صاحب حیات و سخن گویند چنانچه اعضاء بدن انسان بر علیه خود بامر ایزد متعال شهادت میدهند قوله تعالی در سوره یس آیه ۶۵ فرموده که «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

روز قیامت مردان و زنهای منافقین باهل ایمان میگویند نگاه کنید تا ما از نور شما روشنائی بگیریم بآنان گفته میشود برگردید و از پشت سرتان نور بگیرید، یعنی دنیا برگردید و از آنجا تحصیل نور کنید پس از آن بین منافقین و مؤمنین دیواری زده میشود که در آن حصاره دری است که باطن آن رحمت است و ظاهرش از قبل منافقین عذاب است تا آخر.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون عالم قیامت ما فوق عالم دنیا است و البته هر ما فوقی جامع و حاوی ما تحت خود میباشد زیرا که انسان پس از پیدایش نشأه دنیوی اش و فعلیت روحانیش و پس از آنچه در علم مقرر شده بود استکمال یابد منتقل بعالم برزخ میگردد پس از آن با جسم دنیویش و روح تکمیل شده منتقل بعالم قیامت میگردد زیرا که قیامت آخرین مرتبه سیر او

صفحه : ۲۱۸

است و دیگر حالت منتظره‌ئی برای او نیست.

پس از اینجا میتوان پی برد که دنیا و آخرت دو حالت از حالات انسانی است که حالت دانی آن عالم دنیا است و فوق آن عالم برزخ است از موقع مرگ تا روز قیامت و فوق آن عالم جمع و عالم کمال انسانی است و آن وقتی است که تمام قوی و استعدادش که قادر متعال در بدو خلقت در وی ذخیره نموده بفعلیت رسیده و دیگر حالت منتظره‌ئی برای وی باقی نمانده و آنوقت بمرتبه نتیجه میرسد «ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرافشرا» و مرگ یک تحولی است از مرتبه دانی بمرتبه عالی- اینکه است که مؤمن موحد که ایمان در قلبش نفوذ نموده و روح و جاننش را باشراق نور معرفت نورانی گردانیده روشنائی قلبش مثل خورشید در افق محشر نمایان گردیده نور افشانى میکند و پرتو آن در صورت انسان کامل نمایان میگردد و اهل محشر از نور او استفاده مینمایند چنانچه در بعضی از احادیث آمده که مؤمن وارد میگردد و صورت او مثل ماه روشنی میدهد.

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ از آیه چنین استفاده میشود که سیاه رویان کسانی میباشد که پس از ایمان کافر گردیدند که از شدت خجالت و پشیمانی روی آنان سیاه میگردد و از مصدر جلال خداوند بآنها خطاب سخط آمیز میرسد که بیاداش عملتان عذاب الیم را بچشید.

و در اینکه چه وقت ایمان داشتند و پس از آن کافر شدند که در مقام سرزنش بآنها گفته میشود آیا کافر شدید پس از ایمانتان- بقولی آنهایند که ایمان آوردند و بعد مرتد گردیدند- و بقول دیگر بعد از ایمانشان که در عالم ذر اقرار کرده بودند، و بقولی مقصود منافقینند که بزبان اقرار بشهادتین نمودند و در دل انکار دارند، و قول دیگر آنستکه مراد اهل کتاب میباشد که کافر شدند بنبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اینکه قبل از ظهورش بنعت و صفات او که در تورات

صفحه : ۲۱۹

و انجیل است ایمان آورده و کافر شدند، و قول دیگر آنکه اهل بدعت و هوا از اینکه امت میباشد بآنان گفته میشود بمجازات کفرتان عذاب را بچشید.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ چنانچه گفته شد چون روز قیامت روزی است که باطنها ظاهر میگردد

و تمام افراد بشر یکدیگر را بحقیقت می‌شناسند و نیز ملائکه و کتبه و کرام الکاتبین که کاتب اعمالند و تمام موجودات علوی و سفلی و پیمبران که شاهد اعمال امت خود می‌باشند تماما او را مینگرند و نظاره میکنند و در آنوقت چیزی مخفی نمی‌ماند زیرا که یکی از اوصاف قیامت «تبلی السرائر» است که باطنها ظاهر میگردد بلکه مؤمن کامل بفرست چنانچه در حدیث است «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» در همین دنیا در بشره مؤمنین که مشکات و چراغ یا نور توحیدند سفید رویان را مشاهده مینماید.

و در توجیه اینکه سفید رویان عرصه قیامت و سیاه رویان در آن روز کیانند از مفسرین چند قول نقل شده:

۱- عطاء گفته سفید رویان مهاجرین و انصارند و سیاه رویان بنی قریظه و بنی النضیرند.

۲- ابن عباس گفته سفید رویان تمام موحدانند و سیاه رویان اهل بدعتند ۳- ابو امامه باهلی آنهائیکه در آخرت رویهای آنها سیاه میگردد خوارجند چنانچه از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده

«انهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة»

یعنی خوارج از دین بجهند همچنان طوری که تیر از کمان بیرون جهند.

و اقوال دیگری نیز راجع بسفیدی و سیاهی صورت کافرین در روز معاد گفته شده لکن چون آیه مطلق است اختصاص بجماعتی دون جماعتی ندارد بلکه میتوان گفت سیاهی و سفیدی صورت ناشی از سیاهی و سفیدی باطن بروز و ظهور مینماید البته قلبیکه بنور ایمان و تقوی و عمل صالح نورانی گردیده اثر آن

صفحه : ۲۲۰

در بشره هویدا میگردد مخصوصا در آخرت که هر چیزی بحقیقت ظاهر میگردد و شاید سیاهی صورت کافر در قیامت اشاره بسیاهی قلب او و سفیدی صورت مؤمن اشاره بنور و روشنائی باطن و سریره او است که در عالم محشر نور افشانی میکند آری سفید رویان قیامت مؤمنانی می‌باشند که در هر زمانی پیرو پیمبر زمان خودشان بودند و پس از بعثت تابع شرع مطهر اسلام گردیدند و آنان کسانی می‌باشند که قلبشان بنور ایمان سفید گردیده و روحشان در اثر اعمال صالح تالئو نموده و اثر آن در صورتشان نمودار گردیده.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ خطاب برسولش نموده که اینکه آیاتی است که بحق و حقیقت بر تو تلاوت کرده‌ایم.

از بعضی مفسرین است که نکره آوردن ظلم و واقع شدنش در سیاق نفی مفید استغراق است پس بنا بر اینکه آیه دلالت دارد که بطور استغراق از خود نسبت بجهانیان نفی ظلم میکند یعنی اراده نکرده هیچ نحو ظلم و دشمنی بجیزی و موجودی از موجودات نماید زیرا چنانچه معلوم است ستم بر کسی توان نسبت داد که یا محتاج و فقیر باشد و بمال دیگران استغناء بخواهد یا بر وی ستم وارد شده که برای انتقام و تشفی قلب که اضافه بر استیفاء حق است ظلم و ستم بر طرفش وارد آورد یا غیر اینها که ناشی از جهل یا طغیان نفس اماره پدید میگردد لکن بکسیکه ساحت قدسش منزه و مبراء از صفات امکانی است و مستغنی بالذات است هیچگونه ظلم و ستمی نمیتوان نسبت بوی داد.

پس از آنکه حق تعالی در آیه بالا نفی کلیه ظلم از خود نموده فرموده وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ گویا در اینکه آیه حق جل و علا علت اصلی نفی ظلم را از خود نمودار میکند و بشر را خاطر نشان میگرداند بدو مطلب که علت و اس‌اساس عدم ظلم از مقام کبریائی خالق عالم چیست و آن دو مطلب یکی اشاره بعلت فاعلی و دیگر

صفحه : ۲۲۱

اشاره بعلت غائی موجودات است.

پس «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» اشاره بعلت فاعلی عالم است که آنچه در آسمانها و زمین است ملک او و مخصوص باو است و چون مالک و متصرف در تمام اوضاع عالم و جهانیان است هر تصرفی نسبت بنظام عالم بکند تصرف عدوانی نموده بلکه اضافه بر اینکه مالک است مصلح امور و «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است که نظام موجودات را بوجه نیکو مقرر فرموده و نیز کسیکه اینکه عالم مجلل و مزین را فقط باراده از روی رحمت و اسعه خود از عدم بدون معاون و شریک بعرضه وجود آورده او غنی بالذات است و چنانچه گفته شد ظلم و ستم نمودن میتوان نسبت بکسی داده شود که محتاج باشد نه بغنی بالذات که ساحت وجودش از ظلم و ستم بمخلوقات ضعیفش مبراء است.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ همین طوری که او مبدء و پدید آورنده موجودات و علت فاعلی است همین طور او عز و جل علت غائی و بازگشت موجودات بسوی او است «هو المبدء و المعاد» و هستی و نیستی همه ممکنات بید قدرت او است پس چگونه میتوان تصور نمود که آنچه را خودش از راه لطف عطاء نموده باخذ عدوانی که عبارت از ظلم و ستم بغیر است از مخلوقات ضعیفش بگیرد هرگز ممکن نیست و هیچ عاقلی چنین تصویری نخواهد نمود.

و خلاصه اینکه آیات از دو جهت حق را از ظلم مبراء میگرداند یکی از جهت مالکیت که فرموده «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» که چون مالک است هر چه بکند در ملک خود کرده در مال غیر نیست که گمان کند تصرف عدوانی نموده. و دیگر از جهت غایت که در نظام عالم و حکمتی که در آن بکار برده دلیل بارزی است بر اینکه از روی عدل و حکمت و کرم هر ممکنی را بقدر استعداد و قابلیتش بوی افاضه وجود کرده و نظام خلقت را مرتب گردانیده اینست که در نعم و بخششهای

صفحه : ۲۲۲

الهی تفاوت پدید گردیده و کوتاه نظران شاید گمان کنند که نسبت بیعضی ستم شده دیگر ندانند که چه قدر بینشان تفاوتها است از جهت نظام آفرینش و تفاوت افراد بشر بی خبرند و در اثر جهل نسبتهای ناروا بمقام کبریائی میدهند.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ در ترجمه آیه از مفسرین چند قول نقل شده لکن ممکن است گفته شود چنانچه از ظاهر آیه میتوان استفاده نمود که آیه در مقام بیان شرافت اینکه امت مرحومه بر آمده و بآنها خطاب نموده و تذکر میدهد و بدو صفت اینکه امت را از باقی امم امتیاز داده که از خصوصیت شما مؤمنین که بهترین امم میباشید که بین افراد بشر ظهور نموده‌اید یکی آنکه بخدا ایمان آورده‌اید و دیگر آنکه امر بمعروف میکنید و نهی از منکر مینمائید.

اینکه اینکه دو صفت را مناط خیریت اینکه امت بشمار آورده مشعر بر اینکه است که در باقی امم اینکه صفات بطور شایستگی مفقود است تمام امم بزبان گویند بخدا ایمان آورده‌ایم لکن بنا بر تحقیق هیچ ملتی و دینی غیر از دین اسلام توحید حقیقی در بینشان دائر نیست یا تثلیث گویند یا تولید مثل بر خدای واحد احد قائل میگردند و نیز چنانچه ظاهر است امر بمعروف و نهی از منکر که نظام جامعه و وحدت ملی و حفظ از تفرق بین جامعه منوط بانست ظاهرا بین هیچ جامعه‌ئی عملی نیست.

در مجمع البیان گفته مفسرین اختلاف کرده‌اند در اینکه خطاب راجع بکی است بقولی مخصوص بمهاجرین و خاصه است [ابن عباس و سدی] و بقولی در [ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه وارد شده. [عکرمه]] و بقولی خطاب مخصوص باصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است [ضحاک] و بقولی خطاب بصحابه است و لکن سائر امت را هم شامل میگردد.

صفحه : ۲۲۳

پس از آن مناقب آنها را یادآوری مینماید پس گفت «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» بطاعات «وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» از معاصی.

اگر گفته میشود همانا قبیح ایضا شناخته میشود به اینکه که قبیح است پس برای چه نیکوئی را تخصیص داد با اسم معروف پاسخ- قبیح را قرار داد بمنزله چیزی که شناخته نمیشود برای خمول و سقوط او و حسن را قرار داده بمنزله نییه جلیل القدر که شناخته میشود و بناهه و علو شأنش «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» یعنی بتوحیده و عدله و دینه.

«وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ» یعنی اگر اهل کتاب تصدیق میکردند نبی صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه برای او آمده «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» همانا برای آنها بهتر بود در دنیا و در آخرت زیرا که در دنیا از قتل نجات می‌یافتند و در آخرت از عذاب و بدرجات بلند بهشت فائز میگرددند «مِنْهُمْ» بعضی از اهل کتاب «الْمُؤْمِنُونَ» یعنی بعضی از آنها معترفند بآنچه کتب آنها از صفات نبی صلی الله علیه و آله بشارت باو داده مثل عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری «وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» یعنی آنهایی که از طاعت خدا خارج گردیده‌اند و اینکه آنها را بفسق متصف گردانیده نه کفر که اعظم است برای اینکه است که غرض اعلان بر اینکه امت است که اینها خارج گردیده‌اند از آنچه کتابشان واجب گردانیده بر آنها که اقرار بحق نمایند در نبوت نبی ما، و بقولی آنها در کفار بمنزله فساقند در قضاوت که خارج گردیدند بمنزله حال فاحشه که آن شیعی تر و اقطع است.

[پایان] لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أذىً وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ از راغب نقل شده که در مفردات گفته «أذى» ضرری است که برسد حیوانی در ناحیه جسم یا جان و یا تبعات آندو چه ضرر دنیوی باشد یا اخروی [پایان] اینکه آیات چنانچه ظاهر است مربوط بآیاتی است که راجع باهل کتاب بخصوص جماعت یهودیان نازل گردیده زیرا که اینکه آیه بمؤمنین خبر میدهد

صفحه : ۲۲۴

که شما از شرّ اهل کتاب محفوظید و به «لن» که برای نفی ابد می‌آورند مؤمنین را مطمئن میگرداند که هرگز آنها نتوانند بشما اذیت کنند مگر اندکی شاید مقصود از «إِلَّا أذىً» همان اذیتهای زبانی و انکار آنان و مخفی داشتن آیات تورات و انجیل که در باره رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده یا بد گفتن و فحش دادن بمؤمنین در غیاب آنها یا حضور آنها یا غیر آنها و هرگاه با شما در مقام مبارزه و جنگ برآیند نتوانند مقاومت نمایند پشت بجنک کرده فرار میکنند.

از مقاتل نقل میکنند که گفته رؤساء جهودان چون کعب و نعمان و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و ابن صوری نزد عبد الله بن سلام آمدند و اصحاب او از مؤمنان اهل کتاب و آنها را ملامت و سرزنش کردند بر مسلمانی آنها، خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و گفت اینکه یهودیان بشما هیچ ضرر نتوانند رسانید مگر ایداء بزبان از طعنه و وعید بدروغ یا کلمه‌ئی از کلمات کفر که بگویند و شما را بیازارند «وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأُدْبَارَ» و اگر با شما جنگ کنند پشت بجنک میکنند و چنانچه گفته‌اند اینکه آیه از جمله معجزات و پیش گوئیهای قرآن است که برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده زیرا که از غیب خبر میدهد و گفته‌اند بعضی از آنها با رسول و صحابه از بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر جنگ کردند منهزم شدند پس آیه دلیل صحت نبوت است.

ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ گفته‌اند «ثم» برای تراخی نیست و برای عطف است یعنی چون اینها خواستند با شما جنگ کنند یاری کرده نمیشوند یعنی کسی آنها را بر ضرر مسلمین یاری نمیکند.

ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ آيِنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَاءٌ وَ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ آيهِ راجع بیهودیان است و گفته‌اند مقصود مذلت و خواری است که هر کجا

صفحه : ۲۲۵

باشند دلیل و بی‌مقدارند مگر اینکه دست آویز گردند بریسمان عهد و پیمان با خدا و رسول و مؤمنین یا اینکه متمسک گردند بمردم و خود را بعهد و پیمان در پناه خدا یا مردم از قتل و اسارت و غیر اینها محفوظ بدارند و بخشم خدا باز گشتند یعنی از اعمال بدشان خود را در مورد غضب خدا واقع گردانیدند.

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ گفته‌اند مقصود از مسکنه مذلت است نه فقر زیرا از یهودیان آنهایی که مال دار و متمول میباشند باز در لباس گدائی خود را مینمایانند «الْمَسْكَنَةُ» بر وزن مفعله بمعنی سکونت یعنی بدی درویشی مینمایند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ آیه اشاره بعلت و سبب ذلت و مسکنه و در مورد غضب الهی واقع گردیدنشان و عذاب دنیوی باضافه بر عذاب اخروی آنها را چند جهت و سبب بیان نموده:

۱- اینها بآیات خدا کافر گردیدند. ۲- و پیمبران را بناحق کشتند، شاید از ناحق کشتن پیمبران ناحق بودن بنظر خودشان مقصود باشد که یهودیان با اینکه آنها را بر حق میدانستند از روی عناد و حسد و تعصب آن بزرگواران را بستم میکشند و چنانچه گفته‌اند یهودیان هفتاد نفر از انبیاء بنی اسرائیل را بناحق کشتند اینکه بود که کفر و ظلم آنها ذلت و مسکنت آنان را ایجاب نمود «ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا» اشاره بهمین است که عمل آنها بود که سبب ذلت و خواری آنها گردید.

اگر گفته شود که اینک آیات در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید و در آن وقت یهودیان پیمبری نکشند که مورد غضب الهی واقع گردند.

پاسخ- اولاً خداوند از سریره آنها خبر دارد که چنینند اگر قوت و قدرتی یافتند همه طور گناه و فساد میکردند همین طور می‌بینیم اگر قوت و شرکتی پیدا کنند از هیچ گونه ظلم و تعدی بر مؤمنین حتی بر غیر آنها فروگذار نخواهند نمود و ثانیاً چون آنها راضی باعمال آباء و اجدادشان بودند با گناه آنها شریکند [و الله العالم باسرار کلامه]

صفحه : ۲۲۶

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰]

#### اشاره

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَانِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُمَا وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُؤاً مَا عُنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمَسَّسْتُمْ حَسَبَهُ تَسْوَهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

صفحه : ۲۲۷



**[ترجمه]**

تمام اهل کتاب یکسان نمیباشند جماعتی از آنها در ساعات شب قیام مینمایند و آیات خدا را میخوانند و آنها سجده میکنند [۱۱۳]  
ایمان میآورند بخدا و روز قیامت و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و در اعمال خیر مسارعت مینمایند و اینها از شایسته گانند [۱۱۴]

و آنچه از عمل خیر میکنید پس هرگز ناسپاس داشته نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما نمیرسد که نقص ثواب را کفران فرموده چنانکه توفیه ثواب را شکر فرموده در قوله «كَانَ سَعِيَهُمْ مَشْكُورًا» و خدا دانا است باعمال پرهیزکاران [۱۱۵]  
همانا کسانی که کافر شدند هرگز نه مال آنها و نه اولادانشان آنها را از عذاب خدا باز نمیدارد و چنین جماعتی یاران آتشند و آنها در آن جاویدانند [۱۱۶]

مثل آنچه کافرین در اینکه حیات دنیا انفاق میکنند مثال بادی ماند که در آن سرمای سخت باشد و برسد بزراعت قوم ستمکاری و آنرا نابود گرداند و خدا بآنها ستم نموده و نفسهایشان بخودشان ستم نموده‌اند [۱۱۷]  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید از غیر خودتان دوست خالص نگیرید آنها تقصیر نمیکنند در باره شما از روی تباهی بحقیقت دشمنی آنها از دهنهایشان ظاهر است و آنچه را از بغض در سینه‌هایشان مخفی گردانیده‌اند بزرگ‌تر است همانا ما آیات را برای شما بیان میکنیم اگر شما تعقل کنید [۱۱۸]

اینکه گروهی که آنان را دوست دارید آنها شما را دوست نمیدارند و شما بتمام کتابها ایمان آورده‌اید و وقتی اینکه کافرین با شما ملاقات کردند گفتند ما نیز ایمان آورده‌ایم و وقتی در خلوت روند از غیظ انگشتانشان را می‌گزند ای رسول بگو بغیظتان بمیرید همانا خدا بآنچه در سینه‌ها است آگاهست [۱۱۹]

(خطاب بمؤمنین است) که هر گاه امر نیکی بشما اصابت نماید (و خوشحال شوید) کافرین بدشان می‌آید و اگر امر ناگواری بشما رسد خوشحال میگردند و اگر شما صبر کنید و پرهیزکار باشید کید آنها بشما هیچ ضرری نخواهد رسانید همانا خدا بآنچه کافرین میکنند احاطه دارد [۱۲۰]

صفحه : ۲۲۸

**(توضیح آیات)**

لَيْسُوا سِوَاءَ مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ مفسرین گفته‌اند وقتی جماعتی از اهل کتاب مثل عبد الله بن سلام و یاران وی مثل ثعلبه و اسد و اسید اسلام آوردند یهودیان بآنها طعنه زدند و آنها را از اشرار قوم بشمار آوردند زیرا که گفتند اینان بر خلاف اسلاف با ما مخالفت کردند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که دانسته شود که اینها بهترین مردمانند و بچند صفت آنان را ستایش نمود و بر باقی فضیلت و برتری داد:

۱- «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ» در معنی «قائمه» چند قول است: ۱- آنها جماعتی میباشند از اهل کتاب که بر امر خداوند ثابت و مستقرند ۲- بعضی قائمه را بمعنی عادل گرفته‌اند یعنی بر طریق مستقیم ثابتند ۳- و بقولی آنها امت پاینده بطاعت خدا و بر امر دین مستقرند ۴- یعنی صاحب طریقه مستقیمه هستند خلاصه کلام «قائمه» مطلق است و بر آنچه در آیات بعد در وصف آنها گفته شامل میگردد و شاید اشاره باین باشد که اینها در ایمان و امر دین بر جاده شریعت ثابت و مستقر و پایدارند.

۲- از فضیلت آنها چنین است که اینکه جماعت در آنات و ساعات شب بتلاوت آیات قرآن مداومت نموده در حالی که سجده میکنند، اگر خواهیم جمع کنیم بین اینکه دو فضیلت آنها که تلاوت آیات قرآن در حال سجده باشد همان معنی تهجد و نافله است شب میشود که در آن هم تلاوت آیات است و هم سجده.

در منهج از ثوری نقل میکند که گفته مراد نماز غفیله است که ما بین عشاءین گذارده میشود، و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که هر کس میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول یک بار فاتحه و سیزده بار «إِذَا زُلْزِلَتْ» و در رکعت دوم فاتحه یک مرتبه و پانزده مرتبه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند اگر در هر سال یکبار اینکه نماز را بخواند از جمله محسان باشد و اگر هر ماه یک بار

صفحه : ۲۲۹

بخواند از جمله موقنان باشد و اگر در هر شب آدینه بخواند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بخواند با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب آنرا جز خدا نداند تا آنجا که گفته آیه دلالت دارد بر عظمت مرتبه نماز شب.

و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که «رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الاخیر خیر له من الدنیا و ما فیها و لو لا انی اشق علی امتی لفرضتها علیهم»

دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب بگذارد بهتر است از دنیا و آنچه در او است و اگر نه آن بودی که بر امت من نماز شب دشوار است بر آنها واجب مینمودم و نیز در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام سه مرتبه فرمود

«یا علی علیک بصلاة اللیل»

و نیز فرموده

«من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار»

کسیکه در شب بسیار نماز بخواند در روز صورت او نیکو و با طراوت باشد، و گفته‌اند مقصود از آیه «یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» در سوره حدید نماز گذاردن در شب میباشد. [پایان] یَوْمُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ۳- از اوصاف خجسته اینها اینکه است که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند معلوم میشود ایمان آنها از روی حقیقت و دانستگی انجام گرفته که مخصوص بذکر گردیده و ایمان بخدا و وحدانیت او و اعتراف بمعاد و قیامت اس‌اساس دیانت و دو پایه ایمان است که بیکر دین روی اینکه دو پایه قرار گرفته.

۴- اینکه اشخاص مؤمنین امر بمعروف و نهی از منکر میکنند معلوم میشود پس از ایمان اینکه دو فضیلت یعنی امر بمعروف و نهی از منکر از تمام اعمال فرعیه مهم‌تر و در جامعه لازم‌تر است.

۵- «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» اشاره به اینکه که اینها اشخاصی میباشند که در تمام اعمال خیر پیشی میگیرند و میتوان گفت که اینان داخل در سابقینی هستند که در سوره واقعه در باره آنها فرموده «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»

صفحه : ۲۳۰

مسارعة از باب مفاعله از سرعت و بمعنی مبادرت و پیشی گرفتن در مجمع البیان در فرق بین سرعت و عجله چنین بیان کرده: فرق بین سرعت و عجله اینکه است سرعت پیشی گرفتن در آنچه در نظر عقل و شرع جایز و نیکو و محمود باشد و ضد آن ابطاء است یعنی کندی کردن در انجام ندادن امور خیریه و آن مذموم است و عجله پیشی گرفتن در آنچه بیکه سزاوار نیست پیشی گرفتن در

آن و ضد آن اناة است و آن محمود و پسندیده است. [پایان] و أولئك من الصالحين «أولئك» اشاره بجماعتی است که متصف باین صفات پنجگانه نام برده شده در آیات است که آنکسانی که متصف باین فضائل باشند آنان از صالحین و رستگارانند.

«من» در «من الصالحین» میشود تبعیضی باشد که آنهاییکه متصف باین صفاتند بعضی از صالحین و شایسته گانند، و بقولی آیه در باره ابن سلام و تابعین او فرود آمده و ظاهراً «من» بیانی است که مطلق کسانی که متصف باین صفات میباشند از صالحین و رستگارانند اختصاص بجماعتی دون جماعتی ندارد.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ کفر بمعنی پوشانیدن است و ظاهراً در اینجا مقابل شکر آمده مثل قوله تعالی «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» بقره آیه ۱۵۴ یعنی خداوند اعمال خوب و خیر شما را هرگز ضایع نمیگرداند و سپاس گذاری میکند ظاهراً کفراً در اینجا بمعنی عدم سپاس گذاری آورده شده پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که کسیکه عمل خیری انجام دهد هرگز خداوند عمل او را ضایع نمیگرداند بلکه او را ستایش میکند.

و در اینجا ممکن است سؤالی پیش آید که در آیه به «لن» که برای نفی ابد میآورند یعنی هرگز عمل خیر پوشیده نمیشود منافات دارد با آیات و احادیثی که بعضی گناهان مثل ارتداد یا گناهان کبیره اعمال خیر را حبط میکند

صفحه : ۲۳۱

و حبط بمعنی پوشانیدن است یا از اثر انداختن و در اینکه آیه و آیاتی بطور وضوح فرموده هرگز عمل خیر را خداوند نمیپوشاند زیرا که با آن عظمت خداوندی خود اظهار سپاس گذاری مینماید و اطلاق آیه دلالت دارد بر اینکه بنده هر قدر گناه کند هر گاه اعمال نیکی انجام دهد گناهانش سبب حبط اعمال نیکش نمیگردد حتی اگر مرتد گردد آنچه پیش از ارتداد عمل خیر نموده پاداش آن بجای خود باقی است عمل بعدی آنرا ضایع نمیگرداند و اینکه مطلب جز ارتداد و شرک که اینکه دو باجماع مسلمین حبط اعمال خیر را ایجاب میکند مسلم نیست بلکه عدل خدا مقتضی است در جائیکه عمل با ایمان و صحیح واقع گردید گناهان که سبب عذاب میگردد بجای خود پاداش بد بینند و اعمال نیک هم بجای خود پاداش نیک قوله تعالی «لَا أُضَيِّعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» و شاید میزان قیامت که مقام سنجش عمل است بمنظور همین مطلب پیا میگردد که هم عدل حق تعالی نمایان گردد بر عذاب گنهکاران و هم غفاریتش ظاهر گردد بر عفو و بخشش تباہ کاران و عاصیان و هم کرمش بر مطیعان.

[پاسخ] گوئیم اولاً بر فرض عموم «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» ما من عام الا و قد خص بآیات بسیار دیگر تخصیص خورد در شرک و ارتداد که اجماع و اتفاق مسلمین بر آنست که اعمال خوب را حبط مینماید زیرا که مرتد و مشرک دیگر قابل رحمت الهی نیست و در گناهان کبیره نیز آیات و اخباری رسیده که بعض گناهان سبب حبط اعمال نیک میشود و ثانیاً ممکن است در پاسخ گفته شود بدلیل قوله تعالی که در آیه بالا گفته «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» اشاره بجماعتی باشد که در آن آیات بالا بیان شده که متصف بآن صفات پنجگانه نام برده شده در آن آیات است که اصلاً در اینجا عموم ندارد بلکه مخصوص بآنکسانی است که متصف بآن فضائل باشند و آنان از صالحین و رستگارانند که نظر باوصاف حسنه آنها گناهان صغیره آنها را میپوشاند، و نیز قوله تعالی در همان آیه «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ» و شاهد بر آن

صفحه : ۲۳۲

قوله تعالی «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» که از متقین اعمال قبول میشود پس نظر باین آیات میتوان گفت که اعمال وقتی نیک بشمار میآید که با تقوی توأم باشد و هر عملی که با تقوی توأم نباشد بدرستی نمیتوان آنرا خیر مطلق و قابل ستایش نامید و آن عمل را مقید بخیر گردانید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً بَعْضِي از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب بن اشرف و اصحاب او وارد شده که اینان بایست بدانند که هرگز نه مال و نه اولادشان جلوگیری از عذاب آنها نمی‌گردد و از عذاب که در اثر کفر بآنان اصابت مینماید مانع نمیشود و نفی شیئی در آیه دلالت بر نفی عام دارد یعنی با کفر هیچ یک از اولاد یا مال بایشان نفع نمیرساند و آنها را از عذاب باز نمیدارد و تخصیص بمال و اولاد برای اینکه است که اینکه دو نزد انسان اعزّ اشیاوند و آدمی باین دو چیز خیلی اهمیت میدهد و گمان میکند که بمال و اولاد نیرومند میگردد و در همه چیز و همه وقت کمک کار و معین او میباشند و بواسطه مال و اولاد از حق تعالی مستغنی و بی‌نیاز گردیده اینکه است که آیه بآنها خاطر نشان میکند که وقتی مال و اولاد که اینقدر بآن اهمیت میدهد نتوانست شما را از عذاب نجات دهد چیزهای دیگر بطریق اولی نمیتواند نجات دهد شما را از عذاب.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «أُولَئِكَ» یعنی اینکه جماعت که خواه مقصود همان کعب بن اشرف و یاران او باشند چنانچه بعضی گفته‌اند نظر بمناسبت آیات جلو و عقب که در باره یهودیان فرود آمده یا مطلق کفار باشند چونکه «الَّذِينَ كَفَرُوا» موصول عموم دارد و مطلق کفار را شامل میگردد و نیز بی‌نیاز نکردن مال و اولاد از عذاب خدا آنهم نسبت بکفار یکسانست که تمام یاران جهنمند همه در آتشند و در آتش جاویداند آری جاوید بودن آنها در آتش اهمیت بیشتری را میرساند اینست که چنانچه بعضی گفته‌اند شاید آیه راجع بهمان کعب بن اشرف و اصحاب وی فرود آمده

صفحه : ۲۳۳

باشد زیرا چنانچه تاریخ نشان میدهد اینها باضافه بر کفر در اسلام خیلی فساد کردند و برسول صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین اذیت نمودند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ بَقَوْلِي مقصود ابو سفیان و اصحاب او بودند که در روز جنگ بدر بر عداوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نفقه دادند. [یمان] مقاتل گفته مقصود نفقه دادن عوام یهودیان است که رشوه بر رؤساء خودشان میدادند مجاهد گفته مقصود جمله نفقه‌های کفار است که بر کارهای دنیا صرف میکنند و حق تعالی آنرا مثل زده و تشبیه کرده بباد تندی که در او صرّی باشد و مفسرین در معنی صرّ اختلاف کرده‌اند:

عبد الله بن عباس گفته باد سموم است که بحرارتیکه دارد جووبات را فاسد میکند و مردم را میکشد و خدای تعالی بآن حال مردم را مثل آورده.

ابن کيسان گفته «فِيهَا صِرٌّ» صوت و صریر آنرا گویند که در آن آوازی باشد، و بیشتر مفسرین گفته‌اند «فِيهَا صِرٌّ» یعنی برد شدید. [ابو الفتوح] أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ خدای تعالی انفاق مال یا اعمال نیک کفار و کسانی که بنفسهای خود ستم نمودند هر گاه انفاق مال یا اعمال دیگری انجام دادند را تشبیه کرده بمزرعه‌ئی که باد تندی بر وی بوزد و آنرا فاسد و تباہ گرداند. و «حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا» گفته که دانسته شود که خدا ظالم و جفا کار نیست بلکه همین طور که ظالمین مزرعه نفس خودشان را در اثر باد تند آمال نفسانی و خواهشهای طبیعی را فاسد و تباہ گردانیده‌اند عکس العمل آنها چنین میشود که اعمالیکه سرمایه عمر آنها است و بایستی در بازار قیامت منافع خوبی عایدشان گردد در اثر کفر و ظلم تباہ گردانیده‌اند و از آن جز حسرت و ندامت ندارند و با دست خالی مبتلا بعذاب و مورد سخط الهی میگرددند اینکه است که در آخر آیه

صفحه : ۲۳۴

فرموده: وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ خدا بآنها ستم ننموده که اعمال و زراعت ظالمین را بباد تند تباہ کرده بلکه اعمال و

کفر و ظلم ظالمین تباه شدن زراعت ظالمین را ایجاب نموده و اینها آثاری است که از جانب حق تعالی بر اعمال بد مترتب میگردد زیرا که در قضای حتمی اینکه طور حکمت اقتضاء نموده که برای هر عملی آثاری مترتب میگردد «ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرأ»

البته هر عاقلی میفهمد که امور عالم جزافی نیست نظام عالم بدست قادر حکیم از روی حکمت تامه سر چشمه گرفته برای هر چیزی و هر عملی علت و غایتی و اثری تعیین گردیده و اینکه فرموده «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ» برای اینست که کسی گمان نکند که خدا در ضایع گردانیدن عملشان بآنها ستم نموده بلکه بایست بدانند که اینکه ظلم و ستم ناشی از نفس خود ظالم است که بصورت باد «صِیْرًا» ظهور نموده و اعمال آنها را فاسد گردانیده بلکه ظالم از اول عملش صحیح واقع نشده تا اینکه خدا ضایع گردانیده باشد.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ كَفْتَهُمْ بَطَانَةٌ وَوَلِيَجْهَ بِمَعْنَى خَصِيصٍ وَصَفَ كَسَى اسْتِ كِه دِيْغِرِي رَا بِر اسرار خود مطلع میگرددند و اینکه استعاره است از «بطانۀ الثوب» که متصل بدن است.

در آیه حق تعالی بمؤمنین خطاب نموده که فرا نگیرید «بطانۀ» یعنی دوست خالص که از غیر خودتان باشد یعنی بغیر از مؤمنین دوستی نگیرید و اسرار خود را باو نگوئید و وثوق بغیر مؤمنین نداشته باشید.

ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد باین طائفه خوارجند.

و در شأن نزول آیه گفته‌اند بروایت ابن عباس جماعتی از اهل ایمان با منافقین طرح مصادقه و مخالطه انداخته بودند حق تعالی آنها را منع نمود و فرمود محبت باطنی با آنها در دل خود راه ندهید.

صفحه : ۲۳۵

«لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا» خبال بفتح باء بمعنی فساد است و انسان دیوانه را خبال گویند زیرا که عقل او فاسد گردیده «و رجل مخبل الرأی» یعنی فاسد الرأی «وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ» آیه در سبب و علت نهی از دوستی آنها بمؤمنین یادآوری میکند که اینها چنینند که ضرر و مشق شما را دوست میدارند.

در مجمع البیان گفته خدا مؤمنین را نهی فرموده از دوستی و مخالطه با کفار از ترس فتنه برانگیختن آنها با مؤمنین و گفت «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ» یعنی کافرین را دوستان و خواص خودتان بغیر مؤمنین نگیرید به اینکه که اسرار خودتان را نزد آنها فاش کنید و قوله «مِنْ دُونِكُمْ» یعنی بغیر اهل ملت خودتان پس از آن حق تعالی علت نهی - از مواصلا با آنها را بیان نموده «لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا» یعنی آنها در آنچه مؤدی بفساد شما میگردد کوتاهی نمیکنند و و نمیگذارند جدیت و کوشش خود را در ضرر شما، زجاج گفته در ضرر شما چیزی باقی نمیگذارند (یعنی جدیت خود را در ضرر شما بکار میبرند) و گفته اصل خبال ذهاب شیئی است و قوله «وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ» یعنی آرزوی آنها ادخال مشقت است بر شما و بقولی آرزوی آنها گمراهی و ضلالت شما است از دینتان و بقولی آرزوی آنها اینست که بر شما مشقت تحمیل نمایند.

«قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» یعنی نشانه عداوت آنها با شما از زبانهای آنها و دهنها و کلامشان ظاهر است «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» و آنچه در سینه‌هایشان از بغض مخفی کرده‌اند بزرگتر از آن است که از زبانشان بروز مینماید «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ» یعنی برای شما ظاهر گردانیدیم دلالتهای واضحات تا اینکه ولی و دوست خود را از دشمن تمیز دهید «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» اگر تعقل کنید و بدانید و دوست و دشمن خود را بشناسید و بقولی اگر بوده باشید عقلاء و بدانید موعظه‌های خدا و منافع آنرا و بقولی اگر از عقلاء باشید خداوند شما بیان شافی عطاء نموده. [پایان]

صفحه : ۲۳۶

ها أَنْتُمْ أَوْلَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأُنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ «ها أَنْتُمْ» ظاهراً برای تنبیه و آگاهندن مؤمنین است که فریب منافقین را نخورند و بدانند که آنها از روی مکر و تدلیس با شما اظهار دوستی و رفاقت میکنند و در واقع دشمن شما هستند و شما از روی حقیقت آنان را دوست میدانید و تمام کتب پیمبران موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام ایمان دارید و عمل منافقین چنین است که وقتی شما را ملاقات کردند گفتند ما ایمان آورده‌ایم لکن وقتی در خلوت میروند در دلشان بقدری با شما بغض و عداوت دارند که انگشتان خود را از غیض بدنندانی‌شان می‌گزند.

قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ خطاب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو باین منافقین بمیرید در اثر غیظ و حسدی که با مؤمنین و اهل اسلام دارید و هر قدر شما دشمنی خود را مخفی دارید خدای تعالی عالم است بآنچه در سینه‌هایتان از بغض و حسد انگاشته‌اید و «موتوا» در واقع نفرین و دعای بد است در باره منافقین و در معنی خدا شما را بکشد و مرده باشید و بین مسلمانان فساد نکنید.

إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَدٌ مِمَّنْ تَسْتُوهُمْ وَإِنْ تَصَبَّحْتُمْ سَاءَ بِكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوهَا بِهَا الْخِيبَةُ الْمُؤْمِنِينَ را مطلع میگرداند که از جمله خباثت نفس منافقین و دشمنان اسلام با مؤمنین اینک است که اینان چنینند که هر گاه نیکی و نصرتی و غنیمتی بشما رسید از آن ضدیت و دشمنی که با شما دارند ناراحت میگردند و خواهان ضرر شما میباشند و وقتی ضرری و آفتی یا شکستی بشما اصابت نمود خوشحال میگردند و اگر شما مؤمنین بر جفای کفار صبر کنید و تقوی را شعار خود گردانید و از مخالطه و دوستی با اعداء دین بپرهیزید کید آنها بشما ضرر نخواهد رسانید زیرا که خدا یار و یاور شما است و باعمال و افعال و نیات شما آگاهست و علم او بر تمام اعمال و افعال شما احاطه دارد و هیچ چیزی بر او پنهان نیست.

صفحه : ۲۳۷

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹]

#### اشاره

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

صفحه : ۲۳۸

#### [ترجمه]

(یاد کن ای رسول) وقتی که تو در صبحگاه برای صف آرائی جنگ از منزل بیرون آمدی و مهیا میگردی برای مؤمنین جاهای

ایستادن برای جنگ را و خدا (بحال شما) شنوا و عالم است [۱۲۱]

یاد آور وقتی را که دو طائفه‌ئی از مؤمنین (در جنگ) ترسناک و بد دل شدند که برگردند بمدینه در حالیکه خدا ولی و دوست آنها است و باید بر خدا توکل کنند توکل کنندگان [۱۲۲]

و همانا بحقیقت خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد (و نصرت داد) در حالیکه شما ضعیف بودید پس ای اهل ایمان از خدا بترسید شاید از شکر گذاران باشید [۱۲۳]

وقتی بمؤمنین میگفتی آیا برای شما کافی نیست پروردگار که هزار ملائکه برای یاری شما بزمین نازل گردانید [۱۲۴]  
«بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا الْخ» یعنی مدد نماید خدا شما را اگر صبر کنید و پرهیزید از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بیابند بطرف شما دشمنان بیدرنگ مدد کند خدا شما را به پنج هزار ملائکه نشان کننده گان اسبهای خود را [۱۲۵]

و خدا اینکه ملائکه را قرار نداد مگر برای اینکه برای شما مژده باشد و برای اینکه البته قلبهای (شما مؤمنین) مطمئن گردد بملائکه و یاری و مددکاری نیست مگر از جانب خدای غالب درستکار [۱۲۶]

و خدا چنین کرد تا اینکه دشمنان شما را بر طرف نماید و آنان را بکوبد و آنها برگردند در حالیکه ناامید باشند [۱۲۷]

ای رسول بدست تو امری نیست که کسی را توبه دهی یا اینکه آنها را عذاب کنی همانا آنها ستمکارانند [۱۲۸]  
ملک خدا و مخصوص باو است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر کسی را خواهد میآمرزد و هر که را خواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و مهربان است [۱۲۹]

صفحه : ۲۳۹

### (توضیح آیات)

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «غَدَوْتَ» از ماده غَدَوَّ بمعنی بیرون رفتن در صبحگاهان است «التَّبَوُّة» بمعنی آماده کردن مکان برای غیر و یا ساکن گردیدن غیر در مکان است.

از راغب اصفهانی نقل شده که گفته «اهل الرجل» کسانی میباشند که با آن رجل وجه جامع داشته باشند و آن وجه جامع یا نسب است و یا خانه و یا غیر اینکه دو از قبیل دین و شهر و صنعت- و گفته میشود «اهل الرجل» و مراد از آن زوجه او است یا کسانی که در خانه او میباشند مانند زن و فرزند و خادم و غیر اینها و همچنین اطلاق میشود بر جمیع کسانی که با شخص دارای نسبتند مانند اقوام و خویشان و در محاورات گفته میشود اهل فلان شهر و مراد کسانی هستند که در آن شهر اقامت نموده و آنرا وطن خود اختیار کرده‌اند و گفته میشود اهل فلان دین و مراد پیروان آن دین میباشند و نیز گفته میشود اهل فلان صنعت و مراد مستقلین و استادان آن صنعت میباشند و ظاهراً چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود از اهل رسول الله صلی الله علیه و آله بستگان آن حضرتند و معنی آیه اینست که وقتی از بستگان و خویشاوندان خارج شدی و اینکه بعضی اختصاص بیک نفر داده‌اند درست بنظر نمیآید زیرا اگر چنین باشد باید کلمه‌ئی در تقدیر گرفت و گفته شود «خرجت من بیت اهلک» ولی در کلام قرینه‌ئی بر اینکه تقدیر نیست. ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه چنین گفته‌اند نظم آیات بما چنین مینماید که نظر بر ربط آیه با آیات بالا که حق تعالی فرمود اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید کافرین بشما ضرر نمیرساند و زیان نمیزند بلکه خداوند بشما نصرت میدهد و فیروزی بخشد همان طوری که روز بدر شما را یاری کرد و اگر از فرمان رسول صلی الله علیه و آله مخالفت کنید

صفحه : ۲۴۰

چنان میشود که روز احد واقع گردید آنوقتیکه در بامداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیامد تا آخر. آری چنانچه از خود آیات بعد مفهوم میشود که شکست خوردن مؤمنین در جنگ احد آزمایشی بود بلکه میتوان گفت که نسبت بمؤمنین مجازاتی بود که آنها در امر جهاد بعضی بر خلاف فرمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم اظهار رأی مینمودند در صورتی که بایست بدون رأی اندیشی در مقابل رأی و فرمان رسول [ص] بگویند سمعا و طاعة نه اینکه هر یک رأی در میان آرند و حضرت را مردد گردانند.

بین مفسرین در اینکه روز که چه روزی بود اختلاف است، حسن بصری گفته روز بدر بوده، مقاتل گفته روز احزاب بوده و اکثر مفسرین گفته‌اند روز احد بوده و اینکه قول صحیح‌تر است زیرا که هم با آیات مناسب‌تر است و هم با اخبار. در ترجمه تفسیر المیزان چنین مینویسد که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده علت وقوع جنگ احد اینکه بود که چون قریش پس از دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر از جنگ بدر بمکه مراجعت کردند، ابو سفیان جمعیت قریش را مخاطب ساخته گفت مگذارید زنان بر کشته‌های بدر گریه کنند زیرا اشک چشم حزن را از بین میبرد دشمنی نسبت با محمد [ص] را از قلبهای آنان زایل میکند و اینکه ممنوعیت تا پایان جنگ احد باقی بود و پس از اینکه جنگ بود که اجازه گریه و ندبه را بزنان خود دادند در هر صورت طائفه قریش بعزم جنگ با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سه هزار سوار و دو هزار پیاده از مکه خارج شدند و زنان خویش را بهمراه آوردند.

چون اینکه خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید اصحاب خود را جمع نمود آنان را تحریص و ترغیب بر جهاد فرمود در اینکه بین عبد الله بن ابی بن سلول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد خارج نشدن از مدینه را کرد و گفت بهتر است در شهر مانده در کوچه‌های تنگ آن با دشمن بجنگیم در اینکه صورت ناچار مردان ضعیف و زنان

صفحه : ۲۴۱

و بندگان و کنیزان نیز در دهانه کوچه‌ها و از پشت‌بامها بجنگ خواهند پرداخت و تا کنون سابقه ندارد که ما داخل حصارها و درون خانه‌های خود باشیم و دشمن بر ما پیروز شود و اتفاقا هر وقت بعزم جنگ از خانه‌های خود خارج شده و از شهر بیرون رفته‌ایم دشمن بر ما پیروز شده و شکست خورده‌ایم.

سپس سعد بن معاذ و چند نفری از قبیله اوس برخواسته گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله تا کنون کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته در صورتی که ما مردمی مشرک و بت پرست بودیم چگونه در اینکه موقع که تو در میان ما میاشی قدرت طمع کردن در ما را دارند، نه حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم اگر از ما کسی شهید شد شربت شهادت را نوشیده است و اگر هم کسی نجات یافت بافتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه پیشنهاد را پذیرفت و با یکنفر از صحابه خویش برای مهیا کردن میدان جنگ از شهر خارج شد و در همین مورد است که خدا میفرماید «وَ إِذْ عَدَوْتُمْ مِنْ أَهْلِ كَعْبِ الْاِيَةِ» ولی عبد الله بن ابی بن سلول از همراهی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود داری نمود و جماعتی از طائفه خزرج نیز از او متابعت کردند.

قریش باحد رسیدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب خود را که هفتصد تن بودند مهیای جنگ کرد و عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز مأمور نگهبانی دره‌ئی نمود که می‌توسید دشمن در آنجا کمین کرده و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دهند، و بعد الله جبیر فرمود شما در هر صورت از نگهبانی دره غفلت نکنید و لو اینکه ما دشمن را تا مکه مجبور بعقب نشینی کنیم



و اگر هم دشمن ما را منهزم نمود و ما را تا مدینه مجبور بعقب نشینی نمود باز هم شما از مراکز خود دور نشده دست از نگهبانی دره بر ندارید.

از آنطرف هم ابو سفیان خالد بن ولید را با دویست سوار مأمور مراقبت آن دره کرد، و گفت شما در آنجا کمین کنید و وقتی که جنک مغلوبه شد و دو لشکر بهم ریختند از دره خارج شوید و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله

صفحه : ۲۴۲

قرار دهید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله لشکر خود را مهیای جنک کرد، پرچم را بدست علی [ع] داد انصار حمله خود را بدشمن شروع کرده آنان را شکست سختی دادند، دشمن‌ها از برابر لشکر اسلام فرار کردند و سربازان رشید اسلام آنها را تعقیب مینمودند.

خالد بن ولید که شکست قریش را قطعی دید خواست از راه دره خارج شده از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان عبد الله جبیر آنها را مجبور بعقب نشینی کردند.

در اینموقع یاران عبد الله متوجه میدان جنگ شده و میدیدند که سربازان فاتح اسلام دشمن را شکست داده از غنائم بهره‌مند میشوند.

جریان را بعبد الله جبیر تذکر دادند و اضافه کردند که اگر ما در اینجا بمانیم از غنائم بی بهره خواهیم ماند عبد الله بآنها گفت از خدا بترسید مگر دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله را نشنیدید که فرمود در هر صورت از دره جدا نشوید و کمال مراقبت را در حفظ دره بنمائید.

تیراندازان سخن او را گوش ندادند یکی بعد از دیگری مراکز خود را رها نموده برای گرفتن غنیمت از دره دور شدند، فقط عبد الله جبیر با دوازده نفر آنجا ماندند.

درگیر و دار جنگ علی [ع] پرچم دار قریش را که طلحه بن ابی طلحه عبدی از طائفه بنی عبد الدار بود کشت بلافاصله پرچم را ابو سعید بن ابی طلحه بدست گرفت علی علیه السلام او را هم کشت، برای سومین بار پرچم را مسافع بن ابی طلحه برداشت علی [ع] او را هم بدرک و اصل گردانید و بالاخره تا نه مرتبه اینکه عمل تکرار و هر دفعه هم علی [ع] بردارنده پرچم را که همه از بنی عبد الدار بودند بقتل میرسانید تا اینکه در آخر کار یکی از بندگان سیاه چهره بنی عبد الدار بنام صواب پرچم را بلند کرد علی علیه السلام دست راست او را قطع کرد او هم بلافاصله

صفحه : ۲۴۳

پرچم را بدست چپ گرفت دست چپش را نیز علی [ع] با ضربه برنده‌ئی قطع فرمود صواب که دو دست خود را از دست داده بود پرچم را با بازوهای خود بسینه چسبانده متوجه ابو سفیان شد و باو گفت آیا وظیفه خود را نسبت ببنی عبد الدار بانجام رسانیدم و پس از آنکه گفتارش را با ابو سفیان رساند علی علیه السلام باو رسیده و با ضربه شمشیری که بسرش نواخت او را بدرک و اصل گردانید.

برای دهمین بار پرچم فرو افتاد ولی غمره دختر علقمه کنایه آنرا بلند کرد از آنطرف هم خالد بن ولید که اصحاب عبد الله بن جبیر را متفرق دید حمله خود را بدره شروع کرد در اینکه حمله بود که بقیه یاران عبد الله فراری شدند و فقط عده کمی باقی ماند که آنان را هم خالد بن ولید در مدخل دره بشهادت رسانید و چون اینکه مانع را از سر راه برداشتند از دره خارج شده و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دادند.

لشگر شکست خورده قریش همینکه پرچم خود را برافراشته دیدند بمیدان جنگ برگشته و در پناه آن حمله خود را بلشکر اسلام شروع کردند حمله بقدری سخت بود که لشگر اسلام بسختی منهزم و از هر طرف فرار کرده رو بکوهها نمودند. و چون پیغمبر فرار اصحاب خود را مشاهده فرمود کلاه خود را از سر برداشته و همی فرمود بسوی من آئید که من رسول خدایم بکجا فرار میکنید آیا از خدا و رسول فرار میکنید.

در اینکه موقع هند دختر عتبه در میان لشگر قریش فعالیت فوق العاده‌ای را شروع کرده بود و در میان سپاه ایستاده و اگر سربازی را میدید که از میدان جنگ فرار میکند سرمه دانی را با میلش بطرف او برده و باو میگفت ای زن بهتر است که با اینکه سرمه دان چشمان خود را سرمه کنی و باین ترتیب احساسات و غیرت سربازان فراری را تحریک نموده دوباره او را بجنگ مسلمین برمیگرداند حمزه بن عبدالمطلب که در سپاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود حملات سختی بقریش مینمود لشگر از مقابل او فرار نموده حتی یکنفر هم در مقابلش باقی نماند.

صفحه : ۲۴۴

هند که مراقب اینکه جریانات بود با دادن وعده و نویدهای بغلام جبیر بن مطعم که وحشی نام داشت او را مأمور کشتن یکی از سه نفر (پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام حمزه [ع]) نمود وحشی گفت اما کشتن پیغمبر که از عهده من خارج است، و اما علی را دیدم که بسیار متوجه و مراقب خود میباشد بنا بر اینکه باو هم نمیتوانم طمع می داشته باشم ولی نسبت بحمزه کمین کرده و او را میدیدم که بسختی لشگر دشمن را متلاشی میسازد.

در همین بین گذارش بمن افتاد و همینکه از کنار من گذشت بجوئی رسید که آب کناره‌های آنرا نا مرتب و دارای چین و شکن کرده بود در اثر برخورد با همین چین و شکن‌ها و فرو رفتگی‌ها بود که حمزه بدون اینکه متوجه باشد بزمین خورد و من از اینکه موقعیت استفاده کرده بلافاصله اسلحه خود را کشیدم و او را هدف قرار دادم ضربه من درست بلگن خاصره او اصابت کرد و بقدری شدید بود که خاصره او را شکافته و از زیر سینه‌اش خارج شد همین ضربه بود که حمزه را از پای درآورده و او را بزمین زد خود را باو رسانده و شکمش را پاره کردم جگر او را بیرون آورده برای هند بردم و باو گفتم اینکه جگر حمزه است - هند آنرا از من گرفته و بدھانش گذارد و شروع بجویدن کرد ولی خداوند آنرا در دهانش سخت و مانند استخوان نمود و هند آنرا از دهان خارج کرده و بطرفی پرتاب کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خداوند فرشته‌ئی را مأمور کرد تا آنرا برداشته بجای خود باز گرداند.

راوی گفت هند بسوی حمزه آمد او را مثله کرد گوشها و دست و پا و بعضی اعضای دیگر او را برید.

لشگر اسلام بسختی شکست خوردند و همه فرار کردند کسی جز ابو دجانہ سماک پسر خرسه و علی [ع] در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باقی نماند هر حمله‌ئی که از جانب دشمن بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میشد علی [ع] آنرا دفع مینمود تا اینکه شمشیر علی شکست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر خود را که موسوم بذو الفقار بود بعلی

صفحه : ۲۴۵

داد سر انجام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسوی ناحیه احد جایگزین شد و در آنجا سنگر گرفت و علی [ع] با کمال رشادت میجنگید تا آنکه بنا بنقل علی بن ابراهیم در تفسیر خود هفتاد زخم بسر و صورت و بدن و شکم و پاهای آنحضرت وارد آمد و در همین موقع بود که جبرئیل نازل شد و عرضه داشت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است معنی مواسات پیغمبر فرمود او از من و من از اویم جبرئیل اضافه کرد و گفت من هم از شما دو تایم و امام صادق [ع] میفرماید که پیغمبر [ص] جبرئیل را بین زمین

و آسمان بروی کرسی از طلا مشاهده نمود که میگوید

«لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی»

[پایان] إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَوَيْهَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آیه برسولش خبر میدهد که یاد کن وقتی را که دو طائفه از شما مؤمنین «أَنْ تَفْشَلَا» بدلی کردند و شاید قصد بازگشتن نمودند و بعضی گفته‌اند که مقصود باین «هَمَّتْ» عزم است، بعضی گفته‌اند مراد از اینکه «هَمَّتْ» منظور بقلب است و اینکه معنی چنانچه بسیاری از مفسرین گفته‌اند اولی تر است بدو جهت یکی از خود آیه که فرموده «وَاللَّهُ وَوَيْهَهُمَا» تا آخر و دیگر عزم بر فرار از گناهان بزرگ است و آیه شفقت و رحمت نسبت بمؤمنین اظهار میدارد.

مفسرین گفته‌اند اینکه دو گروه یکی بنی سلمه بودند از خزرج و دیگری از بنو حارثه از اوس.

و گفته‌اند رسول [ص] وقتی بجنک احد رفت هزار مرد با او بودند و بروایت دیگر نهصد و پنجاه نفر بودند.

بروایتی چون لشگر رسول [ص] بجائی رسیدند که آنرا شواز گویند عبد الله بن ابی بن سلول برگشت با سیصد مرد و گفت چه مهم است ما را که بدست خویش خود را علف شمشیر قریش کنیم ابو جابر سلمی از عقب او میرفت و میگفت ای عبد الله از خدا بترس رسول خدا و مسلمین را رها میکنی و می‌روی اینکه دو گروه قصد رفتن کردند بروند توفیق خدا آنها را دریافت و نرفتند اینکه بود

صفحه : ۲۴۶

که خداوند اینکه همه نعمت بآنها عطاء فرمود که خود را یاور و مدد کار آنان خواند و امر بتوکل فرمود که ای مؤمنین بایستی بر خدا اتکاء و توکل نمائید.

خلاصه چنانچه گذشت پس از آنکه دو لشگر کفر و اسلام در مقابل هم ایستادند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم لواء مهاجرین و انصار را بدست علی [ع] داد و حضرت شجاعان مشرکین را بدوزخ رسانید و علم داران آنها را از پا درآورد لوای آنها نگونسار گردید و مشرکین شکست خورده فرار کردند اهل اسلام در غنیمت افتادند.

تیراندازان که گماشته دهنه کوه احد بودند با اینکه پیغمبر سفارش نموده بود که ما خواه غالب یا مغلوب گردیم شما اینکه موضع را رها نمائید.

آنان وقتی دیدند اصحاب مشغول غنائم گردیده‌اند بر امید تاراج غنائم رو بلشکرگاه آوردند هر چند عبد الله جبیر که رئیس آنها بود در منع مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسول [ص] آنان را آگاهانید بجائی نرسید و گفته‌اند جمعی اندک که عدد آنها بده نمیکشید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نموده متوجه اخذ غنیمت شدند.

و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل با جمعی که در پشت کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را از محافظان خالی دیدند و لشگر اسلام را مشغول غنیمت دیدند بیکباره بر سر عبد الله جبیر ریختند و او و یارانش را شهید کردند و از عقب لشگر اسلام برآمدند و صف آنها را از هم پاشیده و فتح منعکس گردید و خبر فتح کفار و بگریختگان رسید باز گشتند و اهل ایمان و مرکز توحید را در میان گرفتند و هفتاد مرد از ایشان را کشتند.

و گفته‌اند در آنحال لشگر اسلام سه قسمت شدند، قسمتی بهزیمت بحوالی مدینه رفتند و بشهر درآمدند و قسمتی دیگر سراسیمه و حیران گرد میدان میگشتند و برخی بسعادت شهادت فائز گردیدند و هیچکس با رسول خدا نماند مگر امیر المؤمنین [ع] و ابو دجانة انصاری و سهل بن حنیف و آخر ابو دجانة انصاری و سهل بن حنیف نیز فرار نمودند و همین امیر المؤمنین بماند.

صفحه : ۲۴۷

از روضه الاحباب نقل میکنند که گفته روز احد چون مؤمنین رو بهزیمت گذاشتند و حضرت رسول [ص] را تنها گذاشتند و آنحضرت خشمناک گردید و با امیر المؤمنین [ع] نگریست که در پهلوی او ایستاده بود و فرمود

«یا علی مالک لم تفرّ مع الناس»

یا علی چرا بدیگران ملحق نشدی گفت یا رسول الله [ص]

«انّ لی بک اسوء»

بدرستی مرا بتو اقتداء است تو مقتدای منی چگونه از تو جدا شوم.

در منهج گفته بروایتی چهار کس از کفار قریش با یکدیگر معاهده کردند که رسول خدا را بقتل رسانند ابن شهاب و ابن قمیسه و ابن حمید و ابن عتبّه بن وقاص پس در محلی که اشرار غلبه کردند و ابرار مغلوب شده بگوشه‌ئی افتاده بودند و حضرت رسول [ص] با امیر المؤمنین [ع] و سهل و ابو دجانه ایستاده بودند و امیر المؤمنین [ع] مشغول جنگ بود آنسنگدلان سخت دل میدان آرزو را بر مراد خود یافتند دست جرأت از آستین وقاحت برآوردند و سنگها حواله آن معدن جواهر رسالت و جلالت کردند ابن قمیسه سنگی چند حواله آن حضرت کرد یکی از آن بر آینه پیشانی نورانی آنحضرت که محراب قلوب جهان صدق و صفا و طاق ابروی دلجوی آنکعبه حلم و وفاء بود آمد و بغایت مجروح گشت چنانچه خون روان گشت و قطرات بر محاسن مبارک او فرود می‌آمد و حضرت آنرا با ردای اطهر پاک مینمود و نمیگذاشت بر زمین بچکد و میفرمود اگر قطره‌ئی خون بر زمین افتد همانا عذاب از آسمان بر اهل زمین نازل گردد و ابن سهل سنگی بر بازوی مبارکش فرود آورد و آنرا مجروح گردانید و ابن وقاص سنگی بر لب و دندان مبارکش زد بطوری که لب لطیفش بشکافت و از اثر آن دندان رباعیه وی از طرف پائین شکسته شد و یکی از آن گوهرهای شب چراغ از درج یاقوتی بیرون افتاد و در اینکه محل که آنحضرت را رسیده بود ابن قمیسه شمشیر حواله آنحضرت کرد سید عالم از شمشیر او احتراز نمود در مگاکتی افتاد رخسار تابان او از نظر ابرار و اشرار پنهان گشت روز روشن بر دیده دوستان چون شب تاریک

صفحه : ۲۴۸

گردید- و چشم روزگار از مشاهده آثار چشم زخم اغیار خیره شد ابن قمیسه ملعون گمان کرد که خورشید شرع مبین بعین حامیه فناء غروب کرد و ماه اوج کمال بمغرب فوت و زوال متواری شد قوم خود را مژده داد که کار محمد صلی الله علیه و آله را ساختم و دل از مهر او پرداختم شیطان از زبان او فرا گرفت و آواز برآورد که «الا- قد قتل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» بدانید که محمد کشته شد آواز ابلیس بمدینه رسید و بیک لحظه اینکه خبر جان سوز انتشار یافت اهل شرک از اینکه خبر جان سوز شادمان گردیدند بگرفتن غنیمت مشغول شدند سید عالم پس از زمانی از مگاکت بیرون آمد و بجانب شعب توجه نمود دید برخی از اصحاب ببالای کوه ملتجی شده‌اند کلاه خود را از سر مبارک برداشت و بایشان آواز داد و فرمود که

«الیّ انا رسول الله اینکه تفرون عن الله و عن رسوله»

بجانب من بشتابید چون صدای حضرت را شنیدند یک و دو بسوی حضرت میشتافتند تا سی نفر دور حضرت جمع شدند و امیر المؤمنین علیه السلام نیز از کشتن کفار که بر رسول خدا حمله کرده بودند فارغ شده بود متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و بیکبار بر کفار هجوم کردند و در اندک فرصتی دمار از روزگار کفار برآوردند و همه آنها منهزم گردیده بمکه شتافتند تا آنجا که گفته فتح و نصرتی که در آن روز از رسول [ص] و اصحاب واقع گردید برای ثبات قدم و رسوخ مقام امیر المؤمنین [ع] و جان‌بازی او در خدمت حضرت رسالت [ص] بود.

و حافظ ابو محمد عبد العزیز جنابذی در کتاب معالم العتره النبویه روایت کرده مرفوعا بمقبس بن محمد و او از پدر خود که گفت

شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت روز احد شانزده ضربت بمن رسیده بود که در چهار ضربت آن زمین افتاده بودم پس مردی نیکو رو و خوشبو نزد من آمد و انگشت مرا بگرفت و برخیزانید و گفت متوجه حرب شو که تو در طاعت خدا و رسول اوئی و خدا و رسول از تو خوشنودند رفتم نزد رسول [ص] و قضیه را بعرض مبارک رسانیدم حضرت فرمود یا علی آنمرد را نمیشناسی گفتم یا رسول الله او را نمیشناسم لکن

صفحه : ۲۴۹

بصورت او را مشابه دحیه کلبی یافتم فرمود یا علی خدا چشم تو را روشن گرداند مژده باد تو را که آنکس که دست تو را گرفت و برخیزانید و بحرب دشمنان تو را ترغیب نمود جبرئیل بود پس من باین مژده قوه تمام یافتم و بهر دو دست دشمنان خدا را میکشتم و شَرّ او را از رسول خدا دفع میکردم تا آنکه سرهای دلاوران و سرداران را بر خاک مذلت انداختم و چون کفار دیدند سرداران لشکر ایشان بر دست امیر المؤمنین [ع] کشته شدند هیچ کس را جرئت نشد که در مقابل آنحضرت آید بالضروره فرار بر فرار دادند و بمکه مراجعت کردند و پیغمبر [ص] با اصحاب ظفر پیکر متوجه مدینه شدند که ناگاه حضرت فاطمه علیها سلام از دور نمایان شد و سب بیرون آمدنش از مدینه آن صدائی بود که از ناحیه مشرکین بلند گردید که محمد کشته شد چون نزدیک رسید روی پدر بزرگوارش را خون آلوده دید بگریه افتاد فوراً آب حاضر کرد و روی اطهر آن حضرت را شست و بروایتی امیر المؤمنین [ع] آب را در سپر خود میکرد و بر سر و روی آنحضرت میریخت و فاطمه [ع] دست میمالید. [پایان] لَقَدْ نَصَرَ كُمْ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ بدر موضعی است ما بین مکه و مدینه و گفته‌اند آنرا بدرش نامیده‌اند بمناسبت اینکه صاحب آن بقعه بدر بن کلدی بوده اینکه بود که آنرا بدر نامیدند خدای تعالی مؤمنین را یادآوری میکند بداستان جنگ بدر که در آن وقتی که عدد شما کم بود و عدد دشمن بسیار و با اینکه عدد کمی که داشتی خداوند شما را نصرت داد پس متقی و پرهیزگار گردید شاید شکر گذار شوید.

از ابن عباس روایت شده که در روز بدر از مهاجرین هفتاد و هفت مرد بودند و از انصار دویست و سی و شش که مجموع آن سیصد و سیزده تن بودند و از مشرکین قریب بهزار نفر و یکصد اسب در میان آنها بود و در میان مسلمانان هیچ کس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود و دیگران پیاده بودند و سه شتر در میان ایشان بود و از اکثر کتب نقل شده که در روز بدر در مشرکین نهصد و پنجاه مرد

صفحه : ۲۵۰

جنگی بودند و هفتصد شتر در میان داشتند و بیشتر آنها با سلاح بودند و لشکر اسلام سیصد و سیزده نفر و بقولی سیصد و پنج نفر و اکثر ایشان صلاح نداشتند. فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ خطاب بمؤمنین است که ای مؤمنین حکم خدا را نگاه دارید و از مخالفت رسول پرهیزید شاید شکر گذار گردید.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ چنانچه ظاهر است مقصود از «أَذِلَّةٌ» در آیه بالا نه ذلت مقابل قوت است چگونه میتوان مؤمنین را ضعیف و ناتوان بشمار آورد در صورتی که وجود رسول [ص] و امیر [ع] در میان آنها بوده قوله تعالی «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» سوره منافقین آیه ۲۱، بلکه ذلت در اینجا را میتوان بمعنی قلت عدد گرفت - و رسول بآنان اطمینان بدهد که اگر عدد شما کم باشد خداوند سه هزار ملائکه را برای یاری شما بزمین نازل میگرداند.

بلى إن تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ آری خداوند فرشتگان را در بدر بیاری شما فرستاد، از اینکه آیه که ظاهراً راجع بجنگ بدر است دو نکته میتوان استفاده نمود، یکی امتنان نسبت بمؤمنین که در روز

بدر که عدد شما کم بود و چنانچه گفته‌اند اول جهادی بود که در مدینه با قریش واقع گردید حق تعالی ملائکه را بیاری شما فرستاد که قلبتان مطمئن بایمان گردد و در اوامر رسول [ص] و جهاد در راه خدا با اطمینان خاطر با کفار بجنگید و از کثرت عدد آنان و قلت خودتان ضعف و بد دلی بخود راه ندهند.

و دیگر فقرات آیه مشعر بر اینکه است که پس از نمودار شدن چنین امر که فرشتگان با اینکه وظیفه آنها جنگ با بشر نیست و برای اطمینان و قوت

صفحه : ۲۵۱

ایمان مؤمنین مأمور شدند که در میدان مبارزه داخل گردند با اینکه حال در جنگ احد هم در امر رسول [ص] اختلاف کردند که بعضی گفتند در خود مدینه با دشمن مبارزه کنند و بعضی گفتند باید بیرون رویم در خارج مبارزه با دشمن کنیم شاید اگر آنان متفقا برآی شخص رسول [ص] تن میدادند و از خود رأی اندیشی نمینمودند برای آنها بهتر بود و باضافه چنانچه جمله «أَنْ تَفْشَلَا» مشعر بر اینکه است، و گفته‌اند بعضی در استقامت در امر جهاد بد دل شدند بطوریکه میخواستند از جنگ برگردند.

شاید اینکه دو چیز چنین ایجاب نمود که شما در مورد آزمایش واقع گردید و در جنگ احد شکست خوردید با اینحال اگر از امتحان خالص بیرون آمدید و از مخالفت امر رسول [ص] احتراز نمودید و کفار بر شما ریختند خدا شما را مدد میدهد به پنج هزار ملائکه نشان دار و ظاهراً اینکه آیه که خداوند وعده داده بمؤمنین که اگر صبر کنید و با تقوی باشید خداوند شما را به پنج هزار ملائکه نشان دار مدد میدهد راجع بجنگ احد باشد اگر چه بعضی گفته‌اند که در آیه هیچ قرینه‌ئی بر اینکه حمل نیست و دلیلی بر آن نداریم و اما در جنگ احزاب و حنین اگر چه بشهادت آیاتی از قبیل قوله تعالی «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» احزاب آیه ۹۱، ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین نازل شده است.

لکن چنانچه از آیه «بَلَىٰ إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا» استفاده میشود در صورتی اینکه طور آنها را یاری میکنیم که با صبر و تقوی باشند و از اطلاق آیه چنین برمیآید که ظفر و فیروزی را معلق گردانیده بر صبر و تقوی که مؤمنین در اثر اینکه دو صفت حمیده همیشه مظفر و فیروزمندند مصداق کاملش مورد جهاد و نبرد با اعداء ظاهر میگردد و شامل تمامی جنگها میشود و میتوان شاهد گرفت بر اینکه اطلاق و عموم آیه را در آیه بعد:

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ

صفحه : ۲۵۲

مرجع ضمیر «جَعَلَهُ اللَّهُ» امداد کردن ملائکه است و مشعر بر اینکه است که ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین در موقع جنگها نزول میکند که اطمینان قلب مؤمنین باشند که وقتی نفرات خود را زیاد دیدند اطمینان قلب پیدا میکنند نه اینکه ملائکه مثل بشر با شمشیر و نیزه جنگ کنند مگر در جنگ بدر که آیات مشعر بر اینکه است که ملائکه بصورت بشر درآمده و با کفار جنگ کردند.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ «ما» نافی به طور اطلاق خبر میدهد که بایستی بدانند هر کجا ظفر و مظفریتی و غلبه و استیلائی باشد وجود ندارد مگر از جانب خدای غالب درستکار از اطلاق آیه و بقرینه «الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» چنین برمیآید که در هر جائی که غلبه و ظفری پدیدار گردد خواه از طرف مؤمنین باشد یا کفار آنهاست حق تعالی از روی حکمت و مصلحت ظاهر گردیده «الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» همه ضعیف و ناتوان و او غالب و توانا لکن آیه بعد مظفریتیکه از جانب خدا است را اختصاص بمؤمنین میدهد.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لَامِ در «لِيَقْطَعَ» متعلق است بآیه شریفه «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرِّ الْكَبْتِ بِمَعْنَى

کوبیدن بذلت و خواری است یعنی خداوند مؤمنین را یاری نمود و آنها را غالب و مظفر گردانید تا اینکه لشکر کفر کوبیده و منهدم و خورد کردند و شکست خورده و نا امید برگردند.

در کشف الاشرار گفته قوله تعالی «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ الْخ» اینکه رقم ذلت که برایشان کشید از روی قلت عدد است و نظر عامه اما از آنجا که نظر خاص است و حقیقت کار است کسی که الله وی را یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

پیر طریقت در مناجات گفت خداوند بشناخت و زندگانیم بنصرت تو شادانیم و بکرامت تو نازانیم بعز تو عزیزانیم خداوند بتو زنده‌ایم هرگز کی میمیریم

صفحه : ۲۵۳

که بتو شادمانیم هرگز چون اندوهگین نئیم که بتو نازانیم بی تو چون بسر آریم که بتو عزیزانیم هرگز چون ذلیل شویم تا آنجا که گفته:

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ إِنَّكَ نَصْرَتِ دَادِنِ بَوَاسِطَةِ مَلِكٍ، اكرام مؤمنانست و زیادتی نعمت بر ایشان و سکون دل ایشان که نظر بعضی از ایشان از حاشیه ظاهر بر نگشته بود پنداشته بودند که نصرت همه با عدد است اما آنانکه نور یقین در دل ایشان جای داشت و سر ایشان با وعده «الله» آرام داشت نظر خاص ایشان آنجا رسید که «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» گفته‌اند آنجا که نصرت ملکی بود چه حاجت بمدد ملکی بود، همانست که جای دیگر گفت «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللَّهُ» چون باذن الله گفت چه باک اگر لشکر اندک بود و عدد کم یاران ضعیف، ضعیف‌تر از لشکر مرغ نبود و قوی‌تر از اصحاب فیل نبود، هین تا چه رسد بایشان از آن مرغان» و کهر و کمتر از پشه نیاید، و جبار طبعی قوی‌تر از نمروند نبود بین تا چون هلاک شد و بدست پشه‌ئی درماند تا بدانی که نصرت و هزیمت همه از خدا است نواخت و سیاست همه از او است، و کارها همه بید او است و بمشیت او است، همین است که با سید اولین و آخرین گفت «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» ای سید ترا از کار چیزی نیست، آن همه منم که خداوند من بودم و من باشم کارها همه خود گذارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بکسی باز نگذارم، و هم از اینکه باب است آنچه گفت «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» ملک ملک او است- امر امر او است- حکم حکم او اختیار اختیار او- آنرا که خواهد خواهد و آنرا که خواهد خواند و آنرا که خواهد داند «فَمَنْ شَاءَ عَذَّبْهُ وَ مَنْ شَاءَ قَرَّبْهُ» «من شاء هداه و من شاء اغواه»- [پایان] لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ از ابن عباس و انس بن مالک و حسن و قتاده و ربیع روایت شده که در شأن نزول آیه گفته‌اند چون روز احد لب و دندان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسنگ

صفحه : ۲۵۴

جفاء آزرده شد و شهادت حمزه و الم شدید و آلام بسیار بخاطر مبارک وارد گردید در خاطر مبارکش خطور نمود که بتیر نفرین آنان را بیازارد.

و بقول دیگر چون ابن ابی‌با سبید منافق از لشکر برگشتند و باین جهت آثار تآنی و جبن در بعضی از اصحاب پدیدار گردید حضرت غمگین شد خواست بر ایشان نفرین کند اینکه آیه نازل گردید «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ الْخ» یعنی ای رسول امر اینکه جماعت از استیصال و اصلاح یا عذاب آنها بدست تو نیست وظیفه تو تبلیغ رسالت است.

اگر اینکه روایات صحیح باشد و واقعا بقلب حضرت خطور کرده باشد بآنها نفرین کند شاید چنانچه گفته‌اند حکمت در نهی نفرین علم حق تعالی باین باشد که بعضی از آنها ایمان می‌آورند یا اولادهایشان در زمان آینده ایمان خواهند آورد لکن نظر بقوله تعالی





يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) وَ لَا تَهْنُؤا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)

صفحه : ۲۵۷

**[ترجمه]**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا نخورید در حالی که چند برابر بر منافعتان افزوده شود و از خدا بترسید شاید رستگار گردید [۱۳۰] و پرهیزید از آن‌غذایی که برای کافین آماده شده [۱۳۱] و خدا و رسول را اطاعت کنید شاید که شما مورد ترحم گردید [۱۳۲] و سرعت کنید بسوی اسباب آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن بقدر آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده [۱۳۳] آن‌کسانی که در سختی و آسانی مال خود را انفاق میکنند و نیز کسانی که در مورد خشم غیظ خود را فرو مینشانند و از مردم گذشت میکنند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد [۱۳۴] و آنهایی که هرگاه عمل ناشایسته‌ئی کردند یا بنفس خود ستم نمودند خدا را یاد کردند و برای گناهانشان طلب آمرزش نمودند و کیست که گناهان را بیامرزد مگر خدا و بر آنچه خطا کرده‌اند اصرار نکردند (یعنی تکرار نمیکنند) در حالیکه زشتی گناه را میدانند [۱۳۵] آن گروه پاداش ایشان آمرزش است از پروردگارشان و بهشتهائی که نه‌رها از زیر درختان آن جریان دارد در حالی که در آن بهشت جاویدانند و چه نیکو است پاداش عمل کنندگان [۱۳۶] بتحقیق که پیش از شما واقعه‌هائی گذشته پس شما در زمین گردش کنید و بنگرید که چگونه بود سرانجام تکذیب کنندگان [۱۳۷]

اینکه نظر کردن برای مردم دلیلی است روشن و پند و اندرز است و برای پرهیزکاران هدایت است [۱۳۸] و ای مؤمنین سست نشوید و غمناک نگردید در حالیکه شما علو و برتری دارید اگر در ایمان ثابت قدم باشید [۱۳۹]

صفحه : ۲۵۸

**(توضیح آیات)**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا نخورید در حالیکه افزوده و چند برابر باشد اضعاف در پول است و مضاعفه در مدت در مجمع البیان گفته ربا زیادتی بر اصل مال است بتأخیر از مدتی که تعیین شده و بقولی آن ربوای زمان جاهلیت است. [عطا و مجاهد] و در اضعافا مضاعفه دو قول از مفسرین نقل شده: ۱- زیاد کند ربا را بتأخیر مدت پس از مدت برای زیادتی ربا که هرگاه مدت تأخیر رسید بر آن بیفزاید ۲- اموال شما را بر اموال خودش اضافه نماید و در آن داخل کند هر معامله حرامی را برای اینکه مالش زیاد گردد.

و وجه تحریم ربوا آن مصلحتی است که خدای تعالی عالم بر آن است و در آن مصلحت تقریباً جوهی گفته شده:  
 ۱- برای اینکه ربوا از بیع جدا گردد در سوره بقره «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» ۲- برای او وقت تعیین میکند و اختصاص بآن میدهد  
 برای بدل گرفتن آن و اینکه منافی مکارم اخلاق است که باید قرض داده شود و منتظر باشد وقتی را که مدیون بتواند عوض بدهد  
 بدون زیاده و اینکه چنین از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده.

و اینکه در اینجا تحریم ربوا را اعاده نمود با اینکه در سوره بقره ذکر شده برای دو امر است یکی تصریح بنهی پس از اخبار بتحریم  
 وی برای اینست که حرمت آن در منتهی درجه باشد و تأکید نهی در احتراز از آن است و دیگر برای اینکه است که ربوا باضعاف  
 مضاعفه منجر نگردد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ- وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ پرهیز کنید از معصیت آن و بقولی پرهیزید از عقاب بر معصیت آن

صفحه : ۲۵۹

(لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) تا اینکه نجات یابید بآنچه بشما میرسد آنچه را از ربوا که معامله کرده‌اید و فائز گردید بثواب بهشت (ای  
 مؤمنین) پرهیزید از آن مالیکه ایجاب میکند داخل گردیدن بآتش را آن آتشی که مهیا و آماده شده برای کافرین.  
 و اینکه اختصاص داده آمده شدن آتش را برای کافرین برای اینکه است که آتش بالذات برای کافرین است و بالتبع برای  
 گنه کاران از مؤمنین مثل قوله تعالی «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» و معلوم است غیر متقین از اطفال و مجانین داخل میگردند.  
 و حسن گفته تخصیص کفار بمعذ بودن آتش برای آنها مانع نیست از مشارکت غیر آنها با آنها چنانچه تخصیص مرتدین بسیاهی  
 صورت مانع نیست از مشارکت غیر آنها از سائر کفار با آنها و مثل آن در قرآن بسیار است و تخصیص دادن چیزی بذکر دلالت  
 ندارد بر اینکه آنچه غیر او است بخلاف آنست.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ اطاعت کنید خدا را در آنچه بشما امر نموده و اطاعت کنید رسول را در آنچه برای شما مشروع گردانیده  
 (لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ) یعنی اطاعت کنید شاید رحم گردیده شوید و مورد عذاب واقع نگردید.

اگر گفته شود اگر اطاعت رسول همان طاعت خدا باشد وجه تکرار چیست!

گوئیم تکرار برای دو چیز است یکی طاعت رسول است در آنچه میخواند با قصد بطاعت خدا، و دیگر چنین گفته تا دانسته شود  
 اینکه کسیکه اطاعت کند رسول را در آنچه او را میخواند پس او مبادرت کرده بسوی امر خدا.

و در وجه اتصال اینکه آیه بآیات قبل دو قول است: یکی اتصال امر بطاعت بنهی از اکل ربوا پس گویا گفته بس اطاعت کنید خدا  
 را در آنچه شما را نهی کرده از اکل ربوا و غیر آن، دوم آنچه را که محمد بن اسحاق گفته که مقصود معاقبه و مجازات کسانی  
 است که در روز احد مخالفت کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در حفظ

صفحه : ۲۶۰

مراکزشان و آنرا محافظت نمودند و مشغول باخذ غنیمت شدند و اینکه سبب شکست خوردن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و  
 آله و سلم گردید. [پایان] خلاصه چنانچه در سوره بقره آیه ۲۷۶ راجع بآیه «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ  
 الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» گفته شده که آدم ربا خوار را تشبیه نموده بآدم دیوانه که شیطان وی را مس نموده و از خرد بیگانه گردیده  
 اشاره به اینکه که ربا خوارگی با عقل و خرد منافات دارد زیرا مالیکه میشود از طریق معامله بیع و شراء زیاد کرد و مردم را در  
 رفاهیت انداخت چگونگی آدم عاقل برپا میدهد و راكد میگذارد که اضافه بر اینکه نموی نکند خود مال نیز ممکن است تلف گردد  
 اینکه است که فرموده «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» چنانچه هر عاقلی که قدری در احکام شرع تدبر کند بطور وضوح میدانند و

میفهمد که تمام قوانین شرع مطهر اسلام مطابق با عقل و منطق است اگر در جامعه‌ای معامله ربوا شیوع پیدا کند و معامله بیع و شراء کم گردد باندک زمانی آن جامعه باضمحلال و نیستی سقوط مینماید و اهلش فقیر و محتاج میگردد و تمدن جامعه تبدیل بتوحش میگردد.

و حرمت ربوا اتفاقی بین تمام ملت مسلمین است و نیز عقل شاهد بر آنست و اخبار و احادیث در حرمت آن بسیار است چنانچه در بعضی از اخبار بقدری گناه ربوا را بزرگ بشمار آورده که پس از شرک بخدا ربوا خواری را بدتر از زنا و شرب خمر فرموده و هیچ گناهی را بزرگ‌تر از آن نشمرده و آنرا از گناهان کبیره بلکه اکبر کبائر بحساب آورده و در جلد دوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ای راجع بآن بیان شده.

وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ در سوره الحدید آیه ۲۱ «عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» فرموده گاهی عرض را مقابل طول آرند و گاهی عرض گویند و مقصود سعه و گسترش آن میباشد و عرض بمعنی اول اشاره باین میشود که وقتی عرض بهشت مثل عرض

صفحه : ۲۶۱

آسمانها و زمین باشد طول آن که غالباً طول هر چیزی زیادتر از عرض آنست در وسعت چه قدر خواهد بود، و اگر معنی دوم باشد کنایه از اینکه میشود که بهشت بقدری وسیع است که ذهن بشری قادر بر احاطه آن نیست.

از مجمع البیان نقل میکنند که گفته روایت شده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد اگر بهشت بوسعت آسمانها و زمین است جهنم در کجا است پیغمبر [ص] در جواب فرمود منزّه است خدا وقتی روز میآید شب در کجا است.

و مفسرین اینکه روایت را چنین تفسیر کرده‌اند که مراد رسول [ص] اینست که نار معلوم علم الهی است چنانچه شب در موقع پدید آمدن روز نیز متعلق علم الهی است.

اینکه تفسیر درست بنظر نمیآید زیرا که سائل از مکان جهنم سؤال کرده و غرض او چنین است که وقتی بهشت تمام آسمانها و زمین را پر نموده دیگر جائی برای جهنم باقی نماند.

و شاید اینکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم نظر بقصور فهم سائل که عالمی وسیع‌تر و عالی‌تر از همین عالم دنیا و وسعت آن نتواند درک کند اجمالاً خواهد باو بفهماند که عالم آخرت و بهشت و جهنم و لو اینکه جسمانی است لکن نمیتوان آنرا مقایسه نمود بعالم دنیا زیرا که عالم آخرت فوق عالم دنیا است و محیط بر آنست حتی میتوان گفت که اینکه تشبیهی که در آیه شده که عرض بهشت مثل عرض آسمانها و زمین است کنایه است به اینکه که وقتی عرض بهشت چنین باشد طول آن چه قدر خواهد بود و مشعر بر اینست که همین طوری که اینکه عالم دنیا با ضیق و تنگی آن روز روشن و هم شب تاریک در بر دارد عالم آخرت با وسعت و فراخی آن چگونه گنجایش بهشت و جهنم را نداشته باشد.

آیا میتوان زمین قیامت را که بفرموده قرآن خلق اولین و آخرین در صعید واحد با هم اجتماع مینمایند با زمین دنیا مقایسه نمود هرگز ممکن نیست وقتی عالم آخرت چنین وسیع باشد که گنجایش تمام افراد از جن و انس بلکه

صفحه : ۲۶۲

نظر ببعض احادیث حیوانات را داشته باشد بین چقدر وسیع است و وجهش همین است که گفته شده که عالم آخرت فوق عالم دنیا و محیط بر آنست و عالم دنیا در طول آنست نه در عرض تا بتوان با هم مقایسه نمود زیرا که دنیا در مرتبه نزولی آخر مرتبه انسانی است بخلاف عالم آخرت که پس از استکمال او در اینکه مرتبه نازل بمرتبه فوق آن صعود مینماید و آن عالم البته خیلی

وسیع است.

أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ چنین بهشت وسیعی که پهنای آن بقدر آسمان و زمین است چه رسد بطول آن برای پرهیزکاران آماده گردیده و برای متقین مهیا شده.

آیه بافرد بشر از راه لطف و شفقت امر میفرماید که مسارعت کنید و پیشی بگیرید بسوی مغفرت و آمرزش از طرف پروردگارتان بچنین بهشت که باین وسیعی است که اینکه بهشت آماده شده برای متقین.

اینکه کلمه «أَعِدَّتْ» مشعر بر اینکه است که بهشت موعود که بمؤمنین وعده داده حالا هم در جای خود و در سعه علم حضوری حق تعالی و در عالم ما فوق اینکه عالم طبیعت موجود است و چنین است که جهنم که در سوره توبه آیه ۴۹ فرموده «وَأِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» که دلالت ظاهر دارد بر اینکه در واقع و حقیقت کافرین در همین حیات دنیا در جهنمند.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ یعنی پرهیزکاران کسانی هستند که انفاق میکنند در حالت آسانی و حالت سختی و اینکه اول صفت آنها است.

دوم از صفات متقین «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» یعنی آنها کسانی میباشند که کظم غیظ میکنند.

گفته‌اند کظم در لغت بمعنی بستن سر مشک است پس از پر شدن آن و بطور استعاره در انسانی که سرشار از حزن و غضب شود و از اظهار آن خودداری میکند استعمال میگردد.

صفحه : ۲۶۳

غیظ عبارت از یک هیجان روحی است که بانسان بعد از آنکه با ناملائمات فراوانی رو برو شد دست میدهد بخلاف غضب که غضب وقتی بانسان دست میدهد که بخواهد انتقام و مجازات کند اینست که نسبت بخدا غضب الله میگویند لکن اغتاض الله نمیگویند.

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ آیه اشاره است به اینکه که اینکه اوصاف حسنه‌ایکه از انفاق در همه حال و کظم غیظ و گذشت و عفو از کسیکه بوی ستم نموده که در آیه یادآور شده اینها اوصاف و فضائل اخلاقی است که مؤمنین که قلب و روحشان در گرفته بنور توحید گردیده از سبب پاک آنها نمایان میگردد اینکه است که مورد حب حق تعالی و رحمت او میگردند.

و معلوم است که نیکوکاری وقتی با ایمان و تقوی توأم گردید مورد نظر رحمت و حب الهی میگردد لکن کافر اگر کار نیک کند چنین فضیلتی برای او نخواهد بود همین قدر نظر به اینکه که فرموده «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» پاداش نیکی کاری وی را در همین دنیا که محط نظر او بوده بوی عطاء مینماید و در آخرت نصیبی برای او نخواهد بود.

در اینکه آیه و آیه بعد بعضی از اوصاف متقین را بیان فرموده که دانسته شود و اشخاص با تقوی از غیر آن شناخته گردد و یکی از اوصاف آنها اینکه است که در همه حال انفاق میکنند هم در حال توانگری و هم در حال درویشی.

و اینکه صفت ارجمندی است که کسیکه دارای آن باشد او را سخی مینامند و از جمله فضائلی است که در تعریف عدالت مأخوذ است که فاقد آن در تعداد عادلین داخل نمیشد اینکه است که در اینجا اول صفات متین و اهل بهشت را سخاوت بشمار آورده.

از ابو هریره روایت شده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود آدم سخی بخدا نزدیک

صفحه : ۲۶۴

است و ببهشت نزدیک است و از جهنم دور است و بخیل از خدا دور است و بآتش نزدیک است و نادان سخی دوست تر است بسوی خدا از عالم بخیل.

و نیز بروایتی فرموده سخی نزدیک است بخدا و نزدیک است بهشت و بمردمان و دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدا و از مردمان و بدوزخ نزدیک است.

و انس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که گفته سخاوت درختی است در بهشت شاخه‌های آن در دنیا است هر کس دست بشاخه‌های آن بزند او را بهشت برد و بخل درختی است در دوزخ شاخه‌های در زمین است هر که دست بشاخه‌ئی از شاخه‌های آن زند او را بدوزخ برد. [منهج الصادقین] وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَرٍّ أُصِيبَ مِنْ يَدِهِ إِلَّا اللَّهُ وَأَلَّا اللَّهُ مِنْ دُونِهِ يَتَّقِي وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَعُوا نَفْسَهُمْ مِنْ شَرِّ مَا كَسَبُوا مِنْ يَدِهِمْ فَوَعَدَ اللَّهُ بَلَاءًا لِمَنْ كَفَرَ فَيَعْتَصِمُ إِلَّا الَّذِينَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ فَلَا يَضُرُّهُمْ شَيْئًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ۚ

فرقان آیه ۷۰ فرموده «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» نیکی گذارد مگر خدای مهربان.

وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ و نیز از جمله صفات متقین که در اینکه آیه یادآوری مینماید اینکه است که متقین چنینند که بر آنچه از عمل زشت کرده‌اند پس از توبه بازگشت بآن نمیکنند زیرا که میدانند اصرار بر اعمال زشت از اشخاص پرهیزکار سزاوار نیست و با صفت تقوی مناقی خواهد بود.

صفحه : ۲۶۵

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (أُولَئِكَ) اشاره باشخاص متقی و پرهیزکارانست که در آیه بالا- اوصاف و فضائل آنها را شرح داده و آنها را برحمت و مغفرت از طرف پروردگارشان امیدوار گردانیده و بآنان وعده داده که پاداش اعمال نیکشان مورد لطف و مغفرت پروردگارشان واقع گردیده‌اند و نیز برای آنها بهشتی آماده کرده که از زیر غرفه‌ها یا درختان آنها نهرهایی جریان دارد و بالاترین نعمتهای بهشتی خلود در آن است که همیشه چنین اشخاصی در بهشتی که از فیض رحمت و سعادت الهی بروز نموده جاویدان و شادانند و با اینکه تمام نعمتها از حیات دنیوی گرفته و آنچه بانسان از وجود و حیات و طریق فلاح و روزی و اینکه همه نعمتهای جسمانی و روحانی حتی اگر سعادت و روحانیتی و ایمان خالص و غیر اینها نصیب وی گردد از خوان احسان او سر زده اگر تقوی و ایمان و غیر آن چه از نعمتهای دنیوی باشد یا اخروی حتی هرگاه موفق بتوبه یا عمل صالح گردد همه بتوفیق و عطای او است با اینحال مغفرت و بهشت که بوی کرامت میکند جزاء و پاداش عمل خود بنده بشمار آورده چنانچه در آیه فرموده «أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ» و در آخر آیه فرموده «وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» که اینکه نعمتها را اجر عمل بنده قرار داده و اینکه منتهای تفضل و کرم است نسبت ببنده ضعیف که او را خاطر نشان کرده که بداند خواه عمل بد کند یا خوب باختر خودش کرده اگر جهنم و دار عذاب داشته بدست خود مهیا نموده «بِمَا قَدَّمْتِ أَيْدِيَهُمْ» و اگر بهشت و مقامات بلند اخروی نصیب وی گردد آنهم پاداش اعمال خود او است «لَيْسَ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِيدِ» و اینکه آیه و آیات دیگر نظیر همین آیه دلالت صریح دارد که انسان در عمل مختار است و اجباری در آن نیست خود او است که میتواند باعمل نیک خود را مورد رحمت قرار دهد و مستحق بهشت گرداند یا باختر خود پیرو قوای نفسانی و شیطانی گردد و مستحق جهنم و عذاب گردد.

صفحه : ۲۶۶

چگونه عاقل تصور میکند که خدای مهربانی که انسان را از روی لطف و کرم آفریده و اینکه همه نعمتها در دسترس او گذارده برارده خودش نه برارده عبد او را مجبور بمعصیت نماید تا اینکه مستحق عذاب گردد هرگز چنین نخواهد بود از کتاب در المنثور

نقل شده که در ذیل آیه شریفه «وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ الْخ» بیهقی اینکه روایت را در باره علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که یکی از کنیزان آنحضرت آب بدست آنحضرت میریخت تا آماده نماز شود ناگهان ظرف آب از دستش افتاد و صورت آنحضرت را زخم کرد حضرت از روی غیظ سر بجانب او بلند کرد، کنیز بلا فاصله گفت خدا میفرماید «وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ» حضرت فرمود غیظ خود را فرو بردم، کنیز گفت «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» حضرت فرمود خدا از تو عفو کند کنیزك گفت «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» حضرت فرمود برو که آزادت کردم.

و نیز از کتاب مجالس از عبد الرحمن غنم الدوسی نقل شده که آیه شریفه «وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الْخ» در باره بهلول نباش (۱) نازل شده و بهلول کسی بوده که شغل خود را نبش قبور قرار داده بود، تا اینکه در یک موقع قبر دختر یکی از انصار را نبش کرده و آن دختر را از قبر خارج کرده و کفن او را دزدیده و آن دختر بسیار زیبا و سفید اندام بود همینکه چشم بهلول باو افتاد شیطان او را وسوسه کرد تا اینکه سر انجام با دختر مرده عمل زنا انجام داد ولی پس از ارتکاب عمل پشیمان شده و بمحضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد او را راه ندادند او هم ناچار از مردم کناره گیری کرد و در یکی از کوههای مدینه مشغول عبادت و گریه شد. و گفته‌اند که خدمت رسول گفتند که جوانی درب خانه بسیار گریه میکند او را طلبید وقتی که آمد نزد حضرت از او سؤال کرد که ای جوان سبب گریه تو چیست گفت چگونه گریه نکنم و مرا گناہانی است که اگر خدا بعضی از آن مرا بگیرد داخل آتشم میگرداند و نمی‌بینم مگر اینکه گناه مرا گرفته و هرگز مرا نمی‌آمرزد رسول صلی الله علیه و آله فرمود آیا برای خدا شریک قرار داده‌ئی گفت «اعوذ

(۱) اینکه داستان بهلول نباش بدو طریق با کمی اختلاف تکرار شده

صفحه : ۲۶۷

بالله ان اشرك بربى شيئا» گفت آیا کسی را کشته‌ئی که خدا قتل او را حرام کرده گفت نه، رسول گفت خدا گناه تو را می‌آمرزد اگر چه مثل کوهها باشد، جوان گفت گناه من بزرگتر از کوهها است، نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدا گناه تو را می‌آمرزد اگر چه بقدر تمام زمین‌ها و کوهها و درختها و تمام روی زمین و آنچه از خلاق در او است باشد گفت گناه من بزرگتر است رسول [ص] گفت می‌آمرزد تو را اگر چه گناه تو مثل آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد جوان گفت گناه من بزرگتر است پس نبی باو نظر غضب نمود و گفت ای جوان وای بر تو گناه تو بزرگتر است یا پروردگار تو آنوقت آنجوان برو افتاد و گفت منزهست پروردگار من چیست که بزرگتر از پروردگار من باشد او بزرگتر از هر عظیمی است حضرت فرمود پس گناه عظیم را می‌آمرزد پروردگار عظیم جوان گفت لا و الله یا رسول الله پس جوان ساکت شد حضرت باو فرمود آیا یکی از گناہانت را بمن خبر میدهی گفت آری:

کار من هفت سال اینک بود که قبرها را میشکافتم و کفن مردگان را بیرون می‌آوردم تا اینکه دختری از انصار مرد وقتی وی را دفن کردند و رفتند و شب آمد من رفتم و قبر را شکافتم و کفن دختر را بیرون آوردم و او را برهنه روی قبرش انداختم و رفتم شیطان بمن وسوسه کرد که مگر ندیدی شکمش را و رکبتش را و سفیدی او را و شیطان هی بمن وسوسه کرد تا اینکه توانستم عنان خود را بگیرم و با او جماع کردم و او را بجای خودش گذاشتم و برگشتم ناگاه از پشت سرم صدائی شنیدم که گفت وای بر تو از دیان یوم الدین روز که من و تو را نگاه میدارند اینکه طور که مرا در جماعت مرده گان عربان گردانیدی و مرا از قبرم بیرون آوردی و کفن مرا بردی و مرا جنب گذاری تا روز حساب من پس وای بر تو و جوانی تو بر آتش، جوان گفت من گمان نمیکنم دیگر بوی بهشت را بشنوم یا رسول الله [ص] پس حضرت فرمود دور شو از من ای فاسق میترسم از

صفحه : ۲۶۸

آتش تو بسوزم چیست بتو نزدیک‌تر از آتش و حضرت اشاره باو میکرد و میگفت او را از من دور کنید.

پس آنجوان رفت در کوههای مدینه و در آنجا بدست و گردن خود غل بسته و ندا میکرد یا رب عبد تو بهلول بین دو دست تو غل بسته یا رب تو ذلت مرا میدانی یا رب من از کرده خود پشیمانم و نزد نبی تو رفتم مرا از خود مطرود کرد و خوف مرا زیاد کرد پس از تو سؤال میکنم باسم تو و جلال تو و عظمت سلطنت تو اینکه مرا ناامید نگردانی و مرا از رحمت خودت دور نگردانی آنجوان تا چهل شب و روز گریه میکرد تا اینکه سباع دور او جمع شدند پس از چهل شب و روز دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا اگر توبه مرا قبول کردی و دعای مرا اجابت نمودی برسول خود الهام کن و اگر اجابت نکرده‌ئی آتشی بفرست مرا بسوزاند یا عقوبتی در دنیا که مرا هلاک گرداند و مرا از فضیحه روز قیامت خلاص گرداند پس خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً» (یعنی زنا) «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» یعنی ارتکاب گناهی که بزرگتر از زنا است (یعنی نبش قبر و غصب کفن‌ها) «ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» يقول خافوا لله فعجلوا التوبة یعنی از خدا بترسیدند و در توبه عجله کردند، خدای تعالی گفت ای محمد صلی الله علیه و آله عبد من بسوی تو آمد تو او را مطرود کردی کجا برود و از چه کس سؤال کند که او را بیامرزد و کیست که گناه را بیامرزد غیر از من.

پس چون اینکه آیه نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت بسوی اصحاب و تبسم مینمود و باصحابش فرمود کیست که محل او را بشناسد معاذ گفت یا رسول الله [ص] در فلان موضع است پس حضرت با اصحابش بطرف او رفتند و آن جوان را می‌طلبیدند دیدند بین دو کوه ایستاده و دست خود را بگردنش بسته و صورتش سیاه شده و از شدت گریه مژگانش ریخته و میگوید «سیدی فما احسنت خلقی و احسنت صورتی فلیت شعری ماذا ترید بی افی النار تحرقنی او فی جوارک

صفحه : ۲۶۹

تسکننی اللهم ان خطیئتی اعظم من السموات السبع و من کرسیک الواسع و عرشک العظیم فلیت شعری تغفر خطیئتی ام تفضحنی بها یوم القیمه) همین طور میگفت و خاک بسر میکرد و میگریست بطوری که وحوش و سباع و طیور در اطرافش جمع شده بودند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنزد او آمد و دستش را از گردنش برداشت و خاک از سر و صورتش پاک کرد و فرمود مژده باد تو را ای جوان تو «عتیق الله»

هستی یعنی آزاد شده‌ئی از آتش آنوقت باصحابش فرمود اینکه طور ذنوب خود را تدارک کنید و مثل اینکه جوان توبه کنید. [نور الثقلین] قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سَبَئٌ فَبَیْرُوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ «قَدْ خَلَّتْ الْخ» یعنی بتحقیق که گذشته است پیش از شما «سنن» یعنی واقعه‌ها از غم و شادی و راحت و محبت و غیره، و سنن جمع سنه است و بمعنی طریقه و رفتار قرار داده شده‌ئی است که بآن اقتداء نمایند و از اینکه است سنه رسول الله صلی الله علیه و آله، و بعضی گفته‌اند سنت بمعنی امت است یعنی امتها، و بعضی گفته‌اند سنن بمعنی امثال است یعنی امثال شما قبل از شما گذشته است پس در زمین سیر کنید و ببینید چگونه بوده است سر انجام کار تکذیب کنندگان پیغمبران در آیه مردم را ارشاد مینماید که در زمین سیر کنید و بنظر عبرت آثار گذشته‌گان را بنگرید و آثار عذابی که بر جماعت گنهکاران در اثر کفر و تکذیب پیمبران رسیده ببینید و متنبه گردید.

در بسیاری از آیات امر شده که بروید و خرابی و ویرانی منازل ستمکاران را بنگرید مثل عماراتی که عادیان و کفار دیگر از سنک ساخته و آثار آن مردمان قوی هیکل و زورمند را ببینید که چگونه بیک بادی که از منشأ غضب الهی در اثر کفر و ظلم آنها وزیده

ویران گردیده و بخود آئید و پند بگیرید و بدانید که نسبت حق تعالی بتمام موجودات یکسان است هر گاه بلائی و آفاتی و بلیاتی بکسی رسید چه بلاهای دنیوی باشد و چه اخروی «بِمَا قَدَّمْتُمْ أُبَدِّیْهِمْ» در اثر اعمال

صفحه : ۲۷۰

و افعال خودمان است و چنین است هر لطف و کرامتی که بنده برسد اگر چه از معدن فضل و رحمت غیر محدود یزدان پاک تفضلا عنایت گردیده لکن رحمت الهی در محل قابل نفوذ میکند نه غیر آن چنانچه دانشمندان گفته‌اند «العطیات علی قدر القابلیات» زیرا که آنچه در عالم واقع می‌گردد مطابق با حکمت و صلاح دید عالم است انسان بایستی در اثر ایمان و عمل صالح و تقوی خود را در معرض نفحات رحمت الهی قرار دهد چنانچه معصوم [ع] فرموده

«ان فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها»

علی الدوام از معدن فضل الهی نفحات رحمت میوزد و ما باید خود را در معرض گرفتن آن واقع گردانیم.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست

هذا بیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًی وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِیْنَ - «هذا» اشاره بآیات بالا است که اینکه مطالبیکه در اینکه آیات از صفات متقین بشمار آورده و تذکر داده شد آنها پنج صفت بود.

۱- انفاق در سختی‌ها و آسانیه‌ها. ۲- کظم غیظ در مورد غضب و انتقام.

۳- عفو و درگذشت از کسی که بوی ستم کرده. ۴- یاد خدا و توبه و انابه و طلب آمرزش موقعیکه عمل بدی از او سرزد. ۵- اصرار بر گناهان نمودن.

اینها بیان و طریق هدایت و ارشاد است برای مردم که هر کس رستگاری و سعادت خواهد بایستی باین مواظ قرآن متعظ گردد و هدایت یابد لکن متقین و پرهیزکارانند که از مواظ قرآن پند گرفته و راه هدایت را می‌پیمایند.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - ظاهرا چنانچه گفته‌اند آیه اشاره بواقعه جنک احد دارد و خطاب بمؤمنین نموده که شما از شکست خوردن در جنک احد سست نشوید و محزون نگردید در صورتی که اگر بظاهر در جنگها فتح و فیروزی نصیبتان گردد یا شکست خورید شما در واقع فاتح و فیروزمندید اگر واقعا مؤمن باشید، به «ان» شرطیه» آیه را خاتمه می‌دهد مشعر بر اینکه در آنجائیکه بظاهر دشمن بر شما غالب گردید در

صفحه : ۲۷۱

اثر نافرمانی بعضی از مؤمنین بود که خطای آنها در مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله و طلب غنیمت و غیر آن از اموری که مؤمنین با رسول مخالفت نمودند که آیه می‌خواهد گوشزد مؤمنین کند که شما از جهت ایمان علو و برتری بر تمام عالمیان دارید اگر مؤمن باشید و آیه دلالت واضح دارد که جماعت مؤمنین از جهت ایمان علو و برتری بر تمام افراد بشر دارند بشرط اینکه واقعا مؤمن باشند مشعر بر اینکه در صورتی علو و برتری دارند که بوظائف ایمان و بحکم خدا و رسول عمل کنند و اگر عمل نکنند علو و برتری ندارند.

مثل مؤمنین اینکه زمان حاضر که با اسم و زبان ادعای ایمان و اسلام مینمایند لکن پای عمل که می‌آید بوظائف ایمان عمل مینمایند اینکه است که بظاهر کفار که خود را ملت مترقیه مینامند بر مسلمان از جهت عناوین دنیوی پیش افتاده‌اند و خود را از آنها افضل میدانند دیگر نمیدانند که مسلمانها و لو اینکه اسلامشان فقط بهمین شهادتین باشد در واقع و حقیقت علو بر تمام کفار دارند.



صفحه : ۲۷۲

## [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۰ تا ۱۴۸]

## اشاره

إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَمَا كَانَ لِلنَّفْسِ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا - وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

صفحه : ۲۷۳

## [ترجمه]

اگر بشما مؤمنین (در جهاد بدر زخمی رسید همانا بجماعت کافرین نیز جراحتی و آسیبی مثل آن رسیده اینکه روزگار را بین مردم باختلاف میگردانیم تا اینکه خدا امتحان کند صبر کسانی را که ایمان آوردند و اینکه از شما مؤمنین گواهانی فرا گیرد و خدا ستمکاران را دوست نمدارد [۱۴۰]

و فائده دیگر از مداوله آنستکه اهل ایمان را از گناهان پاک و پاکیزه گرداند و کافرین را نابود سازد [۱۴۱]  
آیا شما مؤمنین گمان کردید که در بهشت داخل میگردید و حال آنکه ندانسته باشید صبر کنندگان از شما آنهاییکه در راه خدا جهاد کردند [۱۴۲]

(وَلَقَدْ كُنتُمْ) و همانا شما آرزو میکردید مرگ را پیش از اینکه آنرا ملاقات کنید یعنی بمیدان جنگ رسید وقتی اسباب مرگ را یعنی جهاد را دیدید و شما نگاه میکردید بیاران خود که کشته میشدند [۱۴۳]

و نیست محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مگر پیغمبری که پیش از او پیمبرانی آمدند آیا وقتی او مرد یا کشته شد شما که ایمان آورده‌اید برمیگردید بر عقبهایتان یعنی بر همان کفری که داشتید و کسیکه برگردد بخدا ضرر نرساند ابدًا و خداوند بزودی شکر کنندگان را پاداش نیکو میدهد [۱۴۴]

و نبوده باشد نفسی که بمیرد مگر باذن خدا و آنرا وقتی است معین که در کتاب (یعنی لوح محفوظ) نوشته شده و کسیکه اراده کند منافع دنیا بوی داده میشود و کسیکه مرادش ثواب آخرت باشد از آخرت بوی عطا میگردد و بزودی شکر کننده‌گان را پاداش میدهم [۱۴۵]

چه بسیار از پیمبرانی که در یاری او بسیاری از پیروانش جنگ کردند پس بسبب آنچه بانان در جهاد رسید سستی نمودند و از

جنگ کردن ضعیف نگردیدند و فروتنی در مقابل کفار نمودند و خدا صابرين را دوست میدارد [۱۴۶] و نبود گفتار آن لشکر مگر گفتند ای پروردگار بیا مرز ما و گناهان ما را و اسراف ما را در کار خودمان و قدمهای ما را در مقابل کفار ثابت گردان و ما را یاری ده بر قوم ناگرویدگان، پس خدا ایشان را پاداش داد در دنیا و دیگر بایشان عطاء نمود نیکوئی ثواب آخرت را و خدا نیکوکاران را دوست دارد

صفحه : ۲۷۴

### (توضیح آیات)

إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ قَرْحُ بفتح قاف در لغت آثار جراحی را گویند که در اثر برخورد با عوامل خارجی پدید آمده باشد- و قرح بضم قاف اثر جراحی را گویند که از عوامل درونی پدید شده باشد مانند دمل و امثال آن.

و چنانچه ظاهر است اینکه آیه و آیه قبل «وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزُنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» راجع بجنگ احد است، راغب گفته «و هن» ضعف اخلاقی و یا ضعف جسمی است و مقصود از اینکه ضعف و سستی در دین و جنگ در یاری آن است «حزن» ضد فرح و خوشحالی است و وقتی انسان محزون میگردد که چیزیکه مورد تعلق او بوده از دستش گرفته شود یا در معرض تلف باشد.

خلاصه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه راجع بجنگ احد است که مؤمنین در آن جنگ هم خیلی آسیب دیدند و هم بعضی از آنها سست شدند زیرا که شاید گمان میکردند که چون بر حقد هیچوقت در موقع نبرد با دشمنان دین شکست نمی‌خورند و آنهائیکه هنوز در ایمان راسخ نشده بودند چنین گمان میکردند که نصرت و فیروزی فقط در فتح و غالب گردیدن در جنگ و نبرد با دشمنان دین است اینکه بود که وقتی در جنگ احد بظاهر دشمن غالب شد در بعضی از آنها و هن و سستی عارض گردید دیگر ندانستند که فتح و مظفریت حقیقی برای کسی میسر است که بر نفس اماره خودش غالب گردد و در دین داری هر قدر آزمایش گردد ذره‌ئی خدشه‌ئی و گزند بایمانش وارد نگردد.

اینکه است که بمؤمنین خطاب نمود که «وَلَا تَهْنُوا» ای مؤمنین هرگاه در جنگ شکست خوردید و دشمن غالب گردید سست نشوید و محزون نگردید و بدانید که شما چه در ظاهر در جنگ غالب یا مغلوب گردید اگر واقعا ایمان آورده‌اید و ایمان در قلبتان جای گزین گردیده «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» شما بر تمام

صفحه : ۲۷۵

افراد بشر علو و برتری دارید.

گفته‌اند در جنگ احد هفتاد و دو نفر از انصار کشته شدند و پنج نفر از مهاجرین: ۱- حمزه بن عبد المطلب ۲- مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ۳- عبد الله بن جحش ابن عمه رسول الله [ص] ۴- عثمان بن شماس ۵- سعد مولى عتبة و هفتاد مرد دیگر مجروح گردیدند یکی از ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام بود که گفته‌اند زیاده‌تر از شصت جراحت بر بدن مبارکش وارد گردید و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست بر آن زخمها میمالید و باذن خدا شفا می‌یافت و گفته‌اند ضربتی بر چشم قتاده بن نعمان وارد گردید که چشمش بیرون افتاد رسول [ص] چشم او را بجای خودش نهاد چشمش مثل اولش گردید.



کسی است که اراده داشته باشد کسی را امتحان کند که بر ایمان ثابت هست یا نه و گر نه حق تعالی در ازل عالم بود بعلم حضوری شهودی که چه کس در ایمان ثابت است و چه کس متزلزل بلکه میتوان گفت اینکه آزمایشی که برای خود مؤمنین است که هم خودشان ایمان خود را تمیز دهند که از کجا سر رشته گرفته و بکجا منتهی میگردد و هم بر دیگران معلوم گردد و مؤمن واقعی را از غیر آن تمیز دهند.

و بقولی «و لیعلم اولیاء الله الذین آمنوا» میباشد بحذف مضاف و وضع مضاف الیه بجای آن یعنی خداوند چنین کرده برای تفخیم اولیاء الله یعنی تا اولیاء الله بدانند و بشناسند کسانی را که گرویده‌اند.

وَ یَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ جمله عطف بآیه جلو است خدای تعالی روزها را بین مردم متداول گردانیده روزی بنفع کسی و روزی بضرر کسی تمام میگردد یعنی چنین کردیم که کدام یک از شما در معرکه جهاد جان فدا کرده و ثبات قدم ورزیدید و کدام یک تخلف کردید و تا اینکه شهدای احد را بمقام ارجمند رسانیم.

از نجم الدین نقل میکنند که در کبری گفته «و لا تهنوا یا سائرین الی الله فی السیر الی الیه» و محزون نگردید بر آنچه از شما فوت شده از تمتعات دنیویه و کرامات اخروی «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» از اهل دنیا و آخرت در مقام و مرتبه نزد پروردگارتان اگر بوده باشید از کسانی که ایمان آورده‌اند باین اخبار یعنی سائرین الی الله اگر در اثناء مجاهدات و انواع بلا و ابتلاء بشما زخمی رسیده همانا بانبیاء و اولیاء نیز انواع محنها و بلاها و ابتلائات نیز رسیده «ایام نداولها بین السائرین» روزی در نعمت و روزی در نقتم برای اینکه خدا آنها را در مورد امتحان قرار بدهد و آنها را مستعد گرداند برای مقام شهادت- و آن مبتلاها شما را روزی بنعمت و روزی بنقتم در اثناء سیر میگرداند ای صاحبان شهود و

صفحه : ۲۷۸

مشاهده «وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِینَ» و خدا دوست نمیدارد کسانی را که استعداد خود را در غیر طلب حق تعالی و سیر بسوی او صرف نمودند.

وَ لِيُمَخِّصَ اللّٰهُ الذّٰلِیْنَ آمَنُوا وَ یَمَحَقَ الْکَافِرِیْنَ یعنی هر همی و غمی که در راه خدا نصیب مؤمنین گردد در طلب حق آن تکفیر گناه آنها و تطهیر قلبشان و خالص گردیدن روحهای آنها و ثابت گردیدن اسرار آنها میگردد و آنچه بکافرین رسد از نعمت و دولت آن سبب کفر آنان و زیاد کردن طغیانشان و کوری قلبشان و تمرد نفوسشان و مخط ارواحشان و سحق اسرارشان است پس اهل محبت و معرفت از ابتلاء خالی نمیگردند بکمی مال یا ذلت یا علت زیرا که مقتضی حکمت چنین است آیا ندیده‌ئی قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده «اشد البلاء علی الانبیاء ثم اولیاء»

. حکایت شده که عیسی [ع] بکوهی رفت در آنجا عابدی را دید که خدا را عبادت مینمود و نزد او چشمه‌ئی از آب بود برای آشامیدنش و طهارتش، عیسی علیه السّلام بر او سلام کرد پس از رد سلام سؤال کرد که چند وقت است که تو در اینجا میباشی و خدا را عبادت میکنی گفت هشتاد سال است و از خدا حاجتی میخواهم و برآورده نشده تو نبی او هستی برای من سؤال کن عیسی گفت حاجت تو چیست گفت اینکه قلب مرا از معرفت و محبت خودش ساکن گرداند و قبول نشده عیسی [ع] از همان چشمه وضوء گرفت و دو رکعت نماز خواند و حاجت عابد را طلب نمود و رفت و مدتی بعد برگشت دید آنمکان خالی است چشمه آب فرو رفته و بستان خراب شده عیسی [ع] گفت خدایا از تو سؤال کردم باو معرفت و محبت عطاء کنی او را قبض روح کردی بوی وحی رسید ای عیسی مگر نمیدانی که خراب دنیا در معرفت و محبت من است و کسیکه مرا بشناسد و دوست دارد ساکن نمیگردد مگر بسوی من اگر خواهی او را ببینی برو در فلان وادی وقتی عیسی [ع] در آن محل رفت دید آن شخص نشسته و عقلش زائل و

متحیر گردیده و چشمش با آسمان دوخته عیسی [ع] صدا زد ای عابد نمی شنید او را حرکت داد نفهمید پس خداوند بعیسی وحی نمود ای عیسی بعزت و جلال خودم اگر او را با شمشیر پاره پاره کنند

صفحه : ۲۷۹

نمیفهمد و اقل ذره‌ئی از محبت و معرفت باو عطاء کردیم پس او گوید نظر کن بسوی اهل الله و بین که دنیای آنها خراب است و از بلا خالی نمیباشند پس ای بنده کوشش کن در تصحیح دین شاید بمقام یقین و تمکن برسی زیرا که میراث مجاهده مشاهده است.

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز بسی سال باید که گردد عزیز

[تفسیر المیزان] وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ تمحیص در لغت بمعنی پاکیزه کردن یک شیئی است از آلودگیهای خارجی و نیز بمعنی اختبار و امتحان است و محق بمعنی نابود کردن تدریجی یک شیئی است آیه عطف بآیه جلو است و شاید در مقام بیان علت و سبب گردانیدن ایام است بین مردم و ظاهرا در حکمت تداول ایام سه سبب تذکر میدهد:

۱- تا اینکه خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند البته معلوم است که حق تعالی بعلم حضوری خود از ازل و ابد میداند و بتمام امور باعینانها و اشخاصها و آنچه در عالم ممکنات است و از روی حکمت قلم تقدیر بر آن جاری شده آگاهست و همه چیز از اشخاص و افراد و معانی و صور و جواهر و اعراض موجودات نزد او حاضر است در ازل و چیزی از او پنهان نیست تا اینکه پس از وقوع خارجی آن معلوم گردد پس شاید مقصود از «لِيَعْلَمَ» که بصیغه مضارع آورده چنین باشد تا اینکه بداند یعنی بلحاظ ظهور آثار خارجی ایمان آنها ظاهر گردد علم خدا که محققا در ازل حقایق اشیاء و نحوه وجود خارجی ممکنات نزد او حاضر بوده معلوم او گردد.

خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که ما ایام را بین مردم میگردانیم گاهی بر ضرر آنها و گاهی بنفع آنها تا اینکه مؤمنین آزمایش کردند که کدام یک در ایمان راسخ و پابرجا میباشند و کدام یک چنین نیستند.

۲- «و يتخذ منكم شهداء» اینکه جمله نیز مربوط به «و لِيَعْلَمَ اللَّهُ» است

صفحه : ۲۸۰

یعنی برای اینکه خدا بداند کسانی را که ایمان آورده‌اند و گواهان شما باشند یعنی گواهانی از خود شما مجاهدین بگیرد. و اینکه آیه «و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» مشعر بر اینکه است که ما چنین کردیم یعنی روزگار را بین مردم گردانیدیم تا اینکه مؤمنین را در اثر گردش ایام از آلودگیهای خارجی پاک گردانیم و کافرین را پس از آزمایش نابود گردانیم أم حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ آیه مربوط بآیات بالا است و نظر بگمان غلط مؤمنین دارد و خطاب بآنها است که آیا شما چنین گمان کردید که همین قدر که ایمان آوردید و داخل در مؤمنین گردید بدون آزمایش که آیا در دین ثابت قدم میباشید یا وقتی که مورد امتحان میرسد متزلزل میگردید و با اینحال داخل بهشت میگردید پیش از اینکه امتحان شده باشید در صورتی که هنوز پای مجاهده بمیان نیامده که ظاهر گردد کدام یک از شما در علم خدا که چیزی از او پنهان نیست چگونه میباشید اینکه گمان درست نیست، شاید اشاره باین باشد که دیگر بین مؤمنین خلص که از روی حقیقت داخل در دین شده‌اند و غیر آن فرقی باقی نیمانند، بعضی گمان میکنند که مؤمنین بایستی همیشه در نبرد با دشمن و در کارهای دنیویشان مظفر و منصور باشند دیگر نمیدانند که دنیا دار ابتلاء و آزمایش است مخصوصا مؤمنین بایستی در مورد امتحان واقع گردند تا اینکه بین مؤمن

واقعی و بین متظاهر بایمان فرق گذاشته شود و شاید یکی از حکمت تأسیس جنگ با کفار و مشرکین همین باشد که در مورد مجاهده با کفار چگونه معامله میکنند.

وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ مَرْبُوطٌ بِهِمْ أَيْهَ أُولَىٰ أُولَىٰ. و اشکال به اینکه که خدائی که علمش بهمه چیز از گذشته و آینده احاطه دارد همیشه میدانسته که صابریں در جهاد کیانند و غیر اینها کیانند و آزمایش از برای کسی است که از حقیقت امر مطلع نباشد و بامتحان بخواهد بفهمد و نظیر اینکه اشکال در بسیاری از آیات که بصیغه مضارع

صفحه : ۲۸۱

آمده و ظاهرش دلالت دارد که خدا نمیدانسته و آزمایش میکند برای اینکه بداند مثل قوله تعالی در سوره عنکبوت آیه ۳ «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» و در جلد هشتم اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع بآن بحث شده رجوع بآن جا نمائید.

پاسخ چنانچه در جای خود مبرهن گردیده که علم خدا حضوری و محیط بتمام کائنات است و شاید مقصود از امتحان دانستن مؤمنین یا خود انسان باشد که خداوند ایام را بین مردم متداول نموده یعنی گردانیده تا اینکه ظاهر گردد و تمیز داده شوند صابریں از غیر آنها و علامت ظاهرش در مورد جهاد با کفار پدید میگردد تداول ایام بین مردم که روزی بنفع کسی و روزی بضرر کسی است از روی حکمت و عدل خداوندی سر رشته گرفته.

چون در ناموس خلقت مقرر گردیده که مردم مدتی بالطبع باشند و باجماع و باهم زندگانی نمایند احدی نمیتواند بتنهائی امور معاش خود را تأمین نماید و لازمه اجتماع اینکه است که افراد یک جامعه از حیث اخلاق و عادات و عمل و ثروت نزدیک بهم باشند چنانچه در خلقت هم باید نزدیک بهم باشند اختلاف زیاد بین مردم اختلاف بین جامعه پیدا میکند و اگر غیر اینکه باشد تمدنشان مختل میگردد و نتوانند با هم آمیزش کنند اینکه است که باید روزگار بین مردم بگردد و اختلاف اندکی که بین مؤمنین و کافرین پدید میگردد نسبت بمؤمنین رحمت است و نسبت بکافرین عذاب است از حیث آلام و مصیبات مؤمنین بمصیبات و آلام دنیوی بر ثواب آنها و استحکام قلب آنها افزوده میشود و کافرین شاید سبب تخفیف عذاب آنها گردد.

و نیز چون نوعا هیچ انسانی در مدت عمرش از عمل نیکی خالی نیست و بوعید الهی کافرین و معاندین در قیامت مخلد در آتشدن اینکه است که بمقتضای عدل الهی بایستی در دنیا که مراد آنها است بپاداش اعمال نیکشان برسند چنانچه فرموده «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» سوره

صفحه : ۲۸۲

شوری آیه ۱۹.

و نیز البته غیر از معصوم هر فردی باقتضای قوای حیوانی لغزشهایی و خلافهایی در مدت عمر از او پدید میگردد و لطف خدا مقتضی اینکه است که مؤمنین واقعی در قیامت مورد رحمت الهی و بهشت که دار کرامت او است در مقام امن و امان قرار گیرند روی اینکه حساب باید در دنیا مبتلا گردند بآفات و بلیاتی که هم کفاره گناه آنها گردد و هم در اثر صبر مشمول رحمت خدا که در باره صابریں فرموده «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ» سوره بقره آیه ۱۵۲ و نیز چون کفار در آخرت که دار بقاء است بعذاب مبتلا میگرددند و آسایشی برای آنان نیست کرم وجود الهی مقتضی اینکه است که از زندگانی دنیا قدری تمتع ببرند و نیز دنیا را برای آسایش مؤمنین تأمین گردانند که مؤمنین هم از زندگانی دنیا تمتع گردند و هم در اثر ایمان و تقوی بدرجات عالیه اخروی فائز گردند.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ظاهرها آیه مربوط بآیه بالا است که شما گمان کردید که

داخل بهشت می‌شوید پیش از اینکه در مورد آزمایش واقع گردید و پیش از اینکه ظاهر گردد که در مقام جهاد با کفار کدام یک از شما استقامت دارید و کدام یک سستی مینمائید خلاصه مفسرین گفته‌اند خطاب بکسانی است که در جنگ بدر حاضر نشده بودند در صورتی که پیش از وقوع آن آرزو میکردند که کاش با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جهاد حاضر بودیم و صبر میکردیم (و باحدی الحسین) فائز میگردیدیم یا بر اعداء غالب میشدیم یا شهید میشدیم و بمحل کرامت میرسیدیم و چون وقت جنگ احد رسید نزد رسول آمدند و اصرار میکردند که با مجاهدین روانه شوند اینکه بود که حق تعالی بآنان خطاب نموده که شما پیش از آنکه اسباب شهادت را مشاهده کنید تمنّا میگردید «مَنْ قَبْلَ أَنْ تَلْقَوْهُ» یعنی اینکه آرزوی شما وقتی بود که اسباب کشته شدن خود را مشاهده نمیگردید «فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»

صفحه : ۲۸۳

و وقتی که در میدان جنگ دیدید چگونه مجاهدین شهید میگردند و شما میگریختید و گفته‌اند آیه اعتراض بچنین اشخاص نموده که شما قبلاً آرزو میکردید که در جهاد با مؤمنین همراه باشید و از زمره مجاهدین فی الله بشمار آئید وقتی پای جنگ و قتل و اسارت بمیان آمد از جنگ گریزان شدید.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ آیه مشعر است بر سرزنش مجاهدین و آنهایکه در جنگ احد وقتی دیدند دشمن غالب گردیدند فرار کردند بعضی گریختند و بمدینه برگشتند و بعضی در کوههای اطراف پنهان گردیدند و رسول را تنها بدست دشمن گذاشتند و همان طوری که گفته شد فقط امیر المؤمنین علیه السلام با یک نفر دیگر در یاری رسول ماندند پس از آنکه حضرت اشخاصی را که پشت بجنگ کرده و فرار کرده بودند ملامت مینماید آنها زبان بعذر گشوده و گفتند ما چون آواز قتل تو را شنیدیم روزگار ما شوریده شد و از غایت ترس و دهشت بگریختیم اینکه بود که خدای تعالی دفع عذر آنها را کرده و اینکه آیه را فرستاد.

که نیست بنده ستوده من محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر رسولی که پیش از او رسولانی گذشته بودند پس اگر حضرت مرد یا کشته گردید شما پشت خود بر میگردید یعنی مرتد می‌شوید و دست از جهاد بر میدارید. خلاصه گویا عذر فرار کنندگان از میدان جنگ که گفتند ما از خبر کشته شدن تو شوریده شدیم و روزگار بر ما سخت گردید و بی تابانه گریختیم از آنان پذیرفته نگردید.

و آیه در مقام سرزنش و توبیخ آنها بر آمده و اشاره به اینکه که اینجا جای آزمایش شما بوده که اگر شما واقعا بخدای محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودید و ایمان در دل شما جایگزین شده بود میدانستید که اسلام دین خدائی است که بتوسط رسولش برای هدایت جن و انس فرستاده شده و بایستی تا قیامت بین مردم

صفحه : ۲۸۴

ابراز فعالیت نماید: علت موجد و علت مبقیه دین اسلام خدا است فقط محمد صلی الله علیه و آله واسطه در رسانیدن اینکه دین خدائی است و پس از موت یا قتل او قائم بمرسل یعنی قائم بخدا است و باید تا قیامت در زمین باقی بماند برای اینکه بر مردم حجت تمام گردد.

و شاید آیه میخواهد مؤمنین مجاهدین و فرار کنندگان از جبهه جنگ را خاطر نشان کند که شما امتحان و آزمایش خود را در اینکه مبارزه بخوبی دادید تا اینکه برسولش معلوم گردد که شما پس از او با دینش چه خواهید کرد.

آری هر کس اندک تأملی در واقعه جنگ احد بنماید و عمل مجاهدین را تحت مطالعه قرار دهد بخوبی بر وی ظاهر میگردد که

همین مهاجرین و انصار بودند که در جنگ احد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدست دشمن تنها گذاشتند و گریختند و بالاخره پس از او دین او را واژگون گردانیدند و بر غیر مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمان الهی در نصب خلیفه بر مراد خود عمل نمودند و در تعیین خلیفه مخالفت کردند نص رسول صلی الله علیه و آله را و چه جفاها که بذریه آنسرور و یگانه اولاد او که باتفاق سنی و شیعه حضرتش مکرر فرموده بود

«فاطمه بضعه منی»

و نیز بدامادش که بنص قرآن در آیه مباهله بمنزله نفس پیغمبر [ص] بشمار آورده حق او را غصب کردند و او را خانه نشین گردانیدند و نگذارند حق بجای خود قرار گیرد که اگر گذارده بودند حق بجای خود قرار گیرد آنوقت مؤمنین مصداق آن آیه بالا- میگردیدند که خطاب بآنها نموده و فرموده «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و معلوم میشود که چگونه مؤمنین بر تمام مردمان جهان علو و برتری پیدا مینمودند و چگونه دین اسلام بر تمام ادیان تفوق و سیادت مینمود لکن چون در همه وقت مردم باید در مورد آزمایش واقع گردند حکمت الهی چنین مقتضی گردید که اختلاف بین مسلمانها پدید گردد تا اینکه مؤمن واقعی از غیرش تمیز داده شود «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا- فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»

صفحه : ۲۸۵

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا پس از آنکه در اول آیه تذکر داده که هر گاه شما پس از موت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دین برگردید بعقب خود یعنی بزمان جاهلیت گمان نکنید که بخدا ضرری وارد گردد.

اشاره به اینکه که «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» بر خدا است که حجت را بر خلق تمام گرداند و رسولانی با معجزه‌ها برای هدایت افراد بشر بفرستد و عدل الهی مقتضی اینکه است که انسان را در عمل بتکالیف مختار گرداند وقتی انسانیکه در باره او «ظلوما جهولا» گفته دانسته و فهمیده زیر بار تکلیف که بنفع خودش تمام میشود نرود و طغیان نموده براه کج برود ضرر بخودش وارد گردانیده خداوند منزّه و میراء است از اینکه محتاج بعمل بنده ضعیف خود باشد.

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ- بلکه با اینکه ذات احدیت مستغنی است از عمل بنده ضعیف خود از راه فضل و کرم بزودی بشکر کنندگان پاداش نیکو میدهد.

شاید مقصود از شاکرین در اینجا مجاهدین در جبهه جنگ باشد مخصوصا آنهاست که در جنگ احد پس از غلبه دشمن رسول را تنها نگذاشتند و او را تا نفس آخر و تا جان در بدن داشتند دست از یاری او برنداشتند و مصداق کامل آن علی علیه السلام بود که تمام کسانی که در آنوقت شاهد قضیه بوده‌اند گفته‌اند وقتی دشمن غالب گردید همه از ترس جنگ گریختند مگر آنحضرت و یک نفر دیگر که او مواظب رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و علی بن ابی طالب [ع] با آن گروه دشمن جنگ مینمود تا اینکه هفتاد ضربت ببدن مبارکش وارد گردید پس میتوان گفت مصداق کامل شکر کنندگان که حق نعمت اسلام را مراعات کردند همان حضرت میباشد.

و همان طوری که گفته شد شاید یک حکمت اینکه مؤمنین در جنگ احد شکست خوردند آزمایش و امتحان بوده که مؤمنین واقعی از غیر آنها تمیز داده شوند و دانسته شود که چه کس در دین داری ثابت قدم و چه کس بر خلاف آنست

صفحه : ۲۸۶

قوله تعالی «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الكاذِبِينَ» اول سوره عنکبوت «۱» و نیز قوله تعالی «وَلَيُبْلِيَنَّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسِناً» «۲» و غیر اینها از آیات بسیاری که بمؤمنین خاطر



نشان میکنند که مواظب باشند در جائیکه پای امتحان بمیان آمد از بوته امتحان درست بیرون آیند و لغزش پیدا ننمایند و حق نعمت اسلام و باقی نعمتهای الهی را نگاه دارند و هر نعمتی را بآن حکمتی که غرض از عطاء آن بوده بمصرف خود برسانند تا اینکه نعمتشان زیاد گردد.

و در بعض آیات شکر را مقابل کفر بشمار آورده مثل قوله تعالی «و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی عن العالمین». و ما کان لنفس ان تموت الا یاذن الله کتاباً مؤجلاً و نیست برای هیچ نفسی اینکه بمیرد و از کالبد بدن جدا گردد مگر باذن خدا و بمشیت او و آنچه در ازل در عالم قضاء و قدر و در لوح محفوظ مقرر گردیده «لا یستأخرون ساعه و لا یتقدّمون» سوره نحل آیه ۶۳، سوره یونس آیه ۵۰، سوره اعراف آیه ۳۲. و از آن وقت مقرر ساعتی یعنی آنی نه عقب می افتد نه جلو.

خلاصه حق تعالی تحریص و ترغیب نموده مؤمنین را بجهاد که از ترس کشته شدن از جنک فرار منمائید و بدانید اگر اجل موقتی شما رسیده خواه در رختخواب آسایش باشید یا در میدان جنک مرگ شما را فرا خواهد گرفت و هر گاه

(۱) آیا مردم چنین گمان کردند که آنها را بمجرد اینکه بگویند ایمان آوردیم و میگذاریم و آنان را آزمایش نمیکنیم و همانا محققاً امتحان کردیم آنهایی را که پیش از اینها بودند تا اینکه بدانند خدا آنهاییکه (در ایمان) راستگو بودند و بدانند آنهاییکه دروغگو بودند.

(۲) و همانا ما مؤمنین را آزمایش میکنیم بابتلاء نیکو.

صفحه : ۲۸۷

اجل موقت شما هنوز نرسیده در جنک باشید و مقابل دشمن شما از کشته شدن محفوظ خواهید ماند.

وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا آیه ارشاد بر اینکه است که مرگ و حیات بدست خود آدمی نیست انسان هر قدر خود را از مرگ حفظ کند و در جای استراحت خود را محفوظ گرداند که مبادا مرگ وی را دریا بد فائده بخش نخواهد بود وقتی مدت سر آمد و اجل رسید خواهد مرد فقط انسانیکه طالب شرافت و فضیلت و سعادت خود میباشد چون در عمل مختار است در اعمال اختیاری میتواند خود را در اثر اعمال نیک بسعادت و مقامات بلند اخروی رساند و میتواند پیرو هوای نفسانی گردد و خود را بدرک نفس پرستی پرتاب نموده و مستحق عذاب و سخط الهی گرداند.

اینکه است که آیه بصدای بلند بمردم اعلام میکند که ای انسان بدان که تو بالاخره بنتیجه اعمال خودت خواهی رسید و آنچه آن مراد و مقصود تو بوده بتو بازگشت خواهد نمود اگر مقصود و مراد تو از اعمال نیک بدست آوردن منافع دنیوی و رسیدن بحظوظات نفسانی و جلی باشد البته خدای جلیل که فرموده «أَنْتِ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» سوره عمران آیه ۱۹۳، آنچه مراد تو از عمل بود بتو خواهد رسانید و اگر مقصود تو از عمل نیکی که کرده‌ئی و بوجه خودش واقع گردیده پاداش اخروی باشد همین طوری که در سوره شوری آیه ۱۹ فرموده «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» خلاصه کسبیکه بعمل خیر خود مرادش آخرت باشد در ثواب او افزائیم و هر کس که مرادش از عمل خیری که کرده پاداش دنیوی باشد از همین دنیا که مراد او بوده پاداش میدهیم و در آخرت برای او از عملش بهره و نصیبی نخواهد بود و سَنَجِزِي الشَّاكِرِينَ و از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده که

«من كانت نيته طلب الآخرة جعله الله

صفحه : ۲۸۸

غناه فی قلبه و جمع له شمله و آتیه الدنيا و هی راغمة، و من كانت یتبه طلب الدنيا جعل الله الفقر بین عینیه و شتت علیه شمله و لا یأتیه الا ما کتب له

«۱» و نیز در حدیث مشهور فرموده

«انما الاعمال بالنیات»

«۲» وَ كَذَٰلِكَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا ظَاهِرًا آيَةً نِيْزٍ لِتَشْوِيقِ وَ ترغیب بامر جهاد برسول و مؤمنین خبر میدهد که چه بسیار از پیمبران که جنک کردند با کفار و با آن پیغمبر بودند اتباع و پیروان او و بر آنچه بآنها رسید از زخم و جراحت و کشته شدن بدست دشمن آن جماعت در امر جهاد سستی و تبلی نمودند و در یاری دین استقامت و پایداری مینمودند و از خود ضعف و شکستی نشان ندادند و در مقابل دشمن فروتنی نمودند.

اشاره به اینکه که مؤمنین بایستی عمل پیشینیان را سر مشق خود بگیرند و در امر جهاد استقامت و متانت و رشادت نشان دهند.

و در اینکه ربیون بسیار که با انبیاء بودند و با کفار جنک میکردند چه کسانی بودند بقولی آنها فقهاء و علماء و عباد و زهاد زمانشان بودند و ربیون منسوب برب است یعنی آنها منسوب برب بودند یعنی منسوب بعلم یا عبادت پروردگار بودند نظیر آن روایتی که منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام است (که مردم را سه قسمت نموده: ۱- عالم ربانی. ۲- متعلم علی سبیل نجاه ۳- همج رعاع

(۱) کسیکه نیت او از عمل طلب آخرت باشد خداوند قرار میدهد غنای او را در قلب او و پراکندگی امورش را جمع میکند و بر او دنیا میآید در حالیکه از آن اعراض داشته، و کسیکه نیت او دنیا باشد یعنی هم او دنیا و مزخرفات طبیعی باشد خدا قرار میدهد فقر را بین دو چشم او و امورش را متشتت و پراکنده میگرداند و از دنیا نمی‌یابد مگر بقدریکه برای او نوشته و تقدیر شده است. [.....]

(۲) عمل از حیث خوبی و بدی و نفع اخروی بسته بنیت عامل آنست.

صفحه : ۲۸۹

انباع کل ناعق» که مقصود از علمای ربانی کسانی میباشید که علومشان از طرف حق تعالی و بافاضه الهی نور معرفت در قلب آنها تابش نموده.

و بقولی ربیون تابعینند و ربانیون ولأه و حکامند، و بقولی ربیون جماعت بسیارند- و در عین المعانی گفته ربی نام سپاهی است که کم تر از ده هزار نباشند و اینکه قول منسوب بابی جعفر علیه السلام است.

و نزد بعضی «قاتل» راجع نبی است یعنی نبی جنک کرد و آنچه بعد از او است جمله حالیه است یعنی چه بسیار پیمبری که جنک کردند با کفار در حالیکه با او جماعت بسیار بودند. [منهج] وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدا صابرین را که در جهاد و یاری دین حق صبر و بردباری کردند دوست میدارد «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» سوره مائده آیه ۵۹.

آری کسی را که خدا دوست داشت علامت دوستی خدا نسبت ببنده اینست که او را موفق میگرداند که در یاری دین او کوشش بسیار نماید و از هیچ گزندی از کشته شدن و هر گونه آسیبی که ممکن است بوی برسد از اسارت و جراحت و غیر اینها ملالی بخاطرش نرسد و نیز بنده‌ئی که خدا را دوست داشت علامتش اینکه است که در آن حدیث فرمود

«التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود

خلاصه کسی را سزد که مدعی دوستی حق تعالی باشد که دل دنیا نبدد و مثل کسی ماند که سر پا می‌نشیند برای آمادگی کاری که خود را مهیا و آماده گردانید برای اطاعت فرمان پروردگارش و همیشه منتظر نفحات رحمت الهی است و روی دلش بسوی او

نگران است.

اگر چه مصداق کامل صابری در مورد جهاد در راه خدا و استقامت در آن پدید می‌گردد لکن صبر چه در مورد بلا و چه مورد حفظ نفس و خودداری در مورد غلبه قوای شهویه و غضبیه و از فرمان الهی تخطی و تجاوز نمودن و چه

صفحه : ۲۹۰

در مورد اطاعت اوامر و نواهی شرع هر کدام باشد صبر یکی از فضائل و خصوصیات انسان کامل بشمار می‌آید در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و در فضیلت صبر همین بس که در کلام الله درود و رحمت و هدایت را برای صابرین مقرر فرموده «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» سوره بقره آیه ۱۵۲، و در اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله بقدری تعریف و تمجید و فضیلت صبر رسیده که اینجا جای بیان آن نمی‌باشد و در سیر و سلوک در روش اولیاء الله تا اندازه‌ئی بیان شده رجوع بآن جا شود.

خلاصه قوله تعالی «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» خدا صبر کنندگان را دوست میدارد اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل می‌گردد هر کس را که مؤمن باشد و بدستور خدا و رسول عمل کند یا در ترک گناه و اجتناب از معاصی بردباری نماید و نیز در بلاها و شدائد روزگار تحمل کند و بی طاقت نگردد لکن در اینجا بقرینه آیاتی که راجع بمجاهدین رسیده ظاهراً نظر بآنهایی است که در مورد نبرد با دشمن بردبار باشند و از خود سستی و ضعف نشان ندهند و چنین است در آن دو آیه بالا «سَيَنجِزِي الشَّاكِرِينَ» که برای اهمیت تکرار گردیده.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ مقول قول ربیون یعنی آن مردمان صالحی که در یاری دین با پیمبران جنک کردند که آیه برای چنین جماعتی خصوصیات و فضائل بر سولش یاد آور میشود و آن چند فضیلت است که بعضی از آن در آیه بالا بیان شده.

۱- آنان در جنک آنچه بآنها از سختی اصابت نمود در امر جهاد نه سستی از خود نشان دادند و نه ضعف و زبون پیرامون آنان گردید.

۲- راجع بهمین آیه با آنکه در امر جهاد و از خود گذشته‌گی چنین استقامت داشتند باز خود را در مقابل پروردگارشان با اظهار گناه و شرمندگی طلب آموزش می‌کردند و از خدای خود در مقام مناجات جند حاجت می‌طلبیدند

صفحه : ۲۹۱

۱- آموزش گناه و انلاف عمر در آنچه در غیر اطاعت اسراف کرده‌اند.

۲- طلب استقامت و پایداری در مقام عبودیت که لرزش قدم در بندگی پیدا ننمائیم ۳- طلب یاری می‌کردند که میگفتند پروردگارا ما را یاری کن و بر اعداء غالب و مظفر گردان.

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ خدای ببرکت دعای آنها و اعمال نیکشان و استغفار و صبر بر جهاد با اعداء دین بآنها «ثَوَابِ الدُّنْيَا» از مظفریت و غلبه و بدست آوردن غنائم «وَحُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» عنایت کرده و دیگر بآنها عطاء نمود بیاداش عمل نیکشان مقامات اخروی از مغفرت و نعیم جنت و بالاتر از همه رضوان و رضای منان و کلمه «حُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» مشعر بر اینکه است که برای چنین مردمانی است بهترین ثواب آخرت که آن رضای حضرت حق و فائز گردیدن بدرجه شهادت باشد و کلمه «إِنَّمَا» در آیه «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ» نیز مشعر بر اینکه است که نزد حق تعالی ثواب آخرت و رضای او مهم‌تر و بالاتر است.

خلاصه اینکه آیات گویا بمؤمنین مجاهدین اعلام مینماید که اشخاص بزرگ عالم چنین بودند که در دین‌داری و یاری دین و پیمبران‌شان اینکه طور استقامت مینمودند و شما مؤمنین که بهترین امم میباشید که در باره شما است «کنتم خیر امه اخرجت للناس الخ» بایستی عمل آنها را سر مشق بگیرید و در دین‌داری و جهاد ثابت قدم باشید ترس و سستی و بطالت بخود راه ندهید.

صفحه : ۲۹۲

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۴]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذَوْكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَانقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰) سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَتْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱) وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعَدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّن بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَليَبْتَلِي اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

صفحه : ۲۹۳

#### [ترجمه]

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید اگر اطاعت کنید کافرها را شما را بعقبهایتان (زمان جاهلیت) بر میگرددانند پس بر میگرددید در حالیکه ضرر و خسران برده‌اید [۱۴۹]

بلکه یار و مددکار شما خدا است و او بهترین یاری کنندگان است [۱۵۰]

نرودی ترس و رعب در قلبهای کافرین میاندازیم بسبب اینکه بر خدا شریک آوردند چیزی را که دلیل و حجتی بر اثبات آن نیست و منزلگاه (مشرکین) جهنم است و آتش برای ستمکاران بد منزلگاهی است [۱۵۱]

همانا بحقیقت خدا راست و درست گردانید وعده خود را وقتی که (غلبه خود را بر دشمنان) باذن خدا حس کردید تا وقتی که (در) جنگ احد) سست گردیدید (و در امر جهاد) با هم نزاع کردید و مخالفت نمودید پس از آنکه بشما نمودیم (از فتح و غلبه) آنچه را که دوست میداشتید بعضی از شما کسی است که مرادش دنیا است و بعضی از شما کسی است که مراد و مقصدش آخرت است پس خدا از پیشرفت و غلبه شما را بازداشت تا اینکه آزموده شوید و همانا شما را عفو کرد و خداوند بر مؤمنین صاحب فضل و احسان است [۱۵۲]

یاد آرید وقتی را که از دشمن میگریختید و از شدت وحشت نظر باحدی نداشتید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم شما را برای

کمک دیگران میخواند و توجه نکردید تا پیدایش آن غمی بر غم شما افزوده گردید تا اینکه محزون نگردید بر آنچه از شما فوت شده و نه آنچه بشما برسد و خدا بهر چه کنید آگاه خواهد بود [۱۵۳]

سپس بر شما از پس غمتان امنیت فرستاد بطوریکه جماعتی را خواب گرفت و جماعت دیگر از شما در نفسشان آنان را بهم و غم انداخت که باضطراب افتادند و گمان ناروایی بحق بردند مثل گمان زمان جاهلیت و میگفتند آیا ما را پس از اینکه امر جنک چیزی (فرجی هست) ای رسول (ص) بگو تمام امور بدست خدا است در دل خود از تو پنهان میدارند چیزی که ظاهر نمیگردانند میگویند اگر برای ما از فتح و ظفر چیزی بود در اینجا مغلوب نمیگردیدیم بگو اگر در خانه‌های خود و در رختخواب باشید و بر شما کشته شدن نوشته شده بود بشما خواهد رسید و همانا خدا (اینکه

صفحه : ۲۹۴

قتل و غارت را بر شما گماشته) برای اینکه شما را بیازماید و تا اینکه پاک و خالص گرداند آنچه در قلبهای شما است خدا عالم است بآنچه در سینه‌های شما است [۱۵۴]

صفحه : ۲۹۵

### (توضیح آیات)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ- اینک چند آیه مربوط بآیات بالا است که راجع بجنک احد بود که ظاهراً بعضی از مؤمنین از شکست خوردگی در جنک احد چنانچه در آیات جلو اشاره نموده و هن و سستی از خود نشان میدادند اینک است که در اینک آیه خطاب بمؤمنین نموده و آنان را خاطر نشان میکند که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر شما اطاعت کفار کنید شما را بر میگرداند پیاپی خودتان یعنی اگر مطیع آنها شوید و فریب آنها را بخورید بهمان زمان جاهلیت منقلب میگردید در حالیکه خسران و زیان برده‌اید.

شاید اشاره باین باشد که اگر تابع کفار گردید عوض اینکه از اعمالتان از ایمان و اسلام مجاهده با کفار بسعادت و درجات اخروی فایز گردید نتیجه معکوس میبیرید و اعمال شما هباء ماثورا گردیده و سقوط مینمائید و بجز خسران و زیانکاری چیزی نصیب شما نخواهد گردید.

بَلِ اللّٰهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ- «بل» اضراب است، ای مؤمنین چنین نیست که گمان کرده‌اید که اگر در پناه کفار و مشرکین باشید از خطرات محفوظ میمانید اینک گمان شما فاسد است فقط موالی و دوست شما خدا است که غالب و قاهر و مستولی بر تمام موجودات است و او بهترین یاری کنندگان است، بهتر بودن خدای تعالی از کافرین ظاهراً بلحاظ عقیده کفار است که از غیر حق تعالی یاری میطلبند، و شاید اشاره باین باشد که اگر بگمان غلط نظر کمک و یاری از کفار داشته باشید خدا چون غالب بر همه چیز است او بهتر یاری کنندگان است.

صفحه : ۲۹۶

سَنَلْقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ- بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا- یعنی بزودی می‌اندازیم در قلب کفار ترس را بسبب اینکه شریک قرار دادند برای خدا چیزی را که خدا قرار نداده است بر آن حجت و برهانی که عذر آنها باشد.

از سدی نقل میکنند که چون ابو سفیان و یارانش پس از واقعه احد رو بمکه رفتند در اثناء راه ابو سفیان گفت برگشتن ما خطاء بود چون اینها جماعت اندکی بودند و اگر چه شما مجروح و ناتوان گردیده‌اید لکن اکثر آنها مقتول و مجروح و ناتوان گردیده‌اند ما باید برگردیم و بیکباره بر آنها هجوم آریم و همه آنها را مستأصل کنیم پس عزم بر گشتن نمودند حق تعالی ترس و رعب در دل آنان افکند و نتوانستند مراجعت کنند و پیش از اینکه واقعه خدای تعالی بر سولش خبر می‌دهد و از عزم و اراده آنها رسولش را آگاه میگرداند.

و «بِمَا أَشْرَكُوا الْخ» شاید اشاره باین باشد که اینکه ترس و رعبی که در دل مشرکین افتاد برای اینکه بود که آنها برای خدا شریک قرار دادند و پرستش نمودند چیزی را که هیچ قوت و شوکتی نداشتند که بتابعین خود اطمینان و سکونت نفس بدهند و امیدوار باشند که در شدائد آنان را یاری کنند و مؤمنین میدانستند همان طوری که آیات مشعر بر آنست که شکست خوردن آنها در بعض موارد از باب آزمایش بوده مثل جنگ احد و غیره نه از جهت حقارت آنها و در همان حال باز مؤمنین اتکاء و پشتبانی و امیدشان پروردگار عالم بود که غالب و قاهر و مستولی بر همه موجودات است و میدانستند که آنچه بر ایشان در امر جهاد یا غیر آن پیش آید بنفع آنها تمام میشود نه بر ضرر آنها لکن مشرکین چنین مرجع و تکیه‌گاهی نداشتند فقط متکی بنفس خبیث خود بودند اینکه بود که البته لطف حق تعالی مقتضی بر اینکه است که آنان را بیاگاهاند که بدانند و لو اینکه در موردی از روی حکمت غلبه و مظفریتی بر آنها پیش آید آن موقتی است است علو و غلبه واقعی با مؤمنین است که مولی و ناصر آنها خدا است و کافرین

صفحه : ۲۹۷

بالاخره زبون و ذلیل خواهند گردید همان طوری که در فتح مکه ظاهر گردید که رسول اسلام بدون جنگ بر اهل مکه غالب گردید و همه حلقه بندگی بگردن انداختند و بنده فرمان بردار او گردیدند.

وَأَوَاهُمْ النَّارَ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و دوزخ جای آنها است و بد آرامگاهی است برای کافرین جایگاه و مال آنها آتش است. اشاره به اینکه که آنهائیکه بخدا کافر شدند هم در دنیا زیان بردند که از عمرشان بهره نیکو نبردند و سرانجام کارشان ببدبختی و سوء عاقبت خواهد کشید و هم در آخرت که سرانجام کار است همیشه معذب خواهند بود.

روایت شده که حق تعالی بطوری ترس در دل کفار انداخت که با اینکه داخل مکه شده بودند میترسیدند که مبدا اصحاب رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر سر آنها ریزند گویند رسول میفرمود

«نصرت بالرعب مسيرة شهر»

نصرت داده شدم بدخول خوف در دل کفار باندازه سیر در یک ماه.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبِ الْقُرْطِيِّ نَقَلَ مِثْلَهُ مِنْ كِتَابِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ جَنْجِ أَحَدِ بَمَدْيَنَةَ بَازِغَتْ جَمَاعَتِي مِنْ مُجَاهِدِينَ كَفْتَنُوا أَيْنَكَ مَحْنَتٌ وَشَكْسَتْ مِنْ كَجَا بَمَا رَسِيدٌ فِي صُورَتِي كَمَا خَدَايَ تَعَالَى بَمَا وَعَدَهُ نَصْرَتٌ وَظَفْرٌ دَادَهُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى «بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا الْخ» پروردگار عالمیان بجواب آنان اینکه آیه فرستاد «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» گفته‌اند اینکه وعده آن بود که رسول خدا قبلا خواب دیده بود که بر دشمنان ظفر یافته و چون خواب پیمبران وحی است اینکه بود که آنرا وعده نامیده و صدق آن وعده آن بود که فرموده «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ» و اینکه وعده در اول وهله جنگ احد واقع شد که مسلمانها بر کفار غلبه کردند و در آخر کفار غلبه نمودند و در آیه «إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ» یعنی شما سریعا آنان را باذن خدا کشتید و ظفر شما را بود و در بیان علت و سبب غلبه کفار فرموده

صفحه : ۲۹۸



رجوع نمی‌کردید و التفات بهیچ کس از یاران خود نمی‌کردید حتی رسول را از غایت خوف و دهشت نمی‌نگریستید. وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ و رسول شما را میخواند «فِي أُخْرَاكُمْ» یعنی پیغمبر جماعتی که در آخر جمعیت فراریان و نزدیک بحضرتش بودند میخواند و میگفت «الِيَّ عِبَادَ اللَّهِ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ»

ای بندگان خدا باز گردید و بمن توجه کنید من رسول خدایم و بمن توجه نمودید «فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ» فاء «فَأَثَابَكُمْ» عطف است بر «صِرْفَكُمْ» چون چنین کردید خداوند شما را منهزم گردانید و شما را مکافات کرد.

فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ در جامع الجوامع طبرسی است «فَأَثَابَكُمْ» عطف است بر «صِرْفَكُمْ» یعنی پس خدا شما را مجازات کرد «بِغَمِّ» وقتی از او گردیدید یعنی از جنگ فرار کردید و شما را مبتلا کرد بسبب غمی که بر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ رسانیدید که او را مخالفت کردید- یا غمی که متصل بود بغمی که اراجیف گفتند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله كَشْتَه شده و بزخم و قتل و ظفر یافتن مشرکین و فوت غنیمت «لِكَيْلَا- تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ» برای اینکه محزون نشوید بر آنچه از غنیمت بشما نرسیده «وَلَا- مَا أَصَابَكُمْ» و نیز محزون نگردید از شدائد که در راه خدا بشما رسیده «وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» یعنی خدا عالم است باعمال شما. [پایان] در توجیه آیه از مفسرین آراء دیگری نیز نقل شده لکن ظاهراً بهترین گفتار در توجیه «فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ» یعنی بشما رسانید غمی که در جنگ شکست خوردید در اثر مخالفت رسول [ص] و پس از آن بشما رو آورد غمی که فوق شکست شما و ظفر مشرکین بود و آن نداء اراجیف بود که گفت «قَدْ قَتَلَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ» که البته بر مؤمنین اینکه غمی بود بالای غمی.

و شاید «لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ» اشاره باین باشد که پاداش غم و اندوه شما از آنچه از حزن بر شما گذشت و شما را منصرف گردانید آنوقتی بود

صفحه : ۳۰۱

که بنا بر آنچه نقل شده کعب بن مالک پس از آن صدای وحشت انگیز کشته شدن رسول بصدای بلند صدا زد «يا معشر المسلمين ابشروا هذا رسول الله [ص]»

و گفت من دو چشم او را از زیر کلاه خود دیدم پس از اینکه صدا جماعتی از اصحاب که فرار کرده بودند دور حضرتش جمع شدند پس ممکن است گفته شود قوله تعالی «لِكَيْلَا- تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ» چنین مژده سلامتی رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله برای مؤمنین فرح انگیز بود که بر آنچه از آنها گرفته شده از مظفریت و غنائم محزون نگردند «وَلَا مَا أَصَابَكُمْ» و نه از زخم و قتل و غیر آنها ملول گردند اشاره به اینکه که وقتی نعمت بزرگی بانسان برسد تمام هموم و غموم او را زایل میگرداند.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا عالم است بآنچه شما میکنید از خیر و شرّ اول شما را بنعمت امتحان میکند پس از آن در اثر کفران نعمت و وظیفه شناسی نعمت تبدیل میگردد بنقمت چنانچه در همین جنگ احد مصداق کامل آن نمایان گردیده که اول فتح و غلبه شایانی برای مؤمنین ظاهر گردید و در اثر کفران نعمت و عصیان رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نعمت تبدیل گردید بنقمت قوله تعالی «الَّذِينَ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَالَّذِينَ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نِعَاسًا یعنی پس از غم وقتی که ایمن گردیدند بر آنها فرو فرستادیم «نِعَاسًا» خوابی سبک که خواب جماعتی از شما مؤمنین را گرفت معلوم میشود خواب پس از امنیت دست میدهد «يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ» که خواب جماعتی از شما مؤمنین را فرا گرفت آنهایی که مؤمن حقیقی بودند و گفته‌اند آنان جماعتی از مؤمنین خلص بودند که پس از غلبه مشرکین دور رسول جمع شدند.



از ابی طلحه نقل شده که در مصاف بطوری خواب بر ما غلبه کرد که یکی از ما شمشیر از دستش افتاد گرفت باز از دستش افتاد.

صفحه: ۳۰۲

در منهج گفته در روایت صحیح ثابت شده که اینکه خواب مخصوص بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از متابعین آنهائی بود که ایمان کامل داشتند.

عبدالله زبیر از پدر خود روایت کرده که گفت من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم چون خوف و غم ما سخت شد خواب و نعاس بر اصحاب واقع گردید که از معتب بن قشیر شنیدند که میگفت «لو كان لنا من الامر شيئاً ما قتلنا هینا» پنداشتند که اینکه را در خواب می بینند و حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت اینکه آیه را فرستاد و فرمود بعد از غم و اندوه و هم تمام و جراحت و هزیمت امن تمام بر شما نازل کردیم تا بمرتبائی که خواب بر شما غلبه کرد و مسلم است که خواب با راحتی و امنیت پدید میگردد نه با خوف و خشیت. [پایان] و طائفة قد اهتمتهم أنفسهم در اینکه آیات بدرستی معیار شناسائی مؤمن خالص را نشان میدهد که مؤمنین آنهائی که مطمئن بایمان گردیده اند پس از امن که شاید پس از فراق از جنک بود خواب آنها را گرفت لکن جماعت دیگر از مؤمنین که شاید ضعیف مؤمنین بودند نه مؤمن حقیقی که آنان را بدو صفت معرفی نموده و با مؤمنین بجنک احد رفته بودند، اول چون هم آنها منافع نفسانی و حظوظات مادی بوده نه اطاعت رسول [ص] اینکه بود که قلق و اضطراب آنها را مهموم و ناراحت گردانید و مقصودی نداشتند مگر خلاصی نفس خودشان «يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» دوم از صفات آنها گمان میکردند بخدا گمان غیر الحق مثل گمان اهل جاهلیت از مشرکین که گمان میکردند امر رسالت پیغمبر [ص] باتمام نخواهند رسید و وعد و وعید او غیر واقع است.

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ آیه مقول قول منافقین است یا آنهائیکه ایمانشان کامل نبوده و مردد بودند که در حال غلبه دشمن بمؤمنین میگفتند آیا از اینکه جنک از ظفر و نصرت

صفحه: ۳۰۳

برای ما چیزی هست یعنی آیات از مظفریت و بدست آوردن غنیمت ما را نصیبی هست «هیل» استفهام انکاری است یعنی چنین نیست که ما منتظر بودیم و اگر میدانستیم که نصرت خواهیم داشت باختیار از مدینه بیرون میآمدیم نه باجبار و اگر بیرون نیامده بودیم کشته نمیشدیم.

قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ یعنی ای محمد [ص] بگو بدرستی که همه کارها باراده خدا است منافقین در قلبشان نهان میسازند آنچه را که آشکار نمیکنند برای تو در خلوت با یکدیگر میگویند اگر ما را از کار خود چیزی بود اینجا کشته نمیشدیم.

خطاب بر رسول است که باینها بگو امر بدست خدا است برای هر کس آنطوری که در ازل مطابق نظام عالم در لوح محفوظ از روی حکمت مقرر گردیده واقع خواهد شد اگر برای شما قتل نوشته شده شما از منزلگاه خود بیرون میآمدید یا در همان جایگاه خود میماندید دشمن بر شما میتافت و کشته میشدید.

و بعضی از مفسرین گفته از اینکه جواب چند مطلب بر آنان روشن میگردد ۱- کشته شدن کسانی که از شما در معرکه جنک کشته شدند دلیل بر اینکه نیست که شما بر حق نمیباشید و نیز بطوریکه شما پنداشته‌اید دلیل بر اینکه نیست که امر غلبه و فیروزی برای شما نمیباشد بلکه قضاء الهی که از آن گریزی نیست بر اینکه جاری شده که اینکه کشته شدگان در اینکه مکان از مرکب حیات ساقط گشته و کشته شوند و اگر شما خود از مکان خود بیرون نیامده بودید آنهائیکه سرنوشتشان کشته شدن است پبای خود بقتلگاه

خویش می‌آمدند بنا بر اینکه گریزی از مرگ که حتی ساعتی هم جلو و عقب نمیافتد نیست.

۲- اینکه سنت قطعی الهی بر عمومی و همه‌گانی بودن ناموس ابتلاء و امتحان است و ناچار اینکه ناموس در زندگی شما و آنان واقع شدنی بوده و روی اینکه اصل

صفحه : ۳۰۴

بیرون آمدن شما و انجام گرفتن اینکه جنگ خواه و ناخواه شدنی او از امور غیر قابل اجتناب بوده است بنا بر اینکه چاره‌ئی نبود جز اینکه بیرون آئید و اینکه جنگ انجام گیرد تا اینکه کشته شدگان آنچه باید برسند رسیده و بدرجات خویش نائل گردند و شما نیز آنچه باید برسید رسیده باشید پس از امتحان و روشن شدن وضعیتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان یا شرک یکی از دو طرف سعادت یا شقاوت برایتان تثبیت گردد. [المیزان]

صفحه : ۳۰۵

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۵ تا ۱۶۱]

#### اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ غَافِلًا لَلْأَنْفُسِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَإِنَّ اللَّهَ لَظَلِيمٌ (۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰) وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغَلِّ وَ مَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)

صفحه : ۳۰۶

#### [ترجمه]

همانا آنهاییکه از شما در روز (جنگ احد) وقتی دو لشکر (مؤمن و کافر) بجنگ برخورد کردند و از شما مؤمنین آنهاییکه بجنگ پشت کردند در اثر اعمال بدشان شیطان آنان را لغزاید و خدا آنها را عفو کرد همانا خدا آمرزنده و بردبار است [۱۵۵] ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نبوده باشید مثل کسانیکه کافر شدند (یعنی منافقین) که آنها برای برادران خود که کشته شده بودند یا در زمین برای تجارت رفته بودند و مردند گفتند اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمیشدند همانا خدا اینکه آرزوها و گمان باطل را در قلب آنها انداخته تا اینکه برای آنها حسرت باشد و خدا زنده میکند و میمیراند هر کس را که بخواهد نه حذر کردن و نه جنگ کردن و خدا آنچه میکنید بینا است [۱۵۶]

(ای مؤمنین) اگر مردید یا کشته شدید هر آینه آمرزش و رحمت خدا بهتر است از آنچه جمع میکنید [۱۵۷]

ای مؤمنین اگر مردید یا کشته شدید همانا بسوی خدا محشور میگردید [۱۵۸]

ای رسول بسبب رحمت خدا است که دل تو را نرم کرده اگر سخت دل و غلیظ القلب بودی مردم از اطراف تو پراکنده میشدند پس خلاف آنها را ببخش و برای آنها طلب آموزش نما و در کار و عمل با آنها مشورت کن و در امریکه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن و خدا توکل کنندگان را دوست میدارد [۱۵۹]

ای مؤمنین اگر خدا شما را یاری کند بر شما کسی غالب نمیگردد و اگر خدا شما را مخذول گرداند (یعنی واگذارد) پس از او کی تواند شما را یاری کند و باید مؤمنین بر خدا توکل کنند [۱۵۹]

و نباشد و نسزد برای هیچ نبی اینکه خیانت کند و کسیکه خیانت کند در قیامت بجزای عملش خواهد رسید و بهر کس پاداش عملش بآنچه کرده داده میشود و بکسی ستم گردیده نمیشود (۱۶۰) و نسزد هیچ پیغمبری را که در غنائم خیانت کند و هر کس خیانت کند در روز قیامت میآورد آنچه را که خیانت کرده و هر نفسی پاداش داده میشود بر آنچه عمل نموده و بکسی ستم گردیده نمیشود [۱۶۱]

صفحه : ۳۰۷

### (توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا اینکه آیه و آیه بعد دنباله همان واقعه جنگ احد است که از ظاهر آیه چنین برمیآید که بعضی از مجاهدین در اثر شکست خوردنشان در جنگ احد حالت یأس و سستی و تأسف بر شهداء و بزرگان قومشان بر آنها حسرتی روی داد و گفته‌اند بیشتر در آن جنگ از انصار کشته شدند و از مهاجرین چهار نفر زیادت‌ر شهید نشدند و منشأ افسردگی آنها اینکه بود که شاید گمان میکردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدلخواه خود اینکه معرکه جنگ را فراهم آورده.

آیه خبر میدهد و رسولش را آگاه میگرداند که آنها را متذکر گرداند که سبب شکست خوردنشان اینکه بود که وقتی دو لشکر کفر و اسلام بهم ریخته بودند در آنروز بعضی از شما رو از جبهه جنگ گردانیدید چون چنین کردید شیطان بشما دست یافت و شما را لغزاید و اینکه تسلط شیطان برای اینکه بود که از جنگ اعراض نمودید و شاید نظر بقوله تعالی «بِعَضِّ مَا كَسَبُوا» که بصیغه ماضی آورده مقصود چنین باشد که در اثر اعمال بدی و گناهای که قبلاً کرده بودید گناه دیگری پیرامونتان گردید و شما از جنگ اعراض کردید و بحرص و طمع غنیمت مخالفت رسول نمودید اینکه بود که شیطان شما را لغزاید و شکست خوردید و لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و با آن گناهایی که قبلاً- نموده بودید و گناهایی که از قبل اعراض و پشت کردن بجنگ کردند شما را بخشیدیم.

راغب در مفردات گفته «عفا» العفو القصد لتناول الشيء يقال عفا و اعتفاه ای قصده متناولاً ما عنده و عفت الربح الدار قصدتها متناولاً آثارها» شاعر گفته «اخذ البلی آیاتها».

صفحه : ۳۰۸

و «عفت الدار» گویا قصد کرده پوسیدگی و خرابی آنرا و «عفا النبات و الشجر» قصد کرده زیادتی آنرا مثل قول تو که گوئی شروع کرد گیاه در زیادتی «و عفوت عنه» قصد کردم زائل شدن گناه او را در حالیکه صرف نظر کردم از گناهش و در حقیقت مفعول

متروک است و عن متعلق بمضمر است «فالعفو» بمعنی تجافی و اعراض کردن یا گذشتن از گناه است قوله تعالی «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ» «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى» و نیز قوله تعالی «خُذِ الْعَفْوَ» یعنی چیزیکه قصد آن و تناول آن آسان باشد و قول آنها «اعطی عفو» پس عفو مصدر در موضع حال است یعنی داد و حال او حال عافی بود یعنی قاصد گرفتن.

خلاصه از موارد استعمال آن چنین برمیآید که عفو قصدی است که برای بدست آوردن و میل بچیزی انجام گیرد، بعضی از مفسرین گفته بهمین عنایت است که عفو نسبت بخداوند داده میشود چه آنکه گویا خداوند قصد بنده خود را میگیرد و سپس او را بدون هر گناهی و میگذارد، و از همین جا ظاهر میگردد که مغفرت که عبارت از پرده پوشی است در عالم اعتبار متفرع بر عفو است چه آنکه گناه قبلا گرفته شده از بین میرود و در نتیجه مستور و پنهان میگردد و دیگر نه بر خود گناه کار و نه بر دیگران نمودار نیست قوله تعالی «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا» سوره بقره آیه ۲۸۶. [پایان] و بنا بگفته راغب عفو هم بمعنی گرفتن چیز پوسیده بی ثمر است و هم بمعنی زیادتی و عطا کردن است اینکه است که در آخر آیه فرموده «إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ» خداوند هم مفسده و قذارت گناه را از بنده میگیرد زیرا که حلیم است و هم در عوض چنانچه در سوره فرقان آیه ۷۰ راجع بتوبه کنندگان فرموده «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» یعنی گناه توبه کنندگان از معاصی را تبدیل میگرداند بحسنات که عوض هر گناهی در اثر توبه و پشیمانی حسنه‌ئی نوشته میشود.

با اینکه بعضی از مجاهدین در جنگ احد باغواء شیطان خطاء کردند

صفحه : ۳۰۹

و شاید مقصود همان عده‌ئی باشند که بطمع بدست آوردن غنیمت در حفظ درّه مخالفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نمودند و عمل آنها بود که شکست مجاهدین را ایجاب نمود و اینکه گناه بزرگی بود که آنان مرتکب گردیدند با اینکه حال خدای کریم وعده بخشش بآنها میدهد و شاید مقصود همان جماعتی باشند که در موقع غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند که چون خطاکار بودند شیطان آنان را لغزاید و معنی دوم مناسب تر است.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه آنکه آنهائیکه بظاهر ایمان آورده بودند و هنوز ایمان در باطن آنان رسوخ ننموده بود پس از جنگ احد و کشته شدن جوانانشان و نیز شاید انجام معرکه جنگ را فقط بدلخواه رسول میدانستند نه بامر خدای تعالی اینکه بود که اظهار تأسف مینمودند و میگفتند اینهائیکه در جنگ کشته شدند اگر از منزلشان بسفر نمیرفتند یا اینکه در جنگ وارد نشده بودند و نزد ما مانده بودند نه میمردند و نه کشته میشدند ..

گویا آیه ایشان را توییح و سرزنش مینماید که شمائی که ایمان آورده‌اید بایستی در ایمان راسخ باشید و گفتارتان مثل کافرین و منافقین نباشد که دوستان خود را منع میکردند از جهاد فی سبیل الله و آنها را از کشته شدن میترسانیدند لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَا مَلَمَ لِيَجْعَلَ لَامِ عاقبت است مثل آیه آل فرعون «لِيَكُونَ لَهُمْ عَيْدٌ وَحَزْنًا» یعنی آنها آن گفتار را گفتند تا عاقبت امر آنها باین کشد که خدای تعالی آن اعتقاد باطل آنان را در قلب آنها حسرت گرداند و بدانید که خدا زنده میدارد نه حذر کردن و او میمیراند نه جهاد رفتن.

و پاسخ گفتار فاسد آنها همانست که در آیه بالا فرموده «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي

صفحه : ۳۱۰

بَيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمُ الْح» اشاره به اینکه که اگر شما واقعا ایمان آورده باشید میدانید که در لوح

محفوظ و کتاب آفرینش برای هر کسی مدت و اجلی مقرر گردیده که «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» و برای هر کسی آنچه معین گردیده بآن خواهد رسید «لا- تدبیر لحکمه و لا راد لقضائه» وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ گویا فرموده ای کسانی که تظاهر بایمان میکنند و قلب شما مطمئن بایمان نگرندیده بدانید که خدای تعالی بآنچه شما از گفتار و اعمال و کردار میکنید بینا است بر او چیزی مخفی نخواهد بود.

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ در واقع آیه ارشاد بحکم عقل است که وقتی شما بدلالت ایمانتان دانستید که برای هر کسی وقتی تعیین شده که محققا واقع خواهد گردید عقلتان گواهی میدهد که موقع اجل حتمی اگر در راه خدا بمیرید و در نتیجه مشمول رحمت و مغفرت الهی گردید برای شما بهتر خواهد بود از آنچه جمع آوری میکنید و لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِلَّهِ تُحَشِّرُونَ- شاید مقصود از «مُتُّمْ» که در اینکه دو آیه ردیف «قُتِلْتُمْ» انداخته مردن در راه جهاد باشد که مجاهد فی سبیل الله در راهی که بعزم جهاد می‌رود هر گاه بمرگ طبیعی بمیرد یا بدست کفار کشته شود هر کدام باشد چون در راه خدا و برای یاری دین حق حرکت میکرده مثل همانهایی است که در حال نبرد با اعداء کشته میشوند حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت خدا و مغفرت او است.

و لکن چون «مُتُّمْ» مطلق است شامل میگردد هر مؤمنی را که در ایمان ثابت قدم گردیده و ایمان در قلبش نفوذ نموده خواه در رختخواب منزلهش بمیرد یا در جنگ یا سفر جهاد هر کجا باشد اینکه فضیلت با او هست یعنی حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت و مغفرت خدا است.

صفحه : ۳۱۱

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَأْتِ الْفُتُورَ لَمَنْفُضُوا مِنَ حَوْلِكَ «فظ» در لغت بمعنی خشن و قسی القلب (یعنی سخت دل) و فاقد رقت و رأفت قلب است و «انفضاض» بمعنی پراکندگی است.

پس از سرزنش بمؤمنین آنهایی که در جنگ احد خلاف امر رسول صلی الله علیه و آله کردند و نیز در مورد غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند و باضافه مجاهدین را سرزنش مینمودند که چرا اینان داخل جنگ شدند که کشته شوند.

ظاهرا دل رسول صلی الله علیه و آله از آنها آزرده شده بود گویا آیه بالا در مقام ستایش رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که ای رسول رحمت چون تو مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی همان مظهریت تو که مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی چنین ایجاب نموده که با آنها خطائی که از آنها سر زد تو بهمان رحمتی که از جانب خدا دارا بودی و متصف «برحمة للعالمین» گردیدی از جرم آنها بگذر و آنان را باذن خدا عفو بنما.

و لو اینکه از جاهای دیگر معلوم و محقق است که یکی از روش و طریق اثبات پیمبری آنحضرت [ص] اخلاق حسنه و خلق نیکوی او بوده که چنانچه گفته‌اند خلق شریفش بسیاری را مجذوب گردانیده و بهمین جهت ایمان آوردند و چنانچه بعضی گفته‌اند حسن معاشرت و مدارا نمودن آنحضرت با دوست و دشمن منحصر در اینکه مورد نبوده و گویا غرض از اینکه آیات برای اینکه است که روش پیغمبر را امضاء نموده و بگوید اصولا که پیمبر اکرم [ص] جز بر طبق امر الهی قدم بر نمیدارد و روش متین او مورد تصویب و رضای الهی است. [پایان] خلاصه آیه خطاب برسولش نموده که تو برحمت خدا و تفضل او است که چنین صفت ارجمند رحمت بخلق پیدا کرده‌ئی و آنچه از آنها خلاف و خطاء می‌بینی غمض عین نموده و گذشت میکنی و مدارا مینمائی زیرا اگر خشن و قسی القلب بودی مردم از اطراف تو فرار میکردند و در نبرد با دشمنان در جنگها حاضر نمیگردیدند و تنها میماندی و در اجرای امر رسالت یار و یاوروری نداشتی

صفحه: ۳۱۲

فَاعْفِ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ظاهراً آیه برای تألیف قلوب مؤمنین و مشدد گردیدن امور تبلیغی و استحکام امر رسالت رسولش را موظف میگرداند بسه عمل نیکو که میتوان گفت آن پی‌ریزی تبلیغ و اول وظیفه هر رسولی و مبلّغی است و آن سه عمل.

۱- «فَاعْفِ عَنْهُمْ» ظاهراً امر «فَاعْفِ» مطلق است که در همه جا طرف عفو و گذشت را مراعات نما مگر در احکام شرعی که باجماع مسلم گردیده که اگر خلافی بشود چه در واجبات و چه در محرمات عفو آن بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست و آن بتوبه و تدارک ما فات بخشیده میشود ظاهراً اذن بر رسول داده که در مواردی که مصداق کاملش در موارد جهاد و اوضاع جنگی که بصلاح دید رسول تعیین میگردد اگر چه آنهم رسول باذن خدا عمل میکند قوله تعالی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» سوره نجم آیه ۳ و ۴ شاهد بر اینکه است لکن در امثال اینکه موارد که بظاهر مؤمنین از امر رسول تخلف ورزند و رسول نظر بآن رأفت و رحمتی که مظهر رحمت الهی است از آنها عفو میکند خداوند عمل رسولش را امضاء نموده اینکه بود که رسول صلی الله علیه و آله پس از جنگ احد و آن خلاف کاریهایی که از بعضی بلکه از اکثر مؤمنین نمودار گردید و سبب شکست آنها شد عفو فرمود ۲- «وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» و نیز رسول را مخاطب قرار میدهد که پس از آنکه آنان را عفو کردی و در مقام مؤاخذه برنیامدی برای آنها طلب آمرزش نما چون مخالفت رسول مخالفت خدا است تو در باره آنها از خدا طلب آمرزش نما.

در اینجا نکته دقیقی مندرج است و آن اینست که دانسته شود که آمرزش گناه مخصوص بحق تعالی است رسول صلی الله علیه و آله و سلم همین قدر مأذون گردیده که در مواردی که صلاح میدانند وقتی تخلف نمودید از آنها مؤاخذه ننماید و گذشت کند ۳- «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» سوم از دستوراتی که راجع بمؤمنین داده شده امر بر رسولش مینماید که در امور جامعه هر گاه کاری خواسته باشی انجام دهی با اصحاب مشورت نما چنانچه از مواردی مخصوصاً در اعمال جنگی چنین استنباط میشود

صفحه: ۳۱۳

که عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین بوده و خدای تعالی اینکه عمل رسول را [ص] مثل همان عفو و طلب آمرزش امضاء نموده و چنانچه گفته شد سجنه پاک رسول رحمت و طریق معاشرتش با دشمنان چه جای دوستان چنین بوده که در همه جا با خلق بمدارا و حسن خلق رفتار میکرد.

و چون عمل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرمشق دیگران است و نیز عفو و طلب و آمرزش او چون اینکه سه عمل تألیف قلوب مؤمنین و رقت و شفقت آنها را نسبت بر رسول ایجاب مینماید اینکه است که گفتیم خدای تعالی همان رویه رسولش را نسبت بخلق امضاء نموده و گر نه رسول صلی الله علیه و آله که عقل کل و اول ما خلق الله بشمار میآید چه حاجت داشت که در امور جامعه و صلاح دید از دیگران استمداد جوید تمام اوامر و نواهی الهی از روی حکمت و صلاح خلق انجام گرفته فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ای رسول پس از انجام عمل و وسائل کار و و تصمیم بر عمل بر خدا توکل کن زیرا که خدای تعالی متوکلین را دوست میدارد.

اگر چه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار داده که وقتی بر عمل تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما لکن امت را نیز شامل میگردد.

البته معلوم است که توکل و اتکاء بر خدای تعالی فقط بزبان نیست اصلاً توکل عمل قلبی است آنهم نه ساختگی بلکه کسی را ممکن است که پس از انجام وظیفه و تصمیم بر عمل حقیقتاً نه مجازاً توکل بر خدا نماید یعنی توکل وقتی تحقق می‌پذیرد که ایمان بحد یقین رسیده باشد «و لا مؤثر فی الوجود الا الله» را نصب العین نموده و بداند اگر چه انسان در اعمال اختیاری خود مختار است

لکن ایجاد و اعدام هر چیزی بدست حق تعالی و اراده او تحقق میگیرد، از جنید نقل میکنند که گفته توکل آنست که بکلی بر او اقبال و از هر چه دون او است اعراض کنی.  
ثوری گفته توکل آن باشد که تدبیر خود را باو واگذاری تا او و کیل تو

صفحه : ۳۱۴

باشد- دیگری گفته توکل اکتفاء عبد ذلیل است برب جلیل مثل اکتفاء خلیل بجلیل وقتی که نظر نکرد بعنایت جبرئیل علیه السلام.  
بحاتم اصم گفتند حد توکل تو تا کجا است گفت بنای آن بر چهار چیز است:

۱- شناخته‌ام که روزی مقدر من را کسی نخورد از آنم باکی نیست. ۲- دانستم که عمل مرا کسی غیر از من نکند پیوسته بآن مشغولم. ۳- دانستم که مرگ ناگاه میآید استعداد آن میکنم. ۴- دانستم که خدا بمن نگران است کاری نکنم که شرم آور باشد.  
خلاصه از مفسرین راجع بتوکل و منشأ و علامت آن روایاتی نقل شده لکن اساس توکل آنست که انسان پس از اقرار بوجدانیت و صفات جلال و جمال خداوندی و علم به اینکه که تمام امور بدست قدرت و مشیت او انجام میگیرد و پس انجام دادن وظائفی که در عملی بر هر کسی مقرر گردیده تمام اتکاء و امید او بر خدای تعالی باشد و خود را مثل مرده بدست غسال بنگرد و فاعل حقیقی فقط او را بداند.

لکن باید دانست که توکل مانع از عمل و کسب و کار نیست زیرا که حکمت الهی بر اینکه جاری گشته که انسان باید در عمل کوشش نماید زیرا که هر فردی نسبت باعمال مرجوعه بخودش یکی از عمال دستگاه خلقت بشمار میرود اگر کسی دنبال کسب و عمل نرود نسبت بنظام آفرینش تبه کاری و عصیان نموده وقتی می بینیم تمام ذرات موجودات هر یک بوظیفه خود مشغول عملی است میدانیم که ناظم عالم اینکه طور عالم را مرتب گردانیده.

آری باید در جامعه هر کسی بوظیفه خود عمل کند لکن در عین حال بایستی در عمل اموری را مراعات نماید یکی در معاملات از حق خود تجاوز نکند و اخذ عدوانی ننماید و دیگر زیادتز از قدر حاجت در دنیا فرو نرود و بجمع مال و عناوین دیگر حریص نگردد و از همه بالاتر که اساس توکل روی پای آن قرار گرفته تمام امید و اتکاء او بمبدء موجودات و خالق عالم باشد نه

صفحه : ۳۱۵

بعمل خود بلکه خود را از عمل مثل بندهئی داند که بامر مولی کار میکند و ببیند موظف بر چه عملی است انجام بدهد.  
بعضی از مفسرین گفته «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» عزم را حقیقتی است و مایه حقیقت آن درستی مراد است و جمع دل مایه آن صلابت است در دین و غیرت بر امر و استقامت وقت و عزم سه قسم است: یکی عزم توبه، دیگر عزم خدمت و دیگر عزم حقیقت و بناء همه بر توکل است، و توکل را اصلی است و شرطی و ثمرهئی، اصل آن یقین است و شرط آن ایمان «و هو اشارة الیه بقوله تعالی و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین» و ثمره آن محبت حق تعالی است و دلیل آن قوله تعالی است «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».  
إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یعنی اگر خدا شما را عزیز کند و نصرت دهد چه کس تواند شما را بشکند و خوار گرداند، و اگر بعکس اینکه باشد که خدا بخواهد شما را خوار گرداند چه کس تواند شما را نصرت دهد و یاری کند.

راجع بآیه جلو است که مؤمنین را خاطر نشان میکنند که اگر در امور توکل و اتکاء شما بر خدا باشد و خدا بخواهد بشما مظفریت دهد و غنیمت نصیب شما گرداند کسی یا چیزی جلو خواسته او را نتواند بگیرد و اگر بخواهد در جنگها یا غیر آن شکست بخورید و زیان ببرید کسی چنین قدرتی ندارد که شما را یاری کند پس بایستی تمام اعتماد شما در همه جا چه در جنگ و چه در غیر بر

کرم او باشد- شاید اینکه آیه نیز مثل آن آیات بالا- نظر بهمان اشخاصی باشد که در جنگ احد بحرص غنیمت دره کوه را که مأمور بحفظ او بودند رها نمودند که گویا بآنان یادآور میشود که آنوقتیکه خدا خواست مؤمنین فتح کنند با آن عده کمی که داشتند و کثرت دشمن بدون مهمات جنگی فاتح گردیدند و آنوقتیکه خواست شکست خورند بیاداش مخالفت خودشان پس از فتح شکست خوردند

صفحه : ۳۱۶

در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ» هر که را قلم نصرت از درگاه عزت بر ناصیه روزگار او کشیدند- یگانه عالم گشت و قطب مرکز سیادت و نشانه اهل مملکت و قبله آمال خداوندان حیرت. «وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» هر که را صفت خذلان از درگاه بی‌نیازی روی نماید. بحکم قهر پرده تجمل از روی کار او بردارند و رقم مهجوری بر حاشیه وقت او نهند و مردود همه عالم گردانند تا از سر مهجوری و درد بازماندگی اینکه نوحه بر خود میکند که:

«بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملون مالخوکم قصد»

گفتم که بر اوج برین شد بختم و ز ملک نهاده چون سلیمان تخرم

اکنون که بمیزان خرد بر سنجم از نیک دونیان کم آمد رختم

به داود علیه السلام وحی رسید که «یا داود ان وضعتک فمَنْ ذَا الَّذِي يرفعک و ان رفعتک فمَنْ ذَا الَّذِي يضعک و ان اعززتک فمَنْ ذَا الَّذِي يذلک و ان نصرتک فمَنْ ذَا الَّذِي يخذلک و ان خذلتک فمَنْ ذَا الَّذِي ينصرک» حدیث نصرت می‌رود و نصرت لا محاله بر دشمن بود و هیچ دشمن تو را چون هوای نفس نیست- و الیه اشار النبی صلی الله علیه و آله «اعدی عدوک نفسک بین جنییک»

چون دشمن قوی تو نفس بود هر آینه جهاد با وی صعب‌تر و بزرگ‌تر بود چنانچه سید کائنات گفت

«رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر»

[پایان] و ما کان لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلَ وَ مَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. از عکرمه روایت شده که ابن عباس در شأن نزول آیه گفته روز بدر از بعضی از صحابه گلیمی مفقود گردید منافقین حواله برسول صلی الله علیه و آله و سلم کردند خدای تعالی اینکه آیه فرستاد. و جریر از ضحاک از عبد الله بن عباس روایت کرده که گفت آیه در جنگ هوازن آمد چون رسول [ص] غنیمت می‌بخشید مردی سوزنی پنهان بر گرفت خدای تعالی اینکه آیه فرستاد

صفحه : ۳۱۷

و اینکه توجیه بر قرائت آنکس درست آید که خواند «ما کان لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلَ» بضم یا و فتح غین علی الفعل المجهول یعنی نباشد که با هیچ پیغمبر خیانت کنند.

از محمد بن اسحاق بن یسار است که گفته آیه در باره وحی آمده یعنی هیچ پیغمبری نباشد که در وحی خدا با امت خیانت کند و



در آن زیاده و نقصان نماید و توجهات دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن اینکه معنی اخیر که در اینجا گفته شد بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که شاید منافقین چون بنای آنها بر اینکه بود که مؤمنین را بوسوسه اندازند و آنها گمان کنند که در بعضی از امور مخصوصاً راجع بجهاد و مبارزه با کفار رسول صلی الله علیه و آله رأی خود را در حکم خدا دخالت میدهد آیه برای اینکه باشد که مؤمنین را خاطر نشان کنند و بدانند که هیچ رسولی را نرسد که در امر خدا خیانت نماید و رأی خود را در حکم خدا دخالت دهد چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخدا خیانت کند در صورتی که فرموده «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» هر کس خیانت کند در آنچه کرده باشد روز قیامت بیارند یعنی وی را بمیان آرند در حساب یا جزای آنرا بستانند.

صفحه : ۳۱۸

## [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۸]

## اشاره

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)  
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴) أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا قُلْتُمْ أَنَّنِي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّحْيِ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶)  
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَنَا كُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا خَوَّانُهُمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

صفحه : ۳۱۹

## [ترجمه]

آیا کسیکه پیرو خشنودی خدا شد (و تابع حکم رسول گردید) مثل کسی ماند که خود را در معرض سخط خدا در آورده (و چنین کسی) جایگاه وی جهنم است و جهنم بد بازگشتی است [۱۶۲]  
(پیروان حق را) درجاتی است نزد خدا و خدا بآنچه میکند آگاهست [۱۶۳]  
همانا بحقیقت خدا بر مؤمنین منت نهاد وقتی که از خودشان بر آنها رسولی مبعوث گردانید که برای آنها آیات خدا را بخواند و نفوس آنها را تزکیه و پاک گرداند و بآنها کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد بدرستی که آنها قبلاً در گمراهی هویدا بودند (۱۶۴)  
آیا آنگاه که بشما (مؤمنین در جنگ احد) صدمه‌ئی رسید (از شکست) که دو برابر آنرا در جنگ بدر بدشمن وارد گردید خواهید گفت از کجا اینکه صدمه بما رسید بگو ای رسول که اینکه از ناحیه خودتان است همانا خدا بر هر چیزی توانا است [۱۶۵]  
و آن صدمه‌ئی که روز تلافی دو لشکر بشما اصابت کرد آن بخواست خدا بود تا اینکه مؤمنین آزمایش شوند (و مؤمن از منافق تمیز داده شود) [۱۶۶]

و برای اینکه معلوم شود آنهایی که در دین نفاق کردند و بآنان گفته شد بیائید در راه خدا جهاد کنید یا دشمن را دفع کنید گفتند اگر ما بفنون جنگی دانا بودیم تابع شما میشدیم و اینان مردمانی بودند که آن روز بسوی کفر نزدیک‌تر بودند از ایمان و چیزی بزبان میگویند که در قلبهای آنان نیست و خدا داناتر است بآنچه مخفی میدارند (۱۶۷)

آنهایکه نشستند و بجنگ نرفتند و برادرانشان گفتند اگر بجنگ نرفته بودند و اطاعت ما را کرده بودند کشته نشده بودند ای رسول بگو مرگ را از خود باز دارید اگر راست میگوئید [۱۶۸]

صفحه : ۳۲۰

**(توضیح آیات)**

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ در شأن نزول آیه گفته‌اند چون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امر کرد که مؤمنین برای جنگ احد بیرون روند جماعتی از منافقین قعود نموده و از امر رسول [ص] تخلف کردند اینکه آیه فرود آمد.

در مجمع البیان در توجیه آیه گفته چون خدای تعالی بیان کرده که بهر کسی جزاء داده میشود آنچه را که از خیر یا شر کسب کرده در عقب آن بیان نموده که آنهایکه کسب خیر یا شر کرده‌اند کیانند: پس گفته «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ» در توجیه آن چند قول است.

۱- آیا کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در عمل بطاعت او مثل کسی ماند که در عمل بمعصیت خود را در معرض سخط خدا در آورده.

[ابن اسحق] ۲- کسیکه تابع خشنودی خدا گردید در ترک غلول «كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ» در عمل غلول.

[حسن و ضحاک و مختار طبری است زیرا که اینکه آیه شبیه تر بآیه بالا است] ۳- آیا کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در جهاد در راه او مثل کسی ماند که خود را در معرض سخط خدا قرار داده در فرار از جنگ و دوری از آن و اینکه وجه مطابق آنچه است که در سبب نزول آیه گفتیم [زجاج و جبائی] «وَمَا أَوَاهُ جَهَنَّمُ» یعنی مصیر و بازگشت او بجهنم است «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» یعنی جهنم بد مکان بازگشتی است و آیه استفهام است و مراد تقریر است و فرق بین آن دو فرقه یعنی آن کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را مثل کسی نیست که در معرض سخط خدا واقع گردیده «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی آنها صاحب درجاتند نزد خدا پس مؤمنون صاحب درجات بلندند و کافرین صاحب درجات

صفحه : ۳۲۱

خسیسه میباشند- و در معنی آن دو قول گفته شده یکی آنکه مقصود اختلاف در مرتبه اهل ثواب و عقاب است بآنچه بر اهل ثواب است از نعمت و کرامت و برای اهل عقاب است از عذاب و مهانت و غیر ذلک از درجات مجازا و توسعا- دوم آنکه مراد اختلاف مراتب کل از دو فرقه است زیرا که بهشت را طبقاتی است بعضی فوق بعضی چنانچه در روایت آمده اینکه اهل بهشت همانا می‌بینند اهل علین را همان طور که ستاره در افق آسمان دیده میشود و برای آتش در کاتی است که بعضی پائین‌تر از بعضی «وَاللَّهُ بِصِتْرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ» یعنی عالم است و در اینکه ترغیب است برای مردم در متابعت مرضات الهی و ترسانیدن آنها در آنچه سخط او است و اعلان است به اینکه که پنهانی عبادت بندگان نزد او واضح است و توثیق به اینکه است که خداوند ضایع نمیگرداند عمل هیچ عمل کننده‌ئی را زیرا که نزد او چیزی پنهان نیست پس ثواب میدهد خدا بر طاعت و عقاب میکند بر معصیت [پایان] هُم

دَرَجَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ كَسِيكَةً تَابِعَ رِضَايَ الْهَيِّ كَرَدِيدٍ فِي أَنْجَحِهِ بَوِي أَمْرٍ كَرَدِيدٍ يَأْ نَهِي نَمُودَةَ آيَا فِي تَرْكِ غُلُولٍ وَ سِرْكَشِي بَكْسِي مَانِدْ كِه بَسْخَطْ خَدَا بَازْ كَشْتِه چنين نيست بلکه آنها را درجاتي است نزد خدا.

آيه ارشاد بر اينكه است كه گمان نشود آنهايكيه غلو كردند و از امر خدا و طلب رضاي او سرپيچيدند و خود را در معرض سخط و غضب او واقع گردانيدند و باز گشت آنان بجهنم و دار غضب الهي است آنان مساوي و برابرند با كسانيكه در طلب رضوان و خوشنودي حق تعالي قدم ميزنند و در تمام حالات رضاي او را ميطلبند چگونه ممكن است اينكه دو مساوي باشند طالبن رضاي حق تعالي در محل رفعت و كرامت در درجات بهشتي نزد پروردگار خود معزز و محترمند و در دار عزت و كرامت در محل قدس براي آنها درجه‌ئي است فوق درجه.

درجات جمع درجه است اشاره به اينكه كه اهل بهشت همه يكسان نيستند بلکه درجات ايشان متفاوت و مقاماتشان مختلف است منزل هر يك بمناسبت ايمان

صفحه : ۳۲۲

و تقوي و اعمال و نياتشان بسيار از هم جدا است هر كسي را محل و مقامي است در خور خود.

و در حديثي معاذ بن جبل از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل کرده بهشت يكصد درجه دارد و از هر درجه‌ئي تا درجه ديگر بقدر دوري آسمان و زمين است و بهشت اعلا- فردوس است و عرش بر فردوس است و تمام آبهاي بهشت از فردوس جريان دارد. [پايان] آنكسي كه خيانت نكند و طالب رضوان خدا گردد بهشت جايبگاه او است و بوعده حق تعالي كه تخلف ندارد در آن جاويدان است و آنكسي كه غلو نمود و از حكم خدا و امر او باز گشت او بعينه باز گشت بسخط حق تعالي است و جايبگاه هميشگي او جهنم است زيرا كه جهنم دار غضب الهي و كيفر گنهكاران است و همان طور كه براي بهشت درجاتي در خور بنده گان صالح است جهنم را نيز دركاتي است هر در كه‌ئي در خور مردمان كافر و فاسدي ميباشد.

بعض مفسرين گفته آنكس كه خيانت نكند خشنودي خدا با او است و آنكس كه خيانت كند خشم و سخط خدا بر او است و آنكس كه امروز سخط خدا بر او است فردا دوزخ جاي او است چنانچه گفت «وَمَا وَاهِ جَهَنَّمَ وَ بَيْسَ الْمَصِيءِ» و بعضي گفته‌اند كه دركات جهنم نيز هفت است در كه اول جاي گنهكاران اهل توحيد است و گفته‌اند در آن آتش نيست لکن حرارت آتش بآن ميرسد (زيرا كه آتش بر اهل توحيد حرام است) دوم لظي، سوم سقر، چهارم حطمه پنجم جحيم، ششم سعير، هفتم هاويه. اينكه شش در كه اخير جاي كفار و مشركين است كه در آن جاويدانند.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ براي اينكه خاطر نشان كند و همه بدانند كه آنچه هر كس ميكند خدای تعالی بآن بينا و آگاهست و براي هر عمل جزا و پاداشي مقرر فرموده «ان خيرا فخير و ان شرا فشر» و در روز رستاخيز هر كس پياداش عملش خواهد رسيد

صفحه : ۳۲۳

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» در مفردات راغب گفته «وَالْمَنَةُ النِّعْمَةُ الثَّقِيلَةُ» و بر دو وجه گفته شد يكي آنكه نعمت بالفعل باشد مثل اينكه گفته شود «من فلان علي فلان» وقتي كه نعمت سنگين باشد و بهمين معنی است قوله تعالی «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» و ديگر اينكه است كه بگفتار منت گفته شود و اينكه قبيح است بين مردم مگر در موقع كفران نعمت در قرآن فرموده «لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى» «إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» خدای تعالی مؤمنين را تخصيص داده بنعمت بزرگ خود و آن نعمت وجود رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله است و با اينكه نعمت وجود نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عام است براي عالميان شايد تخصيص

بمؤمنین برای اینکه باشد که مؤمنین بهدایت او ارشاد شدند و انتفاع یافتند اینکه است که نعمت وجود نبی [ص] نسبت بآنها بزرگ‌تر است «مِنْ أَنْفُسِهِمْ» یعنی رسول را از جنس بشر قرار دادیم برای اینکه افراد بشر بتوانند از او انتفاع برند کلام او را بشنوند و بچشم او را ببینند اگر غیر از اینکه بود از جنس ملک یا جن یا غیر آن رسولی میفرستادیم شما نه او را میدیدید و نه کلام و سخن او را می‌شنیدید و نه از او بهره‌ئی می‌یافتید.

که رسول از جنس بشر ارسال گردیده «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» و رسول را بسه فضیلت اختصاص داده: ۱- برای شما آیات قرآن را تلاوت میکند و آیاتی که متضمن دستور العمل اعمال روزانه شما است از حلال و حرام و آنچه را که سعادت شما را تأمین مینماید بر شما میخواند. ۲- «وَيُزَكِّيهِمْ» یعنی «یصلحهم» شما را از فساد اخلاقی تزکیه و اصلاح میگرداند تا اینکه از خبث اخلاقی طاهر گردید و قابل اشراق نور معرفت شوید. ۳- «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» کتاب یعنی قرآن و گفته‌اند که مقصود از حکمت مواعظ و نصائحی است که در قرآن است از حلال و حرام.

صفحه : ۳۲۴

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اگر مقصود او ضمیر «فِيهِمْ» در آیه اعراب باشند معلوم است که آنها پیش از اسلام در گمراهی هویدا غوطه‌ور بودند همه مسرف و خونخوار و حسود و متکبر و متصف بتمام صفات نکوهیده حیوانی بودند که بویی از انسانیت بمشام جان آنها نرسیده بود و بنعمت اسلام از ضلالت و گمراهی بجاده هدایت رهسپار گردیدند و اگر عام باشد آنهم معلوم است که هر فردی از بشر پیش از ایمان در گمراهی قدم میزند و بنور اسلام هدایت می‌یابد.

أَوَلَمْ يَأْتِ آبَابَكُمْ مِصْرَ بَيْتَهُ قَدْ أَصَابَكُمْ مِثْلُهَا هَمْزَه «أَوْ لَمَّا» همزه استغبار است. و او برای عطف جمله بر جمله قبل است و چون الف استفهام باید در صدر کلام باشد بر او عطف مقدم شده.

مفسرین گفته‌اند که آیه راجع بجنگ احد و جنگ بدر است اول آیه «أَصَابَتْكُمْ مِصْرَ بَيْتَهُ» یعنی حین اصابتکم القتل و جرح اشاره بجنگ احد است «قَدْ أَصَابَتْكُمْ مِثْلُهَا» در جنگ بدر است زیرا که در جنگ احد هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند و هفتاد نفر در جنگ بدر از مشرکین کشته شدند و هفتاد نفر اسیر گرفتند.

«قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا» گویا مؤمنین منتظر چنین بلیه‌ئی نبودند که در جنگ شکست بخورند و میگفتند چگونه اینکه بلا- بما رسید در صورتی که ما مسلمانیم و رسول خدا بین ماها است اینکه بود که پروردگار عالمیان در پاسخ آنها فرموده «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ» اینکه شکستی که در روز احد بشما وارد گردید از قبل تقصیر خودتان بود.

در توجیه جمله اخیر از مفسرین سه وجه نقل شده: ۱- اینکه پیش آمد از نزد خود شما است یعنی نافرمانی شما در حفظ دره که ترک نمودید و رو بغنیمت آوردید و وعده نصرت مشروط بود بثبات قدم و مطاوعت شما در امر جنگ و عدم ثبات شکست را ایجاب نمود.

صفحه : ۳۲۵

۲- شکست شما ناشی از عدم مطاوعت شما در امر رسول صلی الله علیه و آله و با پیغمبر مخالفت کردنتان در بیرون رفتنتان از مدینه زیرا که حضرت بشما امر نمود که در مدینه متحصن گردید و بیرون نروید شما گفتید ما در جاهلیت با اینکه مشرک و کافر بودیم چون دشمن متوجه ما میشد ما از مدینه بیرون میرفتیم و با آنها جنگ میکردیم اکنون که ما مسلمان شدیم و خدا تو را پیغمبری بما فرستاده چرا بیرون نرویم و بر سر دشمن نتازیم و فرمان رسول را نبرید و بیرون رفتید و مغلوب گشتید. [اینکه قول قتاده و ربیع است] ۳- و بقول دیگر شکست شما برای اینکه بود که خلاف امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردید که در روز

بدر بشما گفت کفار را بکشید و اسیر نکنید و از آنها فدا نگیرید زیرا که حکم الهی در باره آنها قتل است نه اسیر گرفتن و فدیة و شما گفتید ما از ایشان فدیة میگیریم تا منتفع شویم و موجب توسعه رزق ما بشود و اینکه مخالفت چنین شکست را ایجاب نمود. و اینکه قول از امیر المؤمنین و عبیده و سلمان و مروی از امام محمد باقر [ع] است [پایان] إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ همانا خداوند بر هر چیزی توانا است، اشاره به اینکه که قدرت حق تعالی عام است البته قادر بود با اینکه در مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله تقصیر کردید شما را فاتح و مظفر گرداند و بر مشرکین غالب گردید لکن حکمت الهی در نظام خلقت مقتضی اینکه است که هر کسی را پیاداش عملش اعم از خیر یا شر هر چه هست برساند آری و اگر چه رحمت او عام است لکن محل قابل میخوهد و محروم شدن شما از فتح اینکه بود که در اینکه مورد خود را از قابلیت لطف حق تعالی انداخته و مغلوب گردیده‌اید. و مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ اینکه آیه مربوط بآیه بالا است و مؤمنین را یادآوری می کند روزی را یعنی

صفحه : ۳۲۶

روز جنگ احد را که دو لشکر یعنی دو گروه مسلمان و کافر که گروه ابو سفیان بود و اینکه دو سپاه رو برو شدند «فَيَاذَنَ اللَّهُ» یعنی بخواست و قضاء و قدر الهی بود که مشرکین غالب گردیدند و گفته‌اند اینکه جمله «فَيَاذَنَ اللَّهُ» برای تسلیت مؤمنین است که گویا بآنها میفرماید اینکه واقعه شکست شما بقضاء و قدر الهی بود و شما باید بقضاء و خواسته الهی تن بدهید و شاکی نباشید تا اینکه ماثب گردید «وَلْيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ» عطف است بر فعل محذوف و متضمن باذن است و در تقدیر «ما اصابکم يوم التقی الجمعان فلتخلیه مخالفتکم و لیعلم» یعنی مصیبتی که در آن روز بشما رسید برای مخالفت شما بود بامر پیغمبر علیه السلام و بجهت آنکه مؤمنین را متمیز سازد یعنی ایمان ایشان را ظاهر گرداند.

«وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا» و تا متمیز گرداند نفاق آنان را که نفاق ورزیدند یعنی نفاق عبد الله بن ابی و اصحاب او را آشکار سازد، و بنابراین تسمیه تمیز بعلم از قبیل تسمیه شیئی است بلازم یعنی تا علم او سبحانه تعلق گیرد بظهور ایمان مؤمنان و ظهور نفاق منافقان تا آنکه حق تعالی با آنها معامله آنان را کند که اول ندانسته باشند حقیقت حال آنها را و بعد از آن بر ایشان منکشف و ظاهر گردد. و ملخص معنی آنکه تا اینکه ایمان و نفاق آنها بر عالمیان ظاهر گردد و بر همه کس معلوم شود که در میان آنها مؤمن کیست و منافق کیانند.

[منهج الصادقین] وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ اینکه آیه نیز عطف است بر «نافقوا» وقتی مؤمنین بمنافقین گویند بیائید در راه خدا جهاد کنید یا از دشمن دفاع نمائید و داخل در صله آنست و شاید جمله مستأنف باشد وقتی بمنافقین گفته میشود بیائید با مشرکین جنگ کنید اگر ایمان دارید در راه رضای خدا و اگر ایمان ندارید شر آنها را از خودتان دفع کنید برای نفع دنیا که در اهل و مال شما فساد نکنند. منافقین در پاسخ مؤمنین گفتند که اگر ما مراسم و مقدمات جنگ را میدانستیم

صفحه : ۳۲۷

همانا تابع شما میگردیدیم و در کارزار جنگی داخل میگردیدیم بقولی میگفتند اگر میدانستیم که مقاتله میان شما و مشرکین واقع خواهد گردید با شما داخل میگردیدیم لکن نظر بقلت شما و کثرت آنها محال بود که بتوانید با آنها بجنگید بلکه تا شما را ببینند فوراً دمار از روزگار شما بردارند پیش از آنکه شما دست بجنگ بردارید و نیز اگر دانیم که در آنجا جنگ واقع خواهد شد با شما می‌آئیم لکن گمان نمیکنیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم با اقبای خود جنگ کند لا بد با آنان صلح مینماید.

هُم لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ «لام» در «لِلْكَفْرِ» بمعنی «الی» است

یعنی اینکه منافقین بسوی کفر در آن روز نزدیک‌تر بودند تا بایمان زیرا گفتارشان و قولشان شاهد بر اینکه است که بکفر نزدیک‌ترند زیرا که ظاهراً در وقوع جنگ یا کفار مشکوک نبودند و میخواستند که مؤمنین داخل جنگ نشوند یا از جنگ فرار کنند زیرا که آنها پشتیبان مشرکین بودند که میخواستند مؤمنین را از وارد شدن بجنگ احتراز دهند اینکه است که حق تعالی از باطن آنها خبر میدهد که اینها بزبانشان چیزی میگویند که در باطنشان غیر آنست و خدا عالم‌تر است از آنچه از نفاق و دروغ مخفی میدارند زیرا که میدانستند البته جنگ واقع خواهد گردید و نیز بخوبی مراسم و خصوصیات نبرد با دشمن را هم میدانستند و با اینکه حال اظهار نادانی و عدم توانائی میکردند.

الَّذِينَ قَالُوا لِيَاخُوَانِهِمْ وَقَعِدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا ظَاهِرًا آيَةٌ مَقُولٌ قَوْلٌ أَنهَائِيٌّ است از منافقین که از جنگ تقاعد نمودند و از بیرون رفتن با مؤمنین خودداری کردند آنها از روی تأسف بکسان و برادران شهداء احد پس از واقعه جنگ میگفتند «قعدوا» حال است از ضمیر «قالوا» مقدر به (قعد) یعنی منافقین چنین گفتند در حال تأسف اگر در خانه‌های

صفحه : ۳۲۸

خود نشسته بودند و بجنگ نرفته بودند که اگر فرمان ماها را برده بودند و بجنگ نرفته بودند کشته نمیشدند همین طور که ما نرفتیم و کشته نشدیم.

قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- ای رسول بانهائیکه چنین گفتند بگو اگر- راست میگوئید مرگ را از خود دفع کنید و همیشه زنده بمانید. از کشاف نقل میکنند که گفته در آنروز که منافقین چنین گفتند هفتاد نفر از ایشان را مرگ رسید. و خلاصه اینکه آیه نظیر آیات پیش است که کفار راجع بکسانیکه در جنگ رفته و کشته شده بودند میگفتند اگر بسفر یا در جنگ نرفته بودند و نزد ما مانده بودند کشته نمیشدند و حق تعالی در جواب آنها فرموده «وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ» خدا زنده میکند و میمیراند اشاره به اینکه که مرگ و حیات بدست خدا است و برای هر فردی مدتی است که در ازل مقدر گردیده وقتی اجل فرا رسد خواه در جنگ باشد یا در رختخواب استراحت نه آنی عقب میافتد و نه آنی جلو «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» سوره اعراف آیه ۳۲

صفحه : ۳۲۹

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۸]

#### اشاره

۳۲ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ- (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ- (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ- (۱۷۱) الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ- (۱۷۲) الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ- (۱۷۳)

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ- (۱۷۴) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ- (۱۷۵) وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ- (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ- (۱۷۷) وَلَا يَحْسَبَنَّ

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸)

صفحه : ۳۳۰

### [ترجمه]

چنین گمان نکن که آنکسانی که در راه خدا شهید شدند مردگانند بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند [۱۶۹]

در حالتی که آنها بفضل و رحمتی که پروردگارشان بآنها عطاء نموده شادمانند و باشخاصی که پشت آنهایند و هنوز بآنها نپیوسته‌اند شادمانند و یا اینکه شادمانند از اینکه هیچ ترس و حزنی برای آنها نیست [۱۷۰]  
و شادی شهداء بنعمت از جانب خدا و فضل او و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمیگرداند [۱۷۱]  
آنانکه دعوت خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه (در جنگ) رنج و الم بآنان اصابت نمود و از آنها آنکسانی که نیکوکار و پرهیزکارند اجر عظیم خواهد بود [۱۷۲]

آنکسانیکه مردم بآنها گفتند جماعتی از مردم برای (قتل شما) جمع شده‌اند پس بترسید از آنها و حذر کنید (تهدید منافقین) بر ایمان مؤمنین افزوده گردید و گفتند خدا ما را کافی است و او خوب و کیلی است [۱۷۳]  
پس مؤمنین بنعمت و فضل خدا برگشتند از حمراء الاسد یا بدر صغری و هیچ آسیبی بآنها نرسید و تابع خوشنودی خدا گردیدند و خدا صاحب فضل بزرگ است [۱۷۴]

همانا حقیقه شیطانست که دوستان خود را میترساند پس شما (از مشرکین) نترسید و از من (که خدا هستم) بترسید اگر ایمان دارید [۱۷۵]

ای رسول سرعت کافرین در کفر تو را محزون نگرداند آنهایی که سرعت در کفر میکنند همانا هرگز چیزی بخدا ضرر نمیرسانند خدا اراده نموده که در آخرت بهره‌ئی برای آنها نباشد و برای آنها عذاب عظیم آماده شده [۱۷۶]  
بحقیقت آنانکه بخیرند کفر را بایمان یعنی تبدیل کردند ایمان را بکفر هرگز ضرری بخدا نرسانده‌اند و برای آنان است عذاب دردناک [۱۷۷]

نپندارند آنهاییکه کافر شدند که مهلت دادن ما بآنها برای آنها خیر است بلکه ما آنان را مهلت داده‌ایم تا اینکه گناه آنها زیاد گردد و عذاب خوار کننده برای آنها آماده شده است [۱۷۸]

صفحه : ۳۳۱

### (توضیح آیات)

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ خطاب بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده و شامل مؤمنین نیز میگردد و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند ممکن است که خطاب اینکه آیه نیز بدنبال خطاب جمله «فَادْرُؤْا عَن أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» باشد.

مراد از موت در آیه شریفه از کار افتادن مراکز شعوری و عدم توانائی بر انجام کار است اینست که هر دو بدنبال احیاء ذکر شده چه

آنکه پس از کلمه «أحیاء» هم ذکر ارتزاق که نوعی کار است شده و هم ذکر فرح و استبشار که از مراکز شعوری انسان چشمه میگیرد بمیان آمده. [پایان] «وَلَا تَحْسَبَنَّ» البته مینداید و گمان نبرید «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که آنهاست که در راه خدا کشته شدند «أَمْوَاتًا» آنان مرده گانند «بَلِ أَعْيَاءٌ» بلکه آنها زندگانند «عِنْدَ رَبِّهِمْ» در نزد پروردگارشان روزی داده میشوند و ارتزاق مینمایند «فَرِحِينَ» آنان شادمانانند «بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ» آنچه خدا بآنها عطاء نموده «مِنْ فَضْلِهِ» از فضل خود و بر نعمت آنها افزون کرده.

مفسرین گفته‌اند که آیه در شأن شهداء بدر و احد فرود آمده، شهداء بدر چهارده نفر بودند شش نفر از مهاجرین و باقی از انصار که در راه خدا کشته شدند و بعضی گفته‌اند آیه در شأن شهداء جنگ احد فرود آمده و آنها هفتاد نفر بودند چهار نفر از مهاجرین و باقی از انصار.

مفسرین از عبد الله بن عباس و ابن مسعود و جابر روایت کرده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بصحابه فرمود چون برادران شما روز احد شهید شدند حق تعالی روح آنها را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخه‌های طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و از مطعومات بهشت بخورند و بوقت استراحت مقبل ایشان قنادیل زرین است که در سایه

صفحه : ۳۳۲

عرش آویخته و ایشان گویند خداوند چه کسی خیر دهد یاران و برادران ما را از اینکه نعمت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد در آن زیاد گردد حق تعالی برای شناسائی حال آنان اینکه آیه را فرستاد و مؤید اینکه روایت حدیث مشهوری است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که در باره جعفر بن ابی طالب که در غزوه احد شهید گردید فرموده «رَأَيْتَ لَهُ جَنَاحَانِ يَفِرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ» یعنی جعفر را دیدم که با دو بال با ملائکه در بهشت پرواز میکرد.

اینکه دو حدیث اشاره بعلو درجه شهداء و مقام ارجمند آنها است و دلیل واضحی است برای اثبات بقای انسان پس از مرگ در عالمی که فوق اینکه دنیا و واسطه بین عالم دنیا و عالم قیامت است که آخرین مقام سیر انسان است که آنچه در کمون او بالقوه مخفی بود بفعلیت میرسد و دیگر حالت منتظره‌ئی برای وی باقی نمیماند.

و در محل خود مبرهن گردیده که انسان دارای شئون و فضائل و کراماتی است که دست قدرت ازلی در کمون خلقت اینکه نوع از خلقت گذارده از عقل و نفس و روح و روان و جسم و برای هر یک از اینکه عطیات درجات و مراتبی است که ممکن است آدمی و هر فردی از بشر در هر یک از اینکه فضائل بدرجات عالی برسد و نیز چنانچه در جای خود ثابت گردیده انسان برای بقاء خلق شده نه برای فناء زیرا محقق گردیده که حقیقت انسان ترکیب شده از روح و بدن است و در هر نشأه از مراتب سیرش بایستی روح با بدن مناسب بآن مرتبه باشد.

سؤال- چون بیان می‌بینیم انسان وقتی مرد و روح از بدنش مفارقت کرد پس از چند روزی بدن فاسد و مندک گردیده پس از آن روح و نفس که گفته شده بدن غلاف روح است و هر جا نفس و روح هست بایستی با بدن همراه باشد. و از آنطرف بدلیل عقل و نقل ثابت گردیده که انسان پس از مرگ منتقل میگردد بعالم برزخ پس در عالم برزخ وی را چگونه بدنی است که بآن باقی باشد آیا روح در بدن دیگر میرود و اینکه تناسخی است که بطلان آن محقق گردیده.

صفحه : ۳۳۳

پاسخ- چنانچه در جای خود مبرهن گردیده و ببرهان و وجدان می‌یابیم که بدن ما دو طرف و دو جنبه دارد یکی متغیر و متجدد و



فانی که آنی بیک حال باقی نمیماند و ثابت گردیده که لا ینقطع اجزاء او میمیرد و از نو زنده میشود و اینکه مطلب برای اهلش محسوس است.

و دیگری ثابت و دائم و اینکه لب و حقیقت بدن محسوس است که همیشه با روح همراه است و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که اگر در مدت حیات چندین مرتبه شکل و عوارض بدن تو مثل مقدار و کیفیات وی از طراوت و فرسودگی و چاقی و لاغری تو کم و زیاد شود و تغییر و تبدیل یابد چیزی از بدن تو یعنی بدنی که جزء انسانیت و شخصیت تو است و بآن تشخیص فردی پیدا نموده‌ئی کم و زیاد نمیشود و تو بوجدان می‌یابی که آن بدنیکه محل نفوذ روح تو است پا بر جا و برقرار است، و نیز دیگران با تغییر عوارض بدن ظاهری از تو همان می‌بینند که قبلا دیده بودند با اینکه در علوم جدیده ثابت گردیده که علی‌الدوام اجزاء بدن در تغییر و تبدیل دائمی است پیر با آن همه تغییر در شکل و قیافه همان جوان است و جوان همان کودک است.

آیا ممکن است یک شیئی وحدانی از یک جهت هم متغیر و متجدد باشد و هم ثابت بدیهی است که هرگز ممکن نیست زیرا که تجدد و حدوث مخالف و نقیض یکدگرند و اجتماع نقیضین در یک محل از محالات عقلیه بشمار میرود.

پس از اینجا بخوبی میتوان فهمید که آن بدنی که جزء انسان و از مشخصات او بشمار میرود و از اول عمر تا آخر باقی است غیر از اینکه بدن محسوس است و آن جوهر است نه عرض و غلاف روح است و اینکه بدن از عوارض خارجیه بشمار میرود، در کتاب «معاد یا آخرین سیر بشر» تا اندازه‌ئی راجع بقالب مثالی و عالم برزخ بحث شده بآن جا رجوع شود.

خلاصه پس از آنکه از طریق وجدان و برهان ثابت گردیده که انسان پس از مردن یا متنعّم است بانواع نعمتها مثل همین آیه که در باره فضیلت شهداء آمده و غیر اینها یا معذب

صفحه : ۳۳۴

است مثل قوله تعالی در آل فرعون «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» و غیر آن که دلالت واضح دارد بر بقاء بدن پس از موت. و با اینکه نزد دانشمندان محقق گردیده که نفس انسان مجرد از ماده است و در تعریف انسان گفته‌اند «جسم نامی متحرک بالارادة ناطق» که معلوم میشود نفس با بدن که جزء ماهیت او است همیشه و در هر نشأه‌ئی همراه هست.

خلاصه از اینها که گفته شد و غیر اینها که فضلاء گفته‌اند و بدلیل عقلی و نقلی ثابت گردیده معلوم میشود که نه روح و نه بدن انسان پس از مرگ معدوم نمیگردد، و نیز سرش اینکه است که انسان بایستی برای ادراک نعمتهای جسمانی یا عذابه‌های جسمانی دارای بدن باشد و نمیتوان گفت داخل بدن دیگری خارج از خود میگردد که بنا بر اینکه تناسخ لازم آید و بطلان تناسخ نیز بعقل و نقل ثابت گردیده، پس گوئیم در باطن اینکه بدن کثیف بدن لطیفی است که لب و جوهر و حقیقت اینکه بدن محسوس است که آنرا قالب مثالی گویند و آن بدن لطیف از شدت لطافت و نورانیت بسرعت میتواند مخصوصا اگر با روح کامل باشد در اقطار عالم سیر کند و دیگر زمان و مکان مانع او نیست زیرا که او فوق زمان و مکان و در عالم مافوق الطبیعه است.

و شاید مقصود از آن حدیث که فرمود جعفر پس از شهادت با دو بال طیران میکند همان قالب مثالی باشد، و همین طور که برای پرندگان بالهای جسمانی است برای ارواح خصوصا شهداء بالهای روحانی است که پس از شهادت بدو بال ایمان و تقوی طیران میکنند. و نیز آن حدیث که فرموده شهداء در جوف مرغان سبز بال جای دارند و در هوای بهشت طواف میکنند تا آخر شاید اشاره بهمین جسم لطیف شهداء باشد که از شدت لطافت و نورانیت و سعه قوت ایمانشان جنین قدرت و سعه وجودی دارید زیرا که اگر بخواهیم حدیث را بظاهرش بگذاریم ظاهرا منافی با شرافت نفس انسانی است مخصوصا شهداء که مقام آنها بالاتر از اینکه است که در جوف مرغی حبس گردند و بتوسط یک حیوانی آنها سیر در اطراف نمایند اینکه توجیهی است که ممکن است در اینکه روایت بشود

صفحه : ۳۳۵

البته علم آن نزد خدا و اولیاء او است.

و ظاهراً اشاره بهمین بدن مثالی و برزخی دارد مثنوی مولوی که گفته:

روح را توحید الله خوشتر است غیر ظاهر دست و پای دیگر است

دست و پا در خواب بینی و ائتلاف آن حقیقت دان آن مدانش از گزاف

آن توئی که بی بدن داری بدن پس مترس از جسم جان بیرون شدن

روح دارد بی بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بی قرار

باش تا مرغ از قفس آید برون تا بینی هفت چرخ او را زبون

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ تا دو آیه بعد که در مقام تفضلات و کراماتی است که خدای تعالی بشهداء کرامت فرموده در اینکه آیات چند نکته یادآور میگردد:

۱- مپندارید که شهداء مرده گانند بلکه آنها زنده‌اند که نمی‌میرند.

۲- «عِنْدَ رَبِّهِمْ» شهداء نزد پروردگارشان مثل ملائکه مقربین مقام عنایت دارند ۳- «يُرْزُقُونَ» و شهداء علی الدوام از خوان رحمت الهی و نعمتهای غیر متناهی او ارتزاق مینمایند.

۴- «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» شهداء همیشه در ظل رحمت و الطاف بی پایان حق تعالی مسرور و خوشحالند و آنچه بآنها عطاء گردانیده فرحناکند و بالاترین لذت و خوشی آنها در رضای پروردگار آنها است و ابتهاج زیادت از اینکه تصور ندارند که مورد نظر لطف حق تعالی واقع گردیده‌اند.

۵- «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الْخ.»

و شادمانی میکنند بآنهائیکه در پشت آنهایند و هنوز ملحق بآنان نگردیده‌اند.

از آیه میتوان استفاده نمود که عالم برزخ فوق اینکه عالم دنیا و محیط و مستولی بر آنست و ارواح عالی از انبیاء و اولیاء و شهداء بلکه مؤمنین کاملاً بر اوضاع اینکه عالم و افراد بشر و وقایعی که در آن واقع خواهد گردید اطلاع کامل

صفحه : ۳۳۶

دارند چنانچه در روایتی رسیده که ارواح شبهای جمعه بکسانشان نزدیک و آنها را موعظه و نصیحت میکنند، و میشود اینکه آیه را شاهد بر آن گرفت و گفته شود ارواح شهداء از شدت سرور و ابتهاجی که از نعم الهی نصیبشان گردیده و خود مسرور و شادمانند نظر بیت خود میکنند یعنی کسانیکه از اهل آنها هنوز ملحق بآنها نشده‌اند و شاید بآن احاطه و علمی که بآنها عطاء گردیده میدانند که آنها نیز شربت شهادت را خواهند نوشید اینکه است که مسرور و خوشحالند که آنها نیز بچنین مقامی خواهند رسید و با یکدیگر گویند آگاه باشید که آنها نیز مثل ما بمقامی خواهند رسید و در منزل امن و امان قرار میگیرند که دیگر نه خوفی از آینده و نه

حزنی از گذشته برای آنها تصور ندارد زیرا که حیات دنیا است که محفوف بآلام و مصائب و بلیات است و چنانچه آیه خبر میدهد شهداء حیاتی دارند که در پیرامون آن مرگی نیست و سرور و ابتهاجی دارند که فناء در عقب ندارد و در ظل عرش رحمت الهی جاویدانند و اینکه منتهای فضل و رحمتی است که شهداء را بآن معزز و محترم گردانیده و اینکه توجیهی که در آیه نمودیم اگر چه گویا در گفتار مفسرین دیده نشده لکن ظاهراً با معنای آیه مناسب است [و الله العالم باسرار کلامه] یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ اینکه آیه مؤکد همان آیات بالا- است و بیان سرور و ابتهاج شهداء است بنعمتها و تفضلاتیکه پروردگارشان بآنها کرامت نموده و آخر آیه یعنی «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» مشعر بر اینکه است که اینکه تفضلات که در باره شهداء گفته شامل مؤمنین نیز میگردد زیرا که فضل و رحمت الهی نسبت ببندگان صالح عام است، آری البته شهداء که جان خود را در راه اطاعت امر خدا و یاری اسلام فدا داده‌اند البته برای آنها مزایا و کرامات زائد مهیا و استحقاق دارند چنانچه آیه بعد مؤمنین را اختصاص میدهد بقوله تعالی:

صفحه : ۳۳۷

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ اینکه آیه در مقام معرفی مؤمنین است که جلو نام برده شده و آنها مجاهدین میباشند که پس از آنکه خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه جراحی بآنها اصابت نموده لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ «لِلَّذِينَ» خبر مقدم و مبتداء مؤخر «أَجْرٌ عَظِيمٌ» است و جمله در محل رفع خبر است برای «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا» و «مِنْ بَعْدِ» «مِنْ» بیانیه است نه «مِنْ» تبعیضیه، و ممکن است «مِنْ» «تبعیضیه» باشد نه بیانیه و اشاره باشد بآنهاییکه از مجاهدین باین دو صفت میباشند یعنی نیکوکار و با تقوی چنین مقاماتی و اجر عظیم برای آنها مهیا گردیده نه تمامشان زیرا که چنانچه معلوم است تمام مجاهدین در خلوص و تقوی در یک درجه نمیباشند، در حدیث رسیده که خدمت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عرض شد بعضی از مجاهدین در جهاد یتشان خالص نیست برای کسب غنائم و زندهای اسیر بجنگ میروند حضرت فرمود «لکل امرء ما نوى»

برای هر کسی است آنچه برای او نیت نموده یعنی هر کسی آنچه از عمل قصد داشته بآن خواهد رسید.

و خلاصه اینکه آیه در مقام بیان مدح شهداء است آنهاییکه پس از آنکه زخم خورده و جراحت بدنشان رسیده باز مداومت بجهاد مینمایند و آنان نیکوکار و متقی و پرهیزکارند برای آنان است اجر بزرگ.

از بعض عرفاء است که پس از بیان مقام شهداء چنین گفته کسی که حیاتش بنفس باشد ممتاش برفتن روح او است از بدنش و کسیکه حیاتش بیپروردگارش باشد منفک میگردد از حیات طبع بسوی حیات اصل و آن زندگانی حقیقیه است و وقتی که کشته شده بشمشیر شریعت حی باشد و مرزوق چگونه باشد حال کسی که کشته باشد بشمشیر صدق و حقیقت.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده رحمت دوام ما

صفحه : ۳۳۸

کاشانی گفته کشته شدگان در راه خدا دو صنفند مقتول بجهاد الاصغر و بذل نفس برای رضای خدا چنانچه ظاهر است و مقتول بجهاد اکبر و شکستن نفس و کشتن او بطریق حب و شکستن نفس و قمع هوی چنانچه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ روایت شده که پس از رجوع از بعض غزوات و جنگها فرمود از جهاد اصغر برگشتیم بسوی جهاد اکبر، و فرمود اینکه دو صنف از مجاهدین اینها مرده گان نیستند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان بحیات حقیقیه در حالیکه مجرد و برهنه گردیده‌اند از کثافات

طبیعت مقرین میباشند نزد حضرت قدس روزی میخورند در بهشت معنوی از ارزاق المعنویه یعنی معارف و حقایق و استشراق الانوار و یرزقون در بهشت صوریه همان طوری که زندگان روزی میخورند از هر دو قسم «هم معنویه و هم صوریه» زیرا که بهشت را مرا نبی است بعضی معنویه و بعضی صوریه و برای هر یک از آنها درجاتی است بر حسب معارف و علوم و مکاسب و اعمال. پس معنویه جنه الذات و جنه الصفات است و تفاضل درجات آنها باعتبار درجات معارف آنها است و ترقی در ملکوت و عالم جبروت و عالم صورت در بهشت افعال و تفاوت درجات آنها باعتبار تفاوت اعمال و تدرج در مراتب عالم ملک من السموات العلی و بهشت جامع تمام اینها است، و آنچه در حدیث نسبت بشهداء احد رسیده پس

«طیر الخضر»

در حدیث اشاره باجرام سماویه و قنادیل مقصود کواکب است یعنی ارواح آنها تعلق دارد بتیرات از اجرام سماویه نظر بنزاهت آنها و انهار بهشت منابع علوم و «مشارعها» یعنی ثمرات آنها از حالات و معارف و انهار و اثمار صوریه بر حسب بهشت معنویه با صوریه آنها زیرا که آنچه در دنیا یافت میگردد از خوردنیها و آشامیدنیها و سایر لذتها از پوشیدنیها و آنچه از آن لذت برده میشود تماما در آخرت و در عالم مثال موجود است و در طبقات سماویه لذیذتر و پاکیزه تر موجود است.

«یَسْتَبْشِرُونَ» و نیز مسرورند بسبب نجات یافتن از عقاب که لازمه نقص

صفحه : ۳۳۹

و تقصیرات و نجات یافتن از حزن بر قوت نعمتهای دنیا زیرا که رسیده‌اند بچیزیکه اشرف و اصفی و الذ و ابقی است از بهشتهای افعال و فضلی که زائد است بر جنات صفات که برضوان نامیده شده ببهشت رضوان و بهشت ذات آن اجر ایمان آنها است. [پایان] پس لا- بد است سالک راه آخرت را از بذل مال و بدن و روح تا آنکه برای وی انواع فتوح حاصل گردد و طمع را از لطف بی نهایت دوست قطع مکن چه لاف عشق زدی سر بیاز و چابک باش. تفسیر روح البیان الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فآخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل الخ ترجمه آیات شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. از جمله فضائل و محسناتیکه نسبت بمجاهدین فی سبیل الله شماره نموده باضافه بآنهایکه گفته شد امور چندی است.

۱- وقتی مردم ظاهراً آنان منافقین بودند که در جنگ احد یا در غزوات دیگر میخواستند مجاهدین مؤمنین را بترسانند بآنان میگفتند عده‌ئی که برای محاربه با شما آمده‌اند از قشون ابی سفیان یا غیر آنها عده بسیارند و شما تاب نبرد با آنها را ندارید بترسید و خود را در مهلکه نیندازید و تن بکشته شدن ندهید ۲- «فزادهم» ایماناً» فضیلت دوم بجای اینکه مؤمنین مجاهدین از وسوسه آن شیاطین انسی رعب و ترسی در آنها ایجاب کند بر ایمان آنها افزوده میگردد و در جای خود بدلیل عقل و نقل مبرهن گردیده که ایمان قابل شدت و ضعف است آری هر قدر ایمان در اثر عبادت و طاعت و مجاهده با نفس بیشتر در قلب نفوذ کند قوت و شدت آن افزونی می‌یابد تا بجائی که مؤمن مثل کوه راسخ میشود و بادهای تند مخالفین آنرا تکان نمیدهد و از جای در نبرد.

۳- در بیان گفتار نیک آنها است که از ما فی الضمیر آنان خبر میدهد که در پاسخ سخنهای ناروای منافقین گفتند «حسبنا الله و نعم الوکیل»

صفحه : ۳۴۰

چون مؤمنین منافقین را میشناختند و میدانستند که آنها چون بظاهر اظهار ایمان میکنند و در باطن ایمان ندارند و وقتی مؤمنین مأمور بجهاد شدند آنها نیز بایستی باعتبار اظهارشان با آنها مامشات کنند اینکه بود که آنها را میترسانیدند و مؤمنین بر علیه آنان میگفتند «حسبنا الله» خدا ما را کافیست که هم در امور دنیا و هم در موقع رو برو شدن با دشمن ما را یاری نماید «و نعم الوکیل» و اتکاء و

توکل ما بر او است که او خوب و کیلی است که تدبیر امور بدست قدرت او انجام گیرد.

خلاصه مؤمنین در پاسخ سخن منافقین اظهار ایمان و یقین ثابت نمودند و گویا اظهار میدارند که ما بازگشت پروردگاران کرده‌ایم و سر فرمان برداری بر اوامر رسولش نهاده‌ایم و حساب ما بر او است و او بخوبی بحساب ما خواهد رسید. فَمَا تَقْلِبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ ۴- از فضائل و خصوصیات مجاهدین سه فضیلت است که در اینکه آیه نسبت بآنها مرعی داشته.

۱- چون مجاهدین از روی خلوص نیت و استقامت در ایمان در عمل جهاد وارد شده بودند فرمود آنان بازگشت نمودند به نعمتی از ثواب و قبول اعمالشان که آنهم نعمتی است از نعمتهای بی‌پایان پروردگار آنها.

۲- «وَفَضْلٍ» یعنی آن بزرگواران از جهاد بازگشت نمودند اضافه بر جزاء و پاداش جان بازی آنها در راه خدا فضل زائدی که در خور تفضلات الهی است دریافته‌اند و آن قرب بجوار رحمت است و بآنها هیچ بدی و صدمه‌ئی نرسید ۳- فضیلتی که از تمام فضائل بالاتر و شریف‌تر بشمار میرود اینکه است که اینها بازگشت کردند در حالیکه پیروی کرده‌اند خوشنودی پروردگارشان را. وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ فضل خدا نسبت بمجاهدین بسیار بزرگ است زیرا که آنان شرّ مشرکین

صفحه : ۳۴۱

را از مؤمنین دفع مینمایند و نیز ثبات و استقامت بمؤمنین میدهند مخصوصاً نسبت بمجاهدین که دیگر در یاری دین حق استقامت نمایند تا اینکه تفضلات عظیم شامل حال آنها گردد که هم در دنیا مظفر و فیروزمند گردند و بر کفار و مشرکین غالب شوند و هم در آخرت مقام بلندی را از درجات قرب احراز نمایند إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ جمله مستأنفه اینکه آیات مربوط بآیه بالا «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّكُمْ مُمْسِكَةٌ الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَالنَّهَارِ نِهَايَةُ وَقْتِكُمْ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» مؤمنین را خاطر نشان میکند که اینها شیاطین انسی میباشند که دوستان خود را میترسانند و شما مؤمنین که دوستان شیاطین نیستید از وسوسه اینان نترسید اگر ایمان و اطمینان بخدا دارید زیرا که لازمه ایمان اتکاء و توکل بر خدا است و «نون» شرطیه آیه را خاتمه میدهد مشعر بر اینکه لازمه ایمان بلکه حقیقت ایمان همان تصدیق بعظمت و استیلاء و نفوذ قدرت خداوندی است که بایستی در قلب و روح مؤمن نفوذ نموده و بداند و تصدیق یقینی پیدا نماید که تمام قدرتها در مقابل قدرت عام او ناچیز است وقتی شخص مؤمن بر حسب ایمانش چنین تصدیق یقینی در قلب و روحش پدید گردید البته آنوقت است که تمام امید و اتکاء او بر خالقش میباید و گوید «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

وَلَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ جمله مستأنفه، گویا رسول بسیار دلتنگ و محزون میگردد از کفر و شرک کافرین و مشرکین چنانچه آیات دیگر نیز مشعر بر همین است و خداوند برای تسلی دل رسولش و اینکه باو خاطر نشان کند و او را بی‌اگاهاند که اینکه می‌بینی برای کافرین نعمتهای دنیا است و بعضی از تمتعات دنیوی محظوظند تو محزون مباش که در اثر منابع و منافع دنیوی اینها قوت و زور پیدا نموده و بر علیه تو قیام مینمایند و بتو و بمؤمنین ضرر میرسانند هر قدر دولت و ثروت و تمتعات اینها زیاد گردد هرگز چنین قدرتی پیدا نمیکنند که بخدا «یعنی اولیاء»

صفحه : ۳۴۲

خدا» ضرری وارد آورند بلکه نعمتها و حظوظ دنیا بآنها داده شد زیرا که خدا دائم الفضل و قدیم الاحسان است و فرموده «لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» برای اینستکه خدا اراده کرده در آخرت بهره‌ئی و حظی برای آنان نباشد اگر اعمال خوبی دارند بهره خود را از همین حیات دنیوی ببرند که رحمت و نعمتش نسبت بخلق عالم تمام گردد و احدی از فیض رحمت خدا بی بهره

نگردد و مایوس نشود.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بحقیقت آنانکه بخردند کفر را بایمان یعنی تبدیل کردند ایمان را بکفر هرگز زیان بخدا نرسانند بسبب اشتراشان بلکه ضرر ایشان بخودشان عائد گردد و برای آنان است عذاب دردناک. وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ راجع بهمان آیه جلو است، یعنی نپندارند آن کسانی که کافرند اینکه مهلت میدهم آنها را بهتر و خوبی است ایشان را، و بنا بر قرائتی که سیاهی قرآن بآن نیست، خطاب بر رسولش نموده که تو گمان مبر مهلتی که بکافریں داده شده و از تمتعات دنیا آنان را خورسند گردانیده خیر و خوب و سعادت باشد برای آنها بلکه اینکه مهلت برای اینکه است که خوب بحیات دنیا مطمئن گردند و بخوبی خباثت قلب خود را ظاهر گردانند و آنچه از فسق و فجور از دستشان بر میآید از ضدیت با دوستان خدا و ظلم و ستم باولیاء او و فساد در زمین و بستن راه حق تعالی بر دوستان او و غیر اینها فروگذار نمایند و وقتی که آنچه در سریره آنها مخفی بود ظاهر گردانیدند مستحق عذاب میشوند اینکه است که فرمود «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» برای کافرین عذاب خوار کننده مهتا گردیده یعنی در اثر اعمال بدشان مستحق عذاب گردیدند.

صفحه : ۳۴۳

### [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۹ تا ۱۸۴]

#### اشاره

ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَمَا مَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا آلا نؤمنَ لِرسولٍ حتى يأتينا بقربانٍ تأكله النارُ قل قد جاءكم رسلٌ من قبلي بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموهم إن كنتم صادقين (۱۸۳) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)

صفحه : ۳۴۴

#### [ترجمه]

هرگز خدا مؤمنین را وانگذازد بر آنچه شما منافقین بر آن هستید (بلکه آزمایش میکند) تا اینکه آدم خبیث بد عمل را از آدم پاک و طیب تمیز دهد و هرگز خدا شما را مطلع بر غیب نمیگرداند و لکن خدا از بین پیمبران خود هر کس را خواهد بر میگرداند (برای اطلاع بر غیب) پس بخدا و رسولان او ایمان آورید و اگر ایمان آرید و پرهیز کار گردید برای شما اجر بزرگی است [۱۷۹] و چنین گمان نکنند آنهائیکه بآنچه خدا از فضل خود بآنان عطا کرده بخل میورزند و آن عمل خیر باشد برای آنها بلکه برای آنها شر است در آنچه بخل ورزیدند و آنچه را که باید انفاق کنند انفاق نکردند در روز قیامت طوق کرده میشود بگردن آنها آنچه را

که بخل کرده و نداده‌اند و از برای خدا است میراث اهل آسمانها و اهل زمین و خدا بآنچه می‌کنید آگاهست [۱۸۰]  
 همانا بحقیقت خدا شنید سخن آنهایی را که گفتند خدا فقیر است و ماها اغنیاء و متمول می‌باشیم بزودی مقاله فاسد آنان را خواهیم  
 نوشت و دیگر می‌نویسیم کشتن پدران آنها پیمبران را بناحق و می‌گوئیم بچشید عذاب آتش سوزنده را [۱۸۱]  
 و اینکه عذاب حریق پشت آن اعمالی است که بدستهای خود پیش فرستادید و همانا خداوند نسبت ببنندگان خود ظالم و ستمکار  
 نیست [۱۸۲]

آنهاییکه گفتند همانا خدا با ما عهد کرده که بهیچ پیمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه بر ما قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد ای  
 رسول بگو پیش از من رسولانی با معجزه‌ها آمدند و بآنچه از معجزه‌ها که خواستید آوردند پس برای چه آن پیمبران را کشتید اگر  
 راست می‌گوئید [۱۸۳]  
 (ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) اگر اینکه کفار تو را تکذیب کردند همانا پیمبران پیش از تو را که با معجزه‌ها و زبور و  
 کتاب روشن آمدند تکذیب کردند [۱۸۴]

صفحه : ۳۴۵

### (توضیح آیات)

ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب في در توجیه آیه چند وجه از مفسرین نقل شده:  
 ۱- مشرکین گفتند ای محمّد صلی الله علیه و آله تو ادعا می‌کنی هر کس بمن ایمان آرد از اهل بهشت است و خدا از او راضی  
 است و آنکه بمن ایمان نیاورد از اهل جهنم است و خدا بر او خشمناک است اکنون بگو از ما کیست که بتو ایمان دارد و کیست  
 که ایمان نیاورده خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- رسول [ص] گفت امت مرا در گل بمن وا نمودند بر همان صورتهائی که بر آنند همان طوری که بر آدم عرضه نمودند و بر من  
 معلوم کردند که کیست که بمن ایمان می‌آورد و کیست که بمن ایمان ندارد منافقین گفتند عجب است کار محمّد صلی الله علیه و  
 آله که ادعاء میکند آنهایی را که هنوز بدنیا نیامده‌اند و در کتم عدمند میدانم و منافقین در لشکر او و پیش روی اویند و نمیدانند  
 مؤمن کیست و کافر کدامند چون اینکه خبر بسمع رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید بمنبر تشریف برد و پس از خطبه و حمد و  
 ثنای الهی فرمود چیست که مردم مرا نمیشناسند و در علم من طعن میزنند و اگر از من بپرسند از امروز تا روز قیامت آنها را خبر  
 دهم، عبد الله بن حذافه الهی برخواست و گفت یا رسول الله [ص] پدر من کیست حضرت گفت حذافه، عمر بن خطاب برخواست  
 و گفت «رضیت بالله ربا و بالإسلام دینا و بالقرآن اماما و بک نبیا فاعف عنا عفی الله عنک» ما راضی شدیم که خدای تعالی خدای  
 ما است و اسلام دین ما و قرآن پیشوای ما و تو پیغمبر مائی ما را عفو کن که خدا تو را عفو کند فرمود «فهل انتم متهون» و از منبر  
 پایین آمد، عبد الله حذافه چون بمنزل رفت مادرش گفت ای پسر چرا مرا بر پیغمبر عرضه کردی گفت برای اینکه مردم سخنانی  
 میگفتند خواستم تا حقیقت نسب خود را بدانم و اینکه سخن مردم بر تو راست است یا دروغ چون رسول اینکه گفت دیگر کسی  
 نتواند چیزی بگوید. [سدی]

صفحه : ۳۴۶

۳- بهترین توجیه در اینکه است که بعضی از دانشمندان گفته‌اند اینکه خطاب بمؤمنین است «ما كان الله ليذرکم يا معشر المؤمنين  
 على ما انتم عليه من التباس المنافق بالمؤمن و المؤمن بالمنافق حتى يميز المنافق من المؤمن» یعنی خدا چنین نیست که شما مؤمنین

که آمیخته بمنافقینید را فرو گذارد و بین شما و آنها تمیزی قرار ندهد و خدا بر آنست که تمیز قرار دهد بین مؤمن و منافق و آن تمیز آنست که تکلیف بجهاد کند و امر نماید بتقویت کردن و نصرت دادن دین اسلام تا اینکه هر کس منافق است از جهاد سرپیچی کند و هر کس مؤمن است با رسول صلی الله علیه و آله برخیزد و با اعداء دین بجنگد و اینکه آزمایش در جنگ احد ظاهر گردید.

بعضی از مفسرین در پاسخ سؤالی که ممکن است بشود و اینکه توهم پیش آید که خداوند میتواند اینک متمایز شدن پاک طینتان از بد سرشتان را از راه دیگری تأمین نماید بدون اینکه مردم را رو بروی یکدیگر با یک سلسله بلاهائی بنام امتحان قرار دهد یعنی در مردم چنین خاصیتی قرار میداد که خود آنان و خود مردم هم را شناخته و باین ترتیب مؤمن و منافق را از هم تمیز دهند و گفته برای همین توهم است که فرموده علم غیب و اطلاع از کنه روحی مردم مخصوص ذات الهی و برگزیدگان از پیمبران او است که بوسیله وحی آنها را بر کنه امور مطلع میگرداند و اینکه اطلاع بر غیب در عموم طبقات مردم نیست. [پایان] و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء آیه اشاره باین است که حکمت الهی در نظام خلقت مقتضی اینک است که شما را بر غیب مطلع نگرداند تا اینکه بدانید آنچه در قلبهای مردم است از ایمان یا کفر و لکن خدا برمیگزیند و اختیار میکند برای رسالت خود هر کسی را که بخواهد پس او را بر اموری که غائب از حواس شماست آگاه میگرداند و او را اختصاص میدهد بعلم غیب اشاره به اینک که از رسولان هر کدام بهتر صلاحیت دارد برای تبلیغ و اصلاح خلق او را بعلم غیب اختصاص میدهد.

صفحه : ۳۴۷

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ خطاب بمؤمنین یا بتمام افراد بشر است که بخدا و رسولان او ایمان آرید و اگر ایمان آرید و متقی و پرهیزکار باشید برای شما است اجر عظیم نظر بزرگی حق تعالی اجریکه برای مؤمنین با تقوی وعده داده بسیار بزرگ است.

و از «إِن» شرطیه در «وَإِن تُؤْمِنُوا» میتوان استفاده نمود که اجر عظیم مترتب میگردد بر ایمان و تقوی و شکی نیست که خدای متعال دائم الفضل کثیر الاحسان است و بدون ایمان و تقوی قدرت دارد ببنده ضعیف خود اجر بدهد و بوی احسان نماید لکن حکمت الهی بر اینک استوار گردیده که بنده از طریق ایمان و تقوی لائق کرامتهای بی پایان گردد و تفاوت پیدا شود بین بنده مطیع و عاصی تا اینک عدل الهی بر تمام جهانیان ظاهر گردد، و نیز انسان در اثر اطاعت و عبادت مرتبه عبودیت و بندگی پیدا کند و مستعد فیوضات غیر منتهای گردد البته فیوضات غیر منتهای محل قابل میخاهد تا وقتی انسان خود را از حسیض حیوانیت باوج انسانیت نرساند که آن منوط بایمان و تقوی است هرگز لایق کرامتهای غیر منتهای نخواهد گردید اینک است که گفته اند ثواب استحقاقی است یعنی ایمان و تقوی اجر عظیم ایجاب مینماید.

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ جَمَلَةٌ «لَا يَحْسِبَنَّ» دو طور توضیح شده: ۱ مپندارند آنهائیکه از روی بخل و دنائت طبعشان از آنچه خداوند از روی فضل و کرم بآنان عطاء نموده از اموال بخل میورزند و گمان میکنند انفاق نکردن و مال را برای خود نگاه داشتن خوب است برای آنها مشهور اینک طور جمله را معنی کرده اند، لکن از جماعتی مثل نافع و ابن کثیر و کسائی و ابو عمر نقل شده که آنها بخطاب میخوانند یعنی تو ای محمد صلی الله علیه و آله مپندار که آنهائیکه بخل میورزند که بخل برای آنها بهتر باشد، و بنا بر معنی اول آیه در معنی چنین میشود که باید بخیلان گمان نکنند

صفحه : ۳۴۸

بخل و انفاق نکردن مالیکه خدا بآنها کرامت کرده برای آنها بهتر باشد چنین نیست بلکه بخل ورزیدن برای آنها شر است.



سَيَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از کتاب کافی از علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر از عبد الله بن مسکان از محمد بن مسلم است که گفته از ابا عبد الله علیه السلام سؤال کردم از قول خدای تعالی «سَيَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فرمود ای محمد احدی نیست از آنهاییکه نگاه داشتند چیزی از زکات مالشان را مگر اینکه خدای تعالی روز قیامت آنرا قرار میدهد از دهائی که طوق میگردد بگردن او و گوشت او را میدرد تا وقتی که از حساب فارغ گردد پس از آن گفت همین است قوله تعالی «سَيَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی آنچه را که از زکوة بخل کرده و نداده‌اند.

و بروایتی یونس از عبد الله بن سنان و او از ابی عبد الله علیه السلام است که گفت رسول خدا فرمود نیست کسیکه ذره‌ئی از زکوة مالش را منع کند یعنی ندهد نخل خرما باشد یا زراعت یا کرم یعنی مو انگور مگر اینکه خدای تعالی خاک زمینش را از هفت طبقه زمین طوق میگرداند بگردنش تا روز قیامت و اخبار و احادیث باین مضامین بسیار رسیده که گناه مانع زکوة بسیار است و از گناهان کبیره بشمار میرود.

وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مخصوص بخدا و برای او است میراث آسمانها و زمین - شاید اشاره باین باشد که مال در دست شما عاریه است و مالک حقیقی آن خدا است و تشبیه بارث برای اینکه باشد که مالیکه بدست شما است و پس از مرگ شما بازگشت بخدا که صاحب آنست مینماید و در اینکه چهار روزه دنیا برای امتحان در تصرف شما گذارده و از شما گرفته خواهد شد و خدا بآنچه شما در مال امانتی او تعالی عمل میکنید آگاهست.

صفحه : ۳۴۹

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ بقرینه جمله بعد «سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» ظاهرا اینکه گفتار از یهود است و شاید وقتی شنیدند آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسِينًا الْخ» را چنین گمان کرده باشند که خدا محتاج است که از بندگان قرض میطلبد و نیز چون میدیدند که بعضی از مؤمنین مبتلا بفقر و فاقه‌اند میگفتند اگر خدا غنی بود بمؤمنین وسعت میداد پس خدایشان قدرت ندارد مؤمنین را بی‌نیاز گرداند و پیمبرش با اسم زکوة از متمولین پول میگیرد و بآنها میدهد از اینجا معلوم میشود خدا فقیر است و ما غنی و بی‌نیاز.

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ مقصود از نوشتن نگهداری و ثابت بودن امر است چنانچه هر چه را بخواهند فراموش نشود می‌نویسند «سَنَكْتُبُ» یعنی آنچه اینها گفتند از سخنان ناهنجارشان در دفتر اعمالشان ضبط و ثبت میگردانیم.

اینکه گفتار آن بی‌خردان خواه یهودیان باشد چنانچه آیات نشان میدهد یا غیر آنها هر که چنین گفته، و نیز کشتن پیمبران بغیر حق یعنی بغیر حقی که در نظر آنان کشتن آنها صحیح باشد که اینکه دو گناهی است بسیار بزرگ، اولی بزرگتر از دومی است زیرا که فقیر بودن خدا ارائه میدهد عجز او را و عجز منافی با قدرت و اقتدار پروردگار عالم است، و شاید نظر بهمین عجز داشتن خدای تعالی و اینکه از قدرت و استیلائی او نمیترسیدند که انبیاء را که رسولان خدا میباشند میکشتند و هیچ باک نداشتند، و گفته‌اند بنی اسرائیلیان هفتاد نفر از پیمبران را کشتند اینها عذابشان را ایجاب نمود.

وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ظاهرا اینکه قول که فرموده میگوئیم مقصود اینکه است که پس از مرگ بآنان گوئیم بچشید عذاب آتش سوزان را جزاء بگفتار رکیک و عمل قبیحتان.

صفحه : ۳۵۰

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اینکه آتش عذابی است که خودتان بدست خود ایجاب نمودید و مستحق آن گردیدید و خدای تعالی ظلم کننده ببنندگان خود نیست و اینکه «ظلام» را بصیغه مبالغه آورده شاید برای اینکه باشد که خدای



صفحه : ۳۵۲

را مثل زکریا و یحیی کشتید.

و لو اینکه اینکے خطاب سخط آمیز بیهودیان عصر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که آنان پیمبری نکشتند ولی چون آنها از نژاد بنی اسرائیل بودند و آباء و اجداد آنها عملشان چنین بوده چنانچه گفته‌اند هفتاد پیمبر را در زمانشان کشتند با آن همه معجزاتی که از آنها ظاهر شده بود و چون شما در قساوت و پلیدی مانند هم میباشید اگر در آن زمان بودید با آنها در قتل پیمبران و فساد با هم همدست میشدید و چون راضی بفعل آنها هستید مانند آنها میباشید.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ «الزُّبُرِ» جمع زبور است و گفته‌اند آن کتابی است که مقصور باشد بر حکم مأخوذ از «زبرت الشیء اذا حبسته» و یا بمعنی زاجر است مأخوذ از «زبرته اذا زجرته» و کتاب در عرف قرآن آنچیزی است که متضمن شرایع و احکام باشد و لذا در همه مواضع قرآن کتاب و حکمت متعاطف واقع شده‌اند.

[منهج الصادقین] ظاهراً مقصود از آیه تسلیت رسول است که پیمبران سلف با آنها همه معجزات آمدند و آباء و اجداد اینها دانسته و فهمیده پس از اتمام حجت آنها را تکذیب نمودند و چه قدر رنجها که از کفار مخصوصاً از یهودیها کشیدند پس تکذیب اینان چیز تازه‌ئی نیست.

صفحه : ۳۵۳

## [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۲]

## اشاره

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵) لَتَبْلُوَنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَسَّ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذُكَّرُونَ اللَّهُ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲)

صفحه : ۳۵۴

## [ترجمه]

هر نفسی (شربت) مرگ را خواهد چشید و جز اینکه نیست که در قیامت پاداش اعمال شما بالتام داده میشود و کسیکه از آتش نجات یافت و در بهشت داخل گردید چنین کسی حقیقه فائز گردیده (و بسعادت رسیده) و حیات دنیا نیست مگر متاع فریبنده

[۱۸۵]

بخدا قسم که البته شما از قبل مالتان و نفسهایتان آزمایش خواهید شد و از سخنان ناروای آنهائیکه پیش از شما بآنها کتاب عطا شده و نیز از مشرکین اذیت بسیار بشما میرسد و اگر شما صبر کنید و پرهیزگار باشید همانا آن سبب تقویت نفس و قوت اراده است

[۱۸۶]

یاد کن وقتی را که خدا میثاق گرفت از آنهائی که بآنها کتاب عطا کرده که همانا البته (آنچه در آنست) برای مردم بیان کنند و پنهان ندارند آنان عهد خدا را پشت سر انداختند (و بآن عمل نکردند) و آیات کتاب را بیول اندک فروختند پس بد معامله‌ئی کردند [۱۸۷]

ای رسول گمان مکن که آنهائیکه خوشحالند بآنچه کردند از پوشیدن نعت تو و دوست دارند که مردم بآنچه از (عمل خیر) نکرده‌اند ستایش کنند البته گمان مدار که از عذاب نجات یابند و برای آنها عذاب دردناک آماده شده [۱۸۸] و مخصوص بخداست مملکت آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۸۹]

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و پشت هم بر آمدن شب و روز آیات و نشانه‌هائی است برای صاحبان عقل [۱۹۰] آنکسانیکه خدا را نشسته و ایستاده و خوابیده یاد میکنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر میکنند و میگویند ای پروردگار ما اینها را بیهوده نیافریده‌ئی تو از هر عیب و نقصی منزّه و مبرائی ما را از عذاب آتش نگه دار [۱۹۱] ای پروردگار ما کسی را که داخل آتش کنی وی را خوار کرده‌ئی و برای ستمکاران دوست و یآوری نخواهد بود [۱۹۲]

صفحه : ۳۵۵

### (توضیح آیات)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نفس چنانچه اهل لغت گفته‌اند بر چند معنی آمده: ۱- بمعنی تن ۲- جان ۳- حیات ۴- ذات ۵- شیئی ۶- همت ۷- اراده ۸- انفه و حمیت و ظاهرا نفس در اینجا بمعنی تن انسان است که هر تنی و هر نفری از افراد بشر طعم مرگ را خواهد چشید.

ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که چون خدای تعالی خاک آدم را از زمین برداشت و از آن آدم را آفرید زمین بخدا نالید از آنچه از آن برداشته بود حق تعالی فرمود من هر چه از تو برداشته‌ام بتو دهم و هیچ آدمی نباشد مگر اینکه او را در بقعه‌ئی دفن کنند که خاک او را از آنجا گرفته باشند بیانش قوله تعالی «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» وَ إِنَّمَا تُؤَفُّونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خدای متعال بشر را باین آیات میآگاهاند و آنان را خاطر نشان میکند که بدانند و ملتفت باشند که حیات دنیا مرگ در عقب دارد و هر کس پاداش عمل خود خواهد رسید از خیر و شرّ و اینکه آیه و بسیار از آیات دیگر باین مضمون که برای هر عملی اگر خوب باشد پاداش خوب می‌یابد و اگر بد باشد مجازات بد خواهد داشت دلیل واضح است که انسان در عمل مختار است اجباری در کار نیست زیرا که هر دانشمندی حکم میکند که عمل اجباری کننده او نه استحقاق ثواب دارد و نه عقاب اگر ثواب تفضلا عطاء گردد عاصی بهیچ معنائی مستحق عقاب نخواهد گردید با اینکه آیات و اخبار پر است که برای گنهکار دار عذاب مهیا گردیده فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ یعنی کسیکه در قیامت از آتش دور گردید و نجات یافت و او را داخل بهشت گردانیدند چنین کسی فائز گردیده بفیوضات الهی و در مقام امن و امان در جوار

صفحه : ۳۵۶

رحمت حق تعالی قرار گرفته.

قوله تعالی «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ» یعنی بین اهل بهشت و اهل جهنم حجاب و پرده‌ئی است بنام اعراف و آن محلی است بین جنه و نار [ابن عباس و مجاهد] و جبائی گفته اعراف در شرف آن محل است و بقولی اعراف صراط است و عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ در اینکه مقصود از رجال کیانند بقولی آنها جماعتی میباشند که حسنات و سیناتشان مساوی است و سیناتشان حائل میگردد بین آنان و بهشت و حسناتشان حائل میگردد بین آنها و جهنم و میمانند تا وقتی که خدا بین آنها حکم کند آنچه بخوهد پس از آن آنان را داخل بهشت میگرداند.

[ابن عباس و ابن مسعود] يَعْرِفُونَ كَلًّا بَسِيْمَاهُمْ آيَه صریح است در اینکه برای بشر غیر از بهشت و دوزخ مقام دیگری هست و آن اعراف است و آن مقامی است بین بهشت و جهنم.

و آن مکان عالی مرتفعی است بین بهشت و جهنم، مفسرین گفته‌اند در آن مردانی میباشند چنانچه آیه خبر میدهد که جلالت قدر و مقامشان بدرجه‌ئی است که هر کس را بسیما و علاماتی میباشند و در تفسیر جلد سیزدهم در سوره اعراف آیه ۴۴ در اینکه اعراف چیست و مقصود از حجاب و اهل اعراف کیانند و در قیامت اعراف در چه محل واقع است و گفتار بعضی از مفسرین و بیان بعض احادیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده که علی علیه السلام و اوصیاء او صلوات الله علیهم رجال اعرافند در جلد سیزدهم مخزن العرفان در سوره اعراف آیه ۴۴ اندازه‌ئی بیان شده هر کس خواهد بآن جا رجوع کند از حضرت رسول [ص] روایت کرده‌اند که چون از سکان جهنم سؤال شد که آنان کیانند فرموده برای جهنم درهائی است:

باب اول الهاویه و در آن منافقینند، باب دوم الجحیم و در آن مشرکینند

صفحه : ۳۵۷

باب سوم سقر و در آن صابئونند، باب چهارم لظی در آن جان و ابلیس و مجوسند باب پنجم الحطمه و در آن جای یهودیان است، باب ششم السعیر و در آن جای نصاری است، باب هفتم نار و آن جای موحدین معصیت کاران است که سه روز داخل جهنم میگردند الی آخر روایت.

در تفسیر روح البیان گفته بدان بعد از آتش یعنی دوری از آتش و دخول در بهشت و اجتناب از معاصی و مسارعت بطاعات میسر میگردد و سبب آن فرار از نفس و دخول در مقام قلب حاصل میشود همانا کسیکه در حرم قلب داخل گردید در محل امن و امان قرار گرفته، چنانچه خدای تعالی فرموده «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» و کسیکه سوی حرم قلب واصل گردید حقیقه از انواع الم فارغ گردیده و اینکه بمدت عاجله یعنی بهشت دنیای او است، بعضی عارفین گفته بهشت عاجله آن بهشت معرفت است و اینکه بزرگ‌ترین اسباب دخول بهشت کلمه اخلاص و توحید است خدا ما و شما را موفق دارد.

پس بدان که نفسها سه قسمند قسمتی از آن میمیرند و حشری برای بقاء ندارند مثل سایر حیوانات و قسمتی در دنیا میمیرند و در آخرت محشور میگردند مثل نفوس انسان و ملائکه و جن و شیاطین، و قسمی در دنیا میمیرند و در دنیا و آخرت محشور میگردند جمیعا و آن نفوس خواص از انسانی است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده «المؤمن حی فی الدارین»

بنا بر اینکه در دنیا او را موت معنوی است چنانچه رسول [ص] بآن اشاره نموده بقوله مؤمن در دنیا و آخرت زنده است با اینکه در دنیا مرده است و بهمین معنی آنحضرت اشاره نموده که «موتوا قبل ان تموتوا» و آن عبارت است از فناء فی الله بالله لله - و برای وی است در دنیا حیات معنوی قوله تعالی «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» و آن بقاء است بنور الله، پس در

قول اول «کل شیء ذائقه الموت» اشاره باین است که هر نفسی مستعد است برای فناء فی الله پس لا بد برای او موت است پس کسیکه موتش باسباب باشد حیات او نیز

صفحه : ۳۵۸

بتوسط اسباب است و کسیکه فناء او بالله باشد بقاء او نیز بالله است «و انما توفون اجورکم علی قدر تقواکم و فجورکم» کسیکه دوری جوید از نار طبیعت و خارج گردد از جحیم طبع بر دو قدم شریعت و طریقت در بهشت حقیقت داخل گردد. [پایان] و مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ و نیست متاع دنیا و نعمتهای آن مگر اینکه انسان را گول میزند و مغرور میگرداند لکن کسیکه بدنیا پشت کند و رو بآخرت نماید و زیادتیر از قدر حاجت از دنیا طلب نکند و بایمان و تقوی خود را از عذاب جحیم نجات دهد فائز گردیده بفیوضات بزرگ از رسیدن بمقامات بهشتی و حشر با اولیاء الله و نعمتهائی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطری خطور کرده «اللهم ارزقنا» لَتَبْلُوْنَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ و اَنْفُسِكُمْ و لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الدِّينِ اَوْ تُوَا الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ و مِنَ الدِّينِ اَشْرَكُوْا اَذَى كَثِيْرًا در لام «لَتَبْلُوْنَ» قسم مندرج است که خداوند قسم یاد میفرماید که البته شما مسلمانها را در مورد امتحان واقع میسازیم، اشاره به اینکه که بمجرد اینکه اظهار ایمان نمائید از شما پذیرفته نمیگردد مگر وقتی که در مورد امتحان واقع گردید، و در اینکه آیه بیان کرده که شما بچند چیز آزمایش میگردید:

- ۱- در مالهای خودتان بکم شدن و تلف گردیدن یا بزکوة دادن و انفاق نمودن و بردباری شما در موقع خسران مال و نیز راجع بجمع کردن و ذخیره نمودن که از کجا بدست آرید و در چه محلی مصرف نمائید.
- ۲- «و اَنْفُسِكُمْ» و نیز شما آزمایش میشوید در نفسهای خودتان بصبر در موقع اذیت کفار در جنگ یا در مرض که صبر و تحمل و بردباری شما بچه درجه است.
- ۳- «و لَتَسْمَعَنَّ» و اینکه سخنان ناهنجار بشنوید از آنهائیکه بآنها کتاب داده شده یعنی یهود و نصاری.

صفحه : ۳۵۹

۴- «و مِنَ الدِّينِ اَشْرَكُوْا» و نیز از آنهائیکه شرک آوردند «اَذَى كَثِيْرًا» سخنانی از مشرکین میشنوید که از گفتار آنان بسیار متأذی و نگران میگردید و شاید مقصود از «اَذَى كَثِيْرًا» چنین باشد که شما آزمایش میشوید از تمام اینها که گفته شد تا معلوم شود که در ثبوت ایمان و استحکام آن در چه درجه و پایه‌ئی میباشید.

مفسرین گفته‌اند مقصود از «الدِّينِ اَشْرَكُوْا» کعب بن اشرف و اتباع او میباشند که رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب را هجو کردند و مشرکین را در بد گفتن بمسلمانان تحریص مینمودند و غزل میگفتند و در آن ذکر زنهاى مسلمانان را میآوردند و آنها را بانواعی بسیار اذاء میکردند تا اینکه خداوند او را بدست بعضی از مسلمانان کشته گردانید و بدرک رسانید و چون در جای دیگر در اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی شرحش داده شده برای اینکه تکرار نشود از تفصیلش خودداری نمودیم.

و نیز گفته‌اند سبب نزول آیات اینکه بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم نامه‌ئی بفتحاص بن عازورا بدست ابی بکر فرستاد و او را باسلام دعوت نمود و بنماز و زکات ترغیب کرد و گفت اگر او سخن ناملامی گفت باو جواب نده تا بمن برگردی ابی بکر رفت و نامه را بوی داد چون وی مطالعه کرد گفت مگر خدای شما بما محتاج است که از ما چیز میخواهید ابو بکر گفت میخواستم شمشیر بکشم سفارش رسول صلی الله علیه و آله بنظرم آمد هیچ نگفتم و برگشتم اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

خلاصه اینکه آیه مؤمنین را چنانچه ظاهر است خاطر نشان میکند که خدای تعالی شما را بانواع و اقسام بلاها و آفاتیکه از قبل مالتان و جانتان بشما میرسد و آن اذیتهاى که از قبل کفار و مشرکین از گفتار و ناسزائیها که نسبت بخودتان و پیمبرتان میدهند بهمه اینها

امتحان میگردید.

وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ خطاب متوجه بمؤمنین است که اگر بر اذیت‌های کفار صبر کنید و از غیر

صفحه : ۳۶۰

فرمان خدا و رسول خودداری نمائید و عمل بر خلاف نکنید اینکه از ثبات و استواری بر دین است، اشاره به اینکه که از اینکه دو صفت که میتوان گفت اس صفات حسنه و مایه تمام صفات پسندیده انسانی است که ممکن نیست کسی بدون اینکه دو فضیلت دارای کمال انسانیت گردد ممکن است آدمی در اثر صبر و متانت و تقوی و خودداری بر آنچه بر خلاف وظیفه مؤمن کامل است عمل کند چنان روح فضیلت و متانت و استقامت در دین و ثبات بر عمل صالح در آن احداث گردد که دارای قوت عزم و اراده قوی گردد و همین عزم ثابت و اراده قوی است که انسان را بمراتب عالیہ میرساند.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُمُونَهُ چنانچه مفسرین گفته‌اند و از آیه نیز میتوان استفاده نمود در مقام مذمت اهل کتاب است که با اینکه خداوند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری عهد و میثاق گرفت که آنچه در تورات و انجیل است از حلال و حرام و اوصاف نبی خاتم صلی الله علیه و آله برای مردم بیان کنند و چیزی از فضائل او را کتمان نمایند آنان بر عکس خلاف عهد نمودند «فنبذوه وراء ظهورهم» آنها عهد و فرمان خدا را پشت سر انداختند، اشاره به اینکه که حکم خدا را مخالفت کردند و بدست فراموشی سپردند و ابدا بآن نظر نمودند.

وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ و با عهد و میثاق خدا مخالفت کردند و آیات کتاب را معامله کردند و آنرا ببهای اندک بيمقدار فروختند و آن بد معامله‌ئی بود که کردند زیرا که آن معامله ربح نداشت بلکه زیان آور بود.

چنانچه گفته‌اند اینکه عمل عوام و سفله یهودیان بود که حق را باطل یعنی بمال بی مقدار دنیا میفروختند که چون هر سال از احبار و علمایشان پول میگرفتند و علمایشان آنها را وامیداشتند بر کتمان حق که مبدأ ضرر بریاست آنها بخورد و نیز برای خوش آمدنشان و پول گرفتن از آنها آیات تورات و انجیل را ببهای

صفحه : ۳۶۱

اندک که بدست آورند و پنهان میکردند و عمل آنان چنان ایجاب مینمود که نعیم جاودانی را بحطام فانی بی مقدار دنیوی تبدیل کنند و خود را مورد غضب الهی و سخط او در آورند.

آیه مشعر بر اینکه است که اظهار حق واجب است و کتمان آن در مورد لزوم جایز نیست و برای علماء لازم است که احکام و اصول دیانت را بعوام بفهمانند و در موقع شهادت و فتوا کتمان نمایند.

از ثعلبی نقل شده که در تفسیر خود گفته حسن و عمّار روایت کرده که حکم بن عتبه از نجم خزاز روایت کرده که از علی بن ابی طالب شنیدم که فرمود «حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا اینکه فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند و بعد از آن چهل حدیث برای من بیان کرد.

و محمّد بن کعب گفته بر عالم حلال نیست که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل ساکت گردد و بعد از آن در باره عالم اینکه آیه را تلاوت فرمود «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْخ» و در باره جاهل اینکه آیه را خواند «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

و از قتاده نیز روایت شده که آیه مذکور برای بیان عهدی است که خدا از علماء فرا گرفته که آنچه میدانند بگویند و پنهان نکنند زیرا که کتمان آن مؤدی بهلاکت ابدی است پس واجب است بر هر کس که عالم بکتاب آسمانی است خواه تورات و انجیل خواه

قرآن که احکام و اوامر آنرا بمردمان برساند و اخفای آن ننماید تا بعد از اخروی گرفتار نگردد. [منهج الصادقین] لا تحسبوا الذين يفرحون بما أتوا ويحسبون أن يحمدوا بما لم يفعلوا آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه چنانچه مفسرین گفته‌اند آیه در بیان مذمت کسانی است که خود را ستایش میکنند بآنچه نکرده‌اند، و نیز آن میثاقیکه خدای تعالی از آنها گرفته بود که اوصاف محمد صلی الله علیه و آله که در کتابشان آمده بگویند پنهان کردند و دوست دارند که مسلمانان

صفحه : ۳۶۲

باعمال نکرده آنان را ستایش کنند و آنها را از علماء و دانشمندان بحساب آرند فلا تحسبوا بنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب أليم «لا تحسبوا» اول دو طور توجیه شده بعضی گفته‌اند خطاب بخود رسول است که تو چنین گمان مکن که آنان خوشحالند بآنچه کرده‌اند، و بعضی «یحسبن» بیاء غائب خوانده‌اند یعنی خود کافرین که چنین کرده‌اند و بعهد خدا عمل نکردند و دوست دارند ستوده شوند گمان نکنند که از عذاب نجات یافته‌اند چنین نیست که گمان کرده‌اند و برای آنها عذاب دردناک آماده شده و گفته‌اند «تحسبوا» دوم میشود آنرا تأکید همان معنی اول گرفت «الذين يفرحون» مفعول اول و «بمفازة من العذاب» مفعول دوم. و لله ملكه السماوات والأرض والله على كل شيء قدير و برای خدا و ملک او و در تصرف او است مملکت آسمانها و زمین و او بر هر چیزی از ایجاد و اعدام آن توانا است.

بعض از مفسرین گفته قریش از یهود پرسیدند معجزه موسی علیه السلام چه بود گفتند ید بیضاء و عصا و معجزات دیگر را بمیان آوردند، از معجزه عیسی [ع] سؤال کردند زنده شدن مردگان و شفاء مرضی و باقی معجزات او را گفتند، نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند گفتند ما از معجزات موسی [ع] و عیسی [ع] خبر یافته‌ایم از تو هم معجزه میخواهیم اگر کوه صفا را طلا کنی آنرا علامت یگانگی خدای تو میدانیم و ایمان میآوریم اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرستاد إنه فی خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار لآيات لأولی الألباب لأولی الألباب صاحبان عقلی را گویند که خالص شده باشد از اوهام. ظاهراً چون مشرکین دلیل خواستند برای اثبات وحدانیت و وحدت خدای تعالی اینکه آیه فرود آمد که آنها را خاطر نشان کند که نظر کنند بخلقت و آفرینش آسمانها و زمین و گردش اجزاء عالم و چگونگی در آمدن شب در روز و روز در شب و حرکت دوری و عدم استکاک و ولوغ در هم و بهم پیوستگی موجودات و نظامی

صفحه : ۳۶۳

که در سراسر عالم برقرار است و از وحدت عالم و وحدت آفریننده او را بنگرند و نزد شخص عاقل متفکر مخفی نیست که وحدت صنع دلیل بر وحدت صانع است و نیز نظام عالم که هر چیزی در جای خود قرار گرفته و حکمتی که در موجودات و در هر یک از اجزاء عالم در آسمانها و زمین و آنچه بین آنها بنظر میآید تماماً شاهد بارزی است بر علم و قدرت و حکمت آفریننده آنها الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً و على جنوبهم و يتفكرون فی خلق السماوات والأرض ربنا ما خلقت هذا باطلاً ظاهراً آیه در مقام اوصاف و فضیلت صاحبان عقل است که کسانی که عقلشان خالص گردیده و از شوائب اوهام خالی شده اوصافشان چنین است که در همه حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده خدا را یاد میکنند و در آفرینش و عجائب آفرینش آسمانها و زمین تفکر مینمایند و بزبان حال و قال میگویند ای پروردگار ما اینکه عالم مجلل و اینکه نظام بدیع که در سراسر موجودات سماوی و ارضی پدیدار است بیهوده نیافریده‌ئی بلکه غایت و فائده بزرگی در نظر بوده ممکن است گفته شود مقصود از ذکر آن صاحبان عقل در تمام حالات از حال ایستادگی و نشسته‌گی و موقعیکه بپهلوی افتاده‌اند دارند و از آن غافل نمیگردند آن ذکر قلبی و سرّی باشد که با فکر همراهست وقتی انسان در باطن خود علی الدوام توجه بمبدء و خدای خود داشته باشد و در تمام حالات متذکر و مشغول یاد او



باشد چنین کسی چنین فضیلت و شرافتی برای او پدید آید و توان گفت که در تمام حالات مشغول ذکر است.

سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ از صفات «اولی الالباب» یعنی صاحبان عقل اینکه است که در مقام مناجات عرض میکند ای پروردگار ما اینکه عالم را با اینکه نظام که در تمام آن حکمت و مصلحت نمودار است بیهوده خلقت نموده‌ئی اشاره به اینکه که صاحب عقل و دانش بآن نور قلبش و فهم ذکاوتش که در اثر ذکر و یاد خدا نصیبش شده و قلبش جلاء

صفحه : ۳۶۴

یافته گویا نور قلبش برای او پدید می‌گردد که اینکه عالم مجلل و ایجاد بنی آدم بیهوده خلقت نشده بلکه پشت اینکه عالم عالمی است و عقب اینکه پرده اسراری است و انسان با اینکه همه اسرار خلقت که در کالبد او تعبیه شده بمرگ فانی نمی‌گردد چگونه ممکن است تصور شود که انسانی که بید قدرت الهی آفریده شده با اینکه همه اسراریکه در کمون او است فانی گردد البته چنین نخواهد بود بلکه سرّ بزرگی در نظر است و باید دار جزائی باشد که هر فردی بنتیجه اعمال خود برسد و اگر غیر از اینکه باشد وجود انسان لغو و بی ثمر خواهد بود و کار لغو از ساحت کبریائی اله عالم خارج است اینکه است که صاحبان عقل علی الدوام بقال و حال خدای خود را میخوانند و نجات از عذاب آتش غضب پروردگارشان را میطلبند.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ مقول قول صاحبان عقل است که در مقام مناجات می‌گویند ای پروردگار ما کسی را که داخل در آتش کنی او را خوار کرده‌ئی و از نظر رحمت انداخته‌ئی و برای ستمکاران یار و یآوری نیست. در تفسیر روح البیان راجع باین آیات بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمائیم:

و «فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» یعنی «من عذاب النار» و آن پاداش کسانی است که آنرا نمی‌شناسند (یعنی نمیدانند که آسمانها و زمین بیهوده آفریده نشده) و گفته فائده فاء در «فَقِنَا» آن علم صاحبان عقل است بچیزی که برای آن آسمانها و زمین آفریده شده و استعاره است و در آن اشاره است بعظمت ذکر خدا و اشاره بسه مرتبه ذکر است: ۱- ذکر بزبان ۲- تفکر بقلب ۳- معرفت بروح زیرا که ذکر بزبان منجر می‌گردد بذکر قلب و آن تفکر است در قدرت خدا و ذکر قلب منجر می‌گردد بمقام روح پس باین واسطه حقایق اشیاء را میشناسد و مشاهده میکند حکم الهی را در خلقت خدا و پس از مشاهده می‌گوید «رَبَّنَا

صفحه : ۳۶۵

ما خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» پس سزاوار است که مؤمن در تمام احوال بزبانش ملازم ذکر خدا باشد تا اینکه بقلبش سرایت نماید پس برسد بذکر روح و برای او یقین و معرفت حاصل گردد و از ظلمت جهل خلاص شود و منور گردد بنور معرفت و بعضی گفته‌اند معنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» برای عوام یعنی نیست معبودی مگر خدا، و برای خواص نیست محبوبی و نه مقصودی مگر خدا، و برای اخص خواص نیست موجودی مگر خدا زیرا که چنین کسی در اینکه حالت مستهلک گردیده در بحر شهود پس مشعر بچیزی نیست مگر خدای تعالی و از تفسیر صفی نقل شده که برای توحید چهار مرتبه است و آن تقسیم است بلب و لب اللب و قشر و برای فشر نیز قشر است و مثل زده‌اند برای افهام ضعیفه بجوز در قشر بالا و قشر سفلی زیرا که در آن دو قشر است و یک لب و در آن لب روغن است و آن لب لب است.

پس مرتبه اول از توحید اینکه انسان بزبان بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و قلبش خالی باشد از آن یا منکر باشد مثل منافق. دوم اینکه قلب او تصدیق کند بمعنی مثل عوام مسلمین و آن اعتقاد است، سوم اینکه آنرا مشاهده کند بواسطه نور الهی و آن اینست که ببیند اشیاء را صادره من الواحد القهار.

چهارم اینکه نبیند در وجود الّا وجودا واحدا و آن مشاهده الصدیقین است و آن فناء در توحید است یعنی او از رؤیت نفسش فانی

گردیده.

پس اولی موحد است بمجرد زبان و فائده آن حفظ مال و جان او است در دنیا از شمشیر، و الثانی موحد است بمعنی اینکه بقلبش معتقد است بمفهوم لفظ آن و قلبش خالی از کذب است بآنچه اعتقاد کرده و عقد قلب بر آن بسته لکن انشراح و انقباضی برای او نیست و اینکه حفظ میکند صاحبش را از عذاب آخرت اگر با اینکه حال بمیرد و بواسطه معاصی ضعیف نشده باشد. و سوم موحدی است باین معنی که مشاهده نمیکند مگر فاعل واحد را وقتی برای او مکشوف گردید که بالحقیقه فاعلی برای او نیست اینطوریکه بر او

صفحه : ۳۶۶

هست زیرا که چنین کسی عقد قلب بسته و بهمین عقد قلبی است که در ضعیف کردن معاصی حیل می‌کند که آنرا تحلیل کند و آنرا بدعت نامند.

چهارم موحد است بمعنی آنکه نمی‌بیند غیر از واحد و اینکه غایه القصوی است در توحید.

پس اول مثل پوست اول است در جوز و دوم مثل پوست دوم است در آن و سوم مثل لب آن و چهارم مثل روغنی است که از آن جوز و بادام بیرون می‌آورند و همین طور که پوست اول جوز فائده‌ئی در آن نیست و تلخ است همین طور توحید بمجرد زبان فائده‌ئی در آن نیست لکن مدتی برای حفظ لب لازم است و همچنین مجرد اعتقاد مفهوم بدون کشف کثیر النفع است نسبت باول که مجرد نطق بلسان باشد و ناقص القدر است نسبت بکشف و المجاهده که انشراح قلب و باز شدن صدر و اشراق نور حق تعالی در آن پدید گردد و همین است مراد قوله تعالی «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» و نیز قوله تعالی «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» و همان طور که لب نفس است نسبت بقشر زیرا که آن مقصود است لکن باز خالی نیست از شوب نسبت بروغن آن همچنین اینکه توحید خالی نیست از ملاحظه غیر و التفات بکثرت مخلوقات نسبت بکسیکه نبیند مگر واحد حق را. [پایان] بروایتی معصوم فرموده «لا تتفكروا فی الله فانکم لا تقدرون قدره» میگوید در ذات خدا تفکر نکنید که شما بقدر او نرسید- و او را بسزای او شناسید، و مبادی جلال و عظمت او را در نیابید- نه از آنکه جلال او پوشیده است بر خلق بلکه از آنکه بس ظاهر و روشن است، و بصیرت آدمی بس ضعیف و عاجز طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و متحیر و سرگردان میشود، همچون خفاش که بروز بیرون نیاید از آنکه چشم او ضعیف است، طاقت نور آفتاب ندارد- اینکه خود درجه عوام است، اما بزرگان و صدیقان را قوت اینکه نظر باشد گاه گاه اما بر دوام نه- همچون مردم که در قرص آفتاب یک نظر میتوانند کرد

صفحه : ۳۶۷

اما بیش از یک نظر نه که اگر مداومت کند بیم نایبائی بود، پس اگر خواهد که تفکر کند در عجائب صنع وی میکند که هر چه در وجود است همه نوری است از انوار قدرت و عظمت حق جل جلاله، و اگر طاقت دیدن قرص آفتاب بر دوام ندارد، طاقت دیدن شعاع نوری که بر زمین است را دارد و از آن جز روشنائی و دانائی نیفزاید. [تفسیر کشف الاسرار]

صفحه : ۳۶۸

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۳ تا ۲۰۰]

اشاره

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴) فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) لَا يَعْزُبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷)

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

صفحه : ۳۶۹

### [ترجمه]

ای پروردگار ما بدرستی که شنیدیم ما ندای ندا کننده را که میخواند خلق را بسوی ایمان و ایمان آوردیم ای پروردگار ما پس گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را بپوشان و ما را با نیکوکاران بمیران (یعنی با آنها محشور گردان [۱۹۳])  
ای پروردگار ما بما عطاء نما آنچه را که از قبل رسولانت بما وعده داده‌ئی و ما را روز قیامت رسوا مگردان همانا تو خلف وعده نخواهی کرد [۱۹۴]

پس پروردگار آنها دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود) من عمل هیچ عمل کننده‌ئی از شما (مؤمنین) را مرد باشد یا زن ضایع نمیگردانم بعضی از شما از بعض دیگرید آنکسانیکه از وطنشان مهاجرت کردند و از شهرشان بیرونشان کردند و در راه رضای من اذیت کشیدند هم کشتند و هم کشته شدند البته گناهان آنها را میپوشانم و البته آنان را داخل میگردانم در بهشتهائی که از زیر (درختها یا غرفه‌های آن) نهرا جریان دارد اینکه پاداشی است از جانب خدا و نزد خدا است ثواب نیکو [۱۹۵]  
ای رسول رفت و آمد کسانی از کفار در شهرها تو را نفریید [۱۹۶]

زندگانی دنیا تمتعی است اندک پس از آن جایگاه آنها جهنم است و آن بد قرارگاهی است [۱۹۷]  
لکن کسانی که خدا ترس و پرهیزگار شدند برای آنها بهشتهائی آماده شده که از زیر آن نهرا جریان دارد و جایگاه جاودانی آنها است که از نزد خدا پیش کش شده و آنچه نزد خدا است برای نیکوکاران بهتر است [۱۹۸]  
و همانا بعضی از اهل کتاب کسی است که بخدا و آنچه بسوی شما (مؤمنین) فرود آمده و آنچه بسوی آنها نازل شده ایمان می‌آورند در حالیکه خاشع و متواضعند برای خدا و آیات را ببهای اندک نفروشدن چنین جماعتی پاداش آنها نزد پروردگار آنها است و خدا حساب بندگان را بسرعت میکشد [۱۹۹]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید صبر کنید بر اطاعت خدا و بالخصوص در جهاد با کفار و آماده باشید برای جهاد در سر حد‌ها و پرهیزگار باشید شاید رستگار شوید

صفحه : ۳۷۰

**(توضیح آیات)**

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا گفته‌اند ایقاع فعل بر مسمع و حذف مسموع بجهت دلالت وصف مسمع است و مسموع در آن مبالغه است و در تنکیر منادی و اطلاق آن و بعد از آن در تنکید آن بایمان تعظیم و تفخیم شأن منادی است زیرا که هیچ منادی ایمان نیست.

و اینکه اینکه منادی کیست اکثر مفسرین گفته‌اند آن محمد صلی الله علیه و آله است که مردم را بایمان دعوت کرده. و محمد بن کعب قرطی و قتاده گفته‌اند آن قرآن است زیرا که بسیاری از افراد بشر رسول را ندیده‌اند لکن قرآن بآنها رسیده. هر کدام باشند نظر باطلاق آیه بهتر اینکه است که گفته شود منادی حقیقی رب العالمین است که بزبان رسولان و سفراء خود مردم را بایمان میخوانند و منادیان مخفی از روحانین و بشر بقول و عمل و بزبان و دل در ظاهر و در خفاء علی الدوام در گوش دل مردم طنین اندازند که پیروردگار خود ایمان آرید و برای او شریک قرار ندهید زیرا که دل محل ودیعه الهی است و نیز فطرت بشر بر توحید است اگر غرض و مرض در او نباشد انسان بفطرت اولیه خود روی دلش بسوی پروردگارش میبازد و بسوی او نگران است و حرف حق را بدل و جان میپذیرد.

اینکه است که آنهایی که دلشان در اثر دوام ذکر خدا که وصفشان در آیه پیش گذشته که آنها در همه حال ایستاده و نشسته و پهلوی خوابیده مشغول ذکر خدایند چنین اشخاصی «باذن واعیه» و آن گوش تصفیه شده و بنور ایمان پر گردیده آن ندای مخفی را میشوند اینکه است که دلشان بآب رحمت الهی پر گردیده بزبان و دل گویند «فَأَمَّا» پس گویند:

صفحه : ۳۷۱

رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ در دل و جان و زبان بیاد حق تعالی مشغول و در مقام مناجات میگویند ای پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان و لغزشهای ما را عفو کن و ما را بمیران با نیکوکاران از صالحین بندگان خود. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و نیز آیه مقول قول ذاکرین است که در مقام دعا و طلب حاجت از قاضی الحاجات عرض میکنند خدایا ما بدل و جان شنیدیم منادیان که در وادی شریعت ما را خواندند «وَأَنبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ» و باز گشتیم و گردن نهادیم چه میشود که از راه لطف بار دیگر ما را بخوانی و اینکه دل مرده ما را زنده کنی که بما وعده داده‌ئی «دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» و بما عطاء کن آنچه را که بتوسط رسولان خود بما وعده داده‌ئی از نعمتهای دنیوی و اخروی و آن مقامات محموده و بهشتهای موعود و ما را در قیامت در اثر مخالفت و اعمال زشتان نزد بندگان صالح خود از انبیاء و اولیاء و صلحاء مؤمنین خوار مگردان.

إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ بعضی از مفسرین گفته‌اند اینکه کلام مستأنف است یعنی تو خلاف نکن وعده‌ئی که بمؤمن داده‌ئی که او را ثواب دهی و دعای او را اجابت نمائی و با اینکه معلوم است هیچ وقت خدای تعالی خلف وعده نخواهد نمود چنین کلامی از اهل تقوی از جهت انقطاع بخدا و تضرع و شکسته نفسی است بسوی او مثل قوله تعالی «رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» با اینکه محققا حکم خدا حق است.

فَاسْتَجِبْ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى «فَاسْتَجِبْ» متفرع بر دعاء و مناجات اولی الالباب است که پس از اینکه آنها بزبان حال و قال پروردگار خود را از روی نیاز و دعا خواندند بآنها خاطر نشان میکند که بدانند وعده خدا حق است که «اجیب دعوة المضطربین» اجابت میکنم دعوت هر کس را که روی دل بمن آرد و اینکه ضایع نمیکم عمل هیچ

صفحه : ۳۷۲

عمل کننده‌ئی را مرد باشد یا زن.

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ بعضی از شما از بعض دیگر میباشند یعنی همه از مرد و زن در انسانیت مشترکید و مناط صحت ایمان و عمل است زن از مرد پیدا شده و مرد از زن و همه از یک پدر و مادر.

از ضحاک نقل شده که گفته یعنی هیچ فرقی در طاعت بین مردان و زنان نیست و از روی خلقت یکی میباشند و از روی اطاعت یکی هستند هر کس اطاعت کند اگر مرد باشد یا اگر زن ثواب یابد و اگر معصیت کند جزاء یابد اگر خدا عفو کند اگر مرد باشد اگر زن در اینجا هیچ فرقی نیست فرق بعلم است و عمل اما علم قوله تعالی «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» و قوله تعالی «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و اما العمل فقوله تعالی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» و قوله تعالی «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ اطراف النهار الخ».

و از حضرت رسول علیه السلام روایت شده که

«النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ»

مردم مثل دندانهای شانه‌اند یعنی بهم پیوسته و مساویند سعادت و فیروزمندی در اثر ایمان و تقوی پدید میگردد.

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا آیه مشعر بر اینکه است که از بین مؤمنین کسانی را از باقی زیادتی فضل و اجر بر عملشان اختصاص داده و آنها مجاهدین فی سبیل الله میباشند.

و میتوان آنان را به پنج دسته قسمت نمود: اول «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا» آنهایی که با اختیار از وطنشان بیاری رسول صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه در عقب آن بزرگوار دست از مال و اولاد و وطن مألوف خود برداشتند.

دوم «وَ أَخْرَجُوا» و آنها را که مشرکین از وطنشان بیرونشان کردند مثل جعفر عمومی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعض دیگر که در اثر ظلم مشرکین از مکه بحبشه رفتند که از ستم کافرین در امان باشند و خود رسول که از ترس مشرکین شبانه

صفحه : ۳۷۳

از مکه فرار کرد.

سوم «و اودوا فی سبیلی» و آنهایی که در راه اطاعت حق تعالی و حفظ ایمان چه مقدار رنج کشیدند مثل بلال و صهیب که گفته‌اند آنها را بانواع و اقسام اذیت بستم و ضرب آزار نمودند.

چهارم «وَ قَاتَلُوا» و نیز آنهایی که با دشمن جنگ کردند و هیچوقت پشت بدشمن نکردند مثل امیر المؤمنین و بعض دیگر چنانچه موافق و مخالف گفته‌اند که حضرتش در جنگ احد در یاری دین هفتاد ضربت ببدن مبارکش وارد آمد و از جنگ فرار ننمود.

پنجم «وَ قُتِلُوا» و نیز آنهایی که در یاری اسلام جنگ کردند و کشته شدند مثل حمزه و سایر شهداء.

لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ظاهراً آیه مهاجرین و مجاهدین فی سبیل الله را اختصاص میدهد بمزید عنایت زیرا که در آیه قبل بطور اطلاق فرموده «أَنْتَى لَا- أَضْعِيعُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» یعنی خدای تعالی اجر و

پاداش هیچ عمل کننده‌ئی را مرد باشد یا زن ضایع و بی ثمر نمیگرداند پس از آن «بفء تفریع» مهاجرین و مجاهدین را بذکر تخصیص میدهد که آنهاییکه مهاجرت کردند و کشتند و کشته شدند «لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» تا آخر آیه که آنها بمزایائی از باقی

مؤمنین امتیاز یافته‌اند: ۱- همین عملشان کفاره گناهان آنها میشود و لو اینکه توبه نکرده باشند و ظاهراً اینکه فضیلت را اختصاص میدهد بهمان مهاجرین و مجاهدین و باقی مؤمنین را چنین فضیلتی نیست که بایستی از گناهانشان توبه کنند» و دیگر بلام «لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ» که قسم در آن مندرج است و نون تأکید بخشش آنها و دخول آنها را در بهشتی که موصوف کرده بنهرهای

جاری و آنرا مؤکد گردانیده بقوله تعالی «ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» اشاره به اینکه که اینها ثواب و بخششی است از نزد خدا، اینکه طور بیان چنین ارائه میدهد که پاداشی که بمجاهدین

صفحه : ۳۷۴

عطاء میشود اضافه بر عمل آنها است که ثواب عملشان بجای خود خداوند تفضلاً ثوابهای بی اندازه‌ئی نآنها عطاء مینماید و شاهد بر آن قوله تعالی «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» که از آیه استفاده میشود که آن بزرگواران «عندیت» دارند نزد خدای تعالی مثل ملائکه مقربین.

و چنانچه ظاهر است تمام اینکه وعده‌ها و تفضلاتیکه نسبت بمجاهدین خاطر نشان میکند برای تشویق آنها است که بدانند بفداکاری و مشقتهای خودشان که بمال و جانشان در راه خدا دادند و بیرق اسلام را بلند کردند چه سعادت‌ی نصیبشان گردید و عمل آنها نزد پروردگارشان چه بسیار ذی قیمت و پاداش بی اندازه برای آنها مهیا گردیده.

لَا يُعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الدِّينِ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مفسرین گفته‌اند که اینکه آیه راجع بمشرکین عرب آمده اصحاب گفتند ای عجب کفار در نعمت و فراهیت و حسن تجارت و لهو و لعب میگذارند و مسلمانها از گرسنگی مشرف بمرگند اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و بظاهر خطاب برسول است که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو را مغرور نگرداند رفتن و آمدن کافرین برای تجارت در شهرها لکن مقصود مؤمنین میباشند که رفت و آمدن مشرکین با یهودیها بنا بر قولی آنها را فریب ندهد و بنا بر ظاهر که خطاب بخود رسول است که با اینکه حق تعالی میدانست که رسول او هیچ نظر بدنی و اینکه عاریت سرا نداشت که بمال و ریاست و خوشی جسمانی مشرکین و کافرین مغرور گردد یا اینکه اصلاً اعتنائی بدنی و تنعم آن داشته باشد، شاید مقصود ثبات بر آن و تأکید در آنست که مبادا نعمت دنیوی در نظرت بزرگ آید مثل قوله تعالی «وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ» که اینکه طور خطابات برای تأکید و اهمیت مطلب است متاع قلیل ثم ماؤاهم جهنم و بس المهاد مال و متاع دنیا و آنچه آدمی از نعمتهای دنیوی بدست آرد یک متاع و نعمت اندکی است که نسبت بنعمتهای آخرت چیزی بحساب نمیآید پس از آن

صفحه : ۳۷۵

جایگاه کافرین جهنم و دار عذاب است و آن بد جایگاهی است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرموده نیست آنچه در دنیا است در جنب آخرت مگر مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برد بس باید بنگرد که از دریا چه بانگشت او چسبیده و با وجود قلت سریع الزوال است و باسرع زمان زائل میگردد پس کفار هر قدر و هر چند در تحصیل نعم محقر دنیوی تازند عاقبت آنرا در بازند. [پایان] لکن الدین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها نزلوا من عند الله و ما عند الله خیر للأبرار پس از آنکه رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنین را خاطر نشان میکند که متاع نا چیز دنیا که بهره‌ئی بکافرین داده شده شما را فریب ندهد زیرا که آن بهره‌ئی است که سر آمد آنان را بدار عذاب و جهنم میکشاند.

لکن کسانیکه نگاه داشتند فرمان پروردگارشان را و از یاد حق تعالی غفلت نمودند برای آنها آماده و مهیا گردیده بهشتهائی که از زیر درختها یا غرفه‌ها یا هر دو علی الدوام آب و شیر و عسل چنانچه در جاهای دیگر گفته شده جریان دارد [خالدین فیها] بالاترین نعمت بهشتیان خلود آنها است در بهشت که دار کرامت الهی است چنانچه بالاترین عذاب کفار خلود آنها است در جهنم «نزلوا من عند الله» «نزلوا» حال است از جنات و عامل در آن طرف و «نزل» آن چیزی را گویند از طعام و شراب و مأكولات که اول ورود مهمان پیش کش او نمایند یعنی بهشت و نعمتهای آن پیش کشی اهل تقوی چنین بهشتهائی و کراماتی از نزد پروردگارشان باشد

که آنها را گرامی داشته آیا چه خواهد بود مقام و منزلت آنها و آن نعمت بزرگی که در آن نزد پروردگارشان مقام دارند نمیتوان گفت مگر آنچه را که بمتقین وعده داده در قوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» و قوله تعالی «وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» همین است الطاف الهی و همین است «عندیت» که بآن اشاره فرموده «و ما عند الله

صفحه : ۳۷۶

خیر للابرار.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ در شأن نزول آیه از جابر و قتاده و ابن عباس روایت شده که چون نجاشی پادشاه حبشه بود بنام اصحبه که بمعنی عطیه است و مخفیانه پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود وفات کرد جبرئیل رسول را از فوت او خبردار نمود حضرت صحابه را جمع کرد و فرمود بیائید تا بر برادر خود که در غیر زمین شما فوت شده نماز گذارید و بمقبره بقیع آمد حق تعالی حجاب را از پیش روی رسول صلی الله علیه و آله و سلم برداشت تا جنازه او را در حبشه دید منافقین گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر کسیکه او را ندیده نماز میخواند که از ترسایان حبشه است و هرگز او را ندیده.

عطاء گفته آیه در چهل مرد از اهل نجران آمده که از بنی حارث بن کعب بودند و سی و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی علیه السلام بودند و بمحمد [ص] ایمان آوردند.

ابن جریح و ابن زید گفتند که در باره عبد الله بن سلام و تابعین او آمده.

مجاهد گفته آیه راجع بمؤمنین اهل کتاب آمده که در وصف جمله آنها گفته از اهل کتاب کسی هست که بخدا ایمان آورده و «لَمَنْ» نکره موصوفه است که آنکسی که بخدا و کتاب شما قرآن ایمان آورده و نیز بتورات و انجیل ایمان دارد «خَاشِعِينَ لِلَّهِ» در حالیکه متواضعینند نسبت بخدا.

لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا شاید مقصود چنین باشد که آیات تورات و انجیل را که در وصف محمد [ص] آمده را بپول اندک نمیفروشند.

أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ «أُولَئِكَ» اشاره بآن اهل کتابی است که از یهود و نصاری که بخدا و بتمام پیمبران و کتابهای آسمانی ایمان آوردند.

و نظر بعظمت عمل آنان است که اجرشان «عندیت» و خصوصیت پیدا

صفحه : ۳۷۷

نموده نزد پروردگارشان و آن اجر و پاداشی است که وعده فرمود «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ همانا خداوند بزودی و بسرعت حساب مؤمنین را خواهد کشید اشاره به اینکه که خدای تعالی نظر بلطف و رحمتی که نسبت بمؤمنین دارد روا نمیدارد که ایشان در دادگاه عدل الهی و پای میزان حساب معطل گردند و بسرعت بحساب آنها رسیدگی میکند تا اینکه زود بثواب و درجات بلند خود نائل گردند- و گفته‌اند که حق تعالی همه خلائق را در یک موضع جمع میکند و بیک نداء در آن واحد با همه سخن گوید و هر کسی مخصوص خود را از آن میفهمد و تخصیص دادن اهل کتاب برای اینست که آنان مطمئن گردند که جزاء اعمالشان متوقّر و بسیار خواهد بود تا اینکه از سرزنش اقوامشان دلتنگ نگردند و همین طور که آیه بالا در مذمت آن کسانی از اهل کتاب بود که آنها حق را کتمان کردند و بپول اندک بی مقدار دنیا آیات تورات و انجیل را که راجع بنبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بود فروختند، اینکه آیه در مقام فضیلت آنهاست است از اهل کتاب که

برسول اسلام ایمان آوردند و اظهار حق نمودند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا «صبر» حبس نفس است بر مکروه، در آیه بمؤمنین امر بصبر فرموده و آنرا بسه جمله مؤکد گردانیده: اول بطور اطلاق فرموده «اصبِرُوا» ای مؤمنین صبر کنید یعنی در تمام سختیها و ناراحتیها که بر خورد مینماید خودداری ننمائید چون بدون صبر و تحمل مشاق هیچ عمل بنتیجه نمیرسد، و چنانچه معلوم است مظفریت بدون صبر و بردباری و ثبات در شدائد و بلیات و دوام بر عمل کسی را میسر نمیگردد، در جای خود مدلل گردیده که هر جا صبر بطور اطلاق گفته شود منصرف بسه قسم میگردد: صبر در طاعت، صبر در بلیات و مصائب و صبر در ترک معاصی و خودداری کردن از آنچه در عقل و شرع مذموم و منهی عنه است، و مفسرین

صفحه : ۳۷۸

نظر بجمله «صابِرُوا وَرَابِطُوا» «اصبِرُوا» را حمل بر صبر بر ایمان و بر عبادات کرده‌اند، لکن ظاهرا برای اینکه تخصیص وجهی نیست زیرا که آن دو جمله بعد «صابِرُوا وَرَابِطُوا» میشود مؤکد «اصبِرُوا» باشد یا تخصیص پس از تعمیم باشد «وَصَابِرُوا» بعض مفسرین گفته‌اند مقصود صبر بر جهاد با دشمنان دین است و بعضی تعمیم داده‌اند که آیه امر فرموده بجنگید با دشمنان دین و با دشمنان نفس خودتان از هواهای نفسانی و شیاطین و چون صبر بر مخالفت هوا و میولات نفسانی شدیدتر است اینکه است که به «صابِرُوا» امر بصبر را مؤکد گردانیده زیرا که هم جهاد در دار الحرب با کفار و هم جهاد با نفس از تمام اقسام صبر مهم‌تر است اینکه است که ب «صابِرُوا» امر بصبر را مؤکد گردانیده.

«وَرَابِطُوا» بقولی یعنی ساخته و آماده باشید برای جنگ با کفار و گفته‌اند مرابطه آنست که لشکر اسلام در سر حدهای شهر اسلام اسبها و اسلحه‌های خود را آماده بگذارند تا از اذیت کفار جلوگیری نمایند.

و بنا بروایتی انتظار نماز است بعد از نمازی که خوانده یعنی مهیا و آماده باشد برای نماز بعد.

از جابر روایت کرده‌اند که گفته هر کس یک روز در راه خدا مرابطه کند میان او و دوزخ هفت خندق پدید آید که فراخی هر یک چند برابر آسمان و زمین باشد.

از بعضی از مفسرین است که گفته «اصبِرُوا» امرهای اینکه آیه اطلاق دارد شامل میگردد تمام صبرها را از صبر بر طاعت و صبر بر شدائد و صبر بر ترک معصیت همه را شامل میگردد و مراد از آن صبرهای فردی است بدلیل اینکه آنرا در مقابل صبرهای اجتماعی قرار داده و «صابِرُوا» صبر اجتماعی است و گفته بدیهی است که صبر و تحمل عمومی و همه‌گانی از نظر قدرت و نیرو و اثر بالاتر از صبر و تحمل فردی است و اینکه مطلب محسوس است که فرد بتنهائی و جدائی از اجتماع با فردی که در اجتماع و وابسته بآن است خیلی تفاوت دارد

صفحه : ۳۷۹

چه آنکه در طرف اجتماع و همکاری‌های اجتماعی است که قدرتهای فردی بیکدیگر پیوند شده و نیروی عظیمی بوجود می‌آورد.

«وَرَابِطُوا» اینکه کلمه از نظر معنی اعم از معنی مصابره است و بطور کلی مراد اینکه است که انسان چه حال آسایش و راحتی و چه در بلا و سختی لازم است که قدرتهای معنوی خود را روی هم ریخته و کلیه شئون حیاتی خویش را در پرتو یک تعاون و همکاری اجتماعی بسامان برساند.

و چون اینکه همکاری اجتماعی بمنظور نیل بسعدت واقعی دنیا و آخرت است پس از کلمه «رَابِطُوا» بلافاصله جمله «وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» آورده شده و بدیهی است که یک سعادت واقعی و کامل جز در پرتو همکاری اجتماعی میسر نیست چه آنکه در



غیر اینکه صورت اگر هم سعادت بدست آید یک سعادت کامل و همه جانبه نخواهد بود. المیزان [پایان] وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ امر بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید بترسید از اینکه مخالفت نمائید امر و نهی خدا را شاید که رستگار شوید و خود را از قبیح و آنچه بر خلاف امر خدا است باز دارید و در موقع نزول بلاء و مصیبات خودداری نمائید و گفتار خلاف یا عمل ناروایی در آن زمینه ننمائید و در مشقت طاعات و عبادات کوشش کنید و خود را در مقابل فرمان حق تعالی و مجاهدات از نبرد با دشمنان دین و دشمنان باطن خود یعنی شیطان و نفس اماره بالسوء مجاهده نمائید و خود را محکم ببندید تا اینکه مستعد فیوضات الهی گردانید و قلب و دل شما بنور ایمان و تقوی روشن گردد.

در کشف الاسرار گفته اینکه باز مرهی دیگر است و نواختی دیگر نداء فضیلت و خطاب کرامت و رهی را گواهی دادن بایمان و طاعت «اصبروا» خطاب با نفس است «صابرُوا» با دل است «رابطوا» با جان است «نفس را گوید بر طاعت و خدمت صبر کن، دل را میگوید بر بلاء و شدت صبر کن، جان را میگوید با

صفحه : ۳۸۰

سوز شوق و درد مهر صبر کن «و الله هو الصبور» از اینکه زندان اگر خواهی که چون یوسف برون آئی بدرد دوری یوسف صبوری چون زلیخا کن و گفته‌اند «اصبروا فی الله و صابروا بالله و رابطوا مع الله» صبر فی الله صبر عابدان است در مقام خدمت بامید ثواب، صبر بالله صبر عارفان است در مقام حرمت بآرزوی وصال، صبر مع الله صبر محبان است در حال مشاهده در وقت تجلی دیده در نظاره نگران و دل در دیده حیران و جان از دست مهر بفقان.

[پایان]

صفحه : ۳۸۱

از خوانندگان گرامی خواهشمندم که علاوه بر اینکه غلطنامه اگر باغلاط دیگری بر خوردید از آنچه در چاپ رخ داده یا از قلم مصحح سر زده پس از مطالعه با نظر عیب پوشی تصحیح فرمائید.

صفحه / سطر / غلط / صحیح ۳ / ۴ / فرشتکار / فرشتگان ۵ / ۴ / و یعلم و ما یعلم ۸ / ۱۱ / بزیور خود / بزیور وجود خود ۱۶۵ / ۵ / نکردید / بنگرید ۱۶۵ / ۱۹ / انتظار / انتظار ۱۶۶ / ۹ / بتغ / بتغ ۱۶۹ / ۲۰ / مبتداء / مبتداء ۱۷۳ / ۱۸ / و زدرهئی / و زدرهئی ۲۱۲ / ۱۳ / آنهاییکه / آنهاییکه ۲۲۲ / ۶ / بنیه / بنیه ۲۲۳ / ۸ / اگر / اگر اهل کتاب ۲۳۲ / ۱۷ / الار / النار ۲۵۰ / ۲۰ / جهاد / جهاد ۲۹۵ / ۹ / شویه / شویید ۲۹۸ / ۱۸ / کرون / دگرگون ۲۹۹ / ۲۱ / جز / از جز ۳۶۰ / ۳ / مبداء / مبادا

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

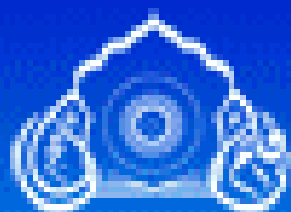
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

